

# حیاتِ یحییٰ

جلد اول



یحییٰ دولت آبادی

تاریخ معاصر

۱

حیات یحیی

جلد اول

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران - ۱۳۶۲



انتشارات عتبار: خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، تلفن، ۶۴۹۳۲۳

---



انتشارات فردوسی: خیابان مجاهدین، شماره ۲۶۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

---

حیات یحیی (جلد اول)

تألف: یحیی دولت‌آبادی

چاپ اول: ۱۳۳۶ - تهران، کتابخانه ابن سینا

چاپ چهارم: ۱۳۶۳ - تهران

چاپ: چاپخانه رنگین - تهران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

## گفتار ناشر:

بشر از روزگاران بسیار دور یعنی از همان زمان که خط و نوشتن یاد گرفت و توانست افکار و خواسته‌های خود را به طرف مقابل تفهیم نماید، در صدد بوده که حوادث و اتفاقات زندگی خویش را بیادگار نگاهداری کند، تا آیندگان از احوالات او باخبر گردند و از همین زمان است که نوشتن تاریخ که گاهی بصورت علامات حجاری شده روی تخته‌سنگ‌ها و تنه درخت‌ها و بعدها بصورت نوشته‌هایی الفبایی و تصویری بر روی گل پخته از انسان‌های پیشین باقی مانده شروع شده است. بنابراین تاریخ جام جهان نمایی است که همچون آینه منتهکس کننده حالات و افکار و روحیات ایناه بشر است و در آن بطور مجمل از حیات و ممات ملل مختلف گفتگو و بحث شده است.

تاریخ گذشته ایران نیز مانند تاریخ اغلب ملل جهان دارای قهرمانانی است که سرنوشت‌ساز این ملت باستانی و کهنسال بوده‌اند و ما با خواندن شرح حال آنان می‌توانیم راه و روش آنان را پیروی کنیم و از زحمات آنان که در راه ترقی و تعالی ملت ایران کشیده‌اند بهره‌مند گردیم.

تاریخ صدساله اخیر ایران نیز پر از حوادث مختلف است و این حوادث گاهی سرنوشت‌ساز ملت ایران را تغییر داده و جا دارد کتب زیادی از این قسمت سرنوشت‌ساز تاریخ چاپ شود و کتاب حاضر در رابطه با چنین موردی بچاپ می‌رسد و امیدواریم در آینده بتوانیم در این زمینه کتب دیگری بچاپ برسانیم تا روشن‌گر این برحه تاریخی ایران باشد.

## سر آغاز

اکثرین که بیاری خداوند یکتا، کتاب حیات یحیی از چاپ درآمده و منتشر می‌گردد جای بسی خوشوقتی است که این اثر نفیس در دسترس استفاده عموم قرار گرفته و خوانندگان گرامی بشمعی دیگر از خدمات برجسته نویسنده کتاب در راه نشر معارف و تأسیس مدارس ملی پی برده ملاحظه خواهند نمود که در آن روزگار تیره و تاریک اکثریت قریب باتفاق مردم در تاریکی جهل و بیسوادی می‌زیسته‌اند چگونه معدودی از جان‌گذشته مشعلدار راه هدایت ملت شده، برای نشر فرهنگ و بساواد کردن مردم رنجها برده و خون دلها خورده و از مواجهه با هیچیک از مشکلات و خطرهای گوناگون نهراسیده‌اند و سرانجام با کوششهای مداوم توانسته‌اند بنای فرهنگ نوین مملکت را پایه‌گذاری کنند.

کتاب حاضر که تصادفاً مقارن با شصتمین سال تأسیس دبستان سادات که یکی از تأسیسات شخصی مرحوم دولت‌آبادی است، از طبع خارج می‌شود آئینه‌سراپانمای آن عصر و شرح خدمات معارفخواهان واقعی و مبارزات آنان بادشمنان معارف است که شاید از حیث اشتغال بروقایع و چگونگی تأسیس مدارس جدید در نوع خود بی نظیر بوده و اصیل‌ترین تاریخ معارف نوین مملکت باشد. آرزوی اینجانب است که دیگر آثار آن دانشمند از قبیل کتابهای اردیبهشت-آئین در ایران، روان‌نامه تربیت اراده و غیره نیز که فهرست کامل آنها در مقدمه جلد دوم این کتاب منتشر شده است، بهمت معارفخواهان چاپ، و روان صاحب آن آثار از این رهگذر شاد گردد.

حمیده دولت‌آبادی

اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ تهران

## فهرست جلد اول

- \* فصل اول: ولادت و تحصیلات ابتدائی ..... ۱۱
- \* فصل دوم: تربیت ابتدائی و مسافرت ..... ۱۷
- \* فصل سوم: عراق عرب و روحانیت ..... ۲۳
- \* فصل چهارم: تحصیلات مقدماتی ..... ۲۸
- \* فصل پنجم: جنگ و طاعون و مراجعت به ایران ..... ۳۴
- \* فصل ششم: بدرم و ظل السلطان ..... ۳۹
- \* فصل هفتم: ایران و قسوی آن ..... ۴۴
- \* فصل هشتم: قوه روحانیان ..... ۵۰
- \* فصل نهم: یکسال و نیم در تهران و بازم اصفهان ..... ۵۶
- \* فصل دهم: سه سال در اصفهان ..... ۶۲
- \* فصل یازدهم: قصد حجاز ..... ۶۹
- \* فصل دوازدهم: تنهایی در عراق عرب ..... ۷۵
- \* فصل سیزدهم: مصر و حجاز و ایران ..... ۸۱
- \* فصل چهاردهم: سید جمال الدین اسدآبادی ..... ۹۱
- \* فصل پانزدهم: اوضاع ملکی و احوال دولت ..... ۱۰۰
- \* فصل شانزدهم: دخانید و فسخ آن ..... ۱۰۵
- \* فصل هجدهم: احوال خانواده ..... ۱۱۱
- \* فصل هجدهم: پایان دشمنی و تاهل ..... ۱۱۷
- \* فصل نوزدهم: اوضاع ملکی و احوال بیداران ..... ۱۲۳
- \* فصل بیستم: روحانیت و روحانیان ..... ۱۳۰

- \* فصل بیست و یکم: قتل ناصرالدینشاه ..... ۱۲۷
- \* فصل بیست و دوم: سلطنت مظفرالدینشاه ..... ۱۴۷
- \* فصل بیست و سوم: میرزا آقاخان کرمانی و رفیقانش ..... ۱۵۹
- \* فصل بیست و چهارم: اوضاع دربار و عزل امین السلطان ..... ۱۷۱
- \* فصل بیست و پنجم: امین الدوله و معارف عمومی ..... ۱۷۸
- \* فصل بیست و ششم: خیریه رشدیه و انجمن معارف ..... ۱۸۵
- \* فصل بیست و هفتم: مدرسه علمیه و افتتاحیه و انجمن معارف ..... ۱۹۳
- \* فصل بیست و هشتم: مطبوعات و مطابع ..... ۱۹۹
- \* فصل بیست و نهم: عزل امین الدوله و سیر قیثرائی ..... ۲۰۵
- \* فصل سی ام: امین السلطان و معارف ..... ۲۱۳
- \* فصل سی و یکم: انجمن معارف و کتابخانه ملی ..... ۲۲۱
- \* فصل سی و دوم: انجمن معارف و خطر انحلال ..... ۲۲۸
- \* فصل سی و سوم: انجمن معارف و مدارس ..... ۲۳۷
- \* فصل سی و چهارم: مدرسه متبرکه سادات ..... ۲۴۵
- \* فصل سی و پنجم: مدرسه ادب و کمالیه ..... ۲۵۴
- \* فصل سی و ششم: مدرسه سادات و طغیان فساد ..... ۲۶۱
- \* فصل سی و هفتم: دولتیان و مدرسه سادات ..... ۲۶۸
- \* فصل سی و هشتم: دفع فتنه و اوضاع معارف ..... ۲۷۶
- \* فصل سی و نهم: دبستان دانش و فتنه مدرسه رشدیه ..... ۲۸۳
- \* فصل چهلم: فتنه جدید و رایحه امید ..... ۲۹۱
- \* فصل چهل و یکم: شورای معارف و احوال مدارس ..... ۳۰۰
- \* فصل چهل و دوم: اوضاع مملکت و احوال خانواده ..... ۳۱۳
- \* فصل چهل و سوم: دارالفنون تهران ..... ۳۲۵
- \* فصل چهل و چهارم: خطر جدید مدارس و نظریه مدارس قدیم ..... ۳۳۸
- \* فصل چهل و پنجم: احوال داخلی و اوضاع خارجی ..... ۳۴۹

## بسمه تعالی

### مقدمه

کیست آنکس که دارای اندک ادراک باشد و فوائد تاریخ را نداند. تاریخ است که گذشت و حال و آینده را بهم آشنا میسازد.

تاریخ است که خزانه خیر و شر این عالم شمرده میشود. تاریخ تغیر پذیر نیست چونکه آئینه گذشته است و گذشته تغییر ناپذیر است. تاریخ مانند صفحه عکس در برابر کردار نیک و بد هر کس صورت حقیقی آن را بر میدارد و با کسی خصوصیت و یا خصومت ندارد. تاریخ تهبیج مینماید، ثنویق میکند، جرأت میدهد، جلالت میفزاید، تسلی میبخشد و بالجمله حیات جاودانی داده، تثبیت قومیت و ملیت مینماید. ملل بزرگ عالم دارای عظمت نگشتمند مگر در سایه تاریخ. اشخاص بی نام و نشان دارای نام و نشان نشدند مگر در پرتو تاریخ. مملکت ما که تاریخ قدیمش یکی از مهمترین تاریخهای دنیا است و حوادث اخیرش اگر از وقایع قدیم نباشد کمتر نیست متأسفانه هنوز تاریخی ندارد که مشتمل باشد بر صور حقیقی آن حوادث، و اگر چیزی در داخل و خارج نگارش یافته بیشتر آلوده است به پرده پوشیها و غرضهای شخصی و روابط خصوصی. بلی در قرنهای اخیر بزرگان بی بوده اند که بقلم خود در هر رشته از حوادث که دست یافته اند نگارش و گزارشی داشته اند ولی بواسطه نامساعدتی زمان و آزاد بودن کلك و بیان در پرده خفا مانده بیشتر از میان رفته است و همچنین است سرگذشت زندگانی اشخاص، که برای آیندگان میتواند دستور عبرت و سرمشق سعادت بوده باشد.

در مملکت ما کمتر کسی بصرافت میافند شرح زندگانی خود را بقلم آورده بیادگار برای آیندگان بگذارد، در صورتیکه نگارش شرح زندگانی، حیات جاودانی



میدهد، نام و نشان انسان را باقی میگذارد و آیندگان را چراغ راه هدایت میشود. آری پاره‌ئی از مردم نامجو سفرنامه‌هایی بیادگار گذاشته‌اند بصورتیکه خوانندگان را سودی نمیبخشد و نتیجه‌ئی که از تاریخ مطلوب است از آنها گرفته نمیشود. بعضی از ناکسان و ستمکاران خواسته‌اند در سایه زور و زر و بقلم مزاح گویان حقایق را پنهان نموده رذالت اعمال خود را محسنات جلوه داده تاریخ سازی نمایند .

اما بدیعی است که اینگونه کتاب‌ها را روزگار، خاصه بعد از مرگ صاحبش رخصت نمی‌دهد قدم بسیدان معلومات عالم بگذارد و دست با قدرت طبیعت آنها را بزودی محو و نابود میسازد. برعکس شرح زندگانی ساده‌خالی از اغراق و پرده‌پوشی و مبری از آرایش خود ستائی و حق ناشناسی آمیخته و باحوادث حقیقی روزگار در حوزه معلومات جهان مقام شرافت مییابد و صاحبش را زندگانی جاوید میبخشد. نگارنده این کتاب از آغاز جوانی همه وقت بخاطر می‌آورد تا شرح زندگانی خود را خالی از هرگونه آرایش و پیرایش آمیخته باجمالی از حوادث و افعای ایران و عالم نگاشته بیادگار بگذارم تا در سنه ۱۳۱۰ هجری که سی سال قمری از زندگانیم میگذشته شروع به نگارش این کتاب نموده نخست با پروردگار خود عهد کردم که از سوانح عمر خود نویسم مگر آنچه براستی گذشته باشد و از حوادث دهری تنگام مگر آنچه را تصور حقیقت در آن نموده باشم. مسلم است از حوادث عمومی عالم و از وقایع عمده وطن خویش مطالبی را میتوانستم یاد آور شوم که خود در جریان آنها بوده و با وسیله خبر گرفتن از آنها را در دست داشته‌ام و از آنجا که احوال جاری بحوادث گذشته نزدیک مربوط است بیش از آنکه بگذشته‌های دور مربوط بوده باشد امیدوارم آیندگان نزدیک را خواندن کتاب من موجب مزید عبرت و بصیرت گشته نگارنده را بدعای خیر یاد کرده از سهو و خطائیکه رفته باشد که البته بی سهو و خطائیمت اغماض نفرموده بتصحیح و تکمیل آن پردازند.

خدا یا عاقبت محمود گردان.

یحیی دولت‌آبادی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فصل یکم

### ولادت و تحصیل ابتدائی

نگارنده این نامه فرزند هادی یحیی دولت آبادی گوید :

پدر من از روحانیان و از دانشمندان بزرگ معروف ایران است از احفاد قاضی نورالله شوشتری، پدر و اجداد وی همه در زمره روحانیان و از جمله اختیار بودند. جد اعلائی من میر عبدالکریم از شوشتر به اصفهان آمده در دولت آباد برخوار که بدو فرسنگ مسافت در شمال شهر اصفهان واقع است اقامت گزیده کتاب غنیه العابدین را در اخبار و آثار دیانت اسلامی امامی مشتمل بر دوازده جلد آنجا تألیف نموده است، اجداد من بطول زمان در دولت آباد مختصر علاقه ملکی تحصیل کرده امور شرعیه آن آبادی را پادشاهان اطراف آن تصدی می نمودند میر عبدالکریم دوم جد من در دولت آباد علاقه ملکی خود را زیاد کرده دائره معیشت خویش را وسعت داده بریاست شرعی برخوار قناعت نکرده در اواخر عمر در شهر اصفهان هم خانه ملکی تحصیل نموده مرجعیت مختصری یافته است.

پندم در ابتدای سن برای تحصیل در شهر اصفهان اقامت داشته گاهی بدولت آباد رفت و آمد میکرد پس از آنکه از تحصیلات معمول آن عهد فراغت یافته با سلسله میر محمد صادق واعظ که در محله پیدآباد اصفهان ساکن میباشند وصلت نموده مادر من از طرف پدر از آن سلسله و از طرف مادر نوه ملاعلی حکیم نوری است که در عصر خود اول حکیم مشرع بوده است پندم بسبب حسن معاشرت و عقل معاش و بواسطه دارایی که شخصاً تحصیل کرده یا بعد از فوت پدر با وارث رسیده محل توجه

خاص و عام شده اعتباراتش بیش از پدر گردیده کم کم برعلاقه ملکی خود در دولت آباد و جاهای دیگر افزوده است، پدرم در شهر اصفهان احترامی شایان تقدیر یافته بعد از فوت پدر باز آمد و رفت خود را بدولت آباد در مدت چند سال ترك نکرده با قدرت کامل امور شرعی و عرفیه برخوردار را هم اداره مینموده است بقسمی که از دولت آباد هیچ وقت ر از باقر، برخوردار بیشتر اوقات غیر از مالیاتی که بحکومت اصفهان میداده اند کسی سروکاری با حکومت نداشته بلکه مرجع کل حوادث واقع آن حدود محضر پدرم بوده است.

تا این تاریخ که سی سال از عمرم میگذرد و شروع بنکارتش این شرح حال نموده ام پدرم پنج پسر و يك دختر دارد پسر ششمی هم داشته که در شش سالگی وفات کرده من پسر دوم هستم که در سنه ۱۲۷۹ هزار و دویست و هفتاد و نه هجری روز چهارشنبه هفتم ماه رجب در دولت آباد متولد گشته ام از پنج سالگی مرا بتحصیل خط و سواد واداشته اند باین ترتیب که تاملتی نزد زنهایی که عبرت ساده میتوانسته اند بخوانند و تر آن را از روی عقیده مذهبی بزحمت فرا میگرفته اغلب از نوشتن محروم بوده اند عمر خود را صرف کرده بی آنکه بدانم از آنها چه آموخته ام از این قبیل زنها در شهرها بیشتر و در دهات کمتر یافت میشده شغلشان پرستاری کودکان در خانه خودشان و یا در خانهای محترمین بوده است علم است در فرستادن کودکان نزد این قبیل زنها ملاحظه پرستاری شدن از آنها و کمی از وقت را آرمیدن افزون بوده است تا تحصیل سواد نمودن و چگونه میتوانم بیاد آورم وضع منزلتایی را که تعلیم دهندگان یا تربیت کنندگان زنانه آن عصر خصوصاً در دهات برای کودکان میداشته اند و اطفال یگانه را چگونه نگاهداری میکردند درجه حجره های مرطوب بروی چه فرشهای ناپاک در چه وضعهای نامناسب اگر چه مکتب خانهای از اینها بالاتر هم که بتوسط معلمهای مردانه دایر بوده غیر از افزون بودن جمعیت و قیل و قال مزیتی بر آنها نداشته اند بهر صورت این مدت را نمیتوانم از زمان شروع بتحصیل بشمارم تا هفت ساله میشوم پدرم من و برادر بزرگم را که آنوقت نه ساله بوده است جداً بتحصیل وامیدارد.

پدرم محرری دارد ملاعباس نام مردی تندخو و با سواد است در دولت آباد  
نوشتجات شرعی را می‌نویسد از این راه معاش میکند و از جانب پدرم نیز گاهی بیاد  
رعایت میشود در این وقت درس دادن بمن و برادرم را ضمیمه مشاغل او قرار میدهند  
معلم بیشتر اوقات خود را صرف تحریرات شرعی و کسب معاش میکند و روزی  
دو ساعت یا کمتر هم تکلیف معلمی را در باره ما ادا شده تصور مینماید.

پیش از آنکه ترتیب تحصیل ابتدائی خود را بیان کنم باز بعضی مشغله‌های  
معلم که بعد از شغل تحریرات با آنها بیشتر از درس دادن بما اهمیت میداده اشاره کنم.  
معلم ما قسیم شرعی میشده از جانب پدرم بر اطفالی که بی ولی باشند و تصرف  
در مال آنها وظیفه حاکم شرع است از این راه مکتبخانه ما بصرافخانه کوچکی شباهت  
یافته بوده که غالباً در آنجا معاملات و داد و ستد میشد.

معلم ما از تقدینه سفیران که نزد او جمع میگشت و یا از ذخیره خودش با اسم  
مال سفیر بمردم قرض میداد و ملک و خانه بکسر میگرفت گفتم یا از ذخیره خودش  
با اسم مال سفیر بلی بدو سبب اگر از مال خودش هم بود به اسم مال سفیر میداد اول  
آنکه نمیخواست معلوم شود او ذخیره دارد. دوم آنکه چون در شرع اسلام دادوستد  
ربائی حرام است گرچه بعنوان صیغه صلح و بخشش کلاه شرعی بر سرش میگذازند  
و مال الاجاره املاک را در ازای سود قرض محسوب میدارند ولی باز هم در عنوان  
رعایت صرفه و صلاح سفیر بهتر میتوانسته معاملات را بر وفق دلخواه جاری کند و  
نیکوتر موفق میشده مساعدت پدرم را بجانب خود جلب نماید اگر اشکالی در پیش  
میآمد و حاجتمند تقویت او میگشت.

شغل دیگر معلم که آنرا بزرگترین تفننات خود میدانست و هر چه میتوانست  
مستور نگاه میداشت شغل کیمیاگری بود.

معلم عاشوق زیادی باینکار داشت کتابهای کهنه در این فن بدست آورده میخواند  
و امتحان مینمود و یقین کرده بود از این راه دولت مند میگردد.

معلم ما روزها پس از فراغت از شغل تحریرات و معاملات شرعی و حضور در  
محضر محاکمات پدرم بکار قرع و انبیق میرداخت نشادر و زرنیخ و غیره مهیا ساخته

باندازه می که چشم ما ازدود کرده کجیا گری و دماغ ما از بوی بد دو اهائی که بکار میرد  
بیشتر زحمت میدید تا گوش ما از تعلیمات او بهره برده باشد .

من و برادرم نزد این معلم همدس بودیم روزها وقت صبح میرفتیم بخانه او که  
فاصله کمی با منزل ما داشت تا نزدیک ظهر که معلم غایب بود بنوشتن چند سطر خط نسخ  
روی لوحه حلبی و بیازی نمودن با اطفال معلم وقت خود را میگذرانیدیم بعد از نهار  
که از خانه خودمان بازگشت به این خانه میشد معلم حاضر شده سطری چند از قرآن  
بما درس میداد سرمشقی مینوشت و مشق گذشته را تحویل میگرفت و برای خواندن  
فارسی کاند های تحریری خود را که عبارت بود از لاشه های باطل شده سند های  
معاملاتی که با مردم داشت بما میداد بخوانیم و خواندن خط های تحریری بی اندازه  
زحمت داشت از فارسی چیزی را که بشوق میخواندم کتاب موش و گربه بود شعر های  
آنها حفظ کرده آن کتاب را که تقریباً در میان آنچه برای خواندن من حاضر شده  
یکانه چیزی بود که با سن و تحصیل من مناسبت داشته می شناختم و آنرا دوست  
می داشتم .

یکی دو سال باین ترتیب میگذرد و فایده قابلی از تحصیل نزد این معلم حاصل  
نمیشود . و اما از تأثیرات تربیتی در این خانه بعد از بیان نمودن وضع آن خانواده در  
فصل دوم معلوم خواهد شد که چه بهره می بردم و لوح ساده خاطر من در اول مرحله  
اكتسابات عملی چه نقش و نگارهای مختلف پذیرفته است .

بعد از این معلم سرخانه یافتیم باین ترتیب که پدرم یکی از منسوبان خود را  
سید هقیمی بسن پنجاه سال میرزا محمد خراسانی که سواد عربی بد نبود سرخانه  
آورده ما را درس میداد چون خانواده ما بیشتر در دولت آباد اقامت میداشت ناچار  
معلم باید درده بیاند ، آقای معلم که بیبال و اولادش علاقه بسیار داشت از توقف ده  
دلتنگ بود و تمام هفته روز بلکه ساعت شماری میکرد که روز پنجشنبه برسد او بشهر  
رفته شب جمعه روز جمعه و شب شنبه را در شهر مانده و صبح شنبه بازگشت نماید .

پدرم باین ترتیب کار تحصیل ما را منظم کرد و این اندازه مراقبت در آن عصر  
از کارهای بزرگ و اقدامات مهم بود که پدری برای تربیت نمودن اولاد خود بجای

آورد. آقای معلم کتاب صرف میرواننده را برای ما درس میگوید اگر چه درس گفتن اینگونه کتابهای ابتدائی برای ازشکالی ندارد ولی از شغل معلمی و تربیت آموزگاری اطفال بکلی بیخبر و بعلاوه طبعاً کم تقریر است.

معلم ما چون میخواهد مطلبی را بیان کند رنگ - ریش قرمز میشود زیانتش لکت گرفته عاجز میماند بطوریکه گاهی در بین درس گفتن سکوت میکند و باز بزحمت بیان مینماید بهر صورت چند ساعت طرف صبح و چند ساعت طرف عصر بکار درس ما میرد از دو چند ماه هم باین ترتیب میگذرد در ضمن آقای معلم برای اینکه هم بدولت آباد نیاید و هم از فایده معلمی ما محروم نماند پدرم را ترغیب میکند مارا یکی از مدرسه های اصفهان که برای اقامت و تحصیل علوم مذهبی طلاب دایر است بفرستد و خود آمده در مدرسه بما درس بدهد.

پدرم این رأی را پسندیده در مدرسه صد که یکی از بهترین مدرسه های اصفهان و از بناهای حاج محمد حسین خان صدراعظمی است حجره ای برای ما میگیرد. حجره های این مدرسه بعضی محل اقامت طلاب غریب و بومی است که روز و شب اقامت دارند و بعضی محل تحصیل اشخاصی است که در شهر خانه دارند روزها بمدرسه میروند و شبها در خانه خود میمانند من و برادرم در یکی از زاویه های مدرسه صدر دارای يك حجره روزانه می شویم از دولت آباد میرویم به اصفهان بایک لله پیر مرد مقدس از مردم دولت آباد که فی الجمله سواد خواندن و نوشتن دژدم ملاحسین نام.

ملاحسین مردی است مابین شصت و هفتاد سال ریش بلندی دارد که با حنا قرمز میکند عماله کرباس سفیدی بر سر میبندد و قبای کرباس آبی رنگی در بره عیای کهنه سیاهی بردوش کیوه ضخیمی در پا تسبیح درشت زرد رنگی در دست دارد و دائم صلوات میفرستد ملاحسین میخواهد بر ما تحکم کند اما ما از او اطاعت نمیکنیم او هم مجبور است با ما همراهی نماید شبها در خانه خود هر وقت پدر و مادرم دولت آباد باشند تنها میمانیم و با يك زندگانی بی وضع و بی ترتیب بسر میبریم صبح زود یعنی يك ساعت پیش از آنکه آفتاب طلوع کند ملاحسین مارا از خواب بیدار کرده در بجا آوردن نماز صبح و زود بمدرسه رفتن تعجیل مینماید بی آنکه چیزی خورده باشیم در هوای

تاریک بیجاغب مدرسه میرویم .

موسم تابستان استوارد بازار می‌شویم بوی بد کافت‌هایی که از دکانها در می‌آیند  
ریخته شده د هوای بازار را متعفن نموده سخت در دماغ ما اثر میکند چراغهای بازار  
که عبارتست از چراغ موشبهای کوچک که با روغن کرچک می‌سوزد و روشنایی کمی  
دارد از دور چشمک می‌زند و در شرف خاموش شدن میباشند کشیکچیان بازار که  
کیفیت‌ترین مردم هستند از زحمت بیداری شب فراغت یافته روی سکوهای بازار چرت  
می‌زنند سگهای بیصاحب بسیار در کنار بازار از گرسنگی پارس میکنند ما باید عسافت  
طلولانی فاصله میان خانه و مدرسه را در بازار طی نمائیم و این زحمت بزرگی است  
که همه روزه غیر از روزهای تعطیل میباید تحمل کرد .

چون بمدرسه می‌رسیم ملاحظه کنیم با سلام و صلوات کلید حجره را از جیب خود  
در آورده در را باز میکند بعضی باز شدن در بوی بدی از حجره بمشام ما می‌رسد  
حجره ما علاوه بر اینکه روشنایی آن قطع از همین در بسته است چون در زاویه  
واقع شده از حجره‌های مسن مدرسه تاریک‌تر و چون پیش از ما بدست اشخاص کثیف  
بوده بسیار کثیف است .

بالجمله وارد حجره شده چون هوا هنوز طوری روشن نشده است که بتوان  
چیزی خواند ناتمامی خواب شب هم فشار می‌آورد ناچار بروی نمذیره‌ئی رنگ که  
روی حصیر بوریای کف حجره فرش است افتاده تسلیم خواب می‌شویم تا ساعتی از روز  
میگذرد و آقای معلم وارد میشود بناچار بی برخاسته با کمال کسالت برای شنیدن تقریرات  
او حاضر میگردیم چندماه هم این ترتیب جاری است هر وقت پدر و مادرم در دولت آباد  
هستند روزهای پنجشنبه جوان سوار می‌آوردند سوار شده بدولت آباد رفته صبح  
شنبه یا عصر جمعه مراجعت می‌نمائیم در این بهتر گردش و تفریح ماست روزها در مدرسه  
یکی دو ساعت بیشتر با معلم نیستیم و پس از رفتن معلم انس ما با جوانی است که پدرش  
از روضه خوانهای معروف استهبان است نامش میرزا محمود پدرش ملا عبدالله خونساری  
این جوان هم سن و همدرس ماست و در همان زاویه مدرسه حجره کوچک روزانه‌ئی  
دارد کم کم با هم مانوس شده با یکدیگر مباحثه میکنیم ، یکروز صبح میاید وارد

حجره خود بشود دستش نمیرسد قفل در را باز کند بر روی آلهای کاغذ لقی که بجای شیشه کاغذبان گرفته‌اند با همگذارد کاغذ لقی خراب میشود در این حال پدرش رسیده در مقابل این تقصیر جزئی باعصائی که سرش آهن دارد بر سر و صورت او میزند بطوری که خون از صورتش جاری میگردد و او را از مدزسه بخانه میبرد و این وسیله انس هم از ما گرفته میشود بالجمله روزگاری بدین احوال میگذرانیم و از این معلم مختصری از صرف و نحو عربی فرا گرفته بخواندن شرح سبوطی بر الفیه ابن مالک شروع مینمایم من از کودکی شوق زیاد به ادبیات مخصوصاً به اشعار داشتم .

گلستان سعدی و کتاب حافظ را پیش خود میخواندم معراج السعاده فارسی را هم که کتاب اخلاقی است و از روی جامع السعادات عربی نوشته شده درس میگرفته از همه مشکلات در ابتدای تحصیل خواندن قرآن بود که هیچ نمیفهمیدم و طوطی وار تلفظات مشکل آن را بایستی فراگیرم متن خط نسخ هم از تکلیفات تحصیلی مهم شمرده میشد و خوشحظ بودن از جمله فضیلتها بود .

## فصل دوم

### تربیت ابتدائی و مسافرت

تربیت ابتدائی من در خانه و خارج - اما در خانه اگر چه پدر من در شناختن آداب و رسوم معمول آن عهد و حسن معاشرت ضرب المثل بود ولیکن میان ما و خودش سد بزرگی از ملاحظات میگذارد با او معاشرت نداشتیم با او انس نمیگرفتیم جز برای حاجتی یا رسانیدن بینامی و گرفتن جوابی به حجره او وارد نمیشدیم در برابر او هرگز بی ادبانه در خلوت و نه در جلوت نمینشستیم با او مگر در سفرها که ناچار بودیم همسفره نمیشدیم باین سبب انس و علاقه ما بیشتر بمادرمان بود مادر من باهوش خوش معاشرت و بلند نظر و در خانه داری و اداره کردن زندگانی کم نظیر شمرده میشد در عین مهربانی که با ما داشت هیچوقت از دایره اطاعت او پا بیرون نمیگذاردیم .

و بالجمله اگر در خانواده ما شرایط تربیت کودک کلن بوجه نیکو باقتضای زمان



و هکسان فراهم نبود ولی چون خانواده‌ی نجیب و محترم بود اخلاق ناپسندی هم که موجب اکتسابات نامناسب باشد دیده نمیشد.

و اما تربیت در خارج تربیت خارجی بیشتر میباید در مکتب‌خانه‌ها بوده باشد مکتب‌خانه اول ماکه زنانه بود بخاطر نیآوردن چه اثرات تربیتی در وجود من کرده باشد و اما مکتب‌خانه دوم یعنی خانه ملاعباس.

ملاعباس دو زن دارد زن پیری که از او چند پسر و دختر داشت بی آنکه هیچ‌گونه تعلق خاطر یا نیا داشته باشد و زن جوانی بادوسه فرزند که تعلق خاطر بسیار با آنها داشت.

این دو زن و این اولاد همه در یک خانه زندگی میکردند میان زن پسر و جوان همه روزه کشمکش و نزاع بود باین ترتیب که معلم در خانه بود آنها آرام بودند زن پسر مشغول خدمت و زن جوان با معلم میزیست چون معلم از خانه بیرون میرفت فوراً زن پسر شروع میکرد بفریاد زدن و بدگویی از زن جوان نمودن او هم نظر به اطمینانی که از محبت شوهر نسبت بخود داشت از جواب دادن باو عاجز نمیمانند در این حال وضع اولاد بی سواد بی تربیت این دو زن معلوم است چه خواهد بود هر یک از این دو زن در همه چیز میخواهند اولاد خود را مقدم بدانند و بفرزندان دیگری بدیده حقارت نظر نمایند.

اولاد زن جوان علاوه بر رقابت مادر بواسطه زیادتی محبتی که از پدر نسبت بخود مشاهده میکنند مغرور شده میخواهند برخواهر و برادرانی که از آنها بزرگتر هستند برتری بجویند آنها هم تمکین نمیکنند.

خلاصه اوضاع غریبی در این خانواده جاری بود کمتر روز بلکه کمتر ساعت بود که بیبانه‌ی میان دو زن و میان اولاد این و آن گفتگو و زشت‌گویی نباشد گاهی رشتن سخن بطول میکشید تا معلم وارد شده بکلمات سخت ملامت آمیز آنها را آرام مینمود پس از آنکه از این معلم‌خانه یا خانه رسوائی خلاص شدیم همقدرانیکه گاهی با آنها معاشرت داشتیم اولاد خوبشان و ندان پدری و مادری و اولاد همسایگان بودند. بدیهی است اطفال خود روی مدرسه ندیده تربیت نیافته دارای چه حدود از

ادب و انسانیت و حسن اخلاق می‌توانند بوده باشند چه برای خود و چه برای سرایت دادن به‌عاشربین خود .

بهر صورت باید دانست که نرسیدن دست مریی قابل بدامان لوح ساده حساس يك طفل یا نرسیدن دست او بدامان حسن اکتسابات عملی ممکن است طرح ملکه‌هائی در وجود او بریزد که آثار بدبختیش در تمام عمر از او مفارقت نماید .

گرچه ما را در آن زمان میان همقدزان تربیت یافته میخواندند و شاید هم بواسطه اخلاق خانوادگی نسبت به بسیاری از اولاد خوبشادندان و همسایگان از حیث اخلاق برتری داشتیم ولیکن چگونه کفایت میکند این برتری نسبی در برابر پاره‌تی از خلقها که باقتضای فطرت آنها را دوست میدارم و میدانم بودن آنها در لوح وجود من از اثر معاشرتهای ابتدائی است و چون راسخ شده نزحمت میتوانم آنها را ترك یا کم نمایم بلی چنانکه برای يك طفل نشو و نما کردن سازگار یا ناسازگار صلاحیتش بیشتر است تا يك شاخه درخت همچنین حاجت آن طفل هم بحسن تربیت مریی بیشتر است تا حاجت آن شاخه درخت بدست پرورش بانغبان و خوشبختی و بدبختی شخص در تمام عمر کاملاً مربوط است بحسن تربیتهای ابتدائیی او از این سبب آغوش مادر را اول مکان سعادت یا شقاوت باید دانست بالجمله در سنه ۱۲۸۹ (یکهزار و دوویست و هشتاد و نه) هجری که من ده ساله بودم پدرم برای تکمیل علوم مذهبی بعراق هرب رفت پدرم ذاتاً سفر دوست و تجددخواه است و مکرر بعنوان زیارت قبور پیشوایان دین که در مملکت ما نزد مقدسین محترم ترین عنوانها برای سفر کردن است مسافرت کرده اقامت خود را در آن مکانهای شریف طول میدهد در این سفر هم در عراق عرب برای چند سال قصد اقامت نمود و اهل و عیال خود را با آنجا طلبید .

در اوائل سنه ۱۲۹۰ هجری ما یعنی مادرم با چهار فرزندش بعراق عرب رفتیم . مردی که در این سفر محرم مادرم میباشد پردائی من است که برای تحصیل شریات بهتبات می‌رود نامش میرزا علی اسفر فرزند حاجی میرزا جعفر نوری است خانواده ما با این همسفر و چند توکر بجانب کرمانشاهان روانه میشوند .

در این ایام بواسطه تعدیات مأمورین دولت عثمانی بتبعه ایران دولت ایران

رفتن زوار را بهراق عرب منع کرده بود و ما بی رعایت این قندغن حرکت کرده بودیم در کرمانشاهان معلوم میشود که گذشتن از سرحد خالی از اشکال نیست ولی آنها که بزرگتر قافله اند بازاعتنا نکرده روانه میشوند چون بگرد رسیدیم معلوم شد از طرف شاهزاده عمادالدوله حکمران کرمانشاهان بؤکد آبماکم گردانده شده نگذارده هیچکس بمنوان زیارت عتبات بهخاک عثمانی واردشود حکومت کردند باخوانین کردی است که ملک نیازخان یکی از مردان دلیر آنها بوده در ایام حکومت خود در میدان جنگ با یکی از طایفه های یغنی کشته شده است و بعد از او حکومت برادرش عباسقلی خان رسیده عباسقلی خان جوان رشید خوش اندام خوش رو و خوش خوئی است رؤسای این خانواده چه ملک نیازخان چه برادرانش عباسقلیخان، کریمخان و علی مرادخان با پدرم مهربانی دارند و بیشتر اطمینان بزرگترها مان در این بی ملاحظگی بدوستی آنها بوده است .

بعلاوه از کرمانشاهان تاجری از اهل خراسان که مردی سفر کرده و دنیا دیده است با ما همسفر شده عقل و تدبیر او در آسایش ما و فراهم آمدن موجبات تسهیل مسافرت مداخلت مییابد .

هینکه بگرد میرسیم حاکم از ورود ما آگاه شده مهربانی میکند و بطور خصوصی وعده میدهد در امر گذشتن از سرحد با ما همراهی نماید فردای آن روز مرد بزرگتر خانواده یعنی خالوزاده ام با برادرم و من بدیدن عباسقلیخان میرویم .  
کردن قصبه کوچکی است در دامنه کوه و از ییلاقات باسفای آن ناحیه محسوب است منزل خوانین در باسفاترین جاهای قصبه واقع است عباسقلیخان باقتضای فصل بهار در ایوانی نشسته که از دیوار آن که دامنه کوه است چشمه آب و آفری جاری است اطراف آن گل کاری زیادی شده و منظره بی نهایت نیکو دارد اطراف این ایوان خوانین و محترمین گزندی و کرمانشاهانی که برای کار یا بدیدن آمده نشسته و جمعی کثیر از گردان پای ایوان دست بسینه ایستاده اند .

عباسقلیخان کلاه نمد سیاهی بر سر و دستمال ابریشمی سیاه و سفیدی بر آن پیچیده سرداری و شلواری مشکی در بر بالای ایوان کنار چشمه نشسته است .

عباسقلیخان ما را با احترام پذیرائی میکند پس از تعارفات میبرسد با وجود قدغن شما حرکت نموده‌اید بعتبات بروید البته از طرف دولت اجازه گرفته‌اید حاضرین همه متوجه ما هستند.

عباسقلیخان منتظر است از ما جواب مثبت بشنود ولی بزرگتر ما موقع را نشناخته میگوید خیر اجازه از دولت نداریم فقط باطه‌ینان دوستی و محبت شما حرکت کرده‌ایم.

این جواب نه تنها عباسقلیخان را متغیر میکند و وضع او را در ظاهر تغییر میدهد بلکه وضع مجلس را هم دگرگون کرده ما را خفیف میسازد علی‌الخصوص بعد از جواب تغیر آمیزی که حاکم میدهد و میگوید عجب خیال خامی کرده‌اید من مأمور دولت هستم التزام داده‌ام اگر بگذارم کسی از اینجا عبور کند دست مرا ببرند هرگز باین امید نیاشید حتماً باید برگردید.

بعد از این سخن پیداست که بر ما چه میگذرد منکه ستم مقتضی نبوده این مطالب را درست بفهم ولی احساس مهربانی و ملامت و فرق گذاردن مابین مهر و قهر فطری انسان است گرچه در ابتدای طفولیت باشد.

خلاصه خوب احساس میکنم شوق و شغف خود را در هنگام ورود باین مجلس که اول مجلس حکومت است که وارد شده‌ام وهم دلتنگی و ملامتی را که در وقت خروج از آن مجلس حاصل شده خصوصاً که در هنگام خروج از طرف حاکم بغیر ازیک خدا تکبیدار سرد هیچگونه احترام دیده نمیشود.

همینکه بمنزل میرسیم مادر و باقی همراهان از واقعه خبردار شده صدای خود را بگریه و زاری بلند مینمایند تاجر خراسانی خالوزاده‌ام را بر گفتار ناسنجیده بموقعی ملامت میکند و ما را تسلی داده میگوید این صحبت حاکم بمصلحت بوده دلتنگ نباشید درست است کار قدری مشکل شده ولی امیدداری هست که اسباب خوش فراهم شده روانه کردیم.

این واقعه طرف عصر است چون شب میشود جوانی از معرمان عباسقلیخان بمنزل ما آمده پیغام مهر آمیز او را مشتمل بر نصیحت و ممدت میرساند.

اما معذرت در وضع رفتار از با ما در آخر مجلس بملاحظه نماینده حاکم  
کرمانشاهان و خبرنگار از که حاضر بوده اند .

و اما نصیحت که چرا موقع را نشناخته در صورتیکه در ضمن سؤال بمالقای  
جواب کرده ندانسته ایم چه گفته باشیم و بالآخره بیان تکلیف که باید روزی چند در کرد  
مانده منتظر اظهار مهربانی و خصوصیت ظاهری او هم نباشیم تا او خود با حکومت  
کرمانشاهان مکاتبه نموده بوسیله می رخصت طلبیده ما را روانه نماید .

آمدن این شخص و دیدن این مهربانی حاکم همه رامنتون و تاجر خراسانی را  
که شاهد صدق سخنان تسلیم آری است بیشتر از همه مسرور مینماید بکروز خبر  
میکنند حاکم بدیدن ما میآید معاوم میشود کار تمام شده محذور ملاحظات بر طرف  
گشته با کمال خوشحالی تشریفات او را بجای آورده میآید و مینشیند و میگوید چون  
حکومت کرمانشاهان دانسته است شما بقصد مجاورت عتبات میروید و بند شما آنجا  
مجاور است و عنوان شما غیر از عنوان زوار میباشد که مورد قدغن دولت است از این  
سبب رخصت داده روانه شوید و ترحمی سفارشنامه پسر خود که در قصر شیرین  
حکومت دارد میفرستد بما میدهد (قصر آخر منزل است در خاک ایران که بعد از آن  
پسر حد عثمانی میرسد) بعد از بکروز با کمال خشنودی روانه میشویم عباسقلیخان  
بما پیغام میدهد من خود قصد گردش دارم و از همین راه که شما میروید خواهم آمد  
اگر احياناً مأهورین جزء سرحدی از روی طمع بخواهند مانع رفتن شما شده بشما  
رحمت بدهند اطلاع بدهید تارفع نمایم .

از کردند میرویم بزهاب و از آنجا بقصر شیرین .

حاکم قصر جوانی است بسن هیجده سال اخلاقش شیبه باخلاق پدرش مکتوب  
را گرفته ضبط مینماید و حکمی مینویسد بعبده اسمعیل خان سرحد دار که در قلعه  
سبزی نزدیک سرحد اقامت دارد و سفارش میکند مانع نشده بگذارد ما از سرحد بگذریم.  
روز دیگر بقعه سبزی میرسیم هوا منقلب باران بشدت میبارد تصور مینمایم  
در قلعه سبزی غیر از چند دقیقه برای نشان دادن خط فرزند عباسقلیخان معطلی  
نخواهیم داشت اما اسمعیل خان حکم حاکم قصر را با کمال بی اعتنائی بر زمین انداخته

با سخنان ناپسندیده او و پدرش را اهانت نموده ما را از رفتن ممانعت و در يك خانه پوشالی که در سر راه ساخته شده سقفش مانع از ریختن باران بر سرمانیست فرود می‌آورد. اسمعیل خان نوکر عباسقلیخان و بر سرش می‌باشد نمیتواند حکم آنها را رد کند پس در این رفتار ناشایسته غرضی ندارد بجز اینکه از ما مداخلی کرده باشد اما نمیداند عباسقلیخان در عقب سر ماست و چه عالمی با ما دارد .

تاجر خراسانی بایک تن دیگر از همراهان مراجعت مینمایند تا شرح حال را به ما کم کنند اطلاع بدهند ساعتی پس از رفتن آنها اسمعیل خان خبردار می‌شود که عباسقلیخان بر حد می‌آید و مانزد او آدم فرستاده ایم از کرده پشیمان گشته وقت شام است اظهار میکند من شما را نشاختم اکنون میتوانید بروید ولی ماشب را بهر سختی بود گذارنیده صبح فردا فرستادگان بازگشت مینمایند با مأموری از جانب حکومت مأمور مزبور وارد شده طنابی طلیده دستهای اسمعیل خان را از عقب سر بسته اورا جلوسب انداخته بقصر شیرین میبرد ماشکر نامه‌ئی به عباسقلیخان نوشته از او درخواست مینمائیم از تقصیر اسمعیل خان درگذرد .

بالجمله از آنجا گذشته بجانب بغداد روانه شده در کاظمین زیارت دو امام همام و بملاقات پدر مستفیض و از زحمت سفر خلاص میشویم .

## فصل سوم

### عراق عرب و روحانیت

برای شرح دادن کیفیت اقامت پدرم در عراق عرب میباید اجمالی از وضع آنجا را بیان نمایم .

عراق عرب دیر گاهی است مرکز ریاست روحانی شیعه مذهب و محل تحصیل علوم مذهبی برای طلاب ایرانی و جعفری مذهبیان از سایر ممالک گشته .

در قرنهای اخیر مدتها اصفهان برای طلاب ایران مرکز تحصیل و مجمع مهم رؤسای روحانی بوده و این یادگار در آن شهر از زمان سلطنت صفویه باقی مانده است

بعد از صفویه و پس از واقعه افغان و سلطنت نادری و زندیه و قاجار که پایتخت بشیراز و بعد پتهران تبدیل شده اصفهان رو بخرابی میگذارد ولی اقتدار روحانیتش تا مدتی مدید باقی است تا اینکه بوجود حاج سید محمد باقر رشتی و حاج محمد ابراهیم کلیاسی که در ایام سلطنت فتحعلیشاه قاجار رئیس روحانیون ایران بوده اند خاتمت مییابد در آن ایام حاج شیخ مرتضی انصاری شوشتری در اصفهان خود را برای ریاست تامه روحانی حاضر میکند و هم در بعضی از شهرهای دیگر ایران مانند کاشان، بروجرد و غیره برای استفاده نمودن از رؤسای بزرگ روحانی که در آنجا ها اقامت دارند مدتی توقف مینماید و بالاخره از ایران مهاجرت نموده بعراق عرب رفته در نجف اقامت میگزینند .

تا آنوقت عراق عرب مرجع طلاب ایرانی نبوده فقط بزرگان از روحانیون شیعه مذهب عرب در آن مکانهای شریف اقامت داشته اند و برای طلاب شیعه مذهب عرب مرکزیت داشته است .

شیخ انصاری در نجف ترقی میکند و در مقابل قهات سرشار علمای عرب که رئیس آنها شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام (جواهر الکلام مهتر کتاب مذهبی شیعه است که در قرنهای اخیر نوشته شده) تدریس اصول فقه را پیش گرفته از این راه که عربها بسیار کم پیموده اند خود را ممتاز میسازد و مقام علمی او را رونق میدهد سادگی فوق العاده ای که در معیشت دارد و زهد و تقوایی که بعد وافر داراست .

بالجمله برهم خوردن مرکزیت اصفهان از یک طرف و آوازه ترقی شیخ انصاری در نجف از طرف دیگر بزمان کمی نجف را مرکز روحانیون عجم و مرجع روحانی ایرانیان هم مینماید .

طلاب ایرانی از اطراف ایران بدانجا هجرت کرده حوزه درس و ریاست روحانی شیخ انصاری رونق کامل میگیرد خصوصاً بعد از رحلت رؤسای بزرگ مانند صاحب جواهر و صاحب ضوابط و صاحب فصول و غیره شیخ انصاری در طریق خود از مؤسسان شمرده میشود و تألیفات او تجدید مطلق در علوم مذهبی شیعه نموده بعدی رونق مییابد که دایره آوازه قهات فقهای عرب را محدود میسازد و بالاخره ریاست تامه مذهب

جعفری در ایران و عربستان و هندوستان و همه جاه‌تیمی میشد بنجف و بوجود شیخ  
بزرگوار حوزه درس شیخ تشکیل میشود از محصلین ترك و عرب و عجم و غیره که در  
میان آنها جمعی مجتهد و با قریب الاجتهادند .

در سنه ۱۲۸۱ هجری شیخ انصاری از دنیا میرود و بعد از او جمعی از مبرزین  
دعوی اعلمیت نموده آرزو دارند بجای او بنشینند و البته نظریات طلاب حوزه درس  
شیخ در انتضات رئیس مداخلت دارد .

دو قسمت عمده از طلاب مزبور ترك و فارس میباشد ترکان اگر چه عدداً کمتر  
از فارس هاستند ولی تمکناً و تعصباً از آنها برتری دارند و هر يك از این دو دسته میخواهند  
رئیس از آنها بوده باشد در میان ترکان دو تن باین مقام نزدیکتر از دیگرانند اول آقا  
سید حسین کوه کمری آذربایجانی دوم ملا محمد ابروانی در این صورت حاج سید  
حسین اول رئیس ترکان میشود و ابروانی دوم و در میان فارسها دو تن از همه سزاوارترند  
یکی حاج میرزا حسن شیرازی و دیگر حاج میرزا حبیب‌الله رشتی این هر دو ریاست  
میابند بی آنکه اول و دوم آنها معلوم بوده باشد .

در این صورت ریاست نامه شیخ انصاری تجزیه شده ترك و فارس پیدا میکند قسمت  
کوچکی از طلاب عرب هم باین دو ملحق گشته و قسمت بزرگ آنها حوزه‌های روحانی  
عرب را که در ایام ریاست تام شیخ انصاری بی نام و نشان بوده ترویج نمایند .

مرجعیت پول هند هم که ریاست شیخ را قوت میداده تجزیه شده میان رؤسای مزبور  
تقسیم میگردد گفتم مرجعیت پول هند بلی چون که وجوه بسیار از شیعیان هند بعنوان  
سهم امام نزد شیخ می‌آمد و بعلاوه یکی از بزرگان هندوستان موقوفه‌ای گذارده تا حاصل  
آن که مبلغ معتدبه است ما بین طلاب و مقدسین از مجاورین عقبات عالیات تقسیم گردد  
این پول هم بدست شیخ میرسیده و بهتر وجه که ممکن بوده است از روی سرشماری  
نمودن از مستحقین و سری دادن بآنها تقسیم میگشته و گاهی بعضی از خانواد های  
مقدس راستگو مرغان خاتگی را هم جزو سرشماری آورده و بیشتر بهره میرده‌اند .  
بعد از وفات شیخ پول هند تجزیه شده سهم هر يك از نجف و کربلا و کاظمین بهمان  
محل فرستاده میشود و بدست رؤسای متعدد تقسیم میگردد ولی بواسطه اسباب چینی



ارباب طمع مکرر مرکز تقسیم آرزوچه در هر جا تغییر یافته موجب زحمت و کشمکش  
 میشود و بالاخره تسولگری انگلیس در بغداد مرکز تقسیم و قسول ناظر حقیقی آن  
 میگردد و مسلم است اشخاصی که طرف داریست آنها باشند بهتر معدتر خواهند بود.  
 از اینجا بگذریم و بمقصود نزدیک شویم بدیهی است هر يك از اشخاص که دارای  
 قسمتی از ریاست شیخ انصاری شده اند توقع دارند مرجعیت کل و مرکزیت تام داشته  
 باشند و هر يك آرزو دارند وجوه سهم امام و غیره از اطراف متوجه آنها باشد در صورتی  
 که همه همدوش یکدیگرند و هیچ يك تمکین از دیگری ندارند در این صورت برای  
 هر يك رسیدن باین مقصود مشکل خواهد بود و طولی نمیکشد که حاج سید حسین ترک  
 از دنیا بیرون ملامحمد ابروانی رئیس اول ترکان و شیخ محمد حسن دامغانی رئیس دوم  
 میشود حاج میرزا حسن شیرازی که استعداد ریاست تامه یافتن را از همه افزون دارد  
 و دنیا را نیکوتر از دیگران میشناسد میبندد اقامت در نجف نمیکند و او بمقام خود رسیده  
 امتیازاتی که دارد نمودار گردیده در آنجا شناخته میشود مگر یکی از رؤسای روحانی  
 در صورتیکه اذنانح بیان مقام نیست و خود را همدوش دیگران علی الخصوص حریف  
 فارسی زبان خود حاج میرزا حبیب الله رشتی نمیداند این است که در صدد میشود از  
 نجف دور گردد بلکه بمقصد نزدیک و بمقصود بیرون آمدن از عراق عرب بیرون رفته  
 باشد در این صورت کربلا بواسطه توجه نفوس ایرانیان بلکه عموم شیعیان با آنجا برای  
 اقامت وی مناسب است ولی چون شیخ زین العابدین هازرندانی که عملاً ممتاز و بعد از وفات  
 شیخ انصاری حوزه ریاست وی رونق گرفته است آنجا اقامت دارد و هم ملاحسین فاضل  
 اردکانی که دارای ریاست تام است و در لباس روحانی در این عصر سر حلقه منور  
 الافکاران شمرده میشود در کربلا ساکن است از این سبب میرزای شیرازی آنجا را  
 برای اقامت اختیار نمیکند و اما کاظمین اگر چه از رئیس روحانی ایرانی معروفی خالی  
 است ولی از يك طرف نزدیک بغداد است و چندان محل توجه مقدمین عتبات و جاهای  
 دیگر نیست و از طرف دیگر شیخ محمد حسن آل یس که از رؤسای معروف روحانی  
 عرب میباشد در آنجا اقامت گزیده پس از همه جای عراق عرب بی مانع تر برای اقامت  
 این رئیس روحانی محترم سامره است شهر کوچک سامره دور دست افتاده سکنه آن

سنی مذهب و زندگانی آنها بواسطه مراد - شیعیان است بآن شهر برای زیارت قبر دو امام خود امام دهم امام یازدهم و خانه و سردایی که منسوب است بامام دوازدهم و آنجا را محل غیبت کبرای او میدانند .

میرزای شیرازی اقامت سامره را در نظر میگیرد ولی یقین ندارد که بتواند آنجا زیست کند یعنی مطمئن نیست که سامره هم مانند نجف و کربلا و کاکلمین محل مجاورت ایرانیان و شیعه مذهب بگردد و طلاب در آنجا گرد آمده حوزه ریاست او گرم شود . این است که حقیقت خیال خود را آشکار نکرده بعنوان زیارت از نجف حرکت کرده بسامره میرود و چون توقف آنجا از حد معمول میگذرد معلوم میشود این يك سفر زیارت ساده می نبوده است میرزای شیرازی از يك طرف برای اقامت سامره زمینه حاضر مینماید و از طرف دیگر وعده مراجعت بنجف را هم ترك نمیکند و البته رفتار و گفتار او هر دو درست بوده است کم کم جمعی از بزرگان طلاب که محل توجه میباشند از نجف بسامره هجرت مینمایند آخوند ملا کاظم خراسانی، حاج سید اسمعیل صدر اصفهانی آقا سید محمد کاظم یزدی، آقا میرزا محمد تقی شیرازی، حاج میرزا حسین نوری آخوند ملا فاضل عراقی، حاج میرزا اسمعیل شیرازی که داماد میرزا شیرازی است و غیره . جمع شدن این اشخاص در سامره موجب قوت قلب رئیس محترم در اقامت آنجا شده طولی نیکشد که حوزه ریاست وی رونق گرفته مرجعیت سامره اگر از نجف و کربلا افزون نباشد کمتر نیست خصوصاً که شیعیان بواسطه سردابه می که در سامره منسوب بامام دوازدهم است بدانجا توجه خصوصی دارند و این نظر بر علو مقام نائب امامی که ساکن باشد میفزاید .

در این هنگام که ما بکاظمین میرسیم مدت کمی از اقامت میرزا در سامره گذشته است . پدرم نیز قصد کرده برای تکمیل تحصیلات خود در حوزه درس میرزای شیرازی جزو متوقفین سامره بوده باشد این است که ما را با خود بسامره میبرد .

میرزای شیرازی ورود پدرم را با اهل و عیال علی الخصوص که پدرم متمول است و حاجتمند مساعدت پولی میرزا نیست نیکو پذیرفته با وی معاشرت الفت آمیز مینماید . حوزه درس میرزا که در گوشه ایوان صحن عسگرین منعقد میشود عدش

هنوز بده نفر نرسیده و پدرم یکی از آنهاست يك تابستان بما درس امره میگذرد و چون عادت بآن هوای گرم نداشته‌ایم و اسباب زندگانی درست مهیا نبوده است بر کوچک و بزرگ ما زحمت بسیار وارد می‌گردد.

بهر صورت اگر چه صلاح عنوان روحانیت پدرم این بوده که مدتی درس امره مانده با انتساب بآن حوزه پیران مراجعت نماید ولی یکی بواسطه همان جمع نبودن اسباب زندگانی و دیگر بملاحظه بی‌دغبتی خودش بتوقف طولانی در آن حوزه که معلوم نبوده عاقبتش بکجا می‌کشد و شاید ملاحظات دیگر هم داشته که بر نگارنده پوشیده است پس از چندماه از سامره روانه نجف می‌گردد.

پدرم مصمم میشود مدتی در نجف بماند خانه و زندگانی بقدر لزوم تدارک دیده خود بتحصیل فقه عالی میبرد از من و برادرم راهم بتحصیلات مقدماتی و امیدارد.

## فصل چهارم

### تحصیلات مقدماتی

در نجف معلمی برای من و برادرم تعیین میشود که در مدرسه معتمد حجره‌ئی دارد درس ما عبارت است از کتاب شرح جامی در نحو، شرح رضی در صرف حفظ نمودن الفیه ابن‌مالک در نحو و از بر نمودن هزار شعر باوجود حافظه سرشاری که دارم در آن سن برای من زحمت بیهوده بسیار دارد گفتم زحمت بیهوده زیرا از آن هزار شعر که با يك سال عمر صرف کردن حفظ نموده‌ام بغیر از معدودی در خاطر من مانده است اما معمول تحصیل نیکو در آن زمان این بوده و بزرگتران ما هم تصور می‌کرده‌اند این بهترین اقسام تحصیل مقدمات است یکسال می‌گذرد پس از آن شروع میکنم بخواندن معنی‌اللیب عن کتب الاعراب تألیف ابن‌هشام چون در شرح جامی و الفیه زحمت بسیار کشیده معنی را نیکو می‌فهمیده‌ام ولی با همه زحمت و مراقبت که اغلب مورد تحسین پدر و استادان بوده‌ام این تحصیلات برای مکالمه نمودن در زبان عرب چندان مفید نبوده آموزندگان هم نظری باین مسئله نداشته‌اند و عربی خواندن را برای عربی دانستن می‌خواستند نه از برای مکالمه کردن بالجمله اگر در آن سن مدت طولانی در میان

عرب‌نامانده و در معاشرت با کودکان آنها وضع تکلم کردن را فراموش کرده مورد استعمال لغت‌ها و ترتیب و تشکیل جمله‌ها را از زبان آنها نمی‌شنیدم با همه تحصیل و زحمت باز در مکالمه نمودن عاجز بودم .

چنانکه بعضی از بزرگان را هجده ساله زحمت تحصیل صرف و نحو عربی را کشیده و شاید بعضی از آنها در آن زبان تألیفات دارند و هنگام معاوضه از ترکیب نمودن و صحیح ادا کردن يك جمله عاجز می‌باشند خلاصه در مدت دو سال اقامت نجف بضمیمه آنچه پیش از آن تحصیل کرده‌ام زبان عربی را عملاً تا حدی که ممکن بوده فرا گرفته بخواندن شرایع الاسلام تألیف محقق که یکی از بهترین کتابها در علم فقه می‌باشد میردازم .

برای تکمیل ادبیات عربی مقداری از کتاب مطول تألیف تفتازانی را بزحمت خواندم گفتم بزحمت آری چه معلمی که این کتاب را بما درس میداد زبان فارسی نمی‌دانست و با وجود تسلطی که من در زبان عربی داشتم باز درس او را درست نمی‌فهمیدم در صورتیکه اگر بزبان بومی می‌خواندم فهمیدن مطالب آن کتاب برای من اشکالی نداشت بلی علم را بزبان بومی باید خواند کتاب علمی را بزبان بومی باید نوشت و معلم باید بزبان بومی محصل آشنا باشد تا بتواند توضیحات لازم را بدهد و دیگر از چیزهایی که در نجف در ضمن تحصیلات مقدماتی فراگرفتم کمی از تفسیر قرآن بود و در ضمن خواندن کتاب مغنی مانند کتاب کشف الایات که در شواهد شعری آن کتاب نوشته شده کشف الایاتی برای شواهد قرآنی آن مینوشتم و این اول تألیفی است که شروع نموده‌ام تفسیر فارسی مآلاتح الله کاشانی را مطالعه می‌کردم و تفسیر ابوالبقاء و غیره را می‌خواندم و از روی آنها کار تألیف را انجام میدادم افسوس که اوراق آن تألیف غیر از یکی دو جزو باقی از میان رفته و گرنه یادگاری بود از تألیف عهد دوازده سالگی نگارنده و آن یکی دو جزو نزد من محفوظ است .

بر خوانندگان این کتاب پوشیده نباشد که این ترتیب تحصیل فقط از نقطه نظر رسیدن بمقام اجتهاد و نشستن بر منبر حکومت شرعی بوده است مقام پدرم نیز مقتضی غیر این اختیارات برای تحصیل اولادش نبوده و اگر می‌خواستند هر اقیاس بدیگر همقدران

نموده باشند از اینکه من در دوازده سالگی تا این درجه تحصیل کرده بودم پدرم خوشحال بود و شاید بر همگنان خویش منامباهات مینمود .

اما من شخصاً نیدانسته‌ام برای چه تحصیل میکنم و میخواهم چه بشوم این تحصیل تنها برای آخرت است یا در دنیا هم بکار من خواهد خورد و یا اینکه آیا مطالب دانستنی دیگر هم که در اصلاح معاد و معاش مداخلت داشته باشد برای یاد گرفتن هست یا نه بهر صورت پدرم تصور میکرد که بهترین ترتیب که یکی از هم لباسهای وی اولاد خود را به تحصیل میگمارد او بتکلیف خویش درباره ما رفتار کرده است و دست هیچگونه ملامت هم نمیتواند بدامان خیال مقدس او برسد چه هر سوم عهد و زمان برای ماهمین بوده پس بلکه ترغیبی که او در تحصیل ادبیات ما مینمود و هم در حسن خط که از فضائل بزرگ شمرده میشده و بواداشتن ما بخواندن کتابهای اخلاقی مانند حقایق ملامحسن فیض کاشانی (که خودش شخصاً برای من و برادرم آن کتاب را درس میداد) و غیره افکار او از افکار دیگران ممتاز بوده است و الفیه ابن مالک که بخط خود در آن زمان نوشته‌ام یادگار باقی است از حسن مراقبت من در کار تحصیل و حسن خط - مناسب میدانم در این مقام بحال و کار معلمین خود در ایام اقامت نجف و بوضع سه مکتبخانه که در این مدت طی نموده‌ام نیز اشاره نمایم اول معلم مادر نجف دلا حسین دزفولی بود .

ملاحسین مردی بن پنجده سال صورت درهم پیچیده معاسن سیاه و قرمز، قامت کوتاه، از مالاب کیف نه خود تنها کیف است بلکه حجره‌ای دارد در نهایت کثافت در و دیواران سیاه شده بطوری که گاهی سیاهی دود چراغ و غیره از سقف حجره فرو میریزد در پیشه این اطاق اجاقی ساخته از خشت خام بی آنکه دود کشی از بالا برای آن آن قرار داده باشد هر وقت اجاق را برای تهیه چای یا خوراک روشن میکند دود فضای حجره را پر مینماید بطوریکه تا مدتی معلم و شاگردان یکدیگر را ندیده و بازحمت زیاد مدت غیر معین را بسر میبریم گاهی در همان حال ما را مجبور میکند الفیه ابن مالک را از بر بخوانیم .

مادیدگان را بر هم گذارده و دهان را گشوده دود خورده و تکلیف را ادا مینمایم یکطرف این اطاق تخته پوست سیاهی افتاده محل جلوس معلم است طرف دیگر آن کنار

دیوار مقداری هیزم رزقال ریخته شده فرش اطاق عبارت است از در پارچه گلیم کهنه  
که روی حصیر یوریای مندرسی افتاده است مادر مقابل روی معلم بروی یکی از آن  
دو گلیم مینشینیم.

اسباب زندگانی معلم دیگرچه و روغن داغ کن و کفگیر مسی است که هیچوقت  
آنها را نمیشوید از شدت سیاهی و کثافت پشت و روی آنها در سیاهی بکرننگ شده  
و نیز يك کاسه و بشقاب کاشی دارد که هر چه میخورد در آن دو ظرف است بی آنکه  
آنها را بشوید کتری مسی و يك استکان و نعلبکی بزرگ دارد برای جای خوردن.  
يك لعاف و يك متکای چرک و کثیف با چند جلد کتاب که بیشتر شیرازه های  
آنها برهم خورده است ملاحسین مردی پر خور است روزها بقدر خوراک دوسه تن  
شخص متعارف نان و نانخوردش ساده میخورد و اغلب در هفته دو مرتبه پلو میزد برنج  
زیادی میجوشاند آبش را بوسیله آبکش سبزی که دارد میگیرد دسبب تازه زیادی خورد  
نموده با آن برنج دردیگچه بزحمت جای داده بروی آتش میگذارد هنوز رنگ و بوی  
خامی آن باقیست با کفگیر در میان بشقاب ریخته کمی روغن داغ کرده بر آن میریزد  
و میخورد در ضمن هم به مدرس میدهد یا صحبت میدارد معلم مادر هفته دو مرتبه هر دفعه  
چندین فنجان بزرگ آنهم بی دربی چای غلیظ پر شکر میاشامد و چای را در کتری  
ریخته میجوشاند تا سیاه رنگ میشود.

ملاحسین غیر از من و برادرم از ملازادگان ایرانی چهار نفر نجف دو نفر شاگرد  
دیگر هم دارد روزهای تعطیل اغلب ما را بگردش میرد گردشگاه نجف منحصر است  
بمزار وادی السلام که بیفاصله بیرون شهر نجف است و بکنار دریاچه نجف چری که  
محل ظاهر شدن قنات آب شیرین است و برای آشامیدن مردم نجف پنجرج زیاد از  
طرف ایرانیان جاری گشته بدست حاج سید اسدالله رشتی اصفهانی از روحانیان اصفهان.  
ملاحسین در گردشگاهها بالمره وضع خود را تغییر داده با ما رفیق و همبازی میشود  
اغلب بند کمر خود را فلاخن ساخته هدنی از سنگ ترتیب میدهد ما با فلاخن نشان  
هیزیم و این بهترین بازی است که ما را مشغول میسازد پس از چندی ملاحسین بند فلول  
سفر کرده پدرم ما را میفرستد بخانه حاج شیخ جعفر شوشتری که نزدیک خانه ماست.

حاج شیخ جعفر از بزرگان علمای شوشتر و سالهاست در نجف اقامت دارد. هنر موعظه او در میان تمام روحانیان شیعه مذهب ممتاز است و از همین راه نزد عوام منزلتی فوق العاده تحصیل کرده. حاج شیخ جعفر معلمخانه تمیزی برای اطفال خود در خانه مرتب نموده حاج سید عبدالحسین شوشتری را که شخص مقدس فاضلی است بمعلمی آن مکتبخانه گماشته است.

پدرم از شیخ بزرگوار خواهش میکند مارا با اولاد خود همدرس نماید خواهش وی پذیرفته شده کار تحصیل مادر مکتب خانه تمیز نزد معلم با فضلی مرتب میگردد در این مکتب خانه من و برادرم با سه تن دیگر همدرس هستیم ما تحصیل میکنیم و آن سه تن بیطالت میگذرانند هر چه معلم آنها را نصیحت میکند بسوی نیبغشند بکروز در حالیکه من و برادرم فقط با معلم در مکتب هستیم حاج شیخ جعفر بمکتب در آمده نشسته بمعلم و بما اظهار مهربانی کرده میگوید فرزندان، من بی نهایت از حسن مراقبت شما در تحصیل رضایت دارم ولی از اولاد خود رضای نیستم آنها را لایق تحصیل کردن نمیدانم همان بهتر بولایت (شوشتر) بروند آنجا گوگل چرانی نمایند درس خواندن، مطالعه کردن، زحمت کشیدن میخواهد سرسری نمیشود درس خوانند من چهل سال است هنر میروم هنوز هر وقت میخواهم هنر بروم چند ساعت مطالعه میکنم این کودکان تصور میکنند بی زحمت میتوان تحصیل کرد بهر صورت همدرسهای شما میروند اما من مکتب شما را بر هم نمیزنم چون میبینم شما تحصیل مینمایید در حقیقت شما اولاد روحانی من هستید همه روزه بیاید و بکار تحصیل خود پردازید من در عالم طفولیت تأثیر تشویقات شیخ را در وجود خود نیکو احساس میکنم و چون پدرم از واقعه خبردار میشود از شیخ بزرگوار بی نهایت تشکر مینماید.

دو سه ماه هم مکتب خانه مزبور برای من و برادرم دائر است.

بکروز صبح میرویم بمکتب میبینم اسباب سفر در خانه شیخ مهیاست کجاوه‌ئی بر قاطری بسته و محملی بر قاطر دیگر و باز حیوانات سواری و لوازم دیگر هست معلوم میشود شیخ عازم است بکربلا مسافرت نماید معلم ما را هم با خود میبرد و مکتب ما بر هم میخورد متعجبیم چه کنیم که شیخ و معلم از خانه در آمده بجانب دروازه شهر روانه

میشوند چون ما را عیینند مهربانی کرده میگویند باها بیاید ما میرویم و کجاوه و  
محمل را بدنبال میآوردند تا از شهر خارج میشوند و این عادت مقدسین نجف است چون  
میخواهند مسافرت نمایند با احترام مرقد محترم امیرالمؤمنین (ع) در شهر سوار نمیشوند  
کوچکی شهر نجف هم این احترام را کم زحمت میکند چون از شهر بیرون میرویم در  
سرتیپی که معمول است مسافری آنجا سوار میشوند شیخ و همراهان ایستاده بیک  
مشایعت کنندگان را وداع گفته بعد از همه شیخ بمن و برادرم رو کرده میگوید اگر چه  
بضرورت مکتب شما برهم خورد ولی من ترتیب دیگری برای شما داده‌ام و دست  
میرد در شال سفیدی که بر کمر پیچیده کاغذ کوچکی لوله کرده یک سر آن را ته زده  
در آورده بدست برادرم داده میگوید الان بروید در محله خویش خانه سید محمد معلم  
شوشتری این مکتوب را با او داده برای شما درس خواهد گفت .

ماتشکر وداع کرده بی درنگ بجهتجوی معلم تازه بر آمده او را پیدا نموده  
مکتوب را می‌رسانیم .

معلم تازه مردی است بسن پنجاه سال قامت کوتاه محاسن سیاه و قرمز لباس کهنه  
در بردارد و عمامه سیاه رنگ پریده‌ای بر سر بسته قطعه‌ای از آن را بر سینه آویخته  
در گوشه اطاقی که بر زمین آن خاک است روی تخته پوستی نشسته چند جلد کتاب  
پیش روی او بر زمین نهاده شده سینی حلبی کوچکی مشتمل بر یک سیل قرمز رنگ از  
گل پخته و یک کیسه توتون و یک سنگ و چغماقی و کمی قو برای آتش زدن در برابر  
اوست طرف دیگر اطاق پارچه بوریای کوچکی روی زمین گسترده شده که دو نفر طفل  
بزحمت میتوانند روی آن قرار بگیرند سید محمد مردی عیالمند و فقیر است زن و  
دخترانش لباسهای بلند کرباسی چیت زده کلی رنگ پوشیده هر یک دو عیای کهنه دارند  
که چون برای زیارت یا حاجتی از خانه بیرون میروند یکی را بردوش و دیگری را بر  
سرافکنده مانند زنان عرب خود را میپوشانند .

گرچه آمدن ماترد این معلم در صورتیکه مسلم است اجرتی در مقابل درس  
دادن بها خواهد داشت حاجتمندی شدید که دارد میباید او را خوشنود کرده باشد  
خصوصاً که از طرف شیخ محترم هم در حق ما یاد سفارش شده است ولی برعکس



چون وارد حیثویم و سفارشنامه را میدهم باز کرده میخواند و میگوید آقا شیخ خدا عمرت بدهد باز مرا بدرد سرمقدمعات درس گفتن میندازی خدا خیرت بدهد بعد رومیکند بما و میگوید چه میخوانید جواب میدهم کتاب مغنی معلم میگوید این کتاب را مکرر درس گفته‌ام و اکنون مدتی است عزم کرده‌ام دیگر بدرس دادن کتب مقدماتی خود را معطل نکنم و بالاخره فکری کرده میگوید شیخ گفته است نمیشود خواهی او را رد کرد و شروع میکند بدرس گفتن مدتی نزد این معلم قابل تحصیل علم نحو میکنیم و بهره کامل از او میبریم بعد از چندی یکرؤز میگوید تاکنون من برای شما درس میگفتم از امروز شما باید کتاب را مطالعه سابق نموده بگوئید من گوش بدهم اگر اشتباهی باشد بشما بگویم یا اینکه این کار برای ما سعفت است ناچار پذیرفته چند ماه هم باین ترتیب مداومت میشود تا موقعی که پندرم مسمم میگردد از عراق عرب به ایران مراجعت نماید.

## فصل پنجم

### جنگ و طاعون و مراجعت با ایران

نجف گرچه شهر کوچکی است ولی بواسطه قبیله‌های عرب که اطراف آن هستند خالی از اهمیت نیست مردم این شهر يك قسمت ایرانیان هستند که مجاور شده‌اند از علمای روحانی از طلاب و از تجار و کسبه که آبادکننده این شهر میباشند. قسمت دوم اعرابند که پیش از آبادی نجف در آن محل و نواحی آن صحرائشین بوده‌اند و اکنون شهری شده از مجاورین و زوار ایرانی از هر جهت استفاده مینمایند قسمت اعراب نجف از دیرگاه دو فرقه بوده‌اند بنام زکرد و شمرد مابین این دو فرقه همه وقت نزاع بوده مکرر با هم جنگ کرده از هر طرف جمعی کشته شده‌اند جمعیت زکرد چند برابر بیش از شمرد است و در تقسیم مکانی هم عمده معاملات شهر بدست زکرد است ولی شمرد را رشادت و تهور افزون میباشد حکومت کوچک نجف هم از این کشمکش استفاده میکنند اغلب منافع خصوصی را بر مصالح عمومی از روی کوته نظری و طمعکاری ترجیح میدهد بهر صورت یکی از اوقات برهمزدن زکرد و شمرد

هقارن ایام اقامت ما در نجف است بر سر امر جزئی و اختلاف کمی که مابین یکنفر  
ز کرد با يك شمرد واقع شده هنگامه جنگ در میان دو فرقه برپا میگردد .

خانه ما در کنار محله شمرد است و از دو طرف دو خانه هست که هر يك سنگر  
یکی از متخاصمین است و بر خانه ما مشرف جای لوله های تفنگ از دوسوی در دیوارهای  
دو خانه نمایان میباشد .

یکروز وقت شام شروع به تیراندازی میشود درهای سخن بسته شده مبادا  
آسیبی بحرم امیر المؤمنین (ع) برسد یا اینکه منارهای بلند مرقد محترم سنگر گاه یکی  
از دو فرقه بگردد دو روز این جنگ طول میکشد مردم شهر خاصه آنها که در نزدیکی  
سرحدها منزل دارند اغلب در سردابه ها زیست میکنند که از خطر محفوظ بمانند  
خانواده ما هم چنین کرده برای اطفال کوچک جنگ ندیده صدای تفنگ کمتر شنیده  
وحشت و دهشت بزرگی است .

بعد از آنکه جمعی از دو طرف کشته میشوند حکومت مداخله کرده شمردتارا  
از شهر بیرون نموده آتش فتنه را بظاهر خاموش مینماید .

قلعه بندی ایرانی شهر نجف هم مدخلیت بزرگ در موفق شدن حکومت کوچک  
نجف در رفع غائله دارد .

گفتم قلعه بندی ایرانی نجف بلی اگر چه عراق عرب از مستعمرات عثمانی است  
ولی آثار آبادی آن و بناهایی که در نجف و کربلا و کاظمین و سامره شده است اغلب  
بواسطه سرمایه داران از رجال دولت یا تجار و اعیان ایرانی شده است از جمله قلعه  
مستحکم نجف است که بهمت عالی حاج محمد حسینخان صدر اصفهانی که از مردمان  
خیرخواه بلند همت و در اوایل قرن سیزدهم اسلامی مدتی شخص اول ایران بوده  
ساخته شده این قلعه از آجر پخته و گچ بنا شده است و بواسطه نپیا نبودن اسباب  
علی الخصوص آب در نزدیکی نجف با مصارف فوق العاده پایان یافته .

میرزا محمد سعید شاعر اردستانی شاعر آن عهد قصیده معروف خود را بتوصیف  
قلعه مزبور ختم نموده است و يك شعرش این است :

بنایش چون خلوص نیت بانی است مستحکم

فضایش چون صفای باطن صدر است روح افزا

حاج محمد حسینخان نه تنها در نجف قلمه و مدرسه ساخته بلکه عمارت‌ها و  
مدرسه‌های صدر در اصفهان و طهران و در دیگر شهرهای ایران فراوان است در ترویج  
معصولات ایران کوشش نموده قلمکار صدری و برنج صدری از یادگارهای اوست .

حادثه دیگر که در ایام اقامت ما در نجف روی میدهد طاعون شدید است که  
بروز کرده کشتار بسیار مینماید بمحض بروز این مرض حکومت مراوده عموم را با  
خارج قطع نموده باینواسطه کمتر بجای دیگر سرایت میکند این اول دفعه است که  
من مرض عمومی میبینم و چون بعبادت طفولیت از خانه مگر بیرون میایم دیدن اموات  
و اضطراب مردم در من اثر غریب میکند و مرا سخت مضطرب میازد بعد از چندروز  
پدرم غمگین میکند از خانه بیرون نرویم و از احوال موحش شهر خبر دار نشویم باینوسیله  
آرام میگیریم تا حادثه بر طرف میشود و بیخانواده ما آسیبی نمیرسد .

بالجمله اوائل سنه ۱۲۹۴ (یکهزار و دویست و نود و چهار هجری) آخر زمستان از  
عراق عرب بجانب ایران مراجعت مینمائیم اول فروردین ماه بکرمانشاهان میرسیم  
بدیهی است بعد از چندسال در عراق عرب ماندن دیدن اوضاع ایران جلوه مخصوصی دارد.  
حاکم کرمانشاهان در این وقت سلطان مراد میرزا حام السلطنه است این  
شاهزاده محترم‌ترین شاهزادگان است رفیع‌فتنه سالار در خراسان در سنه ۱۲۶۶ (یکهزار  
و دویست و شصت و شش) و فتح هران در سنه ۱۲۷۳ (یکهزار و دویست و هفتاد و سه) بدست  
این شاهزاده بر مقامات او افزوده همه وقت برای ایالت‌های بزرگ نامزد میشده حکومت  
کرمانشاهان لایق مقام او نیست اما از آنجا که مابین دولتین ایران و عثمانی کدورت  
است حام السلطنه را بحکومت این سرحد فرستاده‌اند تا هترسی برای عثمانیان بوده  
باشد چنانکه تأثیر خود را در بغداد نموده و تمام نقاط عراق بلکه در قسطنطنیه هم  
سرایت کرده است .

عثمانیان در خفا بجمع آوری قشون در سرحدات ایران پرداخته‌اند و همه  
عظیمی از این بابت در عراق عرب برپاست در ورود پدرم به کرمانشاهان حام السلطنه  
از او احترام میکند و پس از یکی دو مجلس ملاقات اظهار اخلاص بوی مینماید و تا  
زنده است رشته الفت را نگاه میدارد .

بالجمله باصفهان می‌آیم از ابتدای ورود باصفهان پدرم ترتیب سابق را که در مرادیه بدولت آباد داشت تغییر داده یکجهت در شهر اقامت میکنند حوزه درسی تشکیل داده مجلس مرافعه و حکومت شرعی برپا نموده یعنی یکی از روحانیان و حکام شرع اصفهان می‌گردد و بواسطه مکنث و حسن معاشرتی که دارد بزودی محل توجه گشته ترقی کامل میکند حکومت اصفهان در این وقت باشاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان است ظل‌السلطان بزرگترین پسران ناصرالدین شاه و شخص متمکار طماع عتهوری است اصفهان را منظم نموده آثار توسعه یافتن دایره حکومت او نمایان است .

در این شهر هنوز از عظمت قدیم روحانیان نمونه‌ئی باقی است یعنی رؤسای روحانی در این شهر نسبت بدیگر شهرهای ایران بیشتر هستند و نفوذشان زیاد است گرچه حکومت مقتدر ظل‌السلطان نفوذ روحانیان را تا یکدرجه محدود کرده ولی نظر بتعصب عوام باز که چندان و هرگز با آنها راه رفته مابین خوف و رجس ایشان راه میبرد بعلاوه نمیخواهد بالمره قدرت آنها را تمام کند چه تصور میکند برای پیشرفت کارش در طهران و محفوظ ماندنش از حسادت برادران که یکی از آنها مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت است و دیگر کامران میرزا نائب‌السلطنه در دست داشتن قوه روحانیان اصفهان بکار او خواهد خورد .

ریاست روحانیان اصفهان در اینوقت رسیده است بحاج شیخ محمدباقر از اولاد هشایخ محترم نجف امامت مسجد شاه اصفهان هم که از بناهای بزرگ صفویه است باو رسیده و بزرگتر اسباب ریاست او شده حوزه درس مفصلی دارد با دست باز و حسن معاشرت بر دیگران تقدم یافته است ظل‌السلطان از شیخ ملاحظه دارد و هرچه میتواند برای ریاست عامه او مدعی می‌تراشد چنانکه در ابتدای ورود پدرم که میبند آزار ترقی در او ظاهر است میخواهد او را باین مقام بیاورد ولی پدرم بملاحظاتی مساعدت نکرده قریب نمیخورد .

حاج شیخ محمدباقر اولاد متعدد دارد و همه را بزودی لباس شرعمداری پوشانیده است و این یکی از بزرگترین بدبختیهای ماست که تصور میکنیم هر مقام را بورات میتوان دریافت حاج شیخ محمدباقر پسران خود را برای تحصیل بنجف میفرستد و بعد

از مدت کمی مراجعت نموده مصدر امور شرعی میگرددند و از آنهاست شیخ محمد تقی که برای جلب قلب عوام خود را آقاجنبی میخواند باینکه دایرة اطلاعات او محدود است و تحصیلات درستی ندارد بترجمه کردن پاره‌های از کتب عربی دینی و تألیف نمودن پاره‌های از آثار فقهی و اخلاقی در نظر عوام خود را دانشمند جلوه داده می‌خواهد بعد از پدر برمسند ریاست تمامه روحانی آن شهر بلکه تمام ایران بنشیند و مردم اصفهان هم آنها که نمیدانند ندانسته بوی اظهار ارادت میکنند و آنها که میدانند بملاحظه پدرش سکوت مینمایند .

شیخ محمد تقی در زیر یک پرده نازک بجمع آوری مال و ازدیاد مکتب بخریدن املاک و مستغلات پرداخته بجمع وسائل کسب ثروت متشبث میشود ولی بنام اشخاص دیگر که نامقام زهد و تقوای خود را در نظر عوام نگاهداشته باشد ولی شنیده نمیشود که برای کار از مردم پول بگیرد یعنی رشوه خواری کند این شخص در ابتدای ورود پدرم باصفهان با اظهار خصوصیت بسیار میکند پدرم نیز در ظاهر باوی الفت مینماید خصوصاً که با بعضی اشخاص بزرگ اصفهان مانند میر محمد حسین امام جمعه و غیره سابقه کدورت دارد در این وقت که میخواهد در شماره رؤسای روحانی باشد بر خود لازم میدانند با اشخاصی که محل توجه عوام هستند الفت داشته باشد .

بهر صورت پدرم از اول امر در خط قدس و تقوی سیر میکرده و خدا پرستی را بر هر چیز مقدم میداشته است حوزه درس فقهی تشکیل داده نماز جماعت میخواند روضه خوانی مرتب با معنائی در خانه خود دائر نموده خود بمنبر میرود و موعظه مؤثری بر مردم مینماید و بزرگتر چیزی که موجب توجه عوام و خواص باد شده حسن معاشرت و عنبر موعظه اوست باید دانست که عوام اصفهان ذاتاً ملامت پرست ، مراد دوست و آقا پرور هستند و میتوان گفت که این خصلت در آنها از یادگارهای عهد صفویه باقیمانده است . چنانکه اگر بدقت در اخلاق و عادات روحانیان اصفهان در عهد صفویه نظر نمایم و آثار علمی و عملی آنها را نیکو بینیم آنگاه بتدریج در احوال طبقات دیگر از روحانیان که بجای آنها نشسته‌اند تا عهد مادقت نمایم همان رنگی را که در آن زمان بروی گفتار و کردار و اخلاق و عادات آنها دیده میشده است امروز باز بعد از گذشتن چند

قرن هجدهم و همان آثار را مشاهده میکنیم که باقتضای زمان در صورت‌های مختلف نمودار بوده است و البته مردمی که در زیر دست تربیت این قبیل اشخاص بار یابند ممکن نیست همرنگی با مردم آن زمان نداشته باشند ملامحمد تقی مجلسی اول مردمی عارف و زاهد بوده است ولی پسرش ملامحمد باقر مجلسی دوم باقتضای زمان متکر عرفان شده عارف بودن پدر را اهم انکار نموده و سیاست مطلوب صفویه را ترویج مینموده است. قصد و نیت او چه بوده خدا میداند ولی تألیفات و تحقیقات سطحی او در آثار مذهبی شیعه بجای آنکه بر معنویت روحانیت طریقه حقه جعفری بیفزاید از آن کاسته و در نظر خواص و قوی ندارد.

شیخ محمد تقی نجفی بر سیدن بمقام پدرش قانع نیست بلکه میخواهد بجایگاه مجلسی دوم نشسته در قرن سیزدهم اسلامی مردم اصفهان را رو بقیهرا برگرداند در صورتیکه ترقیات زمان این فرصت را باز نمیدهد

خلاصه پدرم با اینکه دارای افکار حقیقت‌آمیز است و سالوسی و عوام‌فریبی منافی مقام اوست ولی نظر بنقصان تربیت عوام اصفهان و هم در مقابل رفتار دیگران مجبور است مقام ظاهر خود را نگاهدارد و با اینگونه اشخاص خصوصیت نماید بی آنکه رابطه معنوی میان آنها بوده باشد.

## فصل ششم

### پدرم و ظل السلطان

ظل السلطان در ابتدای ورود پدرم باصفهان تصور میکند با آسانی میتواند او را بخود جلب نموده از جمله اسباب پیشرفت مقاصد خصوصی خویش قرار بدهد ولی طولی نمیکشد که میفهمد با استغنائی طبع پدرم و در سنکاری و بی طعمی که دارد بدام آوردن او کار آسانی نیست و از رفتار عاقلانه و پیشرفت فوق العاده کار ریاستشرعی او نگران میماند پدرم ملتفت خیالات اوهست و میداند نباید او را از خود بدگمان نگاهدارد اما میان دو محدود میماند یکی حفظ مقام خود با ملاحظه نظر عوام که از روحانیان مقدس آمیزش نمودن با حاکم ظالم را توقع ندارند دیگر بدگمانی

ظل السلطان که از او بهیچ وجه بر طرف نمیشود مگر بدست طمع دراز کردن در برابر او و شرکت نمودن در مظالمش ولی پدرم از نفع موهوم الفت با ظل السلطان صرف نظر کرد معقام خود را محافظت مینماید بقدر ضرورت با وی آمد و شد کرده از کدورت باطنی او اندیشه نمینماید.

روزگاری بدینمنوال میگردد حوزه ریاست پدرم روز بروز ترقی نموده مجلس درمش رونق گرفته فضایی طلاب در آن مجلس حاضر میشوند نگارنده هم با اینکه سنم هنوز اقتضاندارد با طلاب سالخورده فاضل همدرس باشم نظر بترقی که در مقدمات نموده ام در آن مجلس حاضر شده درسهای خصوصی هم در فقه و اصول و حکمت و غیره دارم و نزد میرزا عبدالرحیم افسر که خوشنویس معروف اصفهان است تحصیل خط نستعلیق مینمایم. برای بقیه موضوع این فصل ناچارم شرحی از احوال عمومی خود که چند سال از پدرم کوچکتر است بنویسم. پس از ورود پدرم باصفهان مدتی عمومی از او تمکین دارد و بمهربانی رفتار میکند پدرم نیز از این الفت خوشحال است چه از خانواده پندری جز این برادر کسی را ندارد و او را دوست میدارد و از اینکه اختلاف مشرب و اختیارات غالباً میان آنها جدائی میانداخته بسی دلننگ بوده است.

اسباب اختلاف ما بین این دو برادر بیشتر بواسطه اشخاصی فراهم میگردد که با عمومی طرح الفت ریخته از او جلب منفعت نموده او را بمخالفت نمودن با برادری که بچای پدر اوست وامیدارند بهر صورت این الفت موقتی است و بزودی مبدل بکدورت میگردد و این کدورت در کشمکش میان پدرم و ظل السلطان دخالت حاصل میکند ظل السلطان بخیال ملاکی افتاده بهترین املاک اصفهان را میخرد و از جمله بخیال میافتد ملک مرغوب پدرم را هم که در کرون اصفهان دارد از او بگیرد پدرم از او گذار کردن ملک ابا نموده بکوقت خیر دار میشوم عمومی سهم خود را در آن ملک بی اطلاع پدرم بظل السلطان فروخته و او در ملک ما راه پیدا کرده اسباب زحمت برای پدرم فراهم میگردد.

پدرم بخیال مسافرت افتاده در اواخر سنه ۱۲۹۷ (یکهزار و دوست و نود و هفت هجری) بخراسان روانه میگردد و خانواده خود را نیز همراه میبرد.

در آن وقت من هفده ساله هستم و این سفر با سودای شدید که در سر دارم برای من تفریح و تفریح مهمی است هفت ماه در مشهد مانده وقت را بخوشی و آسایش با گشت و گذار بسیار میگذرانیم .

پدرم نیز بحسن معاشرت محل توجه عمومی میگردد و چون محضرهای شرعی مشهد از اغتشاش و رشوت خواری محفوظ نیست محمدتقی میرزای رکن الدوله فرزند محمد شاه که از شاهزادگان محترم و حکمران خراسان است پدرم توجه کرده

حکومت شرعی را در پاره‌ئی از حوادث مهم که پیش می‌آید بوی رجوع نموده میخواهد از مشهد بماند و یک اداره حکومت شرعی منظم بی‌شائبه در آن شهر بر پا کند پدرم این خواست حکومت را نپذیرفته میدانند ملاحظه نمودن روحانیان مشهد از او تاوقتی است که از مقیم نگشته رقیب کار آنها نشده و گرنه با ارضدیت هینمایند و آسوده‌اش نمیگذارند چنانکه در همین مدت اقامت کم هم نتوانسته‌اند در خانه او را باز دیده باشند



### ظل السلطان

و از اسباب جینی برضد او دریغ نداشته‌اند .

در این احوال از اسفهان خبر تعدیات ظل السلطان در ملک مشترک و انواع تعدی و آزار که بر عیثهای ما هینمایند حتی آنکه حاصل آنها را شبانه در صحرا آتش میزنند و حیوانات آنها را میکشند بی در پی میرسد برای اینکه باقی ملک را



خواه یا ناخواه تصاحب نماید پدرم هر چه بکتابت و تلکرافت میخواست این غافل را  
را بر طرف نماید نمیشود ناچار بتهران مراجعت میکند .

حسام السلطنه سلطان مراد میرزا در اینوقت در طهران است با پدرم خصوصیت  
بسیار میکند دیگر رجال دولت و رؤسای روحانی هم از احترام و پذیرایی هیتمایند  
از روحانیان حاج ملا علی کنی که متمولتر و محترمتربین آنهاست و آقا سید صادق  
طباطبائی و آقا سید مرتضی صدرالعلماء و برادر وی آقا میرزا محمد باقر که مدتی  
در حوزه درس فقه ملاحسین فاضل اردکانی در کربلا همدرس و رفیق پدرم بوده است  
بیشتر با وی الفت دارند .

پدرم شروع بتدریس فقه عینماید امامت جماعت میکند مشیر رفته موعظه مینماید  
و طولی نمیکشد که در طهران معروف و مرجع میگردد .

اقامت او در طهران و مرجعیت وی و آمیزش بزرگان دولت و ملت با او  
بی نهایت اسباب خیال ظل السلطان میشود و از تندروی و زحمت دادن بیستگان ما  
تا يك اندازه خودداری مینماید پدرم نیز مصمم میشود در طهران اقامت نماید و اگر  
استقامت در این رأی کرده بود شاید بسیاری از حوادث ناگوار که بعد واقع شد  
صورت نمیکرفت ولکن پیش آمد احوال این صلاح را برهم زده باز باصفهان بر میگردد  
و گرفتار محذورات میشود .

شرح مطلب آنکه پس از يك سال و کسری اقامت ما در طهران ظل السلطان و  
مظفرالدین میرزا هر دو بطهران احضار میشوند و سببش این است که پس از معزولی  
میرزا حسینخان سپهسالار گرچه صدارت بمیرزا یوسفخان مستوفی الممالک رسیده است  
ولکن رشته امور در دست محمد ابراهیم خان امین السلطان است که در کلیه کارهای  
مملکت مداخله میکند و بواسطه منافع مادی که بشاه میرساند مورد مرحمت بسیار  
است اختلاف کلمه مابین صدراعظم رسمی و غیر رسمی اوضاع دولت را در بخیرانی میرسد  
و برای اصلاحات چنان صلاح میدانند و تبعید و ظل السلطان که جنوب و شمال ایران در  
تصرف آنهاست بطهران بیایند و ترتیبات تازه ای که در نظر دارند با حضور آنها داده  
شود ظل السلطان نظر بر قابت شدید که با ولیعهد دارد در این سفر با اہت زیاد بطهران

میآید هر کس بوسیله می باو اظهار تقرب میکند ولی پدرم نظر بمالیتی که از او دارد بملاقاتش هم اقدام نمینماید. در این سفر بر توسعه دایره حکومت ظل السلطان افزوده میشود و باقتداری افزون تر باصفهان مراجعت مینماید و این بواسطه ارتباط زیادی است که با مستوفی المعالک دارد چون زمان مراجعتش نزدیک میشود گرچه بی اعتنائی پدرم باو اورا بی اندازه مکدر دارد ولی شاهزاده صلاح خود را در آن میند باوی از در مهربانی در آمده بدلجوئی ظاهری کردن دل او را ربوده به اصفهانش برگرداند اینستکه در خفا از آقا سید مرتضی صدرالعلماء درخواست میکند اسباب الفت پدرم را با او فراهم آورد.

صدرالعلماء مجدانه در این کار اقدام نموده خواهی نخواهی پدرم را با خود بدیدن ظل السلطان میبرد گرچه این مجلس برای صلح و آشتی است ولیکن عاقبتش خوش نمیشود چه ظل السلطان بعد از تعارف سردی از پدرم میسر صد علمای روحانی چرا اینقدر کند با هستند هر کجا میرسند اقامت میکنند پدرم در جواب میگوید اسباب حرکت دو چیز است هوا در سر و قوت در پا ماکه لباس روحانیت در بر داریم امیدواریم هوایی در سر نداشته باشیم قوت پای ما را هم گسالی دیگران میگیرند ناچار میشویم هر کجا رسیدیم اقامت نمائیم این جواب ظل السلطان را مکدر ساخته با کمال ملاحظه که از صدرالعلماء دارد بیخدا نگهدار گفتن از مجلس برخاسته و باطاق دیگر میروند و صدرالعلماء با پدرم بازگشت مینمایند ظل السلطان بعد از گذشتن این مجلس از کم حوصلگی خود پشیمان شده خیال اول خود را تعقیب مینماید و از صدرالعلماء معذرت خواسته مجدداً درخواست میکند اسباب مراجعت نمودن پدرم را باصفهان فراهم آورد. صدرالعلماء هر طور هست پدرم را راضی میکند و اطمینان میدهد که ظل السلطان باوی مهربانی و گذشتن را تلافی خواهد کرد و او را بمنزل شاهزاده میبرد شاهزاده در این مجلس خصوصیت کرده از او قول میگیرد که بزودی باصفهان برگردد.

پدرم پس از دو سه ماه یا برادر بزرگتر از من باصفهان روانه شده مرا با مادر و دیگر برادرانم در طهران میگذارد باین قصد که اگر در ورود باصفهان ظل السلطان بوعده خود وفا نکند بازگشت بطهران نماید پدرم این ترتیب را از روی احتیاط

مینماید در صورتیکه نتیجه‌ی ندارد زیرا ظل السلطان تاریخی که او اطع علاقه از طهران نکرده باشد آنچه را در سر و در خاطر از او دارد بروز نخواهد داد او هم نمیتواند ما را مدت طولانی در طهران نگاهدارد و خود در اصفهان بماند در این صورت نه از مهربانیهای ظاهری ظل السلطان در ابتدای ورود خود میتواند اطمینان بر رفتار او در آتیه حاصل نماید و نه پیش از حصول اطمینان ما را میتواند باصفهان بطلبد .

بهر صورت این تدبیر چندان سودمند نیست و صلاح او این بوده است که فریب شاهزاده را نخورد تا او حاکم اصفهان است در طهران بماند و یا آنکه بهر صورت باشد او را از خود اطمینان داده طرح الفتی باقتضای وقت با وی ریخته با اهل و عیال باصفهان رفته باشد .

بالجمله پدرم باصفهان میرسد و مهربانی فوق العاده از ظل السلطان میبیند بحدی که هیچ منتظر این رفتار نبوده است .

ظل السلطان ملتفت است که پدرم بچه ملاحظه خانواده خود را باصفهان نبرده است اینست که همراهی و مهربانی را بحدی میرساند که او را به حسن رفتار آتیه خود با او امیدوار میسازد و مخصوصاً ملك مشتركی را که سبب کشمکش شده بقیمت مناسبی خریداری نموده این موجب اختلاف را هم ظاهراً بر طرف مینماید بعد از چند ماه شاهزاده از علت ماندن مادر طهران از پدرم پرسش نموده تأکید مینماید که او بزودی ما را باصفهان بطلبد پدرم بازچندی تعلل میکند و هر وقت بعد از معذرت میگردد ولی شاهزاده نپذیرفته بالاخره او را مجبور میسازد ما را طلب نماید .

اینجا مناسب است شرحی راجع بقوای مملکت نگاشته ز آن پس سرگذشت ایام توقف خود را در طهران بنکارد .

## فصل هفتم

### ایران و قوای آن

در اینوقت دو قوه در ایران حکمرانی میکند .

یکی قوه دولت که عبارت است از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار صدارت میرزا

یوسفخان مستوفی المعالک و وزارت و حکومت شاهزادگان ( پسرها و عموها و عمو  
زادگان شاه ) بااهمیتی قابل اعتناء، از نتیجه زحمات میرزا حسینخان قزوینی سپهسالار  
اعظم افواجی از نظام در تحت تنظیمات معلمین اطریشی صورت انتظام گرفته در خزانه  
دولت از وجوه ذخیره شده پیش هنوز مبلنی باقی است .

ایلات و عشایر از دولت اندیشه دارند قوای دولت برای انتظامات داخلی کافی  
است مالیاتها باسانی وصول میشود حکام تعدی بسیار میکنند و کسی جرئت شکایت  
نمودن از آنها ندارد مخصوصاً از شاهزادگان درجه اول ناامنیها بیشتر در سرحدات  
بروز میکند که پیداست دست تحریک خارج در آنست مانند حمله شیخ عیدالله بر  
سرحدات آذربایجان و مانند تجاوزات ترکمنها در سرحدات خراسان که در عبور و  
مرور زوار در راه مشهد مقدس چند منزل توپ و سوار از طرف دولت قافله را بدرقه  
مینماید روابط دولت با همسایگان از طرف مغرب با عثمانیان اغلب گفتگو حاصل  
میشود و دولت از عهده خاتمه دادن بآن اختلافات بوجه دلخواه برمیآید در سیاست  
خارجی عهد نامه‌تی که مهمتر از همه آنها در ترکمانچای باروس بسته شده، در کار است  
ولی چیزیکه خاطر دولت را آسوده نگاهداشته و میخواهد تصور کند میتواند خواب  
راحت نموده باشد رقابت میان روس و انگلیس است که باهیجان شدید در این مملکت  
بروز کرده .

روس برای رسیدن به هندوستان و دریای آزاد سعی مینماید نفوذ خود را در  
ایران زیاد کند در صورتی که سیاست او در برابر سیاست انگلیس در ایران ضعیف  
شمرده میشود .

دولت تکلیف خود را در آن میداند میانه روی کرده بآتش رقابت آنها دامن  
بزند تا در میانه آسوده خاطر بماند باین سبب هر وقت امتیازی یکی از آندو دولت  
میدهد مجبور است دیگری را هم بهر وسیله باشد راضی نماید .

ناصرالدین شاه صدارت میرزا تقی خان امیر نظام و میرزا حسین خان سپهسالار را  
دیده بعلاوه مکرر بارو با سفر نموده اوضاع دزدل بزرگ و کوچک و ترقیبات عالم را  
مشاهده کرده خود نیز باهوش و کارکن است اگر این اطلاعات و کاردانیها مقهور

هوستاکی و شهوت رانی نمیگشت بخوبی میتوانست ایران را آباد نماید .

ولی افسوس که آسایش خیال موقتی از طرف جنوب و شمال ورقابت خارجی که معلوم نیست چقدر عمر خواهد داشت او را مغرور کرده کار عیاشی بحدی رسیده است که مجال برای او در کار دیگر باقی نگذاشته است .

ناصرالدین شاه حرم سرایی برای خود ترتیب داده که برای شرح دادن آن کتاب مخصوص لازم است چند صد زن در آنجا جمع نموده بدست خواجه سرایان سپرده هر یک از آن خانمهای بزرگ و کوچک بر حسب شان و مرتبه می ده دارند دارای تبعه و لحقه بسیارند زنان و دختران و خواجگان و وزیر و دیر اغلب در خارج حرم دارای خانه و زندگانی و تجملات مخصوص برای آتیه خود هستند این اداره بزرگ باید وجه قابل اعتنا مخصوص خوشگذرانی اعلی حضرت است و تا یک حد هم برای تربیت خانمها سودمند است در گردشهای بیرون شهر جمعی از آن خوانین را غالباً با خود میبرد باین سبب مجبور شده در عمارتهای بیلاقی هم برای آنها تدارک منزل بگیرد .

درسفری که برای زیارت عتبات عالیات بعراق عرب میرفته از آنجا که بیشتر زنها مقدسات و زیارت دوست هستند خصوصاً زیارت کربلا که مطلوبیت مخصوص دارد بمیل طبع ورقابت بکدیگر جمع کثیری از خانمها ملتزم رکاب همایون بوده اند و این مسئله در انظار مردم عراق عرب خوشنما نبوده او را شاه زنان میخوانده اند .

خلاصه ناصرالدین شاه از آسایش خود و تا یک اندازه بی صدایی مملکت خوشحال است و از بروز افکار جدید که میدانند بر هم شکننده عیش و عشرت اوست تا آنجا که بتواند جلوگیری مینماید رجال تحصیل کرده اروپا دیده را از کارها دور میکند .

صاحبان افکار کهنه را بیشتر روی کار میآورد این مردم هم طبعاً با افکار تازه ضدیت دارند میرزا علی خان امین الدوله را که شخص دانشمند دارای خیالات جدید است یوزارت پست که کار کوچکی است معطل گذارده اسم پرسم ریاست شورای دربار را هم بر سر او نهاده است امین الدوله با بیداران ایران در خارج و داخل مربوط است و نسبت بآنها مرجعیتی دارد .

ملکم خان (صاحب کلیات) که یکی از بیداران باحرارت است مدتها در سفارت های

بزرگ از طرف دولت مأمور بوده در نشر افکار تازه در ایران کوتاهی نمیکند این ایام بطهران احضار شده بیشتر اوقات با امین الدوله است مجمع سری تشکیل داده بنام فراعوشخانه میخواهد آنجا را محل آزادی افکار و مرکز تولید احساسات جدید قرار بدهد از همه قسم مردم وارد شده اند و تا یکدرجه در هیجان خیالات منجمد شده تأثیرات آن هویدا گشته است .

میرزا یوسفخان مشاورالدوله تیریزی صاحب کتاب يك كلمه از واردشدگان آن حوزه است يك كلمه يعنى قانون .

میشنوم یکی از روحانیان بزرگ طماع از طرف شاه تطمیع و برای اکتشاف حقیقت این امر بتزویب وارد شده شاه را از عاقبت این کار وحشتناک نموده است .

البته دست رجال دولت آنهاکه بر ضد امین الدوله و ملکم و بر ضد اینگونه خیالات هستند نیز در این تدبیر هست تا عاقبت بکجا انجامد .

ملکم خان پاره بی تحصیلات در کار چشم بندی نموده که در انظار مردم بی خیر کارهای او قابل توجه و موجب تحیر است .

ناصرالدین شاه با معارف همراهی ندارد بلکه ضدیت هم مینماید مثلاً مرکز معلومات جدید و معلومات عصر حاضر در این مملکت فقط مدرسه دارالفنون طهران است که در سنه ۱۲۶۶ با اقدام میرزا تقی خان امیر نظام تأسیس شده معلمین اروپایی تعلیمات آنجا رایج شده داشته اند چند مرحله نیکو سیر کرده اکنون دارد تنزل مینماید روز بروز بر اختلال اعورش افزوده میشود چنانکه در فصل مخصوص بیاید میگویند اگر ملاحظات بسیار داخلی و خارجی نبود شاه این مدرسه را برهم میزد و اثری از آن باقی نمیگذارد حالا برای حفظ ظاهر مجبور است صورتش را حفظ کند و معنیش را لغو نماید .

چنانکه بعد از علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه شاهزاده بافضل و کمال وزیر علوم و رئیس دارالفنون بی رعایت مناسبت علمی علیقلی خان مخیرالدوله فرزند رضاقلیخان لله باشی متخلص بهدایت او جانشین او قرار داده جمفر قلیخان برادر مخیرالدوله از طرف برادرش رئیس دارالفنون است این شخص نقل میکند روزی در دارالفنون

نشسته‌ام خیر میکنند شاه در خیابان ناصریه ترا مبطابد چون کاری خارج از ترتیب و عادت است بنهایت مضطرب گفته سرعت میروم کالسه شاه مقابل دارالفنون ایستاده انتظار مرا میکشد همینکه نزدیک شتم تعظیم میکنم با کمال تفریر (در حالتیکه بادست اشاره بدیوار خیابان بر اهر دارالفنون میکند) میگوید این چیست من از شدت پریشانی چشمم گویا چیزی نمیبیند شاه ملتفت حال من شده قدری ملایمت نموده میگوید این لوحه را بر دیوار ندیده‌ای آن وقت ملتفت میشوم اعلان مجلس درس فرانسه است که شخص معلم فرانسوی گذارده میگویم ندیده بودم.

شاه - حالا بدی الساعه برو بسفارتخانه فانه بوژیرو بختار بگو ما دارالفنون داریم اگر این شخص میخواهد درس بدهد بیاید آجا و گرنه در خارج دارالفنون مجلس درس داشتن صحیح نیست میروم بیستم شاه را میدهم مجالس درس موقوف و لوحه برداشته میشود بدیهی است این ممانعت محض این است که میدانم در ضمن تدریس زبان از مملکت جمهوری فرانسه مذاکرات دیگر بشود ناصرالدین شاه راضی نیست محصلین به اروپا فرستاده شوند و اگر معدودی میروند و بر میگرددند اولاً تحصیل قابلی نمیکند چون نه بآیه خود امیدوارند نه آنجا سرپرست دارند که از اتلاف وقت و مال آنها جلوگیری کند و اگر تئو چندهم بحقیقت تحصیل کردند در مراجعت اولاً مصدر خدمتی نمیشوند و اگر هم شدند آن خدمت هیچ مناسبت با تحصیلات آنها ندارد.

ناصرالدین شاه با این پایه ضدیت با افکار تازه رغبت کاملی بمصنوعات خارجه دارد و از هر گونه تقلید کردن از اروپائیان در آنچه راجع بخوشگذرانی است مضایقه ندارد بساخته و پرداخته‌های مملکت خود بی‌اعتنائی میکند بمصنوعات رنگ آمیز اروپا اظهار رغبت مینماید و از طرفی هم کار فابریک در اروپا بالا میگیرد باین واسطه صنایع دستی و کارخانهای زیاد که در اغلب شهرهای ایران برای بافندگی و غیره دائر بوده و از زمان میرزا تقیخان امیر نظام زیاد شده و ترقی نموده است همه رو بنزل گذارده کارگران بسیار بیکار مانده‌اند روز بروز از تجارت داخلی ایران کاسته شده و بر تجارت خارجه آن افزوده میگردد.

شاه بعد از مسافرت با اروپا باشتهای کاذبی اظهار نموده که مشورتخانه دولتی

تشکیل داده تنظیمات جدید بگذارد ولی چون پای محدود شدن اختیارات شخصی از میان می‌آید منصرف می‌گردد باین وصف هر وقت بنخواهد رجال خود سر را گوشمال بدهد این مذاکره را بیان آورده یکی دو مجلس با امثال میرزا علیخان امین‌الدوله خلوت میکند بطوریکه همه تصور میکنند بحقیقت می‌خواهد تنظیماتی بگذارد ولی پس از رسیدن بمقصودی که دارد گفته‌ها و کرده‌ها فراموش می‌گردد

ناصرالدین‌شاه از سفر اروپا ارمغانی که آورده این است که اداره پلیسی در طهران تشکیل داده بریاست یکنفر اروپایی که خود را کنت میخواند این اداره تازگی دارد و البته هر تازه‌می‌لذتی دارد اداره پلیس تا يك اندازه از بی نظمیهای شهر طهران جاوگیری نموده و چون سر و کارش با عموم است البته تنظیمات بومه جاراه دارد و بسیاری از مقامات بر میخورد و لکن بملاحظه خارجه بودن رئیس اداره تحمل مینمایند.

کنت پاره‌می تنظیمات میدهد که سابق معمول نبوده مثلاً رسم نبوده است در مراسلات شهری روی پاکت عنوان نوشته شود و عنوان نوشتن فقط برای مکتوباتی بوده است که بشهرهای دیگر یا خارجه فرستاده میشود.

کنت هر مکتوب که از شهر باو میرسد اگر روی آن عنوان نوشته باشد باز نکرده برمیگرداند و میگوید شاید بمن نوشته نشده باشد.

مردم باین حرف میخندند ولی کم کم جاری شده حسن آنرا احساس نموده در غیر مکتوبات باداره نظامیه هم در شهر این کار رواج مییابد و بیشتر از طرف درباریان و طبقه عالی رعایت شده هنوز عمومیت نیافته است خلاصه آنکه قدرت ناصرالدین‌شاه و قدرتهای شخصی شاهزادگان و رجال بزرگ که در ایالات و ولایات حکمران دارند بضمیمه قوای نظامی و قوه رؤسای ایالات که قابل اعتنا و بدست دولت میباشد اول قوه مملکت شمرده میشود و حال خلق نسبت باین قوه دائر مدار کم طمع و پر طمع یا قابلیت و بی قابلیت حکام و رؤسای ادارات است که به تبدیل آنها میگردد چون قوه دوم هم خالی از اهمیت نیست بهتر است که آن را هم در فصلی علیحده ایراد نمایم.



## فصل هشتم قوة روحانیان

قوة دوم که در ایران حکمرانی میکند قوة ناشی از رؤسای روحانی است که مهمترین آنها چنانکه در فصل سیم گذشت در نجف و کربلا و سامره سکونت دارند و در هر يك از شهرهای ایران بر حسب استعداد خود یکمده دارای مرجعیت هستند. بدیهی است در طهران و اصفهان و تبریز از جاهای دیگر بیشتر موجود میباشند آنانکه در عتبات عالیات اقامت دارند مرجع تقلید و دریافت کنندگان سهم امامت مطاعیت ظاهری و باطنی دارند و مقلدین ایشان اطاعت اوامر آنها را واجب می شمارند. رؤسای مزبور حکومت شرعی نمیکنند یعنی از طرف حکومت محل با آنها کاری رجوع نمیشود باین سبب از محدودیتهایی که از تصدی امر قضاوت برای روحانیان ایران هست محفوظ میباشند و آنانکه در ایرانند در طایفه اند یک طایفه کائیکه صورت ظاهر روحانیت را رعایت کرده از تجمعات دوری نموده زندگی سهل و ساده می دارند با دولتیان مراد نمیکنند و آنها را ظلمه میخوانند و بقضاوت شرعی کردن کاری ندارند این قبیل روحانیان بیشتر با کسبه و عوام سروکار دارند مردم در نماز جماعت آنها ازدحام کرده بایشان اظهار عقیدت نموده تقدیرشان مینمایند.

معاش ایشان بعهده مردم است و جوهات شرعیه را بعنوان اجتهاد خود یا بتوصیه یکی از رؤسای روحانی مرجع تقلید که درباره آنها شده باشد دریافت مینمایند عقد و نکاح و طلاق و دیگر وظائف شرعیه بعهده ایشان است طایفه دوم کسانی هستند که تصدی امر قضاوت مینمایند و مرجعیت خاص دارند و گاهی اگر رخنه می بیابند دخیل امور سیاسی هم میگردند اسباب تجمل فراهم میکنند و بجمع مال میکوشند کم کم جنبه آفاقی یافته ریاست آنها بر جنبه روحانیت غلبه کرده با دولتیان خلطه و آمیزش نموده از قدرت آنها استفاده میکنند و چون بواسطه داخل شدن در دنیا در دل عوام و متدسین برای خود جایگاه محبت آمیزی نمیبینند ناچار بداشتن روابط خصوصی با دولتیان حظه ریاست خود را رونق داده بواسطه تعدی امر قضاوت شرعی خود را مورد

ملاحظه خواص میکنند و همینکه کارشان نصیح گرفت بقضای کویچک اکثراً نکرده در کارهای مهم مداخله مینمایند بعضی از این قبیل از روحانی نمایان هر يك جمعی از روحانیان مقدس را بپروسیله باشد باخود همراه کرده بتوسط آنها در عوام هم نفوذی حاصل نموده دولتیان را بقوه عوام و عوام را بقوه و قدرت دولتیان ازخود میان خوف و رجا نگاه میدارند هر کدام که باین مقام رسیدند در حقیقت ذوالریاستین و دارای هر دو قوه گشته ازهر راه مداخل نموده مالک و مالک بزرگ میگرددند .

بدیهی است هرچه بر مالکیت آنها افزوده میشود اعتبارات و قدرتشان زیادتیر میگردد و دولتیان هم یکی بملاحظه اینکه وجود آنها را برای اجرای مقاصد خویش خصوصاً در مقابل شورش عوام لازم میسرند و دیگر بواسطه اندیشه‌ی که از روحانیان بی‌اعتنای بدتیا دارند با اینگونه از آقایان همراهی کرده توسط آنها را نسبت باشخاص میپذیرند احکام صادر شده از آنها را اجرا میکنند مالیات املاک ایشان را تخفیف میدهند از دادن مستمری و مقرری بخود و اولاد و بستگانشان مضایقه نمیکند و بعبارت دیگر از آنچه خود میبرند سهم مختصری هم بخلق آنها ریخته آنها را از خود راضی نگاه میدارند دولتیان بواسطه اینگونه از روحانی نمایان تیغ قدرت روحانیان حقیقی را کند نموده خود را بر مرکب آرزوی خویش که خود سری بی معارض باشد سوار کرده از هر گونه ستمکاری بزیر دستان دریغ نمینمایند .

روحانیان هر کدام اهل علم و فضل باشند بالقباب دولتی اعتناء نکرده آنرا برای خود کسر می شمارند و هر کدام بوراوت لباس روحانیت دربر نموده باشند بجای علم و فضل تشبیت بالقباب میجویند مانند امام جمعه، سلطان العلماء شیخ الاسلام و امثال اینها گاهی میشود که دارایان القاب هم صاحب فضل و کمال باشند و لیکن بندرت. بنا بر آنچه نوشته شد وزارت عدلیه کاملاً بمحضرهای شرعی رؤسای روحانی مربوط است و احکام صادر شده از محضرهای آنها گرچه بدون ارجاع عدلیه باشد مجری میگردد و مکرر ناسخ و منسوخ در یک قضیه بمورد اجرا گذارده میشود چه محضرهای شرعی غالباً ترتیب ثبت و ضبطی ندارد .

طمعکاری قضات و معجزین شرعیات که اغلب نفوذ کامل در وجود قضات دارند

و توسطهای داخلی و خارجی از اولاد و اهل و عیال و در قضاوت قضات شرعی هم در قضایا صدور ناسخ و منسوخ را ترویج و متداعین را بعدی دچار مشکلات میکنند که گاهی خود بصرافت طبع بایکدیگر سازش کرده دعوی را خاتمه داده از شر محاکم شرعی خلاص میگردند.

دیوانخانه عدلیه هم که فقط محکمه اجرائی شناخته میشود در صورتیکه هیئت رتبه آن بی طمع نباشد از این ترتیب دلنگی ندارد چه از هر طرف استفاده برای اوست و اگر اتفاقاً شخص درستکار با وجدانی ریاست یافت چه بر کلیه امور دولت و چه در خصوص کار عدلیه آنوقت بازار این قبیل قضاوت ها کساد میشود و اشخاص که بالنسبه صورت ظاهر را حفظ میکنند و از رشوه خواری احتراز مینمایند ترویج شده متصدی امر قضاوت شرعی میشوند چنانکه مکرر این مطلب وقوع یافته است و از کارهای یا نمایش میرزا تقیخان امیر نظام در اول سلطنت ناصرالدین شاه همین است که روحانیان حقیقی و قضات آراسته بدیانت را ترویج مینموده در اهانت نمودن بدنیاطلیان و طمعکاران آنها هیچ ملاحظه نمیکرده است بهمین سبب آثار عدل و داد در ایام ریاست او ظاهر بوده افسوس که در ذات مستعجل بوده است.

و هم طایفه دیگر در لباس روحانیت از راه دیگر محترم و تا یکدگرچه نفوذ دارند و آن طایفه اهل منبر هستند چون روزه و تعزیه خوانی برای حضرت سیدالشهدا ع بزرگترین شعار مذهبی جعفری شده و روز بروز بر آن افزوده میگردد چه در ایام محرم و صفر و چه در غیر آن بعلاوه تعزیه خوانی بواسطه تشبیه و تقلیدی که در آن هست و اسباب زینت و تجملی که نموده میشود برای مردمی که کمتر مسائل تفریح و تفرج دارند مشغولیات بزرگی است روزه خوانیها که در خانها میشود برای صاحب خانه کسب شرف و درك ثواب و برای واردین رسیدن با جر و تفنن و خوشگذرانی است بعلاوه مجالس روزه خوانی مخصوصاً در خانهای تجار و معتبرین از کسبه منتهی با طعام میشود باین ترتیب که باندازه گنجایش فضایی که دارند از هر قبیل مردم مخصوصاً اقتراب جمع شده چند تن روزه خوان و مداح مدحی میسرایند و روزه میخوانند بعد از آن صاحبخانه بفرخور استعدادی که دارد ناهار یا شام عمومی میدهد و گرسنگان را از خانه خود سیر

بیرون مینمایند این مجالس عادةً ده روز طول میکشد بیشتر در دهه اول ماه محرم و دهه آخر ماه صفر است و در دهه های وسط این دو ماه هم منعقد میگردد در این مجالس واردین مردانند و زنان بهره‌ئی ندارند مگر زنان فقرا که مردان آنها از آنچه بدست آورده باشند برای آنها ببرند.

بعضی از این مجالس گاهی بقدری وسعت پیدا میکند که روزی چندصد تومان خرج سفره آنها میگردد مجالس روضه خوانی و اطعام خصوصی هم هست اغلب در لیالی دهه های مختلف محرم و صفر در خانهای تجار که محترمین از هر طبقه و بیشتر از علماء روحانی و طلاب را دعوت مینمایند و باین مجالس بیوعده کسی وارد نمیشود.

فقراء از زن و مرد بیرون در این قبیل تعزیه ها جمع میشوند با انتظار ختم شدن مجلس بالاخره از باقیمانده خوراک مهمانهای محترم و از چیزی که برای آنها خصوصاً تدارک شده باشد بهره‌ئی میبرند بواسطه این قبیل از مجالس عمومی و خصوصی جمعی از مردم بیکار نیز روز مفت خوار پیدا شده‌اند در هر ایام و بیشتر از حجام این مجالس بوجود آنهاست در ایام محرم و صفر هم جشنهای آنها مخصوصاً در لباس سید و آخوند درویش از شهرهای کوچک و قصبات و دهات دور و نزدیک در شهرهای بزرگ خصوصاً در طهران جمع میشوند در کاروانسرای منزل نموده نه تنها بواسطه این مجالس در ماه گذارن مینمایند بلکه در یک شب چند مجلس میروند و از هر جا چیزی ذخیره نموده با خود بمتزل برده میفرستند و پولش را ذخیره مینمایند در مجالس عمومی در هنگام اطعام طوری داد و قال میشود که غالباً برای غیر آن مردم تحمل ناکردنی است و این داد و قال از مباشرین اداره کردن این کار و از اشخاصی است که از بردن ظرفها هم اگر بتوانند خودداری نمیکند.

سادات در طهران بیشتر از نظنز میآیند در مجالس برای دخل از هیچگونه بی احترامی نمودن و بی احترامی دیدن مضایقه ندارند در خانهای رجال دولت تغزیه و روضه خوانی با اطعام جزو تجملات مهم است باینوسیله شهرت عظیم کسب میکنند و گاهی بواردین از یک تومان و پنجقران تا یک شاهی سفید پول تقدیم میدهند و بر اعتبارات و شهرت خود میفزایند از طرف دولت هم در تکیه دولت مجلس بزرگی

در دهه اول محرم روز و شب برپا میشود بانجمل بسیار که یکی از تفنهای بزرگ شمرده میشود غرفهای تکیه دولت را رجال دولت بر قابت یکدیگر میندند و زینت میدهند عموم خلق خصوصاً زنان بحضور این مجلس رغبت بسیار دارند .

اروپائیان رسمی و غیر رسمی که در طهرانند در مجالس ملی راه ندارند در این تفریه خانه میتوانند حاضر شوند اشخاص رسمی آنها با خانوادهاشان از طرف دولت دعوت میشوند و این مجلس رانآتر بزرگ سوگواری میخوانند .

تکیه دولت بودجه مخصوص دارد برای تعزیه خوان و روضه خوان و اجزای خود و برای مصارف دیگر از هر جهت .

غالب اهل منبر از بودجه تکیه دولت حقوق دارند که اگر حاضر نشوند هم بموجب دفتر معمول از پول وطاقه شال و غیره دریافت مینمایند .

این مجالس دولتی در اغلب شهرهای بزرگ بخرج دولت هست و راه مداخلی است برای حکام ، باز از مجالس عمومی ملی بنویسم .

علاوه بر مجلسهای اطعام و روضه خوانی مجالس روزه خوانی عمومی هست که مردم جمع میشوند از زن و مرد مردها یک طرف زنها یک طرف دیگر قبل از شروع بروضه خوانی اغلب قهوه و غلیان بمردان میدهند و زنها از این اکرام بی بهره اند .

در مجالس روضه خوانی بجای قند و کلاب که سابق معمول بوده اکنون جای میدهند و در بعضی از مجالس عمومی مهم تازه رسم شده بزنها هم جای میدهند و این موجب شهرت صاحب مجلس است .

نتیجه مقدمات آنکه برای اداره بزرگ روضه خوانی روضه خوان بسیار در هر شهر و در هر قصبه و هر ده لازم شده و چون کار باشرف با دخل بی سرمایه ایست از سادات و آخوندها خاصه کسانی که فی الجمله آهنگ صدائی داشته باشند فوج فوج داخل این شغل شده شعری چند در مرثیه حفظ نموده کتابهای روضه فارسی را خواننده روضه خوان میگردند اغلب از جمل کردن مطالب و دروغ گفتن و افترا بستن بد خداوند پیغمبر و امام مضایقه ندارند فقط شهرت یافتن محل توجه آنهاست و آن نمیشود مگر آنکه از روضه خوانی آنها مجالس گرم و فریاد و داد شنوندگان زیاد بلند گردد

و با مصلحت خودشان مجلس آنها بگیرد البته در میان ایشان اشخاص متدین با اخلاص هم پیدا میشود و نمیشود نباشد.

پیش از این رسم بوده در مجالس روضه خوانی يك نفر روضه میخوانده و در هر شهر بیش از چند روضه خوان نبوده آنها از مردان متدین پرهیزگار روضه خوان بر منبر میرفته از روی کتاب و یا جزوه‌تی که ترتیب داده بوده چند ورق میخوانده مردم گریه میکردند و تمام میشده است

و شاید نام روضه خوان هم از آنجا باشد که از روی کتاب روضه‌الشهدای فارسی که کتاب معروف قدیمی است روضه میخوانده‌اند.

این کار تا این تاریخ هم در شهرهای دیگر ایران غیر از طهران و مخصوصاً در قصبات و دهات تا یکدرجه معمول است ولی منحصر بودن يك نفر روضه خوان بتدریج موقوف شده در همه جا تعدد روضه خوان در يك مجلس معمول گشته و در طهران از همه جا بیشتر بطوریکه غالب مجالس لااقل پنج و شش روضه خوان دارد و در مجالس مهم عنده آنها به پنجاه و شصت نفر بالغ میگردد که بنوبه روزی چند نفر بمنبر میروند و این بواسطه زیاد شدن اهل منبر است.

بهر صورت اهل منبر طایفه بزرگ مهمی شده‌اند یککم آنها محترم تر از دیگرانند و آنها کسانی هستند که عنوان ملایمی و واعظی دارند و بعد از آنها روضه خوانهای با سوادند بعد از آن با آواز و همینطور تا برسد بدرجات پائین تر در هر شهر چندتن از این طایفه ترقی کرده متمول شده بیشتر طرف ملاحظه میکردند چه در نظر روحانیان و چه در نظر دولتیان چونکه رجال دولت یکی بواسطه توجه عوام بآنها ملاحظه دارند و دیگر بخصوصیتهای شخصی زیرا که غالباً اشخاص باذوق عیاش داخل این شغل میشوند و مشرب آنها با مشرب دولتیان نزدیکتر است اما در نظر روحانیان یکی بسبب اهمیت کار روضه خوانی و توجه عوام بآن کار و دیگر بملاحظه اینکه اهل منبر در منبرها حضوراً آنها را دعا کرده مدح و تا میگویند و بر اعتبارانشان تزد عوام افزوده میگردد.

بهر صورت قوه اهل منبر هم قسمت مهمی از قوه روحانیت قابل اعتناء است و در

هیجان دادن افکار عوام مدخلیت تمام دارد ولی هیجانها غالباً فائده عمومی ندارد بلکه در راه گرم کردن بازار کسب روضه خوانیست و بس .

## فصل نهم

### یکسال و نیم در طهران باز هم اصفهانی

در ابتدای توقف طهران که مرحله هیجدهم زندگی را میپیمایم از ادبیات فارسی با نهایت شوقی که بآن دارم بهره چندانی ندارم روزی چند بعد از ورود بطهران یکی از دوستان پدرم نزد او نامی از میرزا غلامرضای خوشنویس استاد خط نستعلیق میبرد که در اینوقت معروفترین استادان این فن است پدرم مرا اجازت میدهد نزد استاد مزبور رفته از او تعلیم خط بگیرم میرزا غلامرضا در خوش نویسی شاگرد آقاسیدعلی حکاک است که پسر او میرحسین نیز از اساتید این فن شمرده شده و با او مناسبت معلمی مظفرالدین میرزا ولیمهد دولت خوش نویسی باشی گفته میشود میرزا غلامرضا در نگارش خط سبک مخصوصی دارد که شبیه سبک قدما مانند میرعماد و غیره نمیشد در آموزگاری و کتیبه نگاری سرآمد اقران است. استاد معظم شخص درویش ملک صاحب قیافه نیکو ضعیف اندام متوسط القامة است محاسن سیاه شفاف کمی دارد پنجاه و چند مرحله از عمرش میکنند لباس درویشی میپوشد گاهی کلاه سیاه و گاه عمامه شال کوچکی بر سر میگذارد شعر نیکو میگوید تخلص شاعریش غزال است در شعر سبک لسان انبیت حافظ را میپسندد .

این شخص بواسطه استغنائی طبع و عزت نفس بیشتر از اقتضای هنرش در انظار خواس احترام یافته خودش در نگاهداری مقام خود سعی است .  
تربیت یافتگان او که اغلب از بزرگ زادگانند او را احترام شایان میکنند او خود نیز همین توقع را از آنها دارد .

ادیبان معاصر و صاحبان ذوق باوی خلطه و آمیزش دارند مجلس مشق محترمی دارد که بسذاکرات ادبی اخلاقی و تاریخی آنرا زینت میدهد باینواسطه گاهی فضلاء و ادباء تفناً در مجلس مشق برای شنیدن مذاکرات او و کسب کمال حاضر میگرددند .

در ضمن صحبت از امام قلیخان غارن که از ادبای نامی این عصر است و تازه وفات یافته مکرر صحبت نموده بکلمات منظوم و منثور او استشهاد مینماید و او را استاد ادبی خود میخواند بالجمله طوولی نمیکشد که میان من و استاد معظم الفتح حاصل میگردد علی الخصوص که با پدرم نیز عا نوس شده آمد و شدهای دوستانه میکنند .  
نگارنده بتوسط استاد معظم با جمعی از ادباء و دانشمندان طهران آشنا شده از خدمت آنها بهره مند گشته از نیک و بد دوران تا يك اندازه باخبر میگردم .

بدیهی است طهران نه تنها در اوضاع سیاسی نسبت بباقی ایران مرکزیت دارد بلکه در ظهور افکار تازه و انعکاس اشعه ترقیات عصر حاضر نیز از دیگر ولایات ایران ممتاز است و هم پوشیده نماند که با همه سدها که دولت ناصری در برابر نفوذ افکار تازه نهاده و صاحبان افکار مزبور اغلب مالک جهان و مال و عرض خود نیستند باز سفر کردگان اروپا از محصل و غیره هر يك از آنچه مطلوب آنها بوده است از معانیها آورده کوله بارها در این شهر گشوده و میکشایند بتوسط کتب و جرائد و معلمین اروپایی نیز چشمه های دانش جدیدی جاری شده و بمحض ملحق شدن بامواج تاریک افکار عمومی محو میشود و در برابر عادات و اخلاق دیرینه تاب خودداری ندارد ولی باز خالی از تأثیر نمیباشد .

ملکم خان چنانکه در فصل هفتم گذشت اینک در طهران است بخيال اصلاح خط فارسی افتاده پیش از او هم جمعی از دانشمندان در این مدد بوده و دانسته اند که یکی از اسباب بدبختی ما وجود این الفبای بر نقطه بی اعراب است که اگر بخواهیم تمام معایب آنرا در يك جمله جمع نمایم میتوانیم بگوئیم در خط دیگران لفظ وسیله شناسایی معنی است و در خط ما بدبختانه معنی وسیله شناختن لفظ است جمعی از دانشمندان این عصر و عصر گذشته در این باب جهد کرده نوشتند و گذاشتند و هنوز بجایی نرسیده از آنهاست میرزا فتحعلیخان آخونداف قفقازی از گذشتگان نزدیک و میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی و میرزا حسینخان مصباح السلطنه از معاصرین و بالجمله ملکم این مقصد را بخواهش آخونداف بموجت منظومه ای که از آخونداف در دست است تعقیب کرده اشکال حروف را بصورتی که محتوی اعراب هم هست مرتب



ساخته گلستان سعدی را با آن حروف درخارج طبع و بطهران از معنان آورده باد در باریان  
و غیره صحبت بسیار داشته اما کسی روی قبول بوی نشان نداده است بدو سبب یکی  
بواسطه کوتاه دستی ملت از معارف جدید و دیگر بواسطه ناهماعتی شاه در باریانش  
با اینگونه افکار چنانکه پیش از ملکم آخونداف سابق الذکر رساله اصلاح خط خود  
را بدربار ناصر می فرستاده است و جواب یأس شنیده بموجب همان منظومه که اشاره  
شد خلاصه ملکم از این راه نیز آورده خاطر گشته جزوه گلستان مزبور را نزد استاد  
خطامن میرزا علامرضا میفرستد و از ناهماعتی مردم با افکار او شکایت مینماید استاد  
معظم بواسطه آن جزوه شرحی از نواقص خط کنونی و معصنات خط ملکمی بیان کرده  
مکتوبی را که در جواب مراسله ملکم خان نوشته و آرزو کرده است ترویج آن خط  
بعهد او مقرر آید در مجلس مشق میخواند ولی با آرزوی خود نمیرسد.

باز از طهران در اوضاع فکریش بنویسم - تدریس حکمت در طبعی و الهی و ریاضی که  
در دیگر بلاد ایران تقریباً منسوخ شده در طهران دایر و طلاب بر رغبت تحصیل مینمایند.  
معروفترین اساتیدش در اینوقت میرزا ابوالحسن جلوه، آقاعلی حکیم و آقامحمد  
رضاقمشه هستند از ضاع مرید و مرادی هم در طهران رواج شایان دارد معروفترین  
مرشد ها استاد غلامرضا شبه گر و حاج میرزا حسن اصفهانی صغیر شاه میباشند.  
اگرچه ناصرالدین شاه خود در این خط سیر نمیکند ولی میتوان گفت این  
عقیده از یادگارهای سلطنت پدرش محمدشاه است که درویش مسلک و مرشد پرست  
بوده است حتی آنکه حاج میرزا آقاسی مرشد خود را جبه صداریت مملکت ایران  
پوشانیده و دامنه این خیالات کشیده شده است تا این وقت.

میرزا یوسفخان مستوفی الممالک که صدراعظم است مرید درویشی است یا با نام  
که در ونک یکفرسخی طهران منزل دارد  
رجال دولت اغلب بی مرشد نیستند و تقریباً مرشد داری هم جزو تعجملات شده  
البته مرشدان هم از جنس باقی مردمند که خوب و بد هر دو را دارند.  
و دیگر از مطالبی که در این شهر امروز اهمیت دارد رفتار دور از عادت معمول  
شیخ هادی نجم آبادی است.

شیخ نجم آبادی از روحانیان معروف و از بیداران عصر حاضر است شخصی است تنومند کوتاه قامت و سبزه چرده، محاسن سفید و مبرایی دارد با چشم و ابروی درشت آثار جرئت و جلالت از صورتش نمایان، لباس بلند ساده در بر عمامه سفید کوچکی بر سر دارد زندگانی او و خانواده اش بی نهایت ساده و بی آلایش است این شخص سالها در طهران مرجع تدریس فقه و قضاوت شرعی بوده و بدون هیچگونه ایرادی که بتوان در کار او گرفت صورت شرع نزد او محفوظ، در رسیدگی بامور دقیق در صدور احکام یا احتیاط خط و مهر خود را بی نهایت محترم نگاه داشته زبانش در بیان حقایق احکام شرعی و نشر اخلاق نیکو آزاد و در تخطئه نمودن علنی از روحانی نمایان و رفتار طمعکارانه آنها بی احتراز است جمعی از رجال دولت و غیره با اظهار عقیدت مینمایند در سلسله طلاب کسانی هستند که درباره او غلو نموده او را دارای مقامات عالیتر میدانند و چیزی که قابل انکار نیست این است که رفتار او بمرجعین شرع احمدی شبیه تر است تا رفتار بسیاری از همکوتان وی.

و بهمین سبب است که بعضی از رؤسای روحانی یعنی کسانی که شیخ معظم رفتار آنها را تخطئه مینماید بر او حسد برده او را بکفر و زندقه نسبت میدهند بی آنکه گفته هیچکس او را از پیروی خیال خود باز دارد یکی از واعظین معروف بخوش آمد بدخواهان شیخ در مجمع عمومی زبان سوء درباره او میکشاید چون خبر بشیخ میرسد میگوید هر چه میخواهیم این چهار روزه عمر را بگشاییم زندگانی نمایم باز هم این مردم در صدد اشتها نام ما بر میآیند.

شیخ در مقابل حمله های حاسدین کاری که کرده این است از حضور در مجالس عمومی و ملاقات مردم در غیر منزل خود امساک مینماید و این رفتار او را محترم تر نموده بر اهمیت موقعش افزوده است سن من اجازت نمیدهد که در محضر شیخ استفاده نمایم ولی اخبار او را بوسیله دوستان و تربیت یافتگانش میشنوم و او را قلباً دوست میدارم در میان اصحاب شیخ با کسی که از همه بیشتر مانوس شده ام آقا سید اسدالله خرقانی است.

آقا سید اسدالله شخصی فاضل و باذوق است سرپرشودی دارد در محله سنگلج

طهران در مدرسه میرزا زکی در حجره کوچکی با زندگانی ساده‌ئی بسر میبرد و تدریس مختصری مینماید جوانان با ذوق آن محل با وی الفت دارند در محضر شیخ هادی از طلاب فاضل و از خواص شمرده میشود خالی از خودخواهی و تهور هم نیست. بالجملة در ماه ذی‌قعدة سنه ۱۲۹۹ (یکهزار و دوویست نود و نوه هجری) پدرم ما را باصفهان میطلبید من از این مسافرت بی نهایت دل‌تنگ هستم و گسستن رشته افس و الفت با دوستان طهران برهن ناگوار لکن اطاعت امر پدر واجب است.

خلاصه تهران را با نهایت تأسف ترك کرده باصفهان میروم و از حال و کار پدرم باخبر میگردد پدرم بعد از این مسافرت در اصفهان بیشتر محل توجه شده و این عادت است که هر کس دور شد و نزدیک گشت عزت مخصوص مییابد افسوس که کم دوام است. حکومت با اذ بظاهر از در الفت در آمده و دیگران هم پیروی کرده مقام محترمی یافته است و چون شیخ محمد باقر که رئیس روحانیان اصفهان بوده رحلت نموده است مرجعیت پدرم کاملتر شده تا حدی که محمود دیگران گردیده مخصوصاً حاج میرزا هاشم امام جمعه اصفهان که پیش از این قبول عامه داشته و اکنون بواسطه داخل شدن در کارهای دولتی و ظاعر کردن باطن خویش احترامات از منحصر شده است بیستگی بحکومت سخت با پدرم دشمن شده اما پدرم اعتنائی بمخالفت آنها نمیکند غافل از اینکه شاید ظل السلطان او را خواب نموده با آتش حسد دشمنان وی دامن زده کدورت‌های چندین ساله خود را از او بدست همکاران بی دیانتش تلافی نماید.

خلاصه کم کم حوادثی واقع میگردد که يك اندازه از مقام پدرم می‌کاهد خصوصاً که بواسطه تنگی مکان و بدی آب و هوا محل اقامت خود را که در مرکز شهر است بمحل دور دست تبدیل کرده حوزه رباست شرعی خود را جا بجا و با یکی از روحانی نمایان معاوضه نموده میدان ناخوش و تاز بدست بدخواهان خود میدهد گرچه استطاعت شخصی و استفنای ذاتی پدرم او را به بی اعتنائی واداشته باین حوادث اهمیت نمیدهد ولی باز مجبور است بهر وسیله باشد مقام خود را نگاهداری کند باین سبب نه تنها فائده از شغل روحانیت نمیرد بلکه ناچار است برای حفظ ظاهر مبلغی از مال خود را هم صرف دفاع از دشمنان بنماید.

و باید دانست که بزرگترین اسباب ترقی روحانیان در این وقت گرم بودن حوزه تدریس آنهاست و باین سبب طلاب علوم دینی عزیزالوجود هستند چه در محضرهای متعدد وجود آنها محل حاجت است خصوصاً که میان روحانیان اشخاصی یافت میشوند که بوراقت بآن مقام رسیده استحقاق علمی و عملی ندارند.

طلاب از محضر آنها استفاده علمی نمیکند و بطمع مال کردن آنها میگردند در این حال جمعی از مردم تنبل تن پرور لباس طلبه پوشیده در این قبیل حوزهها بقیل و قال کردن بی معنی و وظیفه دریافت میدارند اینگونه طلاب اغلب از قصبات و دهات بشهر آمده باین شغل پرداخته پس از يك مدت مالی ذخیره کرده کلمه می چند عربی و فارسی و مسئله می دو سه از فقه و اصول فرا گرفته بمحل خود بازگشت نموده خود را اولی بتصرف در جان و مال خلق تصور مینمایند از جانب کسانی هم که حوزه درس آنها را گرم میکرده اند ترویج میشوند و چه بدبختیها از اینراه بمردم بیچاره میرسد.

بالجمله حوزه طلبه نمایان در اصفهان وسعت و رونقی دارد و در اغلب کارها مداخله میکنند هر کار که از مأمورین غلاظ و شداد حکومت پیشرفت ندارد بدست این طایفه جاری میشود و آبرومندان از شر آنها اندیشه دارند این قبیل از طلاب هم در کار کشمکش پدرم یا دشمنانش دخالت یافته اند از موافق و مخالف میدان داریها می نمایند.

خلاصه این حوادث نه تنها بر مخارج پدرم افزوده بلکه بعایدات وی نیز خسران رسانیده است چه عایدات او فقط از راه زراعت است و ترقی و تنزل ملک در مملکت ما دائر مدار قوت و ضعف مالک است از طرف دیگر اولاد پدرم بزرگ شده هر يك مصارف جداگانه دارند بی آنکه شغل و کار و عایدات شخصی داشته باشند.

و این خود یکی از بدبختیهاست در خانواده ما که نه ما متذکر آن بوده ایم و نه پدرم بآن اهمیت میداده بلکه تصور میشده است با مختصر دارایی پدر چند اولاد میتوانند خوشبختانه زندگی نمایند و هم گمان میرفته که اولاد متعدد همه میتوانند شغل پدر را پیشه خود نمایند آنهم شغلی که شرایط بسیار دارد تا بوجه صحت صورت پذیرد و باقتضای زمان رو بتنزل است.

## فصل دهم

### سه سال در اصفهان

در اواخر سنه ۱۲۹۹ (هزار و دوویست و نود و نه هجری) که تگارنده از طهران باصفهان میروم بیشتر از اقتضای ایام غیبت از آن شهر تغییرات در احوال و افکارم حاصل شده بعلاوه پیش از این مسافرت در اصفهان رابطه شخصی با کسی نداشته‌ام در اینوقت بواسطه خط و ربط مختصری که از طهران از معقان آورده‌ام و باجمعی از خواص و ارباب ذوق مراد و خصوصی حاصل مینمایم چون پدرم بی نهایت دوستدار ادبیات است شعراء و ادباء نزد او مقام محترمی دارند در این حال نیز از روابط ایشان استفاده میکنم اگر چه در مجرای خشک افکار عمومی اصفهانیان جریان افکار تازه بی نهایت ضعیف شمرده میشود ولی بازار کم و بیشی دیده و شنیده میگردد آثار ذوقی بیشتر بصورت شعر و شاعری و در لباس خوش خطی و خوش املائی جلوه میکند شاعری در طبقات بالا از تفننات و برای یک طایفه از مردم وسیله معاش است حرفت شاعری بواسطه اشخاص ستایش دوست و تملق پرست ترویج میشود بدیهی است تملق گویان هم برای گرم کردن بازار خود از هر گونه اغراق گویی و ناحق سرزنی مضایقه ندارند و میگویند بهترین شعرها آن است که دروغش بیشتر باشد در صورتیکه بعقیده من بهترین شعرها آنست که بحقیقت نزدیکتر بوده باشد. هر بخیلی را در سخاوت حاتم طائی و هر کربه المنظری را در حسن و جمال یوسف ثانی میخوانند و بگفته خود افتخار مینمایند. این مردم اغلب تیل و لایالی هستند عمر خود را بیطالت میگذرانند در هر شهر بزرگ و کوچک و فور دارند خصوصاً در اصفهان و البته اشخاصی هم هستند که شاعری پیشه آنهاست و عزت نفس خود را رعایت مینمایند اما عدد آنها کم است پیش از این شیراز در شهرهای ایران نسبت به شعر و شاعری مرکزیت داشته است اختخارات ادبی آن شهر را که بوجود سعدیها و حافظها است نگاهداری مینموده‌اند این ایام بازار اصفهان رونقش افزون است چه در شهر و چه در نواحی آن چنانکه در ده کوچکی موسوم به سامان از بلوک چهار محل جمعی از صاحبان طبع غرآه موجودند مردم بمثل

میگویند چشمه آبی در شیراز فرو رفته در سامان سر در آورده است و هم از شعرای اصفهان در این وقت اشخاصی هستند که بطرز بومی سخن میگویند بهترین آنها صادق ملازجب است .

ملا صادق پیر مردی زنده دل است عمرش بین شصت و هفتاد و با اندام ضعیف و صورت لاغر مناسب بحنا فرم زشده لباس ساده بلند میپوشد عمامه سفید کوچکی بر سر میبندد مردی قانع و مهربان است خط نسخ رانیکو مینویسد در شاعری سبک مخصوص دارد الفاظ اشعارش هوسناکان و محسنات ادیبش دانشمندان را بهره مند میکند زمان کمی در اواخر توقف اصفهان بامن الفت مییابد ملا صادق سه تومان اجرت گرفته يك قرآن مینویسد و عمده معاش او از این راه است ملا صادق روی یکدانه برنج یکسوره توحید را بابسم الله مینویسد و با ذره بین خوانده میشود .

دیگر آنکه چون اصفهان مرکز ایالت‌های متعدد شده و بمتابه پایتخت دوم ایران شمرده میشود و حاکم اصفهان و اغلب کارکنانش هم بادییات اظهار رغبت مینمایند شعراء و ادبای نامی از ولایات دیگر نیز با اصفهان آمد و رفت نموده حوزه‌های ادبی را با افکار تازه خود گرم مینمایند پدرم بشعرا صله میدهد و آنها را بر آن میدارد که از مدح و ذم این و آن اجتناب نموده باقتضای مقام روحانیت او و اظهار خلوص عقیدتی که نسبت پیشوایان دین مبین مینمایند مدح و تنای ایشان را بسازند و در محضر او بخوانند در اعیاد ملی که محضرش مشحونست از خاص و عام شعرا جمع شده قصیده سرایی نموده تشویق میگردند اشخاص مفصل ذیل از شعرای معروف اینوقت اصفهانند :

میرزا یحیی مدرس - میرزا آقا جان پرتو - میرزا ابراهیم ساغر - میرزای مکنین - میرزا عبدالرحیم افسر - عمان ساعانی - دهقان ساعانی - میرزا محمد مائی - میرزای عنقا - ملا کاظم چاروش و غیره بود و دیگر از آثار ذوقی و افکار تازه که در اصفهان بروز کرده در دائره منجمد افکار عمومی حرارتی افزوده است نطقهای ناطقین دانشمندی است که از ایالات دیگر با اصفهان میآیند و از ممتازین آنهاست شیخ محمد متشادی یزدی . شیخ محمد متشادی یزدی مردی فاضل باجرات و صاحب افکار تازه است مدتی در طهران مقیم بوده نطق عمومی مینموده ظاهر پرستان بر او ایراد گرفته بکفر و

المعاش متهم ساخته‌اند در این ایام باصفهان آمده مردم را موعظه با حرارتی مینماید .  
از جانب پدرم و از طرف ملا محمد باقر فشارکی که از روحانیان با ذوق اصفهان  
و دارای نطق و بیان سودمندی برای عوام مییاشد ترویج میشود .

شیخ منشادی مردی درویش ملك عارف صفت و بی اعتناء بتجملات است باقامت  
کوتاه اندام باریک ریش سیاه کم ، سیل وافر ، عمامه سفید کوچکی بر سر دارد لباس ساده  
ضخیم رسائی در بر ، گبوه درشتی مانند دهانیاں در پا در زیر عمامه کلاهی بر سر میگذارد  
که دقره پوست بره سیاه آن از زیر عمامه نمایان است در ایام محرم و صفر که در مجالس  
متعدد نطق مینماید بر الاغ سیاهی سوار برخلاف معمول زین اسب بر آن مینبندد و  
گاهی نان و نانخورشی که دارد در حال سواری میخورد در مقابل خود سازی و اعظین و  
ذاکرن اصفهان گفتار و رفتار او جالب نظر عموم گشته باد میگردند اگر چه اقامت  
شیخ منشادی در اصفهان طول نمیکشد و بزودی پرده دریا که در بالای منبر میکند  
اهل ظاهر را بصدا در آورده او را از موعظه کردن منع مینمایند ولی میتوان گفت در  
زمین دل مستعدین برای نمو افکار تازه و خرق اوهام بذر قابلی مییاشد . شیخ منشادی  
با نگارنده مانوس شده از افکار او استفاده میکنم شبی در ضمن صحبت میگوید  
شنیده‌ام بعضی از ظاهر پرستان بر ضد من بیجان آمده‌اند نمیدانند این خود نهایت  
آرزوی من است چه من اگر در شهری دو هفته بمانم سخن بگویم و انقلاب حاصل نگردد  
آشامیدن آب آن شهر بر من حرام است در مجلس دیگر کسی باد میگوید فلان شیخ  
که از روحانیان ظاهر پرست است ترانا سزا گفته شیخ از شنیدن این خبر بسجده  
افتاده بر سر میدارد و میگوید چه خاک بر سر میگردم اگر خبر دار میشدم این شخص  
مرا ستایش نموده است .

خلاصه شیخ منشادی بافکار اصفهانیان خدمت کرده دو نفر از واعظین آن شهر  
از سبک سخنان او استفاده بسیار مینمایند و آندو حاج میرزا نصرالله بهشتی و سید  
جمال‌الدین است .

دیگر از کسانی که در اینوقت باصفهان می‌آیند و مؤانست با آنها در حیات روحی  
جمعی مؤثر واقع میگردد میرزا عبدالحسینخان معروف بمیرزا آقاخان کرمانی است .

میرزا آقاخان جوانی است بلند قامت خوش اندام نیکو صورت با چشمهای درشت گیرنده و پیشانی فراخ مویش سیاه بشره اش سفید لبهایش نسبت ببقای اجزای صورت او درشت در حال تبم دندانهای سفید او نمایان و با ملاحظت مخصوصی آثار بشاشت از صورت وی

هویدا میشود و در حال حزن حالت بهت در بشره اش پدید میگردد چون سخن میگوید سخنش طولانی میشود و چون سکوت مینماید سکوتش نیز بطول میانجامد یا اینکه فضائل بسیار دارد کمتر اظهار فضل مینماید و بیشتر عطالب شیرین خود را با تسمهای دلکش از گفته دیگران نقل میکند.

میرزا آقاخان  
 نثر را نیکو مینویسد  
 از قرآن و احادیث و  
 از مذاهب و ملل اطلاعات  
 دارد حکمت الهی و



میرزا آقاخان کرمانی

طبیعی بطرز قدیم تحصیل کرده از علوم جدید هم بی بهره نیست کمی زبان فرانسه و انگلیسی میداند و از صنایع ظریف و از ترتیب ماکولات و مشروبات و حلویات معلومات دارد.



تألیفات مختصری نموده کتاب رضوان خود را که بتقلید گلستان سعدی است در کرمان شروع کرده در اصفهان باز بنویشتن آن مشغول است برای آن کتاب هر چه را از گفتار دیگران پسند میکند ذخیره مینماید چنانکه ماهتاب شبی بایکدیگر در کنار زاینده رود در موقیع طغیان آب ساعتی چند تقریباً کنار بر سر میبردیم بدیده مختصری از نگارنده شنیده بامداد در روشنی مهتاب بزحمت نوشته در رضوان درج مینماید میرزا آقاخان را بن وقت سی و یکسال از عمرش گذشته ولادتش در سنه ۱۲۲۷ هـ. می باشد. پدرش عبدالرحیم خان از خوانین بردسیر کرمان تحصیلش عمده در کرمان شده باناصرالدوله فرمانفرما والی کرمان که مردی متهور و پر طمع است سازش ننکرده ناصرالدوله در صدد گرفتاری و آزار او برآمده از آنجا که حکومت کرمان تابع حکومت اصفهانست فراراً باصفهان میآید و طوایف نمیکشد که در جزو مقربان ظل السلطان سمت نائب اشکی آقاسی مییابد.

میرزا آقاخان در ابتدای ورود باصفهان کسوت خوانین کرمان را دارد شلوار سیاه فراخ درپا سرداری که رجیر با قبای کوتاه حنی در بر کلاه سیاه درشتی بر سر و چون معروف ظل السلطان میگردد کسوت خود را تغییر داده لباس معمولی درباریان را میپوشد. میرزا آقاخان در ابتدای ورود باصفهان در همسایگی ما وارد شده شبها در منزل نگارنده میماند شبی وارد شده بنچه یستهمی بدست دارد میگشاید یکدست چلته و شلوار و سرداری ماهوت مشککی و دودست لباس زیر و یک بند شلوار خریده همان شب آنها را پوشیده امتحان میکند و خوشحال است که از آن کسوت بیرون آمده است. میرزا آقاخان در آمدن باصفهان چون بطور فراد از کرمان بیرون آمده جز لباس تنش و یک اسب و یک تفنگ دولول و یک خودجین ترکی چیزی ندارد کم کم در اصفهان مختصر اسباب زندگانی از پول فروش اسب و پول دیگر که داشته تدارک میبیند و بانهایت سادگی زندگانی میکند و بفضل و دانش معروف میگردد پس از چندی حاکم کرمان از مقام میرزا آقاخان در اصفهان مطلع شده نزد ظل السلطان از او سعایت میکند آن سعایت بضمیمه عدم سختی معقولیت میرزا آقاخان بادر بار نامعقول ظل السلطان او را از سمتی که داشته میندازد.

در اواخر توقفت اصفهان میرزا آقاخان شیخ احمد روحی که استاد زاده اوست از کرمان باصفهان آمده بر او وارد میگردد شیخ احمد در قرآن و احادیث مهارتی دارد با نقلی غیر آوسری پرشور میرزا آقاخان از او احترام میکند و او را استادزاده خود میخواند چه نزد پدرش آخوند ملا محمد جعفر که از علمای محترم کرمان بوده مدتی تحصیل نموده است.



شیخ احمد روحی در سن ۱۲۸۳ قمری متولد در ۲۳ مهر ۱۲۸۳ قمری

آمدن شیخ احمد باصفهان در وضع زندگی آبرومندی که رفیق محترمش دارد تفسیری میدهد چونکه متانت و آداب ذاتی میرزا آقاخان در وی دیده نمیشود بالاخره این دو دوست اصفهان را ترك نموده بطهران میروند اوائل ۱۳۰۲ هـ.

میرزا آقاخان چون بطهران میرسد احساس مینماید که ناصرالدوله حاکم کرمان از امین السلطان درخواست کرده نگذارد او در طهران بماند بلکه

#### شیخ احمد روحی

او را تحت الحفظ بکرمان بفرستد بعنوان اینکه بدهکار دیوان است در صورتیکه میرزا آقاخان دخالت در عمل نداشته و بدهکار نبوده است امین السلطان هم برای پذیرفتن خواهش والی کرمان حاضر گشته این است که از توقف طهران و شکایت نمودن از حاکم ظالم صرف نظر کرده با همسفر خویش و باتفاق میرزا عبدالخالق خان که در طهران با آنها طرح الفت ریخته بجانب استانبول روانه میشود.

میرزا عبدالخالق خان اصفهانی شخص روشن فکر و آزاده است سالها ریاست

تجار را در طهران داشته و گاهی به مشاغل دولتی دیگر هیهاته اخیراً از خدمت دولت و از توقف ایران دلتنگ شده هر چه دازد میفروشد و با دو مسافر مذکور بجانب قسطنطنیه روانه میگردد.

بالجمله جدائی از این جوان فاضل مهربان خاطر نگارنده را در اصفهان پریشان میسازد و تنها خیال مسافرتی که پیش آمده اندکی موجب انصراف خاطر من از فکر یا سفر کرده است شرح مسافرت آنکه پدرم از پیش آمدهای اصفهان و کشمکش با همکاران خود و باطل السلطان در باطن خسته و ناتوان شده عزم مسافرت عراق عرب و حجاز را نموده نگارنده و برادر کوچکترم میرزا علی محمد را نیز با خود هیرد خیال مسافرت رشته علاقه هائی را که در اصفهان محکم بسته شده است مینماید و هرگونه هوای دیگر که در سر بوده زایل میسازد

باید دانست که سفر کردن معترمانه در مملکت مادر این وقت سه صورت دارد یکی سفر با شتاب است که در راههای دور بر اسبهای پست دولتی سوار و روزی چند فرسخ راه میروند و در هر چهار فرسخ اسب عوض مینمایند و گاهی در این اواخر بزرگان در راههای شوسه یا طبله آموار در کالسه و درشکه خویش نشسته اسب پست آنها را بمنزل میبرسانند و یا از خود اسب بمنزله فرستاده عوض مینمایند این قسم مسافرت گرچه سریعترین مسافرتهاست ولی خرجش زیاد و برای آنکه بر اسب سوار میشوند زحمت بسیار دارد خصوصاً اسبهای ضعیف و ناتوان و گاهی مجروح میباشند دوم سفر با همکاریان است که بر اسب و استر سوار و یا در کجاده و محمل هینشینند و گاهی در راههای دور کم آب و صحراهای وسیع کجاده و محملها را بر شتر مینهند اینگونه مسافرت بیشتر اختصاص دارد بکسانی که با اهل و عیال سفر مینمایند خرج و زحمتش کمتر و طول مدتش از همه بیشتر است.

سیم مسافرتهای خصوصی است که يك شخص برای خود و بشکانش ترتیب میدهد یا چند کس با هم همسفر میشوند هر يك هر کوب مخصوص و اسباب سفری مختصری همراه دارند.

در فصلهای خوش نغمه کنان روزی چند ساعت صبح و عصر و گاهی شبهای مهتاب

را حرکت میکنند و هر کجا بخواهند اطراق مینمایند.  
این بهترین اقسام سفر است و مسافریس میتوانند در ضمن خوشگذرانی هم داشته باشند.

پدرم هر وقت بی اهل و عیال سفر کند اینصورت را اختیار مینماید در این موقع هم هر کوی چند از اسب دانستر برای خود و من و برادرم و دو مصاحب و دو نوکر تهیه دیده در ماه شعبان ۱۳۰۳ هـ از اصفهان بجانب عراق عرب روانه میکردیم.

## فصل یازدهم

### قصد حجاز

در این وقت که من مرحله بیست و چهارم زندگانی را می پیمایم احوال روحیم بتجرد و انقطاع از خلق نزدیکتر است تا بتعلق بمادیات اغلب باندک مراقبت خود را در فضای نورانی دیده به عبود حقیقی متوجه میگردم.



مرحوم حاج میرزا هادی دولت آبادی و برادرانش

- ۱- مرحوم حاج میرزا هادی دولت آبادی ۲- آقا میرزا احمد دولت آبادی
- ۳- حاج میرزا یحیی دولت آبادی ۴- حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی
- ۵- جان میرزا مهدی دولت آبادی

انقطاع از دوستان و صحبت ایشان هم در احوال روحی من اثر شدید نموده در طی مرحله بیماری که هموم متعدد هم واحد میگردد و از توارد خیالات مختلف آسایش حاصل میشود این قافله کوچک که بیش از هفت راکب و هفت مرکوب نیست تغزن کنان بجانب مقصود روانه است دمن بیشتر بخورد مشغول میباشم .

پدرم عادت های حضر را در سفر تغییر داده با کوچک و بزرگ ملاحظت و ملاحظت مینماید روی به شاشت بزمه نشان میدهد باین سبب برای هیچکس دلتنگی حاصل نمیکردد .

یکروز بحاجتی از قافله باز میمانم از استر درشتی که بران سوار هم فرود آمده چون میخواهم دوباره سوار شوم استر آرام نمیکردد و راکب نمیدهد زمین تیز هموار است و بلندی که بتواند مرا در سواری مساعدت کند یافت نمیشود در این حال درویش سیاه تنوعندی باقامت رسا لبهای درشت و دعاغ پهن گیروی پیچیده وافر لباس کهنه با رنگهای مختلف در بر پوست ببری برشانه کشکولی بریکدست و من تشائی مناسب جبه خود در دست دیگر از دور نمایان میگردد درویش مرا بواهمه میاندارد خصوصاً که مبینم رو بمن میآید اما بزودی احساس مینمایم قصد احسان دارد و میخواهد مرا در سواری کمک نماید نزدیک شده لجام مرکب را میگردد و استر از نگاه کردن درویش در چشمهای وی بر بد هوایی خود میفزاید .

درویش بزبانی که برای رام کردن حیوانات دارد بنوازش آن پرداخته نتیجه بکس مینماید عاقبت مرا بزحمت سوار کرده با تشکر بسیار از احسان او بضمیمه انعامی میگذرم .

شبانہ این حکایت را برای پدرم و همسفران نقل کرده میگویم اگر نبود رعایت حق احسان درویش که مبادا دلتنگ کرد در آن هنگام که درویش استر را نوازش میداد و بر بد هوایی آن افزوده میشد مثلی میآوردم . کنیز سیاهی طفل کوچکی را نوازش داده میگفت مترس من با تو عتم طفل بزبان آمده میگوید من از تو مترسم .

پدرم بسم کنان میگوید آری گاه میشود از بدرقه بیش از دزد باید ترسید .  
خلاصه طی مراحل میکنیم تا بکرمانشاهان میرسیم گرچه دومی رتبه دیگر از این

شهر کوهستانی گذشته‌ام ولی در کودکی بوده بر اوضاع طبیعی و احوال مردم آن‌پی نبرده‌ام اینک احساس میکنم که مردم کردستان خوش‌قیافه خوش اندام حساس و باذوق هستند. شهر کرمانشاهان محل عبور و مرور زرادت‌های عالیات است همه گونه اشخاص بر آن وارد میشوند باین سبب آبادی شهر و آداب دانی خلق از بسیاری از شهرهای ایران بیشتر است ولی افکار تازه در آنجا بقدری کم دیده میشود که در حکم معدوم است روزی چند آنجا میمانیم حکومت و معاریف بلد از هر طبقه از پدرم احترام مینمایند و با کمال دلخوشی از آنجا روانه میگردیم.

دو منزل راه طی شده بهارون آباد میرسیم چون پاسی از شب میگردد پدرم در حجره تنها استراحت نموده درحالتیکه من دستور کوچ نمودن میدهم مرا میطلبند وارد میشوم بحجره تاریک بهوای صدای او نزدیک میگردد مرا پهلوی خود نشاندند نوازش کرده میگویند از این امری که میکنم دلتنگ نمیگردی و لکن ضرورتی در پیش و علت مهمی در نظر است که بایستی بکرمانشاهان بازگشت نمایم.

نکارنده از شنیدن این سخن بی‌نهایت افسرده گشته بی آنکه از سبب حقیقی این فکر نابهنگام استفسار نمایم میگویم هر چه فرمائید اطاعت میکنم پدرم با کمال خوشحالی میگوید بلی بطرف کرمانشاهان روانه میشویم.

چون این خبر را بر فغان میدهم همه را حیرت فرا میگیرد و بجز اطاعت چه میتوانند کرد.

بالجمله راه پیموده شده را با نهایت کراهت بازپیموده بکرمانشاهان بر میگرددیم این بازگشت بی ترتیب در نظر مردمی که دوزخ پیش بایک عالم خلوص و ارادت بدرقه نموده‌اند ما را خفیف ساخته در مدت یکماه که باز در کرمانشاهان اقامت میشود چندان روی مهربانی بمانشان نمیدهند بعد از مدتی بمقصد پدرم از این بازگشت پی میبرم و زبان آن را از سودش افزون تصور مینمایم و نقصان را بتصور خود نسبت میدهم پس از یکماه توقف کرمانشاهان باز راه عراق عرب را پیش گرفته روانه میگردیم و در سرحد ایران بجای خوانین گرنندی و انتظامات آنها جمعی راهزنان طایفه همانند را بریاست جوانمیر که مردی شرور و بی‌باک است دیده از تاخت و تاز آنها در سرحد عثمانی

نسبت بخودی و بیگانه حکایت‌ها می‌شنویم اما طولی نمی‌کشد که دولت او را گرفته و کشته و خانواده‌اش را برباد می‌دهد - پس از ورود بکاظمین پدرم بخیال می‌افتد از راه حلب که تازه دایر شده بساحل دریای سفید رفته از آنجا بجهاز روانه گردد عزم خود را جزم و مصمم حرکت می‌شود .

در اینوقت من علیل المزاج بودم و قدرت مسافرت نداشتم پدرم مرا با دو تن از همسران در کاظمین گذارده خود قافله تشکیل داده روانه حجاز می‌شود و رخصت می‌دهد اگر من زود صحت یافتم از همان راه رفته بوی ملحق کردم .

پیدا است تفرقه در میان این جمع مختصر تا چه اندازه می‌تواند هلال انگیز و موجب بدبختی بوده باشد بالجمله روزی چند پس از رفتن پدر مزاج مرا اندک بهبود حاصل گشته قافله کوچکی مرکب از چهار مرکب و پنج را کسب تشکیل داده بجانب حلب روانه می‌شویم چون بدیر حافر مبرسیم علت مزاج من باطقیان شدیداً عود کرده کار بنا امیدوی از زندگانی می‌کشد .

در یکی از غشوه‌ها رفیقان مرا مرده پنداشته در حجره را بسته می‌روند تدارک کار خود را بگیرند در صورتیکه بواسطه بی‌زبانی از بیچارگان شمرده می‌شوند اما بهران شدید نتیجه سلامت می‌دهد و رفیقان باز آمده مرا زنده هیابند پس از یکی دو روز بجانب حلب روانه می‌گردیم .

چیزی که در این حال ناگوار ما را تسلیت می‌دهد همانا دیدن اوضاع طبیعی این راه است صحرا سبز و خرم و بانواع گلها و ریاحین مزین سر آمد همه شط گل آلود فرات است که بیست منزل راه از مقابل ما می‌گذرد و اگر دست پیچ و خم راه ساعتی ما را از دیدن آن محروم سازد باز بزودی از دیدارش بهره‌مند می‌گردیم از جنگلهای انبوهی می‌گذریم که دست هیچگونه تصرف بداعیان آنها نرسیده و گاهی از دور از میان آنها صدای درندگان بگوش می‌رسد اما طولی نمی‌کشد که از جنگل در آمده در دامن صحرای پراز لاله و گل و در دامنه کپسار سبز و خرم منظره‌های دلکش را از هر طرف دیده‌م قهقهه کبک‌های دری را می‌شنویم .

مردم این راه سنی مذهب و متعصب می‌باشند خصوصاً که پیش از عبور و مرور

از این حظ معمول نبوده مردمش با کسی خلطه و آمیزش نداشته بتعصب جاهلیت خود باقیمانده‌اند روزی از حلفیان باد در کنار شطرات بآبادی نزدیک پناه برده تادر مدرسه کوچکی که بهترین عمارتهای آنجا بنظر میاید ساعتی استراحت نعیم .

معلم مکتب از حال کار و مقصد مذهب نگارنده میپرسد ایرانی و شیعه مذهب بودن خود را کتمان میکنم تا بدانم او در چه عقیده میباشد چون صحبتی از شیعیان میان میاید بر آشفته گشته میگوید هر کس يك رافضی را بکشد بدان ماند که هفتاد مرتبه طواف خانه خدا کرده باشد از تعصب او نموجب نموده بر حال نورسان پرورده دست تربیت او تأسف میخورم .

آری چنانکه اتحاد مذهبی میتواند اقوام مختلفه را بیکدیگر نزدیک کند تعصب جاهلانه هم میتواند بزرگتر سنگ تفرقه را در دایره ائتلاف ملل انداخته دل آدمی را گورستان رحم و عروت نماید .

بالجمله بشهر حلب میرسیم این اول شهر قشنگ آباد است که من در عمر خود میبینم جامع ذکر یا راکه یکی از مساجد مهم اسلامی است در این شهر زیارت مینمایم از آنوقت که این شهر بدست ایرانیان بوده است هنوز آثاری از ایران باقیست .  
دروزی دوسه در آن شهر گشته بدبختانه دست طعمکاری مأمور رسمی گرسنه ایران بمالیه ضعیف ما نقصان شدید وارد میآورد .

بالجمله در وقت تنگ و با نقصان مالیه بجانب دریا حرکت نموده پس از سه روز در ساحل مدیترانه باسکندرون میرسیم .

پدرم بر کشتی نشسته و رفته موسم حج نیز گذشته نه راه رفتن و نه وسیله برگشتن مزاج علیل همفران کم دل و بی زبان نه اعتباری و نه آشنائی اما قادر متعال که در شدائد بمددکاری درماندگان میرسد در مدت سه ماه که در آن نواحی توقف میشود اسباب معاش مختصری فراهم میآورد تا پدرم خبردار شده از همین راه که رفته باز میاید و تفرقه ما بجهت مبدل میگردد .

پدرم در مراجعت از حجاز چون باسکندرون میرسد قافله‌ای تشکیل داده همه بانفاق و آسایش از راهی که آمده‌ایم بعراق عرب بر میگردیم .



اگرچه دولت عثمانی در قلمه های کوچک که در منزلکاهای این راه بنا نموده قوه مختصری دارد ولی از تاخت و تاز چپاول گران که بر سر قبائل کوچک میشود استعداد جلوگیری ندارد چنانکه در این وقت هر چه بعراق عرب نزدیکتر میشود مردم را پریشان تر مشاهده مینماییم و چون از علت آن پرسش میشود با آه دردناک میگویند ابن الرشید ماخلی شیئی چه دارائی آنها بینمای امیر نجد محمد رشید رفته است با این وصف صفت مهمان نوازی ذاتی خود را از دست نداده بقدر استطاعت از واردین پذیرائی مینماید .

در ماه جمادی الاولی ۱۳۰۴ هـ که بکر بلا میرسیم تصور میکنیم اول آسایش ما خواهد بود غافل از اینکه دست نامردمی از پیش تدارک ناگواری برای ما گرفته باین ترتیب که دشمنان پدرم در اصفهان شخص شروری را با ارمغان قابل بعثیات فرستاده اند تا بدست طمعکاران آنجا پدرم را در نظر رؤسای روحانی بفساد عقیده منسوب ساخته او را اهانت نمایند و از مقام او بکاهند فرستاده مزبور هم در ادای وظیفه کوتاهی ننموده نهایت مقام روحانیان حقیقی از این مقدستر بوده است که بر اینگونه غرض ها اثری مترتب نمایند اینست که در ادای تکلیف احترامات پدرم کوتاهی نکرده بلکه چون بحقیقت مطلب پی میبرند تا حمله های معاندین را جواب فعلی داده باشند بر احترامات وی میافزایند بسببی است مدعیان طماع هم از کشیدن دنباله مطلب و آسوده نگذاشتن مادست بر نمیدارند . چند ماه در کربلا و نجف وقت میگذرانیم و چون ماه رمضان میرسد پدرم در نجف با امامت جماعت و موعظه عمومی پرداخته مردم بر او میگردند .

این اخبار که باصفهان میرسد آتش حسد معاندین را شعله ور تر ساخته بر اقدامات معاندت کارانه خود میافزایند .

معاندین چون از نجف و کربلا مأیوس میشوند در سامره تهیه اسباب میبینند که حاج میرزا حسن شیرازی را با پدرم مخالف نمایند . چنانکه در هنگام ورود سامره آثار آن نمایان گشته آنطور که انتظار پذیرائی از حوزه میرزای شیرازی بوده ظاهر نمیکردد

اما شخص محترم میرزا در مردم داری یگانه عصر خویش است عوالم الفت

قدیم را رعایت کرده مقام بزرگی خود را محفوظ داشته با کمال مهربانی از پدرم میخواهد تا رساله‌های در اصول عقاید نوشته دست شبیه یا عناد مخالفین را کوتاه نماید پدرم امر استاد محترم خود را اطاعت کرده پس از چندی رساله در الفوائد فی اصول العقاید را نوشته منتشر می‌سازد.

بالجمله پدرم از سامره بجهانب ایران روانه میشود و برای تحصیل و تکمیل شرعیات مرا آنجا گذارده تکلیفم را بعهده او امر میرزای شیرازی مقرر میدارد.

## فصل دوازدهم

### تنهایی در عراق عرب

مفارقت از پدر، دوری وطن، معلوم نبودن تکلیف، نداشتن رفیق مانوس نبودن رابطه با هیچکس از عرب و عجم و متعاقب بودن این اقامت بمذاکراتی که برضد پدرم در آنجا منتشر بوده روزگار را بدیده من تاز کرده هم و غم شدیدی که کمتر مانند آن را دیده‌ام بر وجود من مستولی می‌کرد.

بحوزه درس میرزای شیرازی حاضر میشوم و گاهی حوزه‌های درسهای دیگران را هم می‌بینم و انتظار فرصت میکشم تا تکلیف آتیه خود را بدانم.

برای اقامت سامره هیچگونه روی رضایتی در خاطر خود نمی‌بینم یکماه بدین منوال میکشود ایام عرفه که زیارت مخصوص کربلاست نزدیک شده باین بهانه بعیرزای شیرازی عریضه نگار گشته درخواست تعیین تکلیف میکنم.

میرزا برای صحبت حضوری وقت داده بعد از ظهری است بمنزل او میروم جمعی از رؤسای علمای سامره در هشت خانه انتظار دیدن آیه‌الله را دارند و من از هر جهت از تمام آنها کوچکتر هستم شیخ عبدالکریم نوکر میرزا دو مرتبه می‌رود بخانه و بیرون می‌آید و من میگویم عرض کنید فلانی حاضر است و میپرسم عرض کردید میگوید خیر مرا غرور جوانی و بی‌طمعی بران میدارد که بگویم من در دنیا و آخرت حاجتی بکسی ندارم و از خانه بیرون می‌آیم میرزا نزدیک هشت و پشت دیوار تازه از

خواب برخاسته و نشسته است صدای مرا شنیده شیخ عبدالکریم را فرستاده مرا بر  
 میگردداند رسول مزبور مرا آگاه میکند که میرزا صدای مرا شنیده است من با شرمساری  
 بنگدمت آن مرد بزرگ میرسم خصوصاً که اظهار لطف بسیار او را مشاهده مینمایم  
 میرزا از من میرسد حوزه های درس سامره را دیدی کدام يك را پسند کردی میگویم  
 درس آقا میرزا محمدمتقی شیرازی را میرزا از این حسن انتخاب بر اظهار ملاحظت خود  
 بمن میافزاید و بالاخره میگوید یا اینکه من دوست میدارم امثال شما در سامره بماتند  
 نمیخواهم تحکم کرده باشم پس بمیل شما وامیگذارم هر کجا را از نجف و سامره  
 برای اقامت اصلاح میدانید اختیار نمائید در جواب از مراحم وی تشکر نموده بدلیلی  
 که پسندیده از میگردد نجف را برای اقامت رجحان داده رخصت میگیرم و در هنگام  
 هر خاصی تا کاملاً از من دلجوئی کرده باشد میگوید من پیدر شما هم ارادات دارم آنطور  
 که من او را شناختم دیگران نشناختند خلاصه بعد از يك روز از سامره بنجف روانه  
 میشوم در مدت يك ماه اقامت سامره از احوال ایرانیان مقیم کسب اطلاع مینمایم در  
 سامره در قسم ایرانی جمع شده يك قسم طلاب که متجاوز از یکصد نفر میباشند و رؤسای  
 آنها پیش از چهار یا پنج تن نمیباشند و هر يك از آنها حوزه درسی دارند که طلاب  
 در آن حوزه ها استفاده مینمایند و در محضر تدریس میرزا که در سال چند ماه دایر  
 است مدرسین و متدیسین همه حاضر میگرددند قسم دوم بعضی از کسبه میباشند که  
 برای فائده بردن از طلاب و از زوار آنجا اقامت گزیده کسب معاش مینمایند تمام این  
 جماعت در تحت نظر خصوصی میرزا زندگانی میکنند و میرزا بر احوال هر يك بخوبی  
 آگاه است در صورتیکه طلاب برای رقابتی که با یکدیگر دارند هیچیک از مناسبات  
 دیگری با میرزا در امر وظیفه آگاه نیستند مگر از روی حدس و تخمین چه هر يك  
 میکنند مبلغ و مقدار وظیفه خود را مکتوم داشته باشند .

موقع ادای وظائف فرستاده مخصوص میرزا بر هر يك وارد شده وظیفه را ادا  
 کرده رسید میگیرد و میرود اگر کسی نیکو نظر کند مینماید میرزا بحسن تدبیر  
 زمام اختیار این قوم را در دست گرفته همه را میان خوف و رجاسگاه داشته است .  
 طلاب چون با یکدیگر مینشینند از هر گونه دلتنگی و بدگویی از اوضاع سامره

گرچه بساحت درئیس کل هم بُر بخورد مضایقه نمیکنند .

و چون با اجنبی مخصوصاً با زدار و مترددین میشینند متوقفین سامره را ملکوتی صفات درئیس کل در عالم بر خفیات و صاحب کشف و کرامات میخوانند و بالجمله اوضاع واحوال سامره حیرت انگیز و تعجب آهیز است .

کم کم کار سامره بجائی میرسد که روی توجه عموم شیعیان دنیا بدانجا گشته و جوه سهم امام از هندوستان و ایران در قفقاز و هر کجا جعفری مذهب هست سامره میرود . ارباب نوقع از میرزای شیرازی از حد و حساب بیرون حتی رؤسای روحانی ساکن کربلا و نجف از عرب و عجم مکرر بسامره بعنوان زیارت رفته ضمناً از میرزا متوقع احسانند و مأیوس هم بر نمیگردند گرچه تحصیل رضای آنها که حد معین ندارد کار دشواری است و بزرگتر تدبیری که میرزا برای قانع نمودن ایشان مینماید اینست که اولاً آنها را بکلی مأیوس میکند باین عنوان که وجوهات ترسیده صندوق خالی است پس از نا امیدی هر يك را بمختصر همراهی راضی نموده روانه مینماید خلاصه از سامره گذشته بکاظمین و کربلا عبور نموده در نجف اقامت میگزینیم .

شهر کربلا روز بروز رو بآبادی است چنانکه در این وقت یکی از شهرهای بزرگ عراق عرب شمرده میشود بدیهی است که این آبادی از پول ایران و بدست ایرانیان میشود چه اگر یکسال زوار عجم باین شهر وارد نگردند آثار تنزل همه چیز در آن هویدا میگردد .

شیعه مذهب گرچه تمام اماکن مقدسه خود را محترم میشمارند و بر حسب ترتیب مکه و مدینه و نجف را بایستی بر کربلا مقدم بدانند ولی نظر بعلاقه مخصوص که بشهدای کربلا دارند میتوان گفت علاقه آنها بدیگر اماکن علاقه ارادت است و بکربلا علاقه عشقی .

مجاورت کربلا بزرگترین سعادت ها شمرده میشود این است که کربلا بیک شهر فارسی زبان شبیهتر است تا بشهری از عربستان .

از طرف دیگر بسیاری از مردم فاسد الاخلاق که نتوانسته اند در ایران زندگانی کنند مجاور کربلا شده اند و از هیچگونه شرارت دریغ نمیدارند باین واسطه در

شهر های ایران و عربستان فساد اخلاقی که در این شهر هست کمتر دیده میشود وضع روحانیت این بلد را هم از روی سایر احوالش باید قیاس کرد خصوصاً که روحانیت در اینجا و در همه جا تا بیک درجه صورت و رات یافته در این صورت طمعکاریها و هوسرانیهای مفرط بیشتر در روحانی زادگان جاری است .

مهمترین حوزه های روحانی کربلا حوزه حاج شیخ زین العابدین مازندرانی است شیخ مازندرانی قریب هشتاد سال از عمرش گذشته در فقاہت و تقوی ضرب المثل است حسن خلق سرشاری دارد .

مرجعیت تام یافته خصوصاً نسبت بشیعیان هند که نظر بمجاورت او در کربلا او را از دیگر روحانیان بهتر و بیشتر میشناسند .

دیگر از اوضاع روحانی کربلا مرکزیت فرقه شیخیه است که در مقابل متشرعه دکانی گشوده حوزه گرمی دائر دارند و چون از روی احترام از بالا سر ضریح سیدالشهدا عبور نمیکند غیر شیخی ها بالاسری نامیده میشوند و شیخی و بالاسری در کربلا اصطلاح شده است میان شیخی و غیر شیخی .

واما نجف چنانکه از پیش اشارت رفته اول مرکز روحانیان جعفری مذهب شناخته شده اوضاع طبیعی این شهر و اطرافش نسبت بسابق تفاوت کلی نموده است . پیش از این بواسطه اختلاف ذکر و شمرت و تا امنی اطراف نجف سکونت مردم منحصر بوده بداخل قلعه اکنون از آن اختلافات کمتر اثر هویدا است بعلاوه حکومت عثمانی قوت گرفته قبائل اطراف نجف را در تحت اطاعت در آورده اینستکه سکنه این شهر بال و پری باز کرده در خارج قلعه عمارت ها ساخته باسایش زندگانی مینمایند . دریاچه ای که نزدیک نجف بوده بواسطه سد نمودن مجاری انباری که در آن وارد میشده خشک گشته و برای زراعت نمودن میدان وسیع باصلاحیتی بدست سکنه نجف آمده روز بروز بر وسعت دایره زراعت آنها افزوده میشود خشک شدن دریاچه نه تنها میدان زراعت بمردم داده است بلکه خوشبختی دیگری را هم بجانب ایشان جلب کرده و آن اینست که از سطح دریاچه راهی پیدا کرده اند تا نهری از شفاخته کننده آب شیرین فرات را از آن نهر بنزدیکی نجف جاری نمایند در سابق آب شیرین را

برای شرب مردم نجف از کوفه که پیش از يك فرسخ از شهر دور است میآورده بقیمت گزاف میفروخته‌اند چند سال پیش نیست که از پول ایرانیان بدست حاج سیداسدالله رشتی اصفهانی از مسافت دور بواسطه نهری از زیر زمین آب شیرین نزدیک نجف ظاهر گشته ولی در مواقع خرابی نهر مذکور باز مردم دچار بی آبی میشده‌اند.

اکنون نهر تویرج برای شرب و زراعت اهل نجف را سعادت بزرگ بخشیده در این ایام که نگارنده بنجف می‌رسد کندن نهر مزبور شروع میگردد مردم نجف مخصوصاً عرب‌ها بی نهایت خوشحالند زیرا که این نهر پول و بدست خودشان جاری میشود شیرینی آب فرات در کام آنها بواسطه عصیت تلخ نمیگردد می‌شوم یکی از پیر مردان عرب که تعصب شدید دارد در مدت چندین سال که مابین کندن نهر ایرانی و نهر تویرج فاصله است هر وقت دستش بآب کوفه نمیرسیده آب شور چاههای نجف را رامیاشامیده و از آشامیدن آب نهر ایرانی احتراز مینموده‌است دیگر از ترقیات نجف آباد شدن کوفه و نواحی آنست در نخلستان‌های خوش هوای آن اطراف عمارتهای نیکو بنا شده بازارها و تجارتخانه‌ها دایر میگردد شاید طولی نکشد که شهر قدیم کوفه پس از قرن‌ها خرابی باز خود را آباد ببیند بلی تاریخ است که گم میکند و میجوید و در برابر عمر آن قرن‌ها زمان مانند چشم بر هم‌زدنی میگذرد اوضاع روحانی نجف هم نسبت بسابق تفاوت کلی نموده است معنویتها و استحکامات اساسی مبطل بملاحظات ظاهری شده امور روحانی بیشتر در مجاری خیالات ریاست طلبی و هوس رانی میگذرد در حوزه روحانیان يك طایفه ترکانند که مامغانی و شرایبانی رئیس اول و دوم آنها میباشند چنانکه از پیش گفته شد دیگر حوزه اعراب است که سیدحسین بحر العلوم در ریاست و سیادت و شیخ محمد حسین کاظمینی در فقاہت بر دیگران تقدم دارند و دیگر حوزه فارسی زبانان است که سه صورت یافته‌است یکی آنانکه در ریاست خود استقلال دارند از همه مقدم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی است که در میدان علم اصول فقه جولانگاه وسیعی دارد و اول حوزه درس نجف بشیر او دایر است.

دوم اشخاصی که بستگی بمیرزای شیرازی دارند در حقیقت نمایندگان سامره

میباشند و خود را برای مرجعیت تامه یافتن بعد از میرزا حاضر مینمایند.

از همه مقدم آخوند ملا کاظم خراسانی است و بعد از او آقا سید محمد کاظم یزدی.  
سیم حوزه شیخ هادی طهرانی است.

شیخ هادی مردی فقیه و دارای افکار تازه است جمعی از طلاب با ذوق نجف برای  
کرد آمده حوزه علمی با حرازی تشکیل داده اند.

شیخ هادی خود را معلم و افضل از دیگران میدانند بلکه از معاصرین خود تجاوز  
نموده بفقهای گذشته هم وقتی نمیکند و بخیر از معاصری از فقهای بزرگ مانند شبید  
محقق علامه حلی و غیره باقی را با احترام نام نمیبرد و بر افکار ایشان خرده میگیرد طلاب  
حوزه درس او نیز از تجری نبودن نسبت به دیگران باک ندارند و خود را از طلاب دیگر  
بیدارتر می‌شناسند.

نتیجه این ترتیب محسوس واقع گشتن این حوزه است نسبت به حوزه های دیگر  
و بالاخره بمعارضه منتهی در شیخ هادی از طرف حوزه فارسی زبانان مرود میگردد.

باین ترتیب که رؤسای فارسی زبان خاصه آنها که با سامره مربوطند از وی در  
معاضد میرزای شیرازی سعایت میکنند ولی میرزا نظر بعادت که دارد خود را طرف  
نکرده انتظار فرصت میکشد تا در سنه ۱۳۰۲ حاجی میرزا حبیب الله رشتی به خراسان  
رفته در مراجعت بسامره میرود میان دو رئیس روحانی صحبتی از شیخ هادی طهرانی  
بعیان میآید.

میرزای رشتی که از ساده لوحی خالی نیست بعد از مشورتی که میکند پس از  
احراز میل قلبی میرزای شیرازی مصمم میگردد او را تخطئه نماید و چون بنجف بر  
میگردد در مجلس عام که اغلب رؤسای روحانی و طلاب محترم حاضرند در موقعی  
که خدمتگذار مجلس فنجان قهوه را از دست شیخ هادی میگیرد حاج میرزا حبیب الله  
امر میکند فنجان را تطهیر نمایند باین بیان شیخ هادی نجس و واجب الاجتناب  
شمرده میشود.

همه در میان طلاب افتاده کشمکش شدید حاصل و بالاخره شکست فاحش  
به حوزه شیخ هادی وارد میگردد بطوریکه غیر از معدودی از خواص اصحاب کسی دور  
او باقی نمیماند چنانکه اگر رؤسای روحانی عرب مخصوصاً شیخ محمد حسین کاظمینی

ازار حمایت نمیکردند اقامت وی در نجف نیز مشکل میگشت .  
اما او خودداری کرده مقام خویش را نگاهداری مینماید نارفته رفته آتش فتنه سرد میشود و میتواند باسایش امرار حیات نماید .

نگارنده مدت یکسال و نیم در نجف اقامت نموده در حوزه درس میرزای رشتی و آخوند ملاکاظم خراسانی بتحصیل فقه و اصول میپردازد با پریشان خاطر بها که دارد یکی بواسطه گرفتاری پدرم بدست دشمنان خود در اصفهان که اخبار آن بنجف رسیده مرا زحمت میدهد و دیگر بواسطه تنهایی و بی همزبانی - انس و علاقه من در آن شهر فقط بسید پیر مرد محترمی است دارای اخلاق نیکو و افکار تازه سالها در نجف در میان طلاب با احترام زندگانی کرده دل جمعی را بجانب خود جلب نموده همه او را دوست میدارند در مدرسه صدر نجف حجره تمیزی دارد با ریاست مختصری بر طلاب آن مدرسه زندگانی سهل ساده منظمی دارد .

سید وقت خود را تقسیم کرده هر کار را در موقع خود میکند و هیچ موقع را از دست نمیدهد اغلب آرزو که يك ماه را میخورد و بی قست متساوی تقسیم کرده هر قسمتی را یکروز مصرف مینماید .

عادت و اخلاق و رفتار او در نجف در میان طلاب ضرب المثل و قابل تمجید است نامش حاج میرزا علی محمد .

بالجمله در اواخر سنه ۱۳۰۴ یکهزار و سیصد و چهار مصمم میگردد بتدارك حج فوت شده مجدداً روانه حجاز کردم و زان پس باصفهان مراجعت نمایم .

## فصل سیزدهم

### مصر و حجاز و ایران

در ماه رمضان سنه ۱۳۰۴ از نجف بکاظمین آمده با جمعی از آشنایان ایرانی همسفر شده از راه حلب بجانب حجاز مسافرت مینماید چون راهی است که دورتر به پیوندهام بایستائی بیروم و قافله سالار شناخته میشود همه جا را مخصوصاً شهر حلب را از همه بهتر مبینم و محسوس است که بر آبادی راه بیش از اقتضای مدت کم افزوده گشته .



در ساحل مدیترانه بر کشتی نشسته باسکندریه میروم فرست راهنمیت شمرده  
یابکی از رفیقان بمصر میروم و این اول مرتبه است که در راه آهن سفر مینمایم نزدیک  
غروب آفتاب قاهره رسیده چون سالهاست آرزوی دیدار این شهر را دارم مسرت  
فوق العاده در خاطر خود احساس مینمایم جمعی از ایرانیان برای تجارت و غیره مقیم  
قاهره میباشند و در میان آنها حاج میرزا رفیع اصفهانی معروف بمشکی در مهمان نوازی  
و جوانمردی کوی سبقت از دیگران ر بوده است و حاج محمد حسن کازرونی من واقدم  
تجار ایرانی است .

نگارنده بر حاج میرزا رفیع وارد میشود و روزی چند بمواقتت وی دیدنیهای  
آن شهر شهیر را دیده آثار قدیمه آن جالب نظر میگردد .

مخصوصاً مومیائیهای اجساد فراتنه و بزرگان قدیم مصر که از اهرام در آمده  
و بمردم عوامی که از روی توهمات مردم قدیم دنیا را با قامت و قیافه های دیگر تصور  
مینموده میفهماند که مردم دنیا بافتضای آب و هوای مختلف همه وقت بیک شکل و بیک  
قد و قامت بوده اند و در برابر عمر روزگار هزارها سال چیزی شمرده نمیشود تمدن  
عالم بشری دائماً تازه و کهنه گشته تبدیل مکان مینماید و هر وقت از گوشه ای سردر  
آورده چندی در آنجا خود نمایی کرده پس منقرض شده بجانب دیگر رد میآورد بیک  
وقت ملك مصر بوده که عزیزش بسلطنت آن ادعای خدائی می کرده و اکنون همان  
مملکت مانند کومی در چوگان سیاست بازی انگلیسیان از هر طرف مینالند تا عاقبت  
بکجا قرار گیرد و خود را چگونه نجات بدهد .

خدیدو حالیه محمد توفیق پاشا بنام حکمرانی مصر دلخوش است و از تبعیت  
حقیقی دولت یسکانه ناکزیر - دوائر دولتی مصر گرچه بظاهر در دست مصریان است ولی  
بالای دست هر رئیس در هر اداره امر کننده می از انگلیسیان نشسته هر چه میخواهد  
میکند محمد توفیق پاشا خدیو حالیه در جنگ طولانی با دولت عثمانی بنحربکات  
اجنبی مصر را مجزی و خود را پادشاه میخواند ولی نمیداند ممکن نیست بگذاردند  
این مملکت بر قیمت بدست او باقی بماند .

این است وضع حالیه تامصریان کی بیدار گشته و چگونه بتوانند کم کرده بر بهای

خود را جستجو نمایند - بی مناسبت نیست بمختصری از اوضاع سیاسی و ملکی مصر اشاره نمایم از سنه ۱۸۶۹ مسیحی که کانال سوئز باز شده و فنسول فرانسه که بدست او این کار صورت گرفت انگلیسیان را شرکت داد دولت مصر نمود و یک میلیون لیره مقروض کار کانال شد و دو طلبکار بزرگ مصر انگلیس و فرانسه مالیه مصر را در تحت نظر گرفتند این نظارت تا سال ۱۸۸۲ مسیحی طول کشید و فتنه اعرابی پاشا و بمباردمان اسکندریه اتفاق افتاده و نفوذ خارجه در مصر بر زیادت شد و در سال ۱۹۰۴ مسیحی بمعی انگلیس معاهده مابین دول اروپائی که ذیعلاقه در مصر و بمسائل افریقا بودند بسته شد و تسلط انگلیس بر مصر و سودان فوق العاده گشت در سنه ۱۸۸۱ مسیحی متمهدی در سودان قیام کرده با مصریان جنگید و دو سردار بزرگ انگلیس که در خدمت نظامی مصر بودند در این جنگ کشته شدند در نتیجه اردو های انگلیس بر رود نیل تسلط تام یافت و سودان را هم بنام مصر در تحت تصرف خود در آورد و این در حدود ۱۸۸۹ مسیحی بود .

بالجمله دیدن اوضاع مصر و تماشای آثار قراعنه از اهرام و غیره و دیدار موزه ها و آثار کهنه آنها و جامع ازهر و ابنیه محمد علی پاشا مخصوصاً جامع کبیر او در خاطر نگارنده تأثیر شدید نموده بعد از چند روز از مصر بساحل دریای احمر رفته از آنجا بجده و بزیارت بیت الله الحرام مشرف میگردم .

گرچه اوضاع ملکی و طبیعی حجاز چندان قابل توجه نیست ولی توجه مسلمانان عالم باین کوهستان خشک بی آب و علف و اجتماع هزاران خلق از اطراف عالم در هر سال باین مقام مقدس و بذل جان و مالی که در این راه میشود شوکت اسلام و عظمت صاحب آن را نیکو هویدا میسازد و اگر بعضی از مناسک آن با افکار تازه زمان ما مناسبت ندارد شاید از اول بصورت مبالغه آمیز کنونی نبوده است و رفته رفته افزوده شده باشد باری اگرچه توجه بت پرستان بمعابد خویش خصوصاً در هندوستان و مشقتهایی که در راه رسیدن بآنها تحمل مینمایند از آنچه در این مقام مقدس دیده میشود افزونست و طرف مقایسه نیست اما کجاست شرف آن اماکن باین شرافت حقیقی که بیرکت اسلام بتهای این خانه در هم شکسته شده و نام خدای یکسانه در آن برده

میشود گرچه يك نظر همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کشت  
توحید از قید غلابق رستن است خدا پرستی ضد خود پرستی است خدا را در  
کلیسا میتوان جست و در کعبه میتوان کم کرد .

خلاصه حرم الہی را وداع گفته باقافله فرعی از راه سلطانی مسافت بین الحرمین را  
پیموده روزی چند در مدینه طیبه که آثار تمدن جدید در آن بیشتر از دیگر شهرهای  
حجاز نمایان است اقامت نموده بزیارت قبر نبی اکرم (ص) زقبور ائمه دین مین مشرف  
شده زان پس بجده مراجعت میشود باین امید که کشتی حاضر است و بزودی بجانب  
خلیج فارس روانه میگرددیم .

اما پیش آمد احوال یکماه ما را بانتظار کشتی مینشانند چیزی که در این مدت  
مرا مشغول و سرور میدارد ملاقات پیرمردی است حاجی علی نام تبریزی که سالها در  
مصر دو فروشی مینموده در این وقت در جده بکسب مختصری امرار حیات مینماید .  
این مرد دل زنده از دنیا باخیر دارای اخلاق نیکو و صفات پستیده میگردد از  
ایران باتفاق سید جمال الدین اسدآبادی مسافرت کرده ام هر دو را مقصد تحصیل کیمیا  
بوده بالاخره سید جمال الدین بخط سیاسی و فلسفه افتاده و من شیمی فراگرفته ام .

میگوید رفیق من سید جمال الدین شبهه نیست که از مردم ایران است و شاید  
بمصلحتی خود را اسدآبادی کابلی و افغانی خوانده باشد در صورتیکه محققاً اهل اسد  
آباد همدان است چنانکه در فصل چهاردهم خواهید خواند خلاصه پس از يك ماه  
معطلی در جده کشتی نامرغوبی بصره نام متعلق بکمپانی ایران وانگلیس از لندن بجده  
آمده دغال سنگ بار دارد و در عدن فرو خواهد ریخت .

وکیل این کشتی شخص مسلمان عربی است بی انصاف و بی عاطفت بتام  
جمعیت حاج موجود در جده بلیط کشتی فروخته است در صورتیکه جای نصف آن  
جمعیت بیشتر در کشتی نیست بزاین واسطه در موقع جایگیر شدن کشتی نشینان رفیق  
از رفیق همسر از همسر زن از شوهر و شوهر از زن از باب از نوکر نوکر از از باب  
اسباب سفر از صاحب و صاحب از اسباب سفر جدا شده يك جمع کنار دریا و يك جمع  
در تاقها در میان کشتی و در ساحل با فریاد و فغان و گریه و زاری و يك جمع که زودتر

به کشتی رسیده اند در کشتی نشسته شراع کشیده میشود لنگر و نردبان بالا بسته و کشتی روانه میگردد اتفاقاً من و رفیقانم جزو پیشقدمان شده از حوزه بدبختان دور میگردیم ولی آن منظره فجیع از خاطر من هیچگاه محو نمیکردد.

بالجمله با پریشان حالی که بوصف نمیآید بواسطه دیدن احوال سیه روزگاران از عمان گذشته يك هفته در لنگر گاه عدن توقف نموده بی داشتن رخصت خروج از کشتی و با تحمل زحمت بسیار بواسطه گرد ذغال که از بالای کشتی فرو ریخته میشود و بالاخره بهر زحمت هست خود را بعدن رسانیده بحکومت انگلیس احوال بدبختان جده را اطلاع میدهد و برای رسانیدن آنها باو طان خود سعی و کوششی مینماید ایام پر مشقت توقف در بندر عدن میگذرد زان پس روانه شده از بندر عباس و لنگه گذشته بیوشهر میرسیم .

نگارنده میخواهد از آنجا بجانب اصفهان روانه گردد ولی از تلگراف خیر میگیرد که برادر بزرگ من آقا میرزا احمد از پیش آمد احوال و ستعماری معاندین پدرم بجان آمده با عیال و اولاد بجانب عراق عرب روانه گشته است .

در این حال باز گشت بعراق عرب را ترجیح داده از راه شطالعرب و دجله بیغداد رفته انتظار ورود برادر را کشیده تا میرسد با یکدیگر در نجف اقامت مینمائیم .

گر چه بواسطه بودن با برادر و کسان بالنسبه آسوده خاطر شده ام ولی بسبب رسیدن اخبار ناگوار اصفهان در سختی احوال پدرم در زحمت بی اندازه که از معاندینش میکشد روز خوشی ندیده و طعم آسایشی نمیچشم یکسال با نهایت ملال در نجف مانده و بالاخره مجبور بمراجعت بایران میشوم اواخر سنه ۱۳۰۵ بجایب ایران و اصفهان رهسپار شده هر چه بموطن اصلی خود نزدیکتر میشوم بر ملالت خاطر ما افزوده میگردد چه خبر های اصفهان روز بروز ناگوارتر میرسد و عیفمانند که کار بر پدرم سخت گشته و ناچار شده است اصفهان را برای همیشه ترك نموده در طهران یا جای دیگر اقامت گزیند در دو منزلی اصفهان خبر میرسد که پدرم بدولت آباد نقل مکان کرده انتظار ورود ما را دارد که روزی چند با یکدیگر ملاقات نمائیم و روانه گردد .

بدیهی است این خبر بعد از مدتی دوری از وطن ما را تاچه اندازه پریشان خاطر میازد و لکن در مقابل حوادث روزگار چه میتوان کرد .

خلاصه در دوم محرم سنه ۱۳۰۶ هجری بدیدار پدر و مادر و برادران و اقارب و ارحام و دوستان بر خوردار گشته و چون محرم و صفر میگذرد پدر و مادر و دو برادر و خواهرم بجانب قم روانه میگردند و نگارنده با دو برادر در اصفهان اقامت مینماید .

در مدت قریب سه سال غیبت عن اوضاع سیاسی و روحانی اصفهان بقیه را برگشته است حکومت ظل السلطان که دایره وسیعی داشته بعدی که اصفهان بمنزله پایتخت دوم ایران دیده میشده محدود و منحصر باصفهان شده است .

رؤسای روحانی که شخصیت و اعتباری داشتند از میان رفته شیخ محمد تقی نجفی که در فصل پنجم نام برده شده خود را رئیس اول میخوانده با ظل السلطان دست انعام داده جمعی از فروهایگان را در خود جمع کرده بنام طلاب علوم دینی و بیشتر آنها از هر گونه تجاوز بحقوق و حدود بیچارگان دریغ نمیدارند .

رئیس آنها یگانه نقطه توجش و سمت دادن بدائره تمول خویش است هر کس در مقابل این هیئت بخواهد دم بزند بکفر و زندقه اش منسوب و از حقوق امنیت جانی و مالی و عرضی محرومش میدارند در مقابل این هیئت حوزه های روحانی دیگر هم دیده میشود که بالنسبه منزه میباشند رؤسای آنها آقا میرزا محمد هاشم ، آقا میرزا محمد باقر چهارسوقی ، ملا محمد باقر فشارکی ، حاج شیخ محمد علی نجفی و غیره و باید دانست که اعتماد بنفس در اصفهان بسیار کم است و باین سبب اصفهانیان خود را محتاج میدانند زهر بیرق یک شاخص روحانی یا غیر روحانی زندگانی نمایند و این حال وجود روحانیان و روحانی نمایان بسیار را در اصفهان ایجاب نموده است و البته ستمکاری حکومتی ظالم هم مدخلیت عظیم در ایجاد پناهگاههای مزبور دارد .

در اصفهان از افکار تازه اثری هویدا نیست و از هیچ سرمدانی بر نمیآید . بدیهی است این جمودت از بدی سیاست حکومت محل است و بدی سیاست اواز اثر بدی سیاست دربار دولت و بدیهی است که محل جغرافیائی هم اقتضا کرده است این شهر دوردست مانده باشد .

ظل السلطان اندیشه دارد از اینکه او را از حکومت اصفهان هم محروم دارند این است که تشکیل يك قوه روحانی نما را برای بدست داشتن قوه عوام بر خود لازم شمرده و از ترویج نمودن آن قوه دقیقنی فروگذار نمی نماید گر چه گاه گاه زهر این قوه کام خودش را هم تلخ میکند اما ناجاز است از تحمل و سازگاری .

در این چند سال بر قدرت اجانب در اصفهان افزوده شده روسها که در این شهر مقامی نداشتند اکنون قدرتی تحصیل نموده اند انگلیسیان هم بر اعتبارات خود افزوده آثار رقابت روس و انگلیس در این شهر نیز خود نمائی مینماید و هر يك قنصلخانه مستقلی دارند و در سیاست و تجارت رقابت میکنند از تأثیر نفوذ اجانب در این شهر حکومت مجبور شده از پاره بی اقدامات که بنام روحانیت میشده جلوگیری نماید مثلاً از زمان ضعف سلطنت صفویه تا کنون رؤسای روحانی مستقلا و بیواسطه حکومت حد شرعی جاری میکرده اند .

در سلطنت فتحعلی شاه حاجی سید محمد باقر رشتی در این شهر هم حاکم بوده و هم اجرا کننده حکم چنانکه بعضی از کسان را که محکوم بقتل میکرده بدست خود رشته حیات آنها را قطع مینموده بی آنکه حکومت محل را دخالت در آن کار داده باشد بعد از او هم بعضی از رؤسای روحانی در محضر های خود اجرای حدود میکرده اند نهایت در مسئله اعدام بحکومت ارجاع میشده و حکومت هم احکام آنها را بموقع اجرا میگذاشته و حکم اعدام منحصر بوده است بقتل و بفساد العقیده که اواخر بیشتر بنام بابی صورت خراجی حاصل مینموده است .

حاج شیخ محمد باقر در دوره ریاست شرعی خود مکرر حکم اعدام داده و بدست حکومت اجرا شده بکرات زناکار و شرابخوار را در محضر خود حد شرعی زده و این کار بر عظمت مقام او در نظر خاص و عام افزوده است .

فرزند او شیخ محمد تقی نیز آرزو دارد از این راه بمقام بزرگان از رؤسای روحانی برسد در صورتی که اوضاع زمان و سیاست داخل و خارج این اجازت را باو نمیدهد او هم از اصرار خود نمیکاهد این است که مکرر با حکومت ظل السلطان با وجود اتحادی که دارند معارضه میکند و گاهی بی خبر حکومت حدی جاری نموده

حکومت هم از گذشته صرفنظر مینماید در این ایام ظل السلطان بتهران احضار میشود و شیخ محمد تقی از نایب الحکومه وی هیچ ملاحظه ندارد .

نایب الحکومه میرزا سلیمان خان شیرازی است منخلص بخلف که برای ریاست انجمن شعراء بیمناسبت نیست و عرضه حکومت کردن ندارد آنهم حکومت اصفهان در مقابل تسلط روحانی نمایان .

مدتی است جمعی را درسه ده (سده بزرگترین آبادیهای نزدیک اصفهان است) بنیت بایگیری دنبال کرده آنها ناچار بطهران رفته بدولت شکایت نموده اند دولت هم حکمی صادر کرده که آن اشخاص مزبور بوطن خود بازگشت نمایند و در امان باشند چون باصفهان میرسند از نایب الحکومه نیز طبق حکم دولت امری خطاب بکندخدایان سده صادر میکنند که کسی متعرض آنها نبوده باشد .

این جمع با این احکام دولتی رو بخانهای خود میروند با اطمینان بی اساس و تصورات باطل ابلهانه از طرف دیگر بعضی از روحانیان سده که بستگی بشیخ محمد تقی دارند مصمم میگردند نگذارند آن جمع بمقصد خود رسیده از امانیتی که از دولت حاصل کرده اند استفاده نمایند و چون نمیبخواهند علناً برضد دولت قیام کرده مخالفت کننده شخصی معین بوده باشد مبادا مورد بازخواست واقع گردند این است که جمعی را سرآ وادار مینمایند که چون آن جماعت بخواهند باآبادی وارد گردند جمعیت زیاد با چوب و چماق خارج شده در صحرا آنها را هلاک نمایند ساعتی چند از روز بر آمده در جالی که مطرودین با مأمور حکومت وارد میشوند و شماره آنها بیست نفر نمیرسد بی آنکه هیچگونه سلاحی در دست داشته باشند چند صد نفر بر آنها حمله آورده بجز چندتن که فرار مینمایند باقی را از ضرب چوب و چماق باخاک یکسان میسازند .

و از کجا که ظل السلطان برای مقاصد سیاسی در طهران در باطن پیاره می از معارم خود دستوری در اینکار نداده باشد و بهر صورت عوام متعصب از نظر دیانتی خوشحالند ولی در انظار خواص و خارجه ها این واقعه بسیار بد نما میگردد .  
اگرچه ناصرالدین شاه قدرت دارد هرطور بخواهد تلافی کند ولی ظل السلطان

جلوگیری کرده باحضار کردن شیخ محمد تقی بطهران قناعت مینمایند .  
آقای نجفی بطهران میروود و از این مجازات هم دلتنگی ندارد چه بر اعتبارات  
او افزوده شده بر میگردد .

بالجمله بباقی احوال روحی اصفهان در این تاریخ از روی این حادثه میتوان پی برد  
احوال ادبی این شهر نیست بسابق تنزل کرده و از طراوت و ظرافتهای طبیعی که بوده کمتر  
اثر دیده میشود چه بیشتر توجه فضلاء و ادباء و لایات دیگر باین بلد موجب هیچان  
افکار میشده که اکنون آن توجهات منقطع گشته و مرجعینی برای این بلد نمیباشد.  
نگارنده چهار ماه در اصفهان میماند و در این مدت پدرم در قم اقامت نموده  
محل توجه خاص و عام آن بلد شده محترمانه زیست مینماید بالاخره من از پدر رخصت  
طلبیده در ماه شعبان ۱۳۰۶ اصفهان را وداع طولانی گفته بجانب قم روانه میگردم .  
ماه رمضان را پدرم در قم در مسجد معروف بمسجد امام حسن اقامت جماعت  
مفصلی مینماید و موعظه مهمی میکند که همه اش در اصفهان و طهران میپیچد و  
ظل السلطان را بخیال انداخته چون میخواهد باصفهان مراجعت نماید در گذشتن از  
قم کوشش میکند بلکه پدرم را باصفهان برگرداند ولی او آزمایش گذشته را بکار  
برده دیگر فریب نخورده درخواست او را نمیپذیرد خصوصاً که میرزا علی اسفر خان  
امین السلطان (۱) در ایام اقامت پدرم در قم بزیارت حضرت معصومه آمده با وی  
ملاقات کرده او را از همراهی خود امیدوار نموده است گرچه مسلم است رابطه  
پدرم با امین السلطان حرارت دشمنی ظل السلطان را با خانواده ما زیاد مینماید و بر  
خسارات جانی و مالی ما میافزاید در صورتیکه معلوم نیست امین السلطان تا چه  
اندازه در مقابل فرزند بزرگ پادشاه بتواند با پدرم همراهی نماید .

---

(۱) امین السلطان مردی است یا هوش حساس سخی طبع درویش مسلک و خوش قیافه  
تزیینت چهل سال دارد پسر آقا ابراهیم اصفهانی و از طرف مادر نوه لاجین خان گرجی سالها  
پدرش در خلوت ناصرالدین شاه بشفق آبادی میرداخته و بعد از فوت پدر ترقی کامل نموده است  
اکنون کار صدارت ایران را مینماید میان او و ظل السلطان دشمنی نمایانی است چه ظل السلطان  
بر هم خوردن دایره وسیع حکومت خود را از او میداند در صورتیکه او در دست ناصرالدین شاه  
مانند عصائی است از خود وای نمیتواند داشته باشد .



اما حسن توجه امین السلطان نسبت بیدرم نتیجه عاجلی که میدهد اینست که پدرم در تقاضای بازگشت باصفهان فریب ظل السلطان را نخورده خود را دچار زحمت تازه ننماید. بالجملة ظل السلطان باصفهان میرود و پدرم عزیمت عافرت بخراسان را مینماید که پس از مراجعت در طهران اقامت نماید یا باصفهان برگردد.



میرزا علی اصغر خان اتابک

بطهران از طرف امین السلطان اطمینان حاصل کرده بدانند اگر او باوی مساعدت مینماید بطهران رفته بماند و گرنه بواسطه اقامت بیفائده طهران خاطر ظل السلطان را از خود مشوش تر نساخته باصفهان رفته باشد برای تحقیق این مسئله چند هفته در حضرت عبدالعظیم توقف مینماید و بالاخره مصمم اقامت طهران میگردد.

در این ایام سید جمال الدین اسدآبادی مورد بدگمانی دولتیان شده در حضرت

عبدالعظیم متحصن میباشد.

جمعی از محترمین  
با پدرم موافقت میکنند  
قافله بزرگی تشکیل  
شده در ماه شوال ۱۳۰۶  
از قم بجانب خراسان  
روانه میشویم.

قریب سه ماه در  
مشهد با سایش زندگی گانی  
نموده زان پس بطهران  
مراجعت مینمائیم.

در ماه ربیع اول

۱۳۰۷ هجرت

العظیم رسیده پدرم

میخواهد پیش از ورود

## فصل چهاردهم

### سید جمال الدین

سید جمال الدین پسر سید صفدر اسد آبادی همدانی یاسعد آبادی کابلی اختلاف موطن و مولد سید از آن است که افغانی خوانده میشده و او خود این نسبت را انکار نمینموده است .

بعضی گویند شاید منظور او در این انتساب تحصیل نمودن شغل دولتی در افغانستان بوده است و یا بر وجه بودن در انظار علمای تسنن که باهل تشیع وقعی نمیگذارند و یا بواسطه محفوظ ماندن از تجاوزات مأمورین ایرانی در مصر و ممالک عثمانی که بیشتر محل اقامت وی بوده .

بهر صورت پایه ایران دوستی او بقامی گذارده شده که نه او میتواند ایرانی بودن خود را انکار کند و نه ایرانیان میتوانند شرف ایرانی بودن او را از خود سلب نمایند و در این باب بیانات حاج علی تبریزی که در فصل ۱۳ نوشته شده قابل توجه است .  
ولادت او در سنه ۱۲۵۴ یکهزار و دوویست و پنجاه و چهار هجری است بگفته خودش در قریه سعد آباد یاسید آباد نزدیک کابل گویند در جوانی مدتی در افغانستان تحصیل عربیت نموده در هیجده سالگی بهند مسافرت کرده و از آنجا بمکه معظمه مشرف شده باز بافغانستان برگشته بامور دولتی مداخله نموده و بالاخره بواسطه دشمنی امیر شیرعلی با او قهرآ افغانستان را ترک کرده بجانب حجاز روانه شده بشرط آنکه از ایران عبور نماید سنه ۱۲۸۵ یکهزار و دوویست و هشتاد و پنج .

اگر کسی روابط آن عهد افغانستان را با ایران بداند و از اختلاف شدید میان خانواده سلطنت افغانستان باخبر باشد که بالاخره امیر ایوب خان یکی از مدعیان سلطنت افغانستان در سنه ۱۲۹۹ یکهزار و دوویست و نود و نه ه . پناهنده بدربار ایران میشود و مکاتباتی را که مابین دربار کابل و ایالت خراسان در زمان حکومت فتحعلی خان صاحب دیوان ردوبدل شده دیده باشد میتواند صحت و علت این شرط را که باید یاسید نموده باشد بداند و تصدیق نماید .

سید از راه هند بمصر رفته زمان کمی توقف و بهجامع ازهر آمد و رفت مینماید  
سید از عصر تنبیر عزیمت داده بقسطنطنیه روانه میگردد .

رئیس الوزراء عثمانی علی پاشا از او پذیرائی نموده در انجمن دانش عضویت مییابد  
سید در ماه رمضان سنه ۱۲۸۶ یکهزار و دویست و هشتاد و شش در استانبول نطقی  
میکند که شیخ الاسلام عثمانی از او رنجیده خاطر شده زان پس نمیتواند در استانبول  
بماند و باز بمصر مراجعت نموده بتدریس فلسفه میپردازد انگلیسیان توقف او را در مصر  
مخالف سیاست خود دانسته توفیق پاشا را وامیدارند او را اخراج نمایند .

سید در سنه ۱۲۹۷ یکهزار و دویست و نود و هفت هـ . بهند مراجعت نموده مدتی  
اقامت میکند زان پس بیاریس رفته بانفاق شیخ محمد عبده روزنامه عروة الوثقی را بر  
ضد انگلستان مینویسد کوبند سه سال در بیاریس اقامت کرده پس بمسکو و پترسبورغ  
مسافرت نموده و پذیرائی دیده چهار سال در روسیه میماند و از امپراطور روس برای  
طبع نمودن کلام الله مجیدی بجهت مسلمانان اجازت میگیرد .

در مسافرت ناصرالدین شاه بروسیه شاه را ملاقات نموده و عده ملاقات دیگر را  
بمونیخ میگذارند این است آنچه دیگران گفته اند .

و اما آنچه نگارنده میتواند بنویسد این است که سید جمال الدین شخصی فاضل  
و از اوضاع روزگار باخبر زبان عرب را نیکو میدانسته تحریرات او در آن زبان مهیج  
و در دالها مؤثر واقع میشده در فلسفه و سیاست مهارت داشته است .

گرچه مقام دانشمندی وی بحقیقت بر نگارنده روشن نیست که بتوان از روی  
تحقیق درجه معلومات وی را بیان کرد ولی همین قدر میدانند نظر بچودت ذهن و قوت  
حافظه می که داشته ازهر خرمن خوشه می بر میداشته و در موقع خود بکار برده نمایش  
میداده است .

و هم از مجموعه آنچه از وی بدست آمده اگر بخواهیم نتیجه بگیریم باید بگوئیم  
قوة سید بزرگوار بر قوه غالب بوده و بالاخره برای اثبات فضل او کافی است  
که عالم بزرگ ديار مصر شیخ محمد عبده بشاکردی وی افتخار مینماید سید مردی  
نومند بلند قامت باقیافه نیکو پیشانی فرائح چشمهای سیاه درشت گیرنده معاسن سیاه

۵۵ بروت وافر و گیوی بلند که گاهی مخصوصاً در ایام اقامت شاک عثمانی از دو طرف هاتند در ایشان بشانه می‌آویخته لباس او در ایران و در دیگر ممالک اسلامی لباده فراخ عمامه مرلوی سیاه و گاهی سبز یا سفید و در اروپا بمانند اروپائیان .

عقیده سیاسی سید آنکه در مقابل حمله عیسویان بر ممالک عثمانی اتحاد اسلامیّت میتواند سپر بوده باشد و بس .

سید برای رسیدن باین مقصود بیرطرف نمودن اختلافات مذهبی که مهمترین آنها شیعه و سنی است مدخلیت زیاد میداده و کوشش مینموده است تا روحانیان فرق مختلف اسلامی را بایکدیگر مربوط ساخته ایشان را از مخاطره‌ئی که برای عالم اسلامیّت در مقابل مسیحیان است خبردار نماید .

چنانکه از مذاکرات او پاروسای روحانی در هندوستان، ایران، ممالک عثمانی مصر و افغانستان این قضیه نیکو هویدا است و از مکاتباتیکه با حاج میرزا حسن شیرازی در سامره مینموده نیز صحت آن آشکار میگردد و هم تصور میکرده که برسیدن این مقصد عالی وقتی موفق میگردد که خود زمامدار امور یکی از دول اسلامی بوده باشد تا با قدرت بتواند مقاصد خویش را جاری نماید و آنچه را از ریاست طلبی در مقام تخطئه یا نسبت میدهند میتوان براین مقصد حمل کرد اگر آن نسبت را اساسی بوده باشد. سید برای رسیدن بزمام داری امور دولت شاید اولاً افغانستان را سهل‌الحصول‌تر تصور کرده باشد و چون از آنجا چنانکه اشاره شد مأیوس شده مصر را برگزیده و ضدیت مأمور سیاسی انگلیس با وی در مصر شاید از روی پی‌بردن بمقاصد او بوده است و چون از اقامت مصر باین سبب و از اسلامبول بواسطه مخالفت شیخ الاسلام با وی مأیوس شده ایران را نقطه رسیدن بآمال خویش تصور کرده باشد و گمان نمیکرده تا اتعادوی باروحنانیان شیعه خصوصاً حجج اسلام عتبات عالیات از دولت ناصری مشکلاتی در راه او پیش آید که قابل رفع شدن نباشد .

سید سفری از راه بوشهر بایران آمده در اصفهان از او پذیرائی شایان شده بطهران میرود چندی مانده و باز بخارج سفر هیتمایند و بسبب سعایت درباریان نادان از وی نزد شاه .

سید همه وقت در خط رسیدن بمقصود خود در تلاش بوده تا آخرین سفر ناصرالدین شاه باروپا که یا شاه در حال دولت در روسیه و بعد در آلمان ملاقات میکند و او را بایران دعوت مینمایند .

سید این دعوت را بصدق و صفا میپذیرد غافل از اینکه در میان رجال دولت ایران اختلاف شدید موجود است سیاست ناصری هم بآتش اختلاف دامن میزند . یکطایفه از رجال مزبور تجدید پرواتند وبالضروره مسلک آنها با مسلک سید موافقتر است اما آنها مصدر کارهای مهم نمیباشند .

طایفه دیگر محافظه کارانند رشته امور بدست آنهاست و روی دل شاه هم بجانب ایشان و البته نزدیک شدن سید بشاه وبامور دولتی بستندیده طبع آنها نخواهد بود وهم بواسطه ضدیت رقیبان خویش در سعایت نمودن ازسید نزد شاه و مانع شدن از اجراء مقاصد اودقیقه فرودگذار نخواهند کرد خصوصاً که در افواه میافتد سید را برای تصدی امر صدارت بایران میطلبند این عنوان هم برای نامساعدتی شخص اول دولت میرزا علی اسفرخان امین السلطان با او کافی خواهد بود .

بالجمله بموجب شرحی که سید در آن هنگام که در حضرت عبدالعظیم متحصن است بشاه مینویسد وبعدها آن ورقه عیناً در میان مخلفات امین السلطان بدست آمده در شماره نهم روزنامه معارف که در سنه ۱۳۱۵ هـ در طهران نشر میشود منتشر میگردد . امین السلطان در مونیخ از جانب شاه با سید صحبت میدارد باین مضمون که شاه شما را بطور غیر رسمی بسن بطرز بوغ میفرستد که آنجا بتوسط بعضی از ایران دوستان که راهی با وزارت خارجه روس دارند راجع بدلتگی دولت روس از امتیازاتی که دولت ایران بانگلیسیان داده است از قبیل بانک شاهی و کشتیرانی در شط کارون و غیره مذاکره نموده وعده جبران شدن بدهیدد بهر صورت نگرانی و کدورت آنها را رفع نموده زان پس بطهران روانه گردید سید با خشنودی از ارجاع این مأموریت بسن بطرز بوغ رفته خدمت را بوجهی که ممکن بوده انجام داده چندی بعد از ورود شاه بطهران با يك عالم امیدواری بجانب ایران آمده وزارت خارجه روس را بانتظار جواب میگذارد .

سید تصویرمینه‌وده دولت ورود او را بطهران بشیکوترین وجه پذیرالی خواهد کرد و شاهد مقصود را بزودی در آغوش گرفته بمقصد دیرینه خود خواهد رسید .  
 غافل از آنکه در این مدت افکاری که بر ضد او بوده تدارکی برخلاف مقصود وی دیده میانه او و رسیدن بآمالش سد آهنین بر بسته اند. سید چون بطهران نزدیک میشود از امین‌السلطان تکلیف می‌خواهد و جواب می‌گیرد که بخانه حاج محمدحسن (۱) امین‌الضرب تاجر اصفهانی ورود نماید .

اینجا باید فهمید که بچه مناسبت شخصی را که دولت دعوت نموده بایران بیاید خانه حاج محمد حسن مهمانخانه او میشود .

بلی این نکته قابل توجه است و میتوان پی برد که امین‌السلطان خواسته باشد باختیار نمودن این مهمانخانه و مهماندار سید را از مقامی که در خور رسیدن او بصدارت است فرود آورده در زمره روحانیان و اعیان محسوبش دارد و دیگر آنکه او را از دست رقیبان خود از رجال دولتی مانند امین‌الدوله و ملکم و غیره که هم‌ملکان اویند گرفته در تحت قدرت و نظارت خود نگاهدارد .

و چگونگی میتوان دانست که قلباً ناصرالدین‌شاه شریک این سیاست امین‌السلطان نبوده باشد چیزی که قابل انکار نیست این است که خیالات شاه در باره سید بمهر و نشانی که در اروپا بوده باقی نمانده و از دعوتی که نموده خوشدل نیست اما در انظار اجانب نمی‌خواهد علناً برخلاف گفته خود رفتاری کرده باشد و شاید در تغییر رأی شاه در باره سید علاوه بر تحریکات مخالفین او از رجال دولت از طرف انگلیسیان هم که سابقه خوشی با او ندارند اشاره بشاه شده باشد و این احتمال قوت دارد بهر صورت

(۱) حاج محمد حسن مردی است در سن شصت سال در طهران اقامت دارد اولاً کسب مختصری داشته کم‌کم ترقی نموده اول تاجر ایران شده دایره تجارت خود را بروسیه و دیگر مسالک تارجه بسط داده بای مصنوعات خارجه مخصوصاً قماش بدل در ایران بیشتر بنوسط تجارتخانه‌های او باز شده و از اینراه فایده بسیار برده و بالاخره با آقا ابراهیم پدر امین‌السلطان مناسبت‌هایی که داشته ربط مخصوص حاصل کرده دخالت در پاره‌ای امور دولتی را از قبیل شراجه‌خانه و غیره نسبه اعتبارات و راه تحصیل ثمول زیاد خود قرار داده است.

و باین مناسبت امین‌الضرب لقب یافته بعد از فوت آقا ابراهیم با امین‌السلطان حاضر نیز همان روابط را دارد و از بستگان نزدیک و معارم او شمرده میشود حاج محمد حسن ذاتاً مرشد برست و مقتدا دوست بوده است .

سید مدتی در خانه امین‌الخریب اقامت میکند نه از طرف شاه اظهار مهری با او میشود نه امین‌السلطان بسراغ او می‌آید و نه کسی از نتیجه مسافرت او بسن پترزبوغ پرسش مینماید.

اما طبقات خلق از روحانیان و اعیان و تجار و غیره فوج فوج بدیدن وی رفته همانندار او با کمال خلوص ورود همه را پذیرائی میکند.

خصوصاً که طولی نکشیده حاج مزبور شیفته بیانات وطن و اسلام پرستانه سید شده دست ارادت باو میدهد و ترویج نمودن افکار سید را بر خود لازم می‌شمارد.

سید زبانش باز است خرابی معالک اسلامی و لزوم اتحاد و اتفاق مسلمانان را از روی قرآن و اخبار و آثار بهترین وجه بیان میکند و شنوندگان را شیفته بیانات خویش می‌سازد مخصوصاً که از خطبه‌های نهج البلاغه که اغلب در خاطر دارد شاهد برای گفتار خود می‌آورد و بیانات او در دلها فوق‌العاده اثر مینماید.

سید گرچه از تغییر فکری که از دولت در باره او شده دلتنگی بسیار دارد ولی در ظاهر اعتنا نمیکند و در آن خانه که هست مجبور است امین‌السلطان را بی‌تقصیر و شاه را مقصر شناخته صبر و تحمل نماید تا ببیند عاقبت امر چه خواهد شد. چیزی که نمیگذارد او ذیل تحمل را طولانی کند مذاکراتی است که در روسیه کرده و آنها را منتظر جواب گذارده و هیچ‌وسيله نمیتواند از عهده این تکلیف بر آید. در استعمال وزارت خارجه روس پس از سفارت طهران خود راجع بجواب مطالبی که بتوسط سید قرار داد شده و بی جواب مانده استفسار مینماید.

سفارت روس از دولت ایران میرسد و جوابی که میشوند حاصلش افکار این مسئله است که بسید کسی مأموریتی داده باشد یعنی هر چه گفته خود سرانه بوده است. این خبر که بسید میرسد بی نهایت آشفته حال گشته شیشه تحمل وی بسنگ آمده خود را برابر وزرای روسیه و دوستان آنجا شرمند میبندد.

این است که از آن خانه در آمده بحضرت عبدالعظیم رفته در بست آن آستانه اقامت و زبان بطن امین‌السلطان میگشاید چنانکه روزی در ضمن صحبت با سردار اسکندر خان احمد افغانی که مدتی است در ایران میباشد و شخص بیدار یا خبری

است میگوید من تیر زهر آلودی به آصف برخیا (یعنی امین السلطان) زده‌ام که قطعاً او را خواهد کشت اما نمیدانم کی کشته خواهد شد سید از بست حضرت عبدالعظیم عریضه‌ئی بشاه نوشته شرح احوال را در آن درج کرده بتوسط یکی از حرم سرایان باندرون شاهی میفرستد.

گویند مکتوب سید از روی میز شاه سرقت شده و از کجا که امین السلطان آنرا از دست شاه نگرفته و هرچه بعد از آن واقع شده بدستور شاه نشده باشد. نگارنده مکتوب مزبور را در پاکتی که يك جانبش عریضه بحضور همایونی است و جانب دیگرش مهرسید بزرگوار عیناً مشاهده نموده این مکتوب در نوشتجات امین السلطان پس از مرگ بدست آمده است و چنانکه گفته شد مضمون آن در روزنامه معارف طبع و نشر مییابد.

امین الضرب هم با اینکه بر حسب تکلیف بایستی روابط خود را با او قطع کند ولی نظر بارادت باطنی که دارد از مدد مالی و حالی بوی رساندن دریغ نمی‌نماید و مراد خود را هم با او قطع نمی‌کند توقف سید در زاویه مقدس دایره معاشرت او را وسعت میدهد و از مصوریتی که داشته رهائی مییابد دشمنان امین السلطان هم قهراً باو نزدیک میگردند ترتیب کار سید در حضرت عبدالعظیم بر شاه و امین السلطان ناگوار و موجب نگرانی شدید میگردد و بالاخره روزی که سید در بستر ناتوانی است پنجاه نفر غلام از طرف دولت مأمور اخراج او میشوند و او را در بست زاویه مقدس با لباس خواب از بستر در آورده کسان کشان بیرون برده بر مرکوبی نامناسب نشانده بی تدارک سفر بجانب بصره اش میبرند.

این رفتار تائید دولت با میهمان خود شیشه دل‌های هوا خواهان او خصوصاً تجدد خواهان را عموماً درهم شکسته بذر ملالت شدید از دولت و دولتیان درمزرعه دل ایران خواهان پاشیده میشود.

و این واقعه در ماه ربیع الثانی ۱۳۰۷ یکهزار و سیصد و هفت است.

در میان هوا خواهان سید کیکه بیشتر از همه کس این واقعه در وجودش اثر کرده او را عصبانی نموده است میرزا رضای کرمانی است که مردی حساس و متهور مییاشد.



این شخص در کرمان مقام و احترامی داشته در طب و جراحی بسبک قدیم  
تعمیلاتی نموده و از قراریکه شنیده میشود پیش از آمدن بطهران در کرمان مشغول  
طبابت بوده است .

احساسات سرشار او نمیگذارد برزندگانی تنگ و تاریک کرمان قناعت کرده  
در آنجا امر ارحیات نماید و شاید دیدن ستمکاری بسیار از حکام استبداد درباره خود  
و همشهریانش مبیح افکار او شده و او را از کرمان بیایستخت مملکت سوق میدهد بهر صورت  
میرزا رضا بطهران میآید و بسوداگری و بیله دردی امرار معاش نموده اخیراً از  
خدمتگذاران حاجی محمد حسن امین‌الضرب میشود و در خانه او دست ارادت بسید  
جمال‌الدین میدهد .

در آن هنگام که سید در حضرت عبدالعظیم میباشد کسی بر او اعتراض میکند  
که میدانید این سخنان زود است برای ایران بانه اگر میدانید چگونه و اگر میدانید  
و میگوئید چرا ؟

سید جواب میدهد هر وقت شروع شود جای این اعتراض خواهد بود .  
بالجمله سید از بصره بلندن مسافرت مینماید پس از مدتی بخواهش سلطان  
حمید خان یاستانبول میرود سلطان بخیال افتاده است برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود  
فرق مختلف اسلام را با یکدیگر متحد نموده باین وسیله مقام خلافت را مقتدرتر ساخته  
در مقابل تجاوزات دول مسیحی بقوت اتحاد اسلام ایستادگی نماید .

سلطان در پیشرفت این مقصد وجود سید را لازم دانسته پس از ورود یاستانبول  
از او مهمانی شایان تقدیر نموده دستور میدهد که سید بعلمای روحانی شیعه در عتبات  
عالیات و در ایران و غیره شرحی نوشته آنها را بابت اتحاد اسلام دعوت نموده بمخاطراتی  
که در تفرقه مسلمین از حمله مسیحیان بمالم اسلامیت متوجه است متذکر سازد .  
سید انجام این خدمت را بعهده گرفته از مساعدت مادی و معنوی مقام سلطنت  
استفاده مینماید .

سید آنجمنی از دانشمندان شیعه مذهب ایرانی و غیره تشکیل داده بدست آن  
انجمن شروع بانجام خدمت مینماید .

اعضای انجمن استعاض ذیل میباشد .

شاهزاده ابوالحسن میرزای قیصر شیخ‌الرئیس خراسانی - فیضی افندی معلم  
ایرانی - رضا پاشا از پاشا های معروف شیعه مذهب - سید برهان‌الدین بلخی - نواب  
حسین هندی - حاجی میرزا حسن خان خیرالملک ایرانی - میرزا آقاخان کرمانی -  
شیخ احمد روحی - افضل‌الملک کرمانی - عبد‌الکریم بیگ - وحمید بیگ جواهری  
زاده های اصفهانی و بعضی دیگر پس از انعقاد مجلس سید در مقام ریاست نشسته  
خطابه افتتاحیه را بیان مینماید خلاصه آن آنکه مذهب اسلام بمنزله کشتی است که  
ناخدای آن محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است مسلمانان که کشتی نشینانند  
همه مقصدند یومناهدا این کشتی دچار طوفان و مشرف بر غرق است آیا تکلیف  
کشتی نشینان در این حال چیست باید کشتی را اول از آفت طوفان و غرق نجات  
دهند یا باختلافات جزئی بین خود پردازند .

همه تصدیق میکنند که نجات دادن کشتی از آفت غرق و طوفان فریضه ذمه  
هرمسلمان است سید مقرر میدارد هر یک از اعضای انجمن بر رؤسای روحانی و بزرگان  
مذهب جعفری در ایران - عربستان - ترکستان - بلخ و غیره نوشتجاتی بفرستند مشتمل  
بر بیان خطرناکی موقع اسلام در آفت و مهربانی سلطان نسبت بمسلمین با دعوت آنها  
بعالم اتحاد اسلام و از طرف سلطنت بمأمورین حجاز امر میشود با شیعیان نهایت  
خوش رفتاری را نموده فرقی ما بین شیعه و سنی نگذارند و هم بر رؤسای روحانی شیعه  
و عده داده میشود که در مقابل این مساعدت آنها با اتحاد و اتفاق مسلمین عراق عرب  
بدولت ایران واگذار خواهد گشت از طرف این انجمن قریب چهارصد مکتوب بتمام  
ممالک شیعه مذهب فرستاده میشود بعد از چندی نزدیک دو بیست جواب بقاری و  
عربی و غیره مساعد با مقصود بانجمن رسیده همه را بترکی ترجمه نموده با پاره‌ئی  
عطایای عتیقه که ضمیمه جوابها بوده بتوسط سید از لحاظ سلطان میگردد سلطان از  
شدت خوشحالی سید را در آغوش کشیده صورت او را بوسیده میگوید بملاحظه  
متحصین که مبادا مرا به تشیع متهم سازند بهتر است اجرای این مقصد را بیاب عالی  
و صدر اعظم رجوع نمایم .

امر همایونی بباب عالی میرود و انجمن با جد و جهد بانجام وظیفه میردازد  
بقیه احوال سید را در فصل بیست و دوم خواهید خواند .

## فصل پانزدهم

### اوضاع ملکی و احوال دولت

اوضاع ملکی و احوال دولت را در حدود سنه یکهزار و سیصد و ۱۳۰۰ نوشته  
اینک هفت سال از آن تاریخ میگذرد و تغییرات بسیار حاصل گشته است .  
حرص و خود خواهی ناصرالدین شاه هفت سال کهن تر شده است .  
قدت شخصی او بر اداره سلطنت بواسطه مردن رجال و شاهزادگان بزرگ  
و افتادن رشته امور بدست اشخاصی که زیر دست تربیت او بار آمده اند برزیادت گشته .  
رؤسای روحانی بزرگ که محل ملاحظه دولت بوده اند از میان رفته اشخاصی  
که بجای آنها نشسته اند قابل توجه و اعتنای دولت نمیباشند .  
خصوصاً که میرزا علی اصغر خان امین السلطان رئیس دولت بیند و پنخشی  
که بمالی و دانی این سلسله مینماید همه را سرگرم نگاه داشته و بعلاوه حکومت  
طهران با کامران میرزای نایب السلطنه امیر کبیر پسر شاه است و سپهسالاری کل قشون  
نیز با اوست و روحانیان و دیگر رؤسای طهران از او ملاحظه دارند ولی هزار  
افسوس که این شاهزاده طماع عیاش از همه جا بیخبر قشون ایران را باین معنی  
ترجمه نموده که حقوق قشون را از دولت گرفته قسمت بزرگ آن را سرمایه تمول  
خود نماید .

از رؤسای قشون رشوه گرفته طوق مسئولیت نظامی را از گردن آنها برداشته  
تا در هر گونه تجاوزی بحقوق دولت و تاینهای خود آزاد بوده باشند .  
امیر کبیر معنی حسن انتظام قشون را اینطور دانسته که افواج را در غیر موقع  
مرخص نموده موجب آنها را بکینه خود بریزد .  
کامران میرزا اشخاص فرمایه را بروابط پست نا پسندیده داخل نظام نموده

برای رسیدن بمقاصد هوس کارانه خویش بدون هیچ خدمت بدزجات عالی نظامی ارتقای رتبه میدهد در تحت ریاست این شاهزاده نالایق کار قشون بجائی رسیده که ریاست افواج موهوم یا معلوم بعنوان نان خانه از طرف دولت باین و آن داده شده رئیس مزبور وجهی تقدیم سپهسالار نموده باقی حقوق فوج را بمصرف خود میرساند. بالاجمله نظامی که حتی در زمان میرزا حسینخان مشیرالدوله موجب قدرت و افتخار دولت بوده است بدست این شاهزاده رو بنیستی سیر مینماید.

صاحبمنصبان اطریشی که مصدر خدمات نظامی بوده اند از میان رفته بجای آنها صاحبمنصبان روسی دارند تشکیل اداره قزاق میدهند.

اداره پلیس که در تحت ریاست رئیس اجنبی انتظامی گرفته بود بر هم خورده بصورت اول بر گردیده است مشتی اشخاص رذل فرومایه افیونی عهده دار پاسبانی پایتخت هیباشند.

خزانه دولت از ذخیره می که داشته خالی شده و برای کتمان این بدبختی بزرگ ناصرالدینشاه در حرمسرای خویش خزانه خاصی تشکیل داده تا به یخچران وانمود کند مالیه خزانه را بدانجا نقل نموده و آن خزانه را بزنی از اهل حرم (خازن اقدس) سپرده است.

شاه بعد از خالی شدن خزانه دولت کسر بودجه را بگرفتن تقدیمی زیاد از حکام ولایات یعنی برعیت فروشی میخواهد جبران نماید باینترتیب که سالی یکمرتبه اغلب حکام را تبدیل میکند و از هر یک تقدیمی زیاد که مقابل قسمت بزرگ مالیات محل است گرفته آنها را با قدرت کامل بایالات و ولایات میفرستد آنها نیز برای پرداختن این مبلغ هنگفت کارهای اداری حکومت مرکزی یا حکومت های جزء خود را باشخاص متمول دارای هرصفت که باشند میفروشند حتی چوب و فلک دارالحکومه را مقاطعه میدهند خریداران و مقاطعه کنندگان نیز باشعبه های کارهای خود و نسبت بزییر دستان همین معامله را میکنند.

حکام علاوه بر تقدیمی دولت بسدراعظم و وزرای دیگر هم بایستی حقوق مخصوص بدهند و بعنوان خرج قهوه خانه اغلب بطور ماهیانه با اداره صادرات وجه نقدی

پیردازند چنانکه ناصرالدوله حاکم کرمان ماهی هزار تومان بقبوه‌خانه امین‌السلطان  
هپردازد

صدراعظم ایران را چهار قسمت کرده هر قسمت را بیک مدیر تعریرات سپرده  
مدیران مزبور هم در ادارات خود خود را صدراعظم دوم میشناسند .  
وحکام ناچارند رضای آنها را مقدم بر رضای صدراعظم بدست آورند .

علاوه بر اینها همه چون کسی مصدر حکومت میگردد رجای بیکار طماع توقع  
ارمغان مخصوص آن محل را از وی میکنند توقعاتی که انجام دادن آنها مشکل است  
روحانی نمایان نیاز دعاگوئی از او می‌طلبند اهل منبر زبان بند می‌خواهند مقتضواران  
که بهاشیه نشینی مجالس گذران میکنند و مسخره چیان که همه جاراه دارند نیاز  
مدح و ثنا گفتن و با بدگوئی نکردن از او می‌جویند نوکرهای مخصوص شاه و رجال  
حتی روحانیان از حکام توقع تقدیمی و بخشش دارند شخص حاکم مجبور است این  
تکلیفات را بشاه و گدا ادا نماید و با بیک قافله سنگین که اغلب از چند صد نفر برای  
ایالت‌های بزرگ تشکیل میشود بمرکز مأموریت برود در مرکز مأموریت هم اولیای  
توقع محلی در لباسهای مختلف موجودند که اگر مقاصد شخصی آنها انجام نگردد وی  
را بتحریک نمودن عامه برضد او تهدید مینمایند خصوصاً روحانی نمایان و اطرافیان  
آنها . بالجمله در مدت حکومت نمودن خرج وی باید بگذرد قروض طهران را بدهد  
و برای روزگار بیکاری هم ذخیره می‌داشته باشد .

آیا این مصارف بی‌ریایان از کجا درمی‌آید و این همه کسبه نو دوخته که ته آنها  
غیر معلوم است چگونه بر میگردد اینجا باید نظری بحال رعیت کرد که اولاً مالیات  
معمولی او را مضاعف میکنند و باین مبلغ قناعت نکرده هر روز بیک بهانه تکلیف تازه  
بر او تحمیل مینمایند و بعلاوه ارباب هکت از اعیان و تجار و غیره بعنوانهای مختلفه  
مداخل کرده بتبدیل نمودن ریاستهای جزء محلی وسیله دخل بدست می‌آورند .  
واژه‌ها مشروع تر در نظر آنها خرج تراشیدن برای دولت است باسم تعمیرات  
محلی ، رفع سرکشان ، آفت آسمانی ، تحکیم اجنبی و مانند اینها .

و اگر کسی فرخاً پرسش نماید گویند قسمی از آنچه را از ما گرفته اند باین سوله دریافت مینمائیم .

اگر بیچاره می بجان آمده خود را بمرکز رسانیده شکایت نماید هنوز نرسیده حاکم او را نزد دولت مفسد قلمداد مینماید و با تقدیمی خصوصی که بمدیران دوائر میدهد تحت الحفظ فرستادن او را بمحل خود درخواست کرده تهدید مینماید که اگر اقدام نکنند از عهده ادای مالیات بر نخواهد آمد .

در این حال عارض غارت شده خسارت سفر دیده رنج عزیمت کشیده تحت الحفظ باز میگردد شتمان دشمنان از يك طرف عقوبت حاکم برای عبرت دیگران از طرف دیگر بالجمله نکارش اوضاع ولایتهای ایران از جور و ستم قوای حاکم در آن شکفت آمیز و رقت انگیز است .

بزرگتر تدبیری که شاه برای آسایش خاطر خود نموده نفاق انداختن است در میان رجال دولت و بزرگان از هر طبقه و دامن زدن باین آتش تا همه بخود پرداخته از خرده گیری در کار دولت باز مانند حکام ولایات هم این سیاست را پیروی کرده در رسیدن بآرزوهای خویش از این راه استفاده مینمایند این است که آتش نفاق سرتاسر مملکت را فرا گرفته همه را بسوزاند و آتیه ملت را دچار بدبختی بزرگ مینماید و در حقیقت بزرگتر چیزی که این خلق را در عین بدبختی در زیر فشار استمکاری شدید نگاهداشته اول نفاقی است که در میان آنهاست . دوم وفاقی است که روحانی نمایان بمنافع مشترک باستمکاران دارند .

این است سیاست داخلی دولت و اما سیاست خارجی تمام نقطه توجه دولت رعایت دو همسایه جنوب و شمال است گرچه بتحصیل رضای آنها بر سنگینی بار مملکت از دو طرف افزوده گشته نفوذ آنها بر زیادت گردد .

انگلیسیان امتیازات می طلبند روسها نیز عوض میخواهند آندو بمر کب آرزوهای خویش سوار میشوند و درباریان دلخوش میباشند که سیاست خارجی را نیکو رعایت کرده خاطر شاه را آسوده نموده تا بعیش و عشرت خود بپردازد .

نفاق مابین رجال دولت و مخصوصاً رقیبان شغل صدارت در سبک و سنگین نمودن

کفه‌های ترازوی سیاست اجنبی‌مدخلیت دارد و بدبختیهای خارجی بدست قوای داخلی بسوی مملکت جلب میگردد در میان این قبرستان تاریک موحش ناله‌ضعیفی که گاه‌گاه شنیده و روشنائی کمی ازدور دیده میشود احساسات تازه‌ایست که در باره ملی از سرهای پرشور بروز نموده نزدیک است کاسه صبر آنها لبریز گردد این احساسات روز بروز قوت گرفته بر طغیان خود مبعزاید .

اظهار نارضائی از اوضاع حاضر کردن گرچه در مجالس خصوصی باشد و در میان رجال دولت که یکبار مانده‌اند بر قابت از باب کار بشدت رواج دارد ولی بتوده ملت سرایت نمیکند تنها چیزی که میتواند گاهی بگوش ملت غافل برسد شکایتهای مظلومین است در داخل و مذاکرات جمعی از ییداران در داخل و خارج .

دولت ناصری برای جلوگیری از این احساسات تدبیر بزرگی کرده و آن این است که از هر سری صدای شکایتی بر آید اورا بفساد عقیده نسبت داده بدستیاری روحانی نمایان بوعده ابدی اسکاتش مینمایند و میگویند بایی بود .

از این سبب از ترس تهمت فساد عقیده کسی از مظالم درباریان و همدستان آنها جرأت شکایت ندارد در جرید خارج بر ضد اوضاع حاضر ایران مقالات همه جور از همه جا درج میشود اما درباریان و خواص نمیخوانند و اگر بخوانند هم از آنها تجاوز نکرده بگوش ملت نمیرسد .

بگانه آینه‌ئی که برای انعکاس افکار ییداران ملت بزبان فارسی هست جریده اختر است که سالهاست در قسطنطیه بمدیرى آقا طاهر تبریزی طبع و نشر میشود .

این جریده محل توجه گشته از دست ملت و ناحش‌نودان از اوضاع حکومت مقاله‌ها میگیرد و از افکار باخیران از ایرانیان مقیم معالک خارج استمداد میکند نگارشات جرائد اجنبی را که بر ضد ایران است ترجمه و طبع و نشر مینماید مگر از طرف دولت ورود اختربخاک ایران ممنوع شده ولی استقامت نموده بوسائل و وسایط آزاد میگردد و کشمکش میان دولتیان و روزنامه اختر بیشتر سبب کنجکاری نمودن ملت از عند درجات آن است بالاخره انتقاداتی که اختر از دولت مینماید عمومیت حاصل نموده بر هیجان ییداران میفزاید علی‌الخصوص که دیر گاهی است صفحات این جریده جولانگاه

قلم میرزا عبدالحسینخان کرمانی معروف بمیرزا آقاخان است که در فصل دهم و چهاردهم نامبرده شده .

میرزا آقاخان مقالات آتش بارمینگارد و خاطر آزادیخواهان را بیجان میآورد. بالجمله افکار جدید در تاریکی ستمکارها و بی مدعیها از هر طرف تجسس روشنائی نموده بیشتر امیدواری آنها بجانب اروپاست .

جریده اختر، نگارشات میرزا آقاخان، کتاب يك كلمه ( قانون ) میرزا یوسفخان مستشارالدوله مذاکرات و مسطورات سیدجمال الدین اسدآبادی جریده قانون میرزا ملکم خان و دیگر نگارشات اوردیداری ایرانیان و نورانی نمودن افکار تجددخواهان تأثیرات مهم نموده پیش آمد روزگار هم چراغ هدایت پیش پای آنان گرفته و میگیرد تا عاقبت کار چگونه ولایت ملت برای استفاده نمودن از آثار تمدن عصر حاضر چه اندازه بوده باشد .

## فصل شانزدهم

### دخانیه و قسح آن

در سال ۱۳۰۹ یکهزار و سیصد و نه ه حادثه بزرگی که برای ایران روی میدهد حکایت دخانیه است .

برای ظاهر شدن حقیقت امر لازم است بنویسم کار رقابت روس و انگلیس در ایران بشدت بالا گرفته دائماً دو سیاست مختلف بابکدیگر در حال منازعه و مجادله معنوی میباشد و در رقیب بزرگتر میدانی که دارند میدان گرفتن امتیازات است که از دو طرف دائماً بدولت از این راه فشار وارد میگردد .

دولت هم بواسطه بی فکری و نداشتن مردان کار آگاه عاقبت اندیش آخر چاره می که برای خود میبند اینست که هر دو طرف را راضی نگاهدارد و نتیجه این سیاست آنکه روز بروز بار خود را سنگین مینماید .

بخطرم دارم در ایام کودکی روزی هیزم کشی را دیدم باری بزرگ بر پشت خری کوچک نهاده در صورتیکه يك طرف آن سنگین تر از دیگر طرف است قدمی چند که



پارکش ناتوان بر میدارد بار کج شده بر زحمت حیوان افزوده میشود صاحب بار بناچارای سنگی از زمین برداشته بر روی لنگه سبکتر میگذارد تا دولنگه برابر گردند گرچه بواسطه سنگینی متک فشاری تازه بر پشت باربر وارد میشود اما از زحمت کمی یارموقه آسایش مییابد دولت ما هم در مقابل همسایگان خود این سیاست را اختیار کرده روز بروز از استقلال معنوی خود میبکاهد و با آسایش موقتی خویش دلخوش میگردد از جمله امتیازهای مهم که داده شده یکی امتیاز دخانیه است که در آخرین مسافرت ناصرالدین شاه با اروپا بکمپانی انگلیسی داده شده گرچه ظاهرش تجارتی است ولی در باطن امتیازی سیاسی است.

دادن این امتیاز کفه سیاست انگلیس را بر سیاست روس در ایران بلکه در آسیای وسطی میچرباند و روسها را بزحمت دست و پا نمودن شدید میاندازد.

خصوصاً که پای یک رقابت داخلی هم در این کار بمیان میآید و آن رقابت میرزا علی اسفرخان امین السلطان صدراعظم است که این امتیاز بتوسط او داده شده با کامران میرزای نایب السلطنه که وزارت جنگ و حکومت طهران را دارد و گفته های او در وجود ناصرالدین شاه نظر بسلافة پدر و فرزندی مؤثر واقع میشود و همه وقت میخواهد او را خشنود نگاهدارد.

روسها از این رقابت داخلی استفاده کرده کامران میرزا را بیرانگیختن هر وسیله برای برهم زدن امتیاز مزبور وادار مینمایند.

شاه راهم بهمین وسیله و وسیله های دیگر باطناً از کرده خویش پشیمان میسازند آیا میتوان گفت باقی بودن این امتیاز برای استقلال ایران بهتر است یا برهم خوردن آن نه چونکه حل این مشکل آسان نیست و شخص باید بر موز سیاست آگاه باشد تا بتواند پیش گوئی کند البته بظاهر برهم خوردنش بهتر است خصوصاً که دولت در ابقای آن مجبور میشود برای برابر کردن ترازوی سیاست بر روسها هم امتیازی بدهد ولی پس از برهم خوردن امتیاز مزبور یکی از نویسندگان زبردست ایرانی که تا کتون نمیدانم کیست مقاله ای در اثبات منافع این امتیاز نوشته استقلال ایران را در ابقای آن دانسته است. مقاله مزبور در استانبول در اداره اختر بی اعضا بطور ضمیمه منتشر میگردد

نویسنده آن مقاله مینویسد، مقتصد سیاسی کسی است که در عین روشنائی روزتاریکی شب را ببیند و در عین حرارت تابستان سردی زمستان را احساس نماید.

سنگینی سیاست روس و مزیت آن بر سیاست انگلیس برای ما خطرناک است و هیچ چیز نمیتوانست سیاست روس را محدود نگاهدارد مگر همین امتیاز که بانگلیسیان داده شده بود.

بهر حال این امتیاز مفید یا مضر برهم میخورد و تأثیرات نیک و بد آن پس از این معلوم میگردد اینک بشکارش اجمالی از اصل واقعه پردازیم.

بعد از مراجعت نمودن ناصرالدین شاه از اروپا کمپانی انگلیسی بعملیات شروع کرده شخص با سیاستی را برای اداره کردن دخانیات بایران میفرستد موسوم به (انستین) شخص مزبور باشتاب با اقدامات میپردازد در طهران عمارت مرکزی مفصلی بنا میکند تشکیلات اداری میدهد مستخدمین زیاد با هواجیهای گراف میپذیرد و بزمان کمی نفوذ خود را بولایات سرایت داده آثار اقتدار خویش را در همه جا هویدا میسازد روسها که از اصل امتیاز دلتنگ هستند از آثار عملی آن دلتنگ تر گشته بمقام اسباب چینی بر آمده کار را بجای میبرسانند که ناصرالدین شاه را از کرده خود پشیمان میسازند اما در ظاهر شاه نمیتواند اقدام مخالفی بنماید خصوصاً که رژی مصارف زیاد در معدت کم نموده و اگر بخواهند این کار را برهم بزنند باید مبلغ گزافی بخرامت بدهند ولی با این تفصیل کارکنان روس دست از کار نمیکشند تا کامران میرزای نایب السلطنه را بضدیت نمودن و ادار مینمایند.

کامران میرزا علاوه بر منافع خصوصی که شاید در این مخالفت نمودن دارد غلبه بر خصم را هم غنیمت شمرده پای بعضی از روحانیان و اشخاص کارکن را از تجار و غیره بمیان آورده در زیر یک پرده نازک که او خود دیده نشود بعملیات مخالف میپردازد.

کامران میرزا آقا میرزا حسن آشتیانی را که بر دیگر روحانیان تقدم علمی دارد بان خود همراه میکند و او بهر وسیله هست در سامره بگوش حاج میرزا حسن شیرازی که رئیس اول روحانیان مذهب جعفری است میبرساند.

میرزای شیرازی در این خصوص و در خصوص بعضی حوادث قارس که مخالف ترتیب و انتظام واقع شده یکی در مکتوب تنید بشاه مینویسد و نتیجه مطلوب بدست نمیآورد اما دنبال مطلب را رها نکرده بر اصرار خود میفزاید .

کامران میرزا آقامیرزا حسن را بران و امیدارد که آشکارا بر ضد رژی اقدام نماید یعنی بر ضد دولت و مسلم است که آقامیرزا حسن تا اطمینانی از میل باطنی شاه نداشته باشد جرأت نمیکند چنین کار بزرگی اقدام نماید .

در این ایام نگارنده در حوزه درس آقامیرزا حسن حاضر میشوم همه روزه پیش از شروع بدس میرزا شرحی راجع باین کار برای طلاب بیان نموده مضرتهای این امتیاز را آنطور که دستور باو داده اند شرح میدهم و ضمناً میگویم دوست میدارم پرده نازکی که میان دولت و ملت باقی مانده است برداشته نشود و بارعایت ادب و احترام موفق بپرهزیدن این امتیاز بگردیم و این پرده نازک شاید همان پرده می باشد که بروی دروئی شاه و نایب السلطنه در مقابل انگلیسیان و صدر اعظم کشیده بوده است بهر صورت یکی از طلاب محضر میرزای آشتیانی آقا سید اسد الله خرقانی است که در فصل نهم بنام او اشاره می رفته آقا سید اسد الله بواسطه اینکه از اصحاب آقا شیخ هادی نجم آبادی است و در این وقت حوزه او هدف حمله پاره می از روحانی نمایان شده است تا از شر بدخواهان خویش در امان باشد به حوزه درس میرزای آشتیانی حاضر میشود اما کامران میرزا را دشمن خود و دشمن تمام تجددخواهان میشناسد در این قضیه چون میداند اظلم لرات میرزا بروفق مرام کامران میرزا است اظهار موافقت نمینماید و گاهی حرفهای مخالفت آمیز میزند این است که کم کم در این حوزه مورد بدگمانی گشته میرزا از او ملاحظه دارد يك روز که اتفاقاً سید غائب است آقامیرزا حسن نگرانی خود را از سید بکنایه که همه کس میفهمد که مقصود کیست میفهماند و سید دیگر بیجلس او حاضر نمیگردد .

بالجمله افکار عمومی برای يك اقدام عملی حاضر میشود .

بالاخر حاج محمد کاظم ملك التجار که مردی متهور و جسور است و پانایب السلطنه و میرزای آشتیانی محرمیت دارد فتوایی بامضای میرزای شیرازی منتشر میکند باین

مضمون :

الیوم استعمال تنباکو و تنن بای نمودن در حکم معادیه با امام زمان است.  
گرچه این نسبت دروغ است ولی چنان معلوم میشود که میرزای شیرازی اجازه  
داده است دیگران بنام او اقدام نمایند اگر پیشرفت نمود انکار ننماید که از ناحیه  
او بوده است.

بهر صورت این حکم بفاصله دو ساعت در طهران منتشر گشته عموم مردم اطاعت  
نموده استعمال دخانیات را ترك مینمایند بطوری که اگر کسی بخواهد مخالفت نماید  
مطمون و مردود در اسلام شمرده میشود.

باینهمه روحانیین طهران در این واقعه دو دسته میشوند یکی بر ضد رژی که  
میرزای آشتیانی در رأس آنهاست و دیگر موافق بارژی بموافقیت امین السلطان صدراعظم  
که در رأس آنها آقاسید عبدالله بهیبانی واقع است اما طولی نمیکشد که بواسطه نشر  
حکم منسوب بمیرزای شیرازی دسته اول قوت گرفته آقاسید عبدالله و همراهاتش مطمون  
میگردند.

خلاصه هیجان عمومی میرزای آشتیانی را بر آن میدارد که در جلوگیری از  
استعمال دخانیات از هر اقدام دریغ ننماید و کار بجائی میرسد که سفارت انگلیس و  
اداره رژی تبعید او را از طهران از دولت درخواست نموده تصور مینمایند بدور شدن او  
کار بروفق مرام آنان صورت میگیرد دولت که در ظاهر اظهار بی طرفی میکند حکم  
تبعید او را میدهد.

صدور این حکم بضمیمه تهریکات معنوی حکومت و روسیان بلوای در طهران  
برپا نموده روحانیین باشتیانی یکی دو نفر که نمیتوانند شرکت نمایند در خانه میرزای  
آشتیانی جمع شده بازارها بعاتی که داریم بسته میشود و مردم در اطراف خانه میرزای  
آشتیانی که چندان فاصله با ارگ همایونی ندارد اجتماع کرده بعنوان اینکه حکم  
تبعید میرزای آشتیانی بموقع اجرا گذارده نشود بلوای عمومی برپا میشود.

گرچه اساس بلوا ساختگی و برای اسکات انگلیسیان است اما شاید هنوز  
بضدیت با دولت هم بشود زیرا که بلوا کور است چاه را از راه تمیز نمیدهد بلواییان  
توجه بارگ همایونی کرده و وزراء را در عمارت سلطنتی محصور مینمایند.

نگارنده خود در میان جمعیت بوده جریان امور را مشاهده نموده میبیند هم از گوشه و کنار مردمی بلواییان را بر ریختن عمارت سلطنتی ترغیب مینموده اند در صورتیکه مستحفظ کمی در اطراف ارگ است هر کس میخواهد بمواظقت دولت بسختی بگوید دچار ضرب و شتم میگردد.

در اینحال نایب السلطنه از عمارت سلطنتی بیرون آمده در زیر سردر معروف به سردر تقاره خانه در حالتیکه یکدسته قراول جلو او را گرفته مانع از ورود بلواییان هستند نزدیک میشود که با مردم سخن بگوید و آنها را بمتفرق شدن امر نماید تا تکلیف ظاهری ادا شده باشد کلمه‌ی چند گفته نگفته که از طرف خیابان جباخانه یکدسته قوی از بلواییان با قریاد و فغان سر از بر شده از مقابل ارگ گذشته بخانه میرزای آشتیانی میروند سپس سالار ایران را ترس غالب شده پشت مردم نموده بجانب عمارت سلطنتی فرار میکند فرار او بارسیدن دسته بلواییان بدرارگ مقارن میگردد و قراولان نمیتوانند از مردم جلو گیری کنند بلواییان داخل ارگ شده بعمارت سلطنتی حمله میکنند نایب السلطنه خود را بدلیلز عمارت رسانیده با قبا بالاخان که ریاست قشون ارگ را دارد فرمان شلیک میدهد چندین تن از بلواییان کشته و زخمی شده باقی فرار مینمایند گرچه قشون دولت سعی میکند کشتگان بدست بلواییان نیفتد ولی آنها دوسه نعل را بدست آورده روی تخته میگذارند بخانه میرزای آشتیانی برده کار بالا میگردد.

در اینحال دولت بهانه بدست آورده سفارت انگلیس را راضی و رژی را متقاعد میکند خسارت وارده بر او را بدهد و امتیاز را لغو نماید.

خبر تصمیم دولت برای لغو کردن کار رژی منتشر میشود شب هم سر دست آمده مردم متفرق میشوند در نتیجه کامران میرزا بر امین السلطان یا سیاست روس بر انگلیس غالب آمده بار ادای قرض رژی بگردن دولت گذارده میشود.

گرچه دولت همان شب لغو شدن امتیاز رژی را اعلان مینماید ولی مردم نمیپذیرفتند تا وقتی که از طرف اداره رژی بامضای (انستین) رئیس اداره این خبر رسماً اعلان و مردم اطمینان یافته منصرف میگرددند.

میرزای شیرازی در عالم روحانیت بر سر اینکار از آنکه هست بزرگتر میشود

هر يك از روحانیان در هر شهر که طرفدار برهمزدن کارزری یعنی بظاهر برضد دولت قیام نموده بوده اند مرجعیت تاهه هیابند و اتصال مخصوص بمیرزای شیرازی حاصل مینماید گرچه پیش از این نه درانظار مردم واقعی داشته اند و نه در ریاست روحانی مقامی .  
میرزای شیرازی هم بعد از حسن خانمت یافتن اینکار انکار نمیکند که حکم حرمت استعمال دخانیات از او بوده است .

## فصل هفدهم احوال خانواده

پدرم در صفت توقف طهران یا کمال احترام ریاست شرعی مینماید مردم از موعظه های مؤثر او استفاده میکنند خواص و مخصوصاً صاحبان افکار تازه از مذاکرات اخلاقی که در مجالس مینماید و از آداب دانی و حقوق شناسی او بهره مینموند.  
و از همه بالاتر استغنائی طبع اوست که قانع است بهرچه از خود دارد و این در نظر خواص خصوصاً رجال دولت که اغلب گرفتار توقعات روحانی نمایانند قابل توجه شده بر احترامات او افزوده شده است.

چیزی که در این حال خاطر ما را مکدر دارد اخبار ناگواری است که از اصقهان میرسد در اصقهان معاندین پدرم از هر گونه تجاوز بحقوق برادران من و از رسانیدن هر قبیل زیان بدارایی ما دریغ نمیدارند.  
پدرم مکرر بدولتیان شکایت میکند تعری نمیبخشد .

امین السلطان با کمال دشمنی که باطل السلطان دارد از دشمنان درباری خود مخصوصاً کاهران میرزا ملاحظه دارد که علناً باطل السلطان برای خاطر پدرم طرف گردد ناصرالدین شاه هم باینکه میداند مطلب از چه قرار است ملاحظه پرش را از دست نمیدهد .

و بالاخره بوسیله دستخط معرمانه که بمیرزا زین العابدین امام جمعه طهران میکند پدرم را مکلف میسازد در طهران اقامت گیرند و بطل السلطان توصیه میکند مزاحم خانواده ما نباشد .

اما این توصیه اگر بر عداوت او نیز اید از شرارتش نمیکاهد چونکه بتوقف بدم در طهران رضایت ندارد فقط نتیجه اقدامات بدم و دوستان او فائده بزرگ همراهی باطنی امین السلطان این میشود که سعایت‌های بسیار ظل السلطان در نزد شاه در باره بدم بی اثر میماند.

و این خود کار مهمی است که ظل السلطان را تصور نمیکند چنانکه در یک موقع بفرام آوردن اسباب بسیار میخواند بدم را نزد شاه بایی بشواند چه میدانند این کلمه در



مرحوم جلوه

بخشم آوردن او اثر مخصوصی دارد.

در این موقع باز امین السلطان

پشیمانی در حضور جمعی از خلوتیان

در جزو خیرهای تازه که از همه جا

های مملکت بعرض میرساند بطور

مزاح میگوید در اسفهان هم املاک

حاجی میرزاهادی بایی شده اند شاه

و خلوتیان میخندند و اقدامات

ظل السلطان بی اثر میماند.

با اینهمه میتوان گفت زیان

همراهی امین السلطان با بدم در کار

معارضه با ظل السلطان کمتر از

سودی که میدهد تمیباشد زیرا که

اگر این ملاحظه نبود شاید ظل السلطان تا این درجه دشمنی نمیکرد.

بالجمله در ایام اقامت طهران نگارنده فرصت را غنیمت شمرده در محضر میرزای

جلوه (۱) بتحصیل فلسفه میپردازد.

(۱) جلوه آقا میرزا ابوالحسن ذواوه می اردستانی است از دانشمندان نامی اوایل عمر در اسفهان اقامت داشته و بعد بطهران آمده سالهاست در مدرسه دارالاشاء تدریس مقبول مینماید در انظار خواص احترام شایان تقدیر دارد بعضی از رجال معترم دولت بوی اظهار ارادت میکنند عمری بلند قامت ضعیف اندام خوش سیاست معاصر کسی دارد که در این وقت بعنا و تکه مینماید لباس بقیه در پاورقی صحنه مقابل

یكروز پدرم مرا طلبیده در حالتیکه آقا محمد صادق همدانی که از فضایی معروف طهران و از مدرسین شهر در اصول فقه است با وی نشسته است چون چندی در حوزه درس این شخص فاضل حاضر شده‌ام با احترام استادی مینمایم .  
 پدرم میگوید از اشتغال تو بتحصیل فلسفه سخن بمیان آمده آقا (اشاره میکند بهنشین محترم خود) مصلحت بینی مینمایند البته اطاعت آنرا بر خود لازم مینمایند. شنیدن این کلام خاطر مرا پریشان کرده یا خود میگویم مبدا مرا از تحصیل معقول منع نمایند اما طولی نمیکشد که آقا صادق شروع بسخن نموده مقصود خود رایان و خاطر مرا آسوده میکند .

میگوید چون سالها در تحصیل فقه و اصول رنج برده پسندیده نیست تنها در محضر درس حکمت حاضر گردی و ارباب نظر این شهر ترا فقط از محصلین فلسفه بشناسند همان بهتر که بمجالس درس فقه و اصول هم گرچه چندان محتاج نیستی مراد است نمائی تا مقام خود را رعایت کرده باشی اگرچه این ملاحظه در نظر من اهمیت ندارد و برد و قبول مردمی که از روی تعقل سخن نمیگویند نظری ندارم ولی خیر خواهی استاد محترم را خصوصاً با سفارش پدرم پذیرفته و در بعضی محضرهای درس فقه و اصول هم مانند محضر درس حاج میرزا حسن آشتیانی چنانکه از پیش اشارت رفت حاضر میگردد از اینجا میزان نظریات خواص آنها در روشن ترین نقاط مملکت بدست میآید و معلوم میشود که تا ما بقافله بیداران برسیم گذشتن زمانها و عوض شدن خونها لازم است .

بالجمله در این ایام احوال روحی و احساسات باطنی من در اضطراب شدید است و در تکلیف خویش نسبت بآئیه که چه باید بکنم بکجا باید برسم حیران و سرگردانم

روحانیان دیر میکنند عمامه سیاه بر سر میگذارند بی اهل و عیال زندگانی میکنند و لادش در هجر دوم از ماه سیزدهم هجری است در فلسفه پیروی از مسلک مشائیین مینماید تألیفات ابن سینا را بزرگ کرده بتدریس آنها افتخار میکند کتب متأخرین مخصوصاً ملا صدرا شیرازی را تدریس میکند اما اهمیت بآنها نمیدهد خصوصاً با سفار او که آن را جمع آوری شده از کتب دیگران میداند و تألیف آن کتاب را باینصورت که هست بشاگردان صدالتالکین نسبت میدهد که پس از رحلت او نموده باشند تشعشعی مقام دانشندی استاد معظم از وظیفه من خارج است اما چیزی را که میتوان گفت اینستکه احاطه او بر کلمات قوم پیش از دختهای فلسفی و تشعشعی است. بالجمله شخص مهربان خوش معاووه و نزرگوست در ادبیات مهارت دارد و شعر نیکو میگوید سبک ناصر خسرو و لوی را در شاعری دوست میدارد.



گاهی تصور میکنم شغل پدر را پیروی کرده یکجهت بادای وظائف روحانیت پردازم اما عمر این اندیشه بسی کوتاه است چه هر وقت این تصور را مینمایم بیخبری عوام و رفتار ریاکارانه روحانی نمایان و آنچه از سالوسی و مردم فریبی در این زمان رونق دهنده بازار روحانیت شده در نظرم جلوه گر گشته نامساعدتی طبع خود را در پیروی آن خیال احساس کرده فوراً از این اندیشه خارج میگردم.

میبینم اگر بخواهم در این راه سیر نمایم و از حدود آن تجاوز نکنم جز آنکه از خلق دوری کرده عزلت گزینم چاره نمی دارم و آن راهم در اول جوانی با آن حرارت که در وجود من است روا نمیدانم.

خلاصه روزگاری در این اندیشه ها میگذرد یک وقت خیالم قوت میگیرد مختصر کتاب و متعلقات شخصی که دارم میان فقیران تقسیم کرده خود را از هر گونه علاقه آزاد نموده سیاحت پردازم دوستانم از این خیال آگاه گشته مرا از اجرای آن باز میدارند. گاهی میخواهم دارالایمانی برای کودکان فقیر بی پدر تأسیس نموده از این راه خدمتی بملت نمایم و مصمم انجام آن میشوم مدتی در فکر و خیال اینکلام و برای مصارف آن در اندیشه فرو میروم یک وقت میگویم از متمولین اعانه بگیرم و چون درستکاری و بی طمعی مرا مشاهده کنند شاید برایکن کسک نمایند یک وقت میگویم از دولت استمداد خواهم کرد.

بالاخره در عالم خیال برای شروع باینکار نقشه میکشم و از این است که در محاذی ایستگاه راه آهن تهران به حضرت عبدالعظیم که اغلب مردم بانتظار دیدن آنجا وقت میگذرانند زمینی بدست آورده بنایی که مشتمل بر تفرجگاه مختصری باشد بنمایم اطلاع بر اینکه اراضی مزبور متعلق است بمیرزا علی اصغر خان امین السلطان که گاهی بذل و بخششهایی دارد این خیال را قوت میدهد.

بتوسط یکی از بستگانش اندیشه خود را بوی پیام میدهم نه تنها نمیپذیرد بلکه مرا منع نموده میگوید شاه با اینکه افکار مساعد نیست خاندان او شما هم دچار کشمکش با ظل السلطان است میترسم این اقدامات در نظر شاه تأثیر بد نموده عاقبت خوشی نداشته باشد. این جواب که بظاهر از روی خیر خواهی است مرا مأیوس میسازد و از اندیشه طولانی که در این راه روزگاری مایه سرگرمی من بوده دست کشیده اجرای آنها را

بدست تغییر اوضاع دولت و پیش آمد امور و میگذارم .

در اینحال یگانه تفتنی که در زندگانی دارم این است که بعضی از جوانان با استعداد نزد من آمد و رفت نموده بتعلیمات خطی و ادبی آنها اقدام مینمایم و در ضمن با هر کدام بتفاوت استعدادی که دارند مذاکرات تربیت آمیز نموده آنها را بیدار و بتکلیفات



نمونه خط نسخی مرحوم دولت آبادی

آینده خویش خبردار میکنم بتصور اینکه اگر اسباب توسعه دائره معارف عمومی فراهم گشت و مراهم توفیق رفیق آمد از این جوانان اشخاصی بتوانند اسباب دست من بوده باشند بالجمله در این خیالات امر از حیات میکنم و افکار من بینهایت پریشان است ذی الحجّه یکمزار و سیصد و نه هـ . میرسد هوا بشدت گرم مردم دارالخلافه بعلاتی که دارند بشمیرانات میروند من روزی چند از او آخر ذی الحجّه را بقریه او این شمیران میروم بدیدن بعضی از دوستان خود که از جمله آنهاست میرزا حبیب طیب (۱) متخلص بیدیع

(۱) میرزا حبیب از اشخاص تربیت شده سالها در دارالفنون طهران تحصیل کرده بتصدیق معلمین اروپایی که از مدرسین دارالفنون هسته در طب مهارت شایان تمجید یافته در ادبیات و فضائل داخلی دست رسائی دارد شعر نیکو میگوید در موسیقی ماهر است .

الزمان روزی دوسه بادوست خود بسر برده یکشب در میان صحبت از زندگانی دنیا اظهار دلسردی کرده عاقبت میگوید تا بینیم وبائی که بماروی آورده چه خواهد کرد. تا این وقت نشیده‌ام وبا آمده باشد شنیدن این سخن خاطر مرا مشوش کرده در مراجعت بشهر واطلاع بر حال خانواده‌ام تعجیل نمایم اما در شهر طهران تا آن وقت از این مرض خیری نیست.

محرم یکهزار و سیصد و ده در میرسد مردم بعبادت دیرین بعزاداری میردازند اجتماعات و مرادوات برزیادت میگردند.

اسباب انتشار مرض از هر طرف مهیا میشود از روز دوم محرم وبا طغیان کرده هنوز به دهم نرسیده روزی صد ها از مردم هلاک میگرددند در خانه‌ها علاوه بر اینکه مجالس ووضه خوانی عمومی هست بواسطه مرجعیت تام پدرم این خانه محل توجه گشته برای تحصیل دعا و آنچه وظیفه روحانیت است نسبت بزندگان و مردگان از هر قبیل مردم غالباً آمد و شد میشود و پدرم با قوت قلبی که کمتر از کسی دیده شده ادای وظیفه مینماید ماه پنجم میرسد و با روز بروز بر طغیان خود هیفزاید اضطراب مردم بعد کمال هر کس بیشتر هیترسد زود تر میرسد.

شماره مردگان در شهر طهران بروزی هزار و پانصد نفر میرسد اموات را در تابوت و تابوت را بر پشت الاغ بقبرستان میبرند و هیچگونه تشریفات برای هیچ مرده‌ای از هر خانواده باشد بجا آورده نمیشود با این سادگی و آسانی باز یکروز و دو روز جنازه های عزیزان در برابر پدران و مادران و ارحام واقارب بر زمین است و وسائل کفن و دفن آنها فراهم نمیشود.

در اواخر محرم یکهزار و سیصد و ده (۱۳۱۰) از خانه ما نگارنده و یک جاریه جوان در یکروز گرفتار وبا میشویم بقاصله چند ساعت جاریه در میگذرد شدت مرض من بآخر درجه رسیده علامتهای مرگ نمودار شده پرستاران دست از زندگانی من میسویند اما مرا هوش و حواس بجااست مایوسی پدر و مادر و دیگران را احساس میکنم یکوقت بخاطر میآورم که اگر از این بلا نجات یافتم خیالات مختلف را در زندگانی آینده خوبش بکی نموده صدق و صفا را شیوه خود ساخته بر حقیقت و راستی تکیه

داده قسمت عمده از زندگانی را صرف خدمت بنوع نمایم و با بدان آمیزش نکنم این خیالات چند دقیقه حواس مرا که مصروف جان سپردن است از محل توجه خویش بازگردانیده بعالم زندگانی متوجه میسازد.

یکوقت احساس قوتی در خود نموده بهوش طبیعی بازگشت نموده بصورت پرستاران که اشک از چشم آنها میبارد نظر امید بخشی مینمایم.

آثار پشاشت از صورت ها نمودار شده بر بسترم گرد آمده مرا میخوانند در صورتیکه حرکت لبهای آنها را مبینم اما صدای ایشانرا نمیشنوم.

پس از چند روز کم کم مزاجم رو بهببود نهاده در آنحال گاهی باندیشه بلای از خود گذشته فرو رفته در عالم قلب از ناتمام ماندن راهی که بالاخره ناچار ببیمودن آن هستم خود را خوشحال نمیبینم.

علی‌الخصوص که پس از چندی پی درپی از درگذشتن دوستان و رفیقان جانی خیردار میشوم که از جمله آنهاست دوست عزیزم حبیب طیب که در گورستان اوین مدفون میگردد و در خانمه تاریخ مرگش میگویم: شادمان رفت بمنزل که محبوب حبیب. بعد از این حادثه خیالات متفرقه من تمرکز یافته هواهای بلندی را که در سر داشته دور نموده بخود میآیم و یا عزم جزم مصمم میشوم بعهد و پیمانی که در حال احتضار نموده‌ام وفا نموده در اینراه بکنم آنچه بتوانم و در هیچ حال رعایت چهار اصلی را که برای زندگانی خود قرار داده‌ام از دست ندهم که راستی و تکیه بآن و خدمت بنوع و نیامیختن با بد هنجاران بوده باشد.

## فصل هجدهم

### پایان دشمنی و تأهل

چون چند ماه از سال یکهزار و سیصد و ده ۱۳۱۰ میگذرد ظل‌السلطان حاکم اصفهان بطهران احتضار میشود ظل‌السلطان باقتضای زمان و بواسطه اهمیت موقع پدرم در طهران صلاح خود را چنان مبیند با او مهربانی نموده اظهار خصوصیت کند و خیال مینماید پدرم را باصفهان برگرداند اهل اصفهان مخصوصاً روحانیان که تغییر

وضع حاکم و اظهار مهربانی او را با پدرم احساس میکنند و اینکه شاید باصفهان مراجعت نماید کتباً بوسیله تلگراف پذیرفتن خواهش ظل السلطان را در بازگشت باصفهان از او درخواست مینمایند .

پدرم تلگرافات مزبور را نزد امین السلطان میفرستد که او باخبر بوده باشد امین السلطان آنها را ضبط کرده پس میفرستد .

ظل السلطان تصور نمیکند پدرم بکلی از خیال مراجعت نمودن باصفهان انصراف دارد و هم از قضیه دستخط شاه که موجب اقامت ما در طهران شده بی خیر است چیزی را که نمیداند این است که سعی و کوشش او در مراجعت دادن پدرم بی اثر مانده بیوده شدن اقدامات او از یک طرف و از طرفی دیدن وضع نفوذ کلمه پدرم در طهران او را مکدر و مضطرب میدارد .

و نتیجه این میشود که در اصفهان با برادر بزرگ من آقا میرزا احمد بنای بد رفتاری را گذارده در اغتشاش امور خانوادگی ما هر چه میتواند کوتاهی نمیکند . ما هم بیدار کار خود هستیم و از دسیسه ها که میشود تا آنجا که بتوانیم جلوگیری مینماییم راههای تجاوزات را میندیم دستهای یگانه را که میخواهند بدستور حاکم ظالم داخل خانواده ما شوند و اسباب اختلال امور معاشی ما را فراهم آورند قطع میکنیم تا دست تقدیر الهی چه کند و چگونه انتقام مظلوم از ظالم کشیده شود . ظل السلطان بخیال میافتد بهر وسیله باشد خاطر شاه را از پدرم مکدر نماید حتی آنکه بشاه وانمود میکند پدرم جمعیت در طهران جمع میکند تا بدولت یابی گردد .

نوشتجات ما را در پستخانه اصفهان گرفته باز میکند اگر چیزی ضمناً راجع بدولت دارد نزد شاه میفرستد و امین السلطان در هر حال از ما دفاع میکند .

امین السلطان بتوسط محمد ابراهیم خان معاون الدوله کاشانی که با او محرم و با خانواده ما الفت دارد مطالب را بما میرساند .

معذور بزرگی که از مهربانی امین السلطان ما را حاصل شده علاوه بر اینکه با آتش ضدیت ظل السلطان دامن میزند گرفتار شدن ماست بدست دشمنی کاهران

میرزا نایب‌السلطنه گرچه او در ظاهر با پدرم اظهار هربانی میکند اما در باطن از روی رقابت با امین‌السلطان مضایقه ندارد گاهی ظل‌السلطان را در اقداماتی که بر ضد ما میکند یاری کرده باشد چنانکه در يك مورد ظل‌السلطان با سیاب چینی بسیار و تطمیع نمودن بعضی از روحانی‌نمایان اصفهان استشهادی بر علیه پدرم تمام کرده بتوسط یکی از زنه‌های حرمسرای شاهی نزد شاه میفرستد .

مضمون استشهاد را طوری درست کرده که ممکن است خاطر شاه را مضطرب ساخته اسباب زحمت پدرم را فراهم آورد و اینکه بانددون فرستاده برای این بوده است که بدست امین‌السلطان نیفتد و او دفاع نکند .

شاه نایب‌السلطنه را احضار کرده از او میپرسد در مدت اقامت فلان در طهران از او چه فهمیده آیا خیال فتنه و فسادى دارد یا نه .

کامران میرزا طوری جواب میدهد که بتصدیق نمودن از اظهارات ظل‌السلطان نزدیکتر است تا بحق گویى در این حال امین‌السلطان رسیده داخل مذاکرات گردیده از اقدامات ظل‌السلطان و از مشورت نمودن شاه با کامران میرزا و از مخفی داشتن این قضیه را از او بی نهایت دل‌تنگ میشود و از پدرم جداً دفاع میکند شاه استشهادی را که بر ضد پدرم جمعی از روحانیان اصفهان باجبار و از روحانی‌نمایان آنجا با اختیار امضاء نموده‌اند با امین‌السلطان میدهد و میگوید اینها چه غرض دارند .

امین‌السلطان فوراً کیف‌دستی خود را طلبیده نوشتجات و تلگرافات همین روحانیان را که از پیش پدرم نوشته تقاضای بازگشت او را باصفهان نموده‌اند و او آنها را ضبط کرده بود در آورده بشاه نشان میدهد غرض ورزی یا اجبار آنها را در مخالفت با پدرم مدلل میداند این تیر تدبیر ظل‌السلطان هم بسنگ آمده امین‌السلطان همان شب بتوسط معائن‌الدوله پدرم را از واقعه باخبر کرده همه خوشحال میشوند .

از طرف دیگر این خبر که باصفهان میرسد ظل‌السلطان را بر آن میدارد که دست يك اقدام عملی بزند .

و آن این است که چون پیش از این از برادر من التزام خواسته‌است که یا پدرم را از طهران باصفهان برگرداند و یا او خود از اصفهان حرکت نماید

و برادر دم دادن این التزام را موکول بگرفتن دستور از پدرم نموده در این موقع ظل السلطان او را بقوه قهریه از اصفهان بیرون مینماید .

خبر این اقدام ظالمانه پدرم میرسد پدرم عرض حال سختی که هیچگاه معمول نبوده است از جانب هیچ کس بشاه نوشته شود با کمال جرأت بشاه میدهد و کوتاه کردن دست ظلم و تعدی ظل السلطان را جداً از شاه درخواست مینماید .

شاه میفهمد که پدرم دیگر تحمل نخواهد کرد این است که دستخط غضبناکی بظل السلطان نموده او را از مخالفت با خانواده ما سریعاً مناعت مینماید اما برادرم باصفهان بر نمیگردد بعد از این قضیه ظل السلطان بظاهر خود را دور میگیرد ولی کار املاک و دارایی ما در اصفهان مختل میشود چاره هم غیر از تحمل کردن نداریم .

زیرا که اوضاع ملک اینطور اقتضا دارد که یا باید باستعماران همدست شد و یا ببدبختی ها تن در داد ظل السلطان با وجود نپوشیدن پدرش باز از ضدیت با پدرم غیر مستقیم دست بر نمیدارد از جمله بپر وسیله هست آقا میرزا حسن آشتیانی را بر آن و امیدارد که در طهران با پدرم مخالفت نموده اسباب اختلال کار او را فراهم آورد از آنجا که تقدیر الهی جاری نشده است از این راه هم تیر مراد او به هدف نمیآید چه کارکنان امین السلطان پیش از آنکه میرزای آشتیانی شروع بعملیات نماید مجرمانه او را خبر میکنند امین السلطان هم که از میرزای مزبور در قضیه دخانیه دلشک است این مسئله را با آقا سید علی اکبر تفرشی که یکی از روحانیان محترم طهران میباشد و با میرزای آشتیانی رقابت دارد خبر میدهد و میگوید منتظر باشید میرزای آشتیانی بر ضد حاجی میرزا هادی اقدام خواهد کرد زیرا که از اصفهان او را برای ایشکار تطمیع نموده اند . آقای تفرشی این مطلب را بخواص خود گفته آنها را منتظر اقدامات دقیق خویش میگذارد و این خبر تا یک اندازه منتشر میگردد .

روزی میرزای آشتیانی در مجلس درس خود نوشتجاتی اظهار میکند که از اصفهان بعضی از روحانی نمایان بر ضد پدرم باو نوشته اند .

همینکه میخواهد شروع بمذاکره نماید در مجلس همه شده حاجی میرسید علی از سادات اخوی که یکی از سادات محترم طهران است و آقا سید علی شوشتری

که از روحانین درجه دوم و شخصی حراف و بیعلاظه است و هر دو با پدرم دوستی دارند با وی طرف شده او را از داخل شدن در این مذاکره نهی نموده و بزبان خیرخواهی میگویند ماصلاح شمارا نمیدانیم در اینکار دخالت نمایند چونکه اسباب تهبت است برای شما و همه کس میدانند ظل السلطان مؤسس اینکار است.

این مذاکرات از يك طرف واشتهارانی که درباب رشوه گرفتن اطرافیان میرزای آشتیانی از ظل السلطان از طرف امین السلطان که آقای تفرشی بگوش بعضی از خواص رسانیده نه تنها آقا میرزا حسن را از کارانداخته ساکت میکند بلکه قسمت بزرگی از اعتبارات او را هم که در قضیه دخانیه تحصیل کرده بود از میان میبرد و بر اعتبارات پدرم افزوده میشود آخرین تیر ظل السلطان هم بهدف نیامده بجای خود مینشیند پس از این واقعه خاطر پدرم تا يك اندازه از طرف دشمنی ظل السلطان آسوده شده بکار خانواده میپردازد از جمله درصدد میشود که اولاد خود را متأهل سازد مانمی که او را در پیش است انکار من از تأهل است بلی چند سال پیش از این که برادر بزرگ من متأهل شده بمن هم تکلیف کرده اند همسری اختیار کنم و من انکار کرده ام زیرا که از ترتیب زناشویی که نزد ما معمول است که دو نفر شخص بی خبر از حال و کار و اخلاق یکدیگر را بمناسبات خانوادگی و بمعرفی بعضی از کسان دو طرف ندیده و شناخته یا هم همسر مینمایند بینهایت نگران بوده ام.

بعلاوه بزندگانگی تنها انس گرفته و از داخل شدن در زندگانی با دیگری و تقیدات وحشت دارم و نمیخواهم آزادی خود را از دست بدهم.

از طرف دیگر دارایی ندارم و دوست نمیدارم بار دیگری را هم با دست خالی بدوش خود گرفته باشم.

خلاصه این ملاحظات مرا بر آن داشته است که هر وقت صحبت این کار میشده انکار میکردم در اینوقت پدرم میخواهد دو برادر کوچکتر از من را متأهل نماید آنها رضایت خود را موکول میکنند باینکه من نیز همسری اختیار نمایم و در این باب ایستادگی مینمایند نگارنده هم ناچار شده با پاره می شرایط که بر خانواده خود کرده رضای بدهم.



برای همسری من دختر حاج میرزا معتمدخان مظفرالملک را (۱) انتخاب مینمایند  
من از وصلت نمودن با مظفرالملک و گرفتن دختر او انکار نمیکنم و اسباب اینکار  
فراهم میشود در ماه ذی الحجه ۱۳۱۱ هـ. در اینوقت سی و دو سال از عمر من گذشته  
چند سال آنرا از روی ادراک زندگانی متفرد نموده ام و مدتی لازم است تا بترتیب  
زندگانی باغیرانس بگیرم آنهم غیر ناشناس و طفل سیزده ساله که بایستی با او روزگاری  
بانتظار گذرانید.

و بحقیقت خبط بزرگی است که ما مناسبات طبیعی را در امور زناتشومی مخصوص  
در کار تقارب سنی رعایت نمینماییم یا آنکه در سعادت خانواده مداخلت عظیم دارد.  
خلاصه پیش از تأهل اغلب انس و علاقه من چنانکه از پیش نوشته شد با بعضی  
جوانان حساس و قابل تربیت بوده که آنها بعنوان تحصیل خط و ادبیات با من مراد  
میکرده اند و من در ضمن این تعلیمات آنها را بر اوضاع زمان و احوال روزگار تا  
آنجا که میدانسته ام و درخور ادراک آنها بوده آگاه میکرده ام و همیشه آرزو داشته  
و با دوستانم صحبت میداشته ام بکار بزرگی که موجب ترقی وطن و آسایش هموطنان  
باشد قیام و اقدام نمایم.

گاه میشد يك سال و دو سال از مراد کرده کردن با مردم دوری نموده بحال و کار  
خود مشغول بوده ام بعد از تأهل هم در همان احوال و افکار بیکه داشته باقی مانده بهمان  
اندیشه ها که در سر بوده مداومت میدهم و انتظار وقت و فرصت را میکشم تا کی این  
توفیق مرا دست دهد.

---

(۱) مظفرالملک پسر حاج ملا عبداللطیف ملامی تویجی است پیش از این در سلك روحانیان  
بوده (ان یس) در خدمت دولت داخل شده و در اداره ظل السلطان سالها حکومت و ریاست کرده  
چندیست از ظل السلطان بریده و در طهران اقامت گرفته با خانواده ما الفت بسیار دارد در ایام  
حکومت لرستان بی طایفه دلفس و طرچان وصلت نموده دختری از رشیدخان رئیس آن طایفه  
بگیرد از آن زن دختری یگانه دارد که مرا همسر میشود.

## فصل نوزدهم

### اوضاع ملکی و احوال بیداران

قضیه دخانیه و برهم خوردن آن تأثیر مهمی در افکار تجدیدخواهان نموده بهیچان میآیند چونکه این قضیه را بمنزله فتوحی از طرف ملت بر ضد سلطنت مطلقه ناصری و در مقابل خودسری رجال دولت تصور میکنند.

این است که از هر گوشه و کنار صداهای مختلف بر ضد دولت بلند میشود چه در داخله و چه در خارجه و بیشتر از خارجه که محذورش کمتر است.

ملکم خان که نام او از پیش برده شده اکنون بمأموریت در اروپاست و جداً بر ضد امین السلطان کار میکند روزنامه قانون را نوشته در خفا نزد بیداران طهران و دیگر بلاد ایران میفرستد روزنامه‌می که سر تا پا مشتمل بر مساوی رفتار دربار و درباریان خصوصاً شاه و امین السلطان است.

هر شماره که از این روزنامه میرسد هیجان تازه‌می در نفوس حاصل میگردد از طرف دیگر سید جمال الدین که در استانبول طرف توجه سلطان شده از گفتن و نوشتن معایب دربار و درباریان دقیقه‌می فروگذار نمیکند اوراقی نشر میدهد و با عقدن اکید دولت که آن اوراق بخاک ایران وارد نشود باز بدست بیداران میافتد در یکی از آنها بهر بی مینویسد:

ایها الناس انّ الشاه فی تطورات جنونه والوزیر فی ادوار زندقته قد جلبا علی ملة الاسلام خزیاً و امعداه

مقصود آنکه شاه در انواع عیاشی خود بیخبر از همه جا و وزیر در سازش با روحانی نمایان با وجود بی اعتقادی نام محمد را خوار و ملت اسلام را تشکین نموده‌اند شاه را دیوانه و وزیر را زندیق میخوانند.

سید جمال الدین گرچه خود مرد کار و از یکانه مردان روزگار است ولی در این وقت افکار او بواسطه انجمنی که در فصل چهاردهم بیان شد قوت میگیرد انجمن مزبور که برای اتحاد اسلام بریاست او در قسطنطنیه تشکیل شده بزرگتر نتیجه اش شکست

سلطنت ناصری و دل دادن بیداران ایران میگردد و در طهران هم حوزه بی تشکیل میشود از بیداران تاهواخواهی از حوزه علی استانبول بنمایند اغلب اعضای این حوزه از دوستان مخصوص سیدجمال الدین میباشند.

دشمنان امین السلطان قهرآدره هر طبقه هستند با این جمع همراهی دارند و با آنها مساعدت میکنند میرزا علیخان امین الدوله که کمال ضدیت را با امین السلطان دارد در باطن سرسلسله این قوم شناخته میشود برادر او مجدالملک نیز از اشخاص محترم این حوزه میباشد از رؤسای روحانی حاج شیخ هادی نجم آبادی و حاج میرزا هادی دولت آبادی پدر بزرگوار من پیشقدمی من نسبت بدیگران دارند حاج میرزا محمد علی سیاح محلاتی که مردی دنیا دیده است و سری برشور دارد و سیدجمال الدین هم علاقه دارد از روی احساسات عالی بواسطه روابطی که با رجال دولت از مخالف و موافق دارد توانسته است این حوزه را یاری نماید و غالباً رابط است میان اشخاص محترم. راه مکاتبات حوزه استانبول با حوزه طهران باز است و سعی دولت در بستن آن عقیم مانده بدو سبب یکی بواسطه آنکه ریاست پست ایران با امین الدوله است و بسته های امانت استانبول سلامت بدست صاحبانش میرسد.

و دیگر بودن يك راه خصوصی است برای اطمینان از وصول و ایصال مکاتبات سری و آن راه منشی گری سفارت انگلیس است که میرزا شیخعلی منشی اول سفارت مزبور برادری دارد در استانبول در کسوت تجارت بتوسط این دو برادر از استانبول و طهران راه رسیدن و رسانیدن مکاتبات سری در ضمن مکاتبات رسمی سفارت که بتوسط غلام مخصوص میآید و میرود باز است بی آنکه انگلیسیان دخالت یا اطلاع داشته باشند علاوه بر مکاتبات عمومی که ما بین دو حوزه جاری است میرزا آقاخان کرمانی بطور خصوصی نیز با نگارنده و دیگر آشنایان طهران مکاتبه دارد اختیار میدهد و کتب خیر مینماید کم کم اثر اقدامات هویدا گشته میرزا آقاخان نویسنده رسمی جریده اختر (۱) میشود میرزا آقاخان مقاصد را زیر پرده نازکی در آن جریده درج کرده کار بجایی میرسد که جریده اختر از داخل شدن بایران ممنوع میگردد.

(۱) روزنامه اختر در این وقت اول روزنامه فارسی است که در خارج طبع و نشر میگردد.

و بعلاوه امین السلطان خاطر شاه را از میرزا آقاخان بی نهایت آزرده ساخته طوری که شاه گاهی پایر زمین زده با تغییر میگوید آقاخان کرمانی ولیهای خود را میگذرد گاهی میگوید هر کس با آقاخان مکاتبه داشته باشد خانه اش را بر سرش خراب میکنم این اظهارات قهراً موجب نگرانی است نوشتجات راجع باین مسائل در هر خانه ای هست مخفی میشود نگارنده راهم خطر نزدیک میگردد و خداوند حفظ میکند با وجود این حوزه بیداران در کار خود جد و جهد دارند شبانها نشر میدهند شبانه اورا قی بر ضد دولت ناصری بدر و دیوارهای طهران میچسباند و هم از کارهای مهم که بدست حوزه طهران جاری و خاطر درباریان را پریشان میکند نوشتجات بسیاری است بر ضد دولت که از طهران با اشخاص امین بولایات فرستاده گشته و از ولایات بمرکز از ولایتی بولایت دیگر با پست فرستاده میشود و در این کار طوری حسن تدبیر بخرج میرود که هیچ معلوم نمیشود مرکز کجاست از کجا بکجا میرود و گوینده کیست .

بالجمله توارد این حوادث داخلی و خارجی خاطر شاه و درباریان را بی اندازه مضطرب میسازد و هر چه میگویند حوزه استانبول را بر همزنند موفق نمیکردند چونکه دولت عثمانی روی موافقت نشان نمیدهد این است که جداً در صدد بدست آوردن حوزه طهران و بر همزدن آن بر میآیند شاه از فرزند خرد کامران میرزا انجام این خدمت را مؤکداً طلب کرده او نیز تعهد مینماید چه در ایام حکومت خود اداره پلیس مخفی مفصلی تشکیل داده هر سال مبلغی خرج اینکار میکند جمعی از اعمامه بسر های طماع را شهریه میدهد که بهاشیه نشینی از مجالس بزرگان کسب اطلاع نموده او را از خفایای امور آگاه گردانند :

بعلاوه زنه های خبرنگار دارد که از وجود آنها استفاده میکند چه از زنه های عمومی و چه غیر آنها و هم یا طایفه بهائی که در خفا حوزه می دارند و از ترس روحانیان جرئت آشکار شدن ندارند راه پیدا کرده رؤسای آنها را اطمینان داده از وجود آنها هم فایده میبرد با وجود این گاهی که سیاست اقتضا کند آنرا هم بزحمت میاندازد و میگوید پدرم میخواست چنین وچنان کند من نگذاردم .

خلاصه کامران میرزا بهر وسیله هست بر احوال حوزه بیداران طهران پی برده

آنها را گرفتار مینماید پیش از نوشتن شرح گرفتاری آنها قصه می‌را که شنیده‌ام مناسب است در اینجا بنویسم .

میشوم سید جمال‌الدین شی در استان بول در حوزه خود میگوید اذراقی است بدیوار های شهر طهران باید چسبیده شود قرعه باید کشید بنام هر کس در آعد او باید مسافرت کرده خدمت را با انجام برساند .

در میان جمع جوانی است که هنوز سالش بیست نرسیده و سر پرشوری دارد قرعه بنام او در می‌آید حاضرین اعتراض مینمایند که سن این جوان اقتضای انجام چنین خدمت بزرگ و تحمل مخاطرات آنرا ندارد چه بهتر که تجدید قرعه شود .

سید در جواب میگوید قرعه دوم بازی است مگر آنکه دیگری را باوی همسفر و معاون نمایم ناچار معاون وی را باقرعه انتخاب میکنند و هر دو بطهران می‌آیند .

مسافرین در طهران در دفعه اول موفق میشوند در مرتبه ثانی در محلی که میخواهند انجام خدمت دهند زنی را بصورت گدائی در کنار دیوار نشسته دیده اعتنا با و ننموده میخواهند ورقه را بچسباند زن از جای برخاسته چادر را بر کنار افکنده مردی در کتوت فراشان حکومتی ظاهر میشود و آن جوان را دستگیر مینماید اگر این حکایت صدق باشد باید بعد از برهم خوردن حوزه طهران و نبودن وسیله در مرکز برای نشر افکار واقع نشده باشد .

خلاصه بازگردیم باصل قضیه و گرفتاری آزادگان چنانکه از پیش گفته شد .

عادت دولتیان در این زمان اینست هر وقت مسائل سیاسی پیش می‌آید و اقدام مخالفی از طرف ملت میشود برای پی‌گم کردن لباس فساد عقیده بران پوشانیده آن را بایسگری جلوه میدهند تا معلوم نشود افکاری بر ضد دولت در ملت تولید گشته و در این وقت هم بهمین سیاست متوسل شده چندتن از طایفه بابی را که معروفند توقیف مینمایند و افکار مردم را متوجه جلب باینها مینمایند در ضمن جمعی از اعضای حوزه بیداران را دستگیر میکنند که حاج سیاح محلاتی، میرزا عبدالله طیب خراسانی، میرزا رضای پله در کرمانی و غیره از جمله آنانند .

گرفتاری این اشخاص در ماه رمضان ۱۳۱۱ انقلاب شدیدی در افکار عموم تولید

کرده اشخاصی که مورد بدگمانی هستند نگران میشوند .

گرچه نگارنده آنوقت در حوزه داخل نبوده ولی از آنجا که با بعضی از آن اشخاص رابطه و آشنایی داشته وبعلاوه بواسطه احساسات تجددخواهی ووطن پرستی درعیان بیداران ملت محل توجه شده از گوشه و کنار شنیده میشود قصد گرفتاری مرا نیز دارند .

یکی از شبهای ماه رمضان کامرآن میرزا که از روحانیین مهمانی میکند پدرم را بخانه خود بافطار میخواند و مخصوصاً مینویسد مرا هم باخود ببرد .

شب با پدرم بمهمانی حاکم رفته منتظر عاقبت امر هستم چون از سر شام باطاق پذیرایی بر میگردیم در اطاق وسط جوانی را بکامرآن میرزا معرفی میکنند میرزا محمود خان نام و میگویند الان از راه رسیده کامرآن میرزا میپرسد او را از کجا برگردانیده اند میگویند از شاهرود و دستور میدهد او را حبس نمایند کامرآن میرزا در این مجلس از حال و کار و اشتغال من از پدرم تحقیق زیاد مینماید و شاید ابهت و بلندی مقام او در نظر حاکم مانع شده باشد اگر خیالی هم درباره من داشته صورت خارجی بآن بدهد .

بالجمله از خانه حکومت در آمده باخوشحالی بخانه خود میرویم و از نگرانی در میآیم و اما مسافر حبس شده یکی از بستگان میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان است که از رجال معروف دولت میباشد اکنون والی خراسان شده این جوان خود و برادرش میرزا نصرالله خان که معروف بگل و بلبل میباشد جزو حوزه بیداران و بمصاحبت صاحب دیوان والی روانه خراسان شده او را از راه بامر دولت بازگشت داده اند و توسط صاحب دیوان هم درباره او سودی نبخشوده اینک در جزو و محبوبین درغل و زنجیر میافتد دستگیر شدگان چند روز در خانه حکومت میمانند گرچه خواص میدانند این حکایت بایی گرفتن نیست ولی مطلب بر عوام پوشیده است .

تا آنکه بواسطه حرکت فوق العاده حاج سیاح محلاتی حقیقت امر بر عوام هم آشکار میگردد .

ولی چونکه فشار حکومت استبدادی رعتی برای خلق باقی نگذاشته یا هنوز احساسات وطنخواهی قوت نگرفته و بلزاری نشده است این مسئله چندان اثر نمینماید .

واما کاری که حاج سیاح میکند این است که در موقع سختگیری بر او که دستیاران خود را نشان بدهد و عمده مقصودشان اعتراض نمودن اوست بدخالت میرزا علیخان امین الدوله در این کار واد کسی را نام نمیرد بالاخره بیطاعت شده خود را از بالاخانه می که در آن محبوس است بقصد خود کشتی بزرگ میاندازد فریاد میکند ایها الناس بماهر نسبتی میخواهید بدهید ولی ما را بایی نخوانید تقصیر ما بایگیری نیست .

حاج سیاح از این اقدام صدمه بر کمر و دست و پایش میرسد اما از رنج دنیا خلاص نمیکردد بلکه بر زحمت او افزوده میشود .

در نتیجه این اقدام مختصر هیجانی در مردم بروز کرده تا یک اندازه میفهمند چه خیر است و سیاست باطل دولت آشکار میشود .

بعد از چند روز عکس مقصرین را برداشته همه را بقزوین میفرستند تقریباً بیست ماه گاهی در کمال شدت و گاهی با کمی ملایمت در حبس قزوین میمانند .

در موقعیکه عکس مقصرین را نزد شاه میبرند شاه زیر عکس میرزا رضا بخط خود مینویسد عکس میرزا رضای کرمانی است و يك فحش بدرهم بر آن میفراید .

از اینجا معلوم میشود خاطر شاه در میان مقصرین بیش از همه از این شخص مشوش است چنانکه بعد از صدور حکم خلاصی آنها از حبس قزوین که بطهران میآیند همه را آزاد میازد مگر میرزا رضا را که مجدداً در طهران بمحبس فرستاده میشود و پس از چندی بتوسط میرزا زین العابدین امام جمعه طهران متخلص میگردد بشرط اینکه در ایران نماند .

میرزا رضا پس از مرخصی از حبس طهران در حالتیکه بواسطه صدمات جسمی طولانی و زجر و شکنجه بسیار که دیده حرکت و خصوصاً پیاده روی او مشکل میباشد ولی اضطراراً با پای پیاده از طهران بی مخارج بیرون رفته خود را بگیلان میسرماند .

میرزا رضا میخواهد بجانب قسطنطنیه روانه گردد ولی استطاعت این مسافرت را ندارد بالاخره از یکی از تجار گیلان در انزلی و جیبی قرض مینماید که از استانبول در عوض عطر برای او بفرستد در این حال رئیس پست انزلی بدستوری که از میرزا علیخان امین الدوله باو میرسد میرزا رضا را بشانی صورت و شمائل شناخته مبلغی باو نیاز مینماید .

میرزا رضا از رسیدن این وجه و از احسان امین الدوله در صورتیکه تقاضای او را ننموده بینهایت مسرور شده وجه قرین تاجر را رد نموده باقیه پولیکه دارد خود را بقسطنطنیه می‌رساند.

میرزا رضای مریض مفلوک در ورود باستانبول یکسر بمنزل سید جمال‌الدین می‌رود که آنجا اقامت نماید سید با اینکه ارادت ازرا نسبت بخود میداند در اینوقت احتیاط

نموده او را نپذیرفته میگوید ابرائی را شب در منزل خود نکند نمیدارم بالاخره میرزا رضا با امر سید و بخرج او چهل روز در مریضخانه فرانسوی خواهد ماند.



میرزا رضا پس از بیرون آمدن از مریضخانه چند ماه با همشهریهای خود میرزا آقاخان، شیخ احمد و برادرانش هم منزل شده ضمناً بخدمتگذاری سید جمال‌الدین می‌پردازد. میرزا رضا میخواهد بایران مراجعت نموده خانواده خود را پرستاری نماید ولی دولت ایران بجمیع مأمورین خارجه خود در موقع اخراج او امر نموده تذکره عبور برای وارد شدن بایران یاد داده نشود.

میرزا آرزو کرمانی

میرزا رضا روزی در محضر سید جمال‌الدین در شکایت از صعوبات روزگار گریه میکند سید میگوید گریه کردن کار کودکان است مرد مادام که در دازه هرگز بروی او باز است نه زیر بار ذلت می‌رود و نه از حوادث روزگار شکایت میکند میرزا رضا



پس از شنیدن این سخن روح تازه در پیکر خود دیده حال ملال انگیز را تغییر داده برای انتقام کشیدن از ستمکاران خود را آماده میسازد.

در موقعیکه انقلابات سیاسی آرامنه و ترکان جوان بر ضد سلطان حمید شروع میگردد شیخ ابوالقاسم برادر کوچک شیخ احمد روحی مصمم آمدن باهران است. میرزا رضا بعنوان نوکری او بایک تذکره دیابانذ کره افضل الملک روحی بیخبر سفارت ایران با سرمایه هشت لیره طلا که سید جمال الدین باو منخارج راه میدهد روانه میگردد یکی از تجار ایرانی نیز آنها را همفر شده بقفقاز که میرسند شیخ ابوالقاسم بخراسان رفته تا از آنجا بکرمان برود و میرزا رضا در یکی از بنادر بحر خزر بکشتی نشسته در بار فروش پیاده میشود.

میرزا رضا در استانبول اظهار مینموده بخراسان میرود و خانواده خود را از طهران بدانجا برده باشغل دلالتی معیشت خواهد کرد.

در این صورت جدا شدن او از شیخ ابوالقاسم و آمدنش بمازندران دلیل فسخ آن عزیمت است و یا آنکه از ابتدا بقصد آمدن طهران حرکت نموده و آن عنوان برای پی کم کردن بوده است گرچه نزد دوستانش بوده باشد.

گویند میرزا رضا در بار فروش از شخص کاسبی پلانیچه می که بیش از پنج فشنگ نداشته بمبلغ سه تومان خریداری نموده باخود بطهران میآورد.

میرزا رضا بهر ملاحظه بوده اقامت خود را در حضرت عبدالعظیم قرار داده قیافه و نام خویش را تا آنجا که ممکن بوده تغییر داده در بالاخانه روی دری که از سخن مقدس بمدرسه امین السلطان میرود بشغل معالجه امراض جلدی که کودکان را در سرو صورت عارض میشود پرداخته برای اجرای یگانه مقصد خویش انتظار فرصت میکشد.

## فصل بیستم

### روحانیت و روحانیون

چنانکه در فصل ۱۶ نوشته شد حاج میرزا حسن شیرازی بعد از واقعه دخانیه در مقام ریاست روحانی مذهب جعفری رتبه می را تحصیل میکند که مثل ومانندی در پیشانیان نداشته.

درست است که سلیمت استاد بزرگوارش شیخ انصاری باعلی درجه رسیده اما ریاست شیخ تنها در عالم روحانیت بوده بی آنکه دخالتی در سیاست داشته باشد در صورتیکه ریاست روحانی میرزای شیرازی بعد از واقعه دخانیه رنگ سیاست نیز بخود گرفته بعدی که دولت هم ناکزیر است در مسائل مهم نظریات رئیس محترم مذهب را بدست آورده برخلاف رضای او اقدامی ننماید.

میرزای شیرازی سالهای آخرین عمر خود را در اوج ارتفاع و عظمتی بسر میبرد که هیچکس تصور آن مقام را برای یک رئیس روحانی نمینموده.

بالجمله سامره ظاهراً و باطناً مرکز سیاست و روحانیت گشته جمیع رؤسای روحانی مذهب جمعری در عراق عرب و در ایران و دیگر بلاد شیعه مذهب حتی کسانی که پیش از این دعوی همسری با میرزای شیرازی یا برتری از او را داشته در این وقت نسبت با توخت الشماع واقع میگردند اینجا جمله معترضه می که مناسبت با مقام دارد بنویسم سید جمال الدین که خود در کتوت روحانیان است پس از واقعه دخانیه و تمرکز یافتن قوه معنوی سیاسی در سامره روابط صمیمانه می با میرزای شیرازی حاصل مینماید مراسلاتی که میان این دو بزرگوار رد و بدل گشته و در پاره می از کتب تواریخ طبع شده گواه صدق مدعاست.

سید در همان ایام که در قسطنطنیه با التهاب شدید اوراقی بزبان عرب بر ضد دولت و سلطنت ایران نشر مینماید در یکی از آنها قریب باین مضمون مینویسد:

ایرانیان از پیروی فرمان رؤسای روحانی خود سر نمیچینند پس چرا رئیس قوم و فقیه طایفه (یعنی میرزای شیرازی) امر نمیکند این زندیق را از تخت سلطنتش فرود آورند قسم بخدا در اینکار بقدر شاخ حجامت هم خون ریخته نخواهد شد.

خلاصه مرجعیت روحانی و سیاسی میرزای شیرازی نه تنها بزرگان از رؤسای روحانی کربلا و نجف را برای اظهار ارادت و تجدید عهد زیارت سامره میکشاند بلکه رؤسای روحانی ایران را هم بصراقت میاندازد عهد زیارت خود را با رئیس مذهب تجدید نمایند خصوصاً کسانی که در قضیه دخانیه از طرفداران سیاست او محسوب گردیده اند. از جمله آقا میرزا حسن آشتیانی است که از طهران عزیمت تشریف عراق عرب

و درك هجيت ميرزای شیرازی را مینساید.

در فصل شانزدهم نوشته شده میرزای آشتیانی در طرف شدن باید من قسمت مهمی از اعتبارات خود را که در قضیه دخانیه بدست آورده بود از دست میدهد.

اقتدار فوق العاده میرزا علی اسفرخان امین السلطان و همراهی ظاهری و باطنی از بار و ساری روحانی طهران مخالفین میرزای آشتیانی هم سبب میشود که میرزا حسن در انتظار موهون میگردد و البته غرور موفوری که بعد از واقعه دخانیه بر او مستولی شده نیز بضمیمه منفعت دوستی که داشته در تنزل رتبه و مقام او بی دخالت نبوده است بهر صورت میرزای آشتیانی بسامره مسافرت مینماید و توقعات بسیار او در حضرت میرزای شیرازی انجام نمیکرد.

چونکه آن بزرگوار با اشخاصی از رؤسای روحانی که میتوانند از اعتبارات او استفاده های شخصی بنمایند چندان همراهی نمینماید خصوصاً با کسانی که در طهران ساکن میباشند.

میرزای آشتیانی در این مسافرت بسامره یکی از مقاصدش این است که کلمه می کتباً یا شفاهاً از میرزای شیرازی بر ضد پدر من بدست آورده بنشر آن کلمه کسری را که از این راه باو رسیده جبران نماید ولی در این موضوع هیچگونه کامیابی حاصل نمینماید چه ازلا میرزای شیرازی هیچگاه خود را آلوده به اغراض اشخاص نمیکند و نهایتاً مقارن رسیدن میرزای آشتیانی بسامره کتابچه مشروحی با مضای حاج محمد حسن امین الضرب بدست میرزای شیرازی میرسد متشمل بر شرح دشمنیهای ظل السلطان نسبت بخانواده ما و شرح رقابعت گذشته حتی قضیه تطمیع نمودن میرزای آشتیانی و ایرای مخالفت نمودن با پدرم در آن درج مینماید چنانکه نگارنده خود از زبان حاج محمد حسن شنیده ام.

رسیدن این کتابچه از طرف شخص تاجر بیغرضی بدست میرزای شیرازی بهترین وسیله برای پذیرفتن درخواست میهمان خود در موضوع صدور کلمه اهانت آمیزی از او نسبت بخانواده ما میشود.

میرزای آشتیانی پس از زیارت عتبات عالیات و خانه خدا به طهران مراجعت مینماید

بی آنکه توانسته باشند اندکی از اعتبارات ازدست رفته را دوباره بدست آورد این است آنچه گفته و شنیده میشود و البته اشخاص قضاوت کرده میشوند از روی قصد و نیت آنها باری از ضاع روحانیت و احوال روحانیان باین وتیره میگردد عالی و دانی متوجه سامره میباشد تا در ماه شعبان ۱۳۱۲ هجری که خبر رحلت میرزای شیرازی منتشر شده عالم تشیع را سوگوار میسازد.

مجلس سوگواری مقتدای عظیم الشان، رئیس مسلم مذهب و شخص اول عالم تشیع در تمام ممالک شیعه مذهب برپا میشود و در طهران از همه جای شهر در جمیع مساجد و تکایا در تمام خانهای روحانیان معروف و در کوچه ها و بازارها مجلس سوگواری منعقد میگردد روز سیم با امر دولت تمام مجالس برچیده شده. و عموماً در مسجد شاه جمع گشته ناصرالدین شاه شخصاً بمسجد آمده روحانیان را سر سلامت گفته سوگواری را خاتمه مینماید.

و این اول بار است که ناصرالدین شاه بچنین کار اقدام کرده در یک مجلس عمومی مرکب از چند هزار خلق مختلف که در همین وبام مسجد ازدحام دارند وارد میگردد ناصرالدین شاه بعد از سفر آخر اروپا از داخل شدن در مجامع و شامل گشتن بهوزه های اجتماعی چندان تعاشی نمینماید چنانکه گاهی برای رفتن به خانه بعضی از خانواده خود که بیرون از عمارت سلطنت منزل دارند و یا برای رفتن به خانه بعضی از رؤسای مذهبی که سالی یکمرتبه معمول است یا کمال سادگی و یا معدودی مستحفظ آمد و رفت مینماید.

خلاصه رحلت میرزای شیرازی در عراق عرب و ایران تأثیر شدید میکند و البته باید چنین باشد زیرا که رؤسای روحانی مهم دیگر که نسبت باین رئیس اول در مرتبه دوم واقع شده بوده اند و مابین خودشان هم رقابتهایی وجود داشته در این موقع برای احراز مقام اولیت کوشش مینمایند و هر یک طرفدارانی دارند که برای آنها کار روا می کنند.

خصوصاً که مسئله اعلامیت در این وقت از مهمترین مسائل روحانیت شمرده میشود.

بگی مسئله اعلیت است که بعد از رحلت میرزای شیرازی موجب هیاهوی شدید در عالم روحانیت میگردد.

چون اختلاف است میان فقهاء که شخص عامی در مسائل فرعی دینی خود باید تقلید از مجتهد اعلم بنماید یا آنکه اعلیت شرط نمیباشد اگر تقلید اعلم واجب شد ضرورتاً شخص اعلم شاخص و مرکز کل میگردد در صورتیکه اگر شرط نباشد ممکن است در هر زمان مجتهدین بسیار مرجع تقلید و هر يك مقتدای جمعی از مردم بوده باشند میرزای شیرازی در پرتو وجوب تقلید اعلم بر دیگران تقدم جسته مقام اولیت را احراز نموده است.

اکنون که اواز میان رفته تقلید کنندگان او در جستجوی اعلم برای ادای تکلیف شرعی جدوجهد مینمایند.

از مجتهدینی که در حوزه میرزای شیرازی بوده چند تن داعیه این مقام را دارند که مهمترین آنها آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، آقا سید محمد کاظم یزدی آقا سید اسمعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی میباشند در صورتیکه در نجف و کربلا اشخاص مهم دیگر نیز وجود دارند مانند حاج میرزا حسین طهرانی شیخ محمد حسن مامقانی ملا محمد شرایبانی و غیره.

البته در بلاد ایران هم اشخاص مهمی هستند که دعوی اعلیت مینمایند و لکن از آنجا که عوام شیعه با ماکن متبرکه عراق عرب توجه مخصوص دارند بر روحانیانیکه در آن اماکن ساکنند بیشتر نظر دارند تا بر روحانیانیکه در ایرانند.

در اینصورت نباید انتظار داشت که رؤسای روحانی ساکن ایران هر قدر هم در مقام علمی مبرز بوده باشند بعد از رحلت میرزای شیرازی از مسئله اعلیت و مرجع تقلید عمومی گشتن استفاده بنمایند پس باید در عراق عرب نظر کرد دید از مدعیان اعلیت کدام يك گوی سبقت را برده شخص اول میگردد.

اما در این موضوع معطل نمیباید شد زیرا که عظمت کلمه اعلیت که بایر ایه‌های دیگر در وجود میرزای شیرازی خود نمایی داشته با خود او و با همان پیرایه‌ها در خاک می‌رود و دیگری بعد از آن مقتدای معظم نمیتواند مقام او را بآن جمعیت احراز نماید.

البته نظر بمناسبت‌های سنی و سوانح عمری و اعتبارات خصوصی یکی بعد از دیگری از روحانیان شهر تبریز قدم چسته بیشتر محل توجه میگردد بی آنکه هر جیت عمومی یافته اعتبارات میرزای شیرازی را حاصل نماید و حاج میرزا حسین طهرانی در این وقت مسن‌تر و مقدم‌تر از دیگران است.

و در میان اصحاب میرزای شیرازی کسیکه برای پیروی نمودن از سیاست او بیش از همه استعداد بروز میدهد آخوند ملامحمد کاظم خراسانی است. در ایران مدعیان اعلیت بیشتر در طهران وجود دارند تا در بلاد دیگر و در میان مدعیان طهران از همه مصرتر حاج میرزا حسن آشتیانی و بعد از او حاج شیخ فضل‌الله نوری است اگر چه مقام علم و فضل این دو تن تا یک اندازه مسلمیت دارد اما نه بآن حد که دعوی اعلیت نمایند خصوصاً که در عالم دیانت و پرهیزگاری محل توجه عامه نمیباشند باین تفصیل این دو عالم روحانی باجد و جهد شدید هر یک در مقام خود میکوشد که قسمت مهمی از اعتبارات میرزای شیرازی را بخود تخصیص داده باشد اولی بمناسبت‌هایی که اخیراً بعد از واقعه دخانیه با میرزای شیرازی حاصل نموده.

دومی بمناسبت اینکه از خواص اصحاب میرزای مرحوم بوده است. بالجمله بلند پروازیهای بی اندازه این دو شخص برای رسیدن مقامات عالی بزودی بواسطه سنگی که ناگهان از دست غیب بی‌الهای گشوده آراسته آنها خورده خاتمه مییابد و ایشان را جای خود مینماید.

شرح واقعه آنکه اوراق بطور شبنامه هفتگی در طهران توسط پست شهری که تازه ایجاد گشته توسط اشخاص مجهول بطور خفا منتشر میشود شبنامهای مزبور مستعمل است بر سوانح عمری حاج میرزا حسن و حاج شیخ فضل‌الله باتذکر دادن رفتارهایی را که بنظر نویسندگان غیر متناسب با رتبه روحانیت از آنها صادر شده است.

بدیهی است این کار بدست هر کس میشود بی موافقت همکارهای این دو شخص که نمیخواهند آنها تقدم بجویند نمیباشد.

چند ماه کاغذ پرانی مزبور بر ضد این دو رئیس روحانی دوام میکند و هر دفعه که صادر میشود بر اعتراضات خود افزوده بیشتر موجب تشتت افکار میگردد.

این اول دفعه است که يك مطلب مهم منطقی بطور شبنامه آن هم مرتب و منظم در این پایتخت منتشر میشود بی آنکه معلوم گردد کوینده و نویسنده و توزیع کننده چه اشخاصی و در چه کسوت و حرفتی میباشد و این اطلاعات خصوصی را از کجا تحصیل مینمایند.

انتشار اوراق مزبور نه تنها آن دورریس روحانی را از بلند پروازی باز میدارد بلکه دیگر روحانیان و روحانی نمایان را تهدید مینماید.

بعد از این واقعه دو تن از رؤسای روحانی طهران که با دو رئیس سابق الذکر رقابت دارند پیش پای خود را برای توسعه دادن دایره ریاست روحانی و تصدی امور قضائی بار تر میکنند و آن دو تن آقا سید علی اکبر تفرشی و آقا سید عبدالله بهبهانی میباشد و این دو شخص نیز با یکدیگر رقابت دارند.

در خاتمه این فصل تذکر داده میشود که حوادث واقعه سیاسی در دنیا عموماً و در ایران خصوصاً بضمیمه اقتضای وقت و آثار بیداری که در قوه جوان ایرانی هویدا گشته و مخصوصاً آثاری که از اقدامات وطن پرستان و تجدد خواهان در سالهای آخربن بروز نموده سبب میشود که مغزها از خرافات اندکی خالی شده و دیگر چندان وقتی بعموم فریبی روحانی نمایان نمیکذارند.

بلی روحانیت حقیقی خورشیدی است که سر در نیآورد مگر از افق گریبان روحانی حقیقی و يك جامعه وقتی دچار مرض انحطاط اخلاقی شد بوجود عالی ودانی افراد بر حسب استعداد ذاتی که دارند سرایت مینماید و روحانیت باز بچه دست اشخاص خود پستند طمعکار میگردد.

دیگر آنکه بعد از واقعه دخانیه و اعتبارات فوق العاده که از این راه در مرکز ریاست روحانی هویدا شد و روحانیان بیرو سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند عموم روحانیان باستشای وجودهای متفس منزله روحانی میکوشند تا در سیاست مملکت دخالت نموده از این راه اعتبارات خود بیفزایند در صورتیکه امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه دار بلکه اساس سیاست را هم متزلزل میسازد با وجود این دولتیان در برانگیختن روحانی نمایان در برابر روحانیان حقیقی

برای شکستن صورت و برهم زدن عظمت آنها کوتاهی نمی‌نمایند و در سابه این سیاست باطل برای تاخت و تاز روحانی نمایان طماع و روحانی زادگان بی‌سواد میدان وسیعی تهیه میشود که بواسطه وجود آنها خرابی کار روحانیت و تزلزل اساس سیاست هر دو برزیادت میگردد.

بهر صورت دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگاهداری از تجاوزات یگانگان بسی سودمند بود ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی بر ویاند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را بر همزده هر يك از سیاسیون و روحانیون را بادای وظیفه خود وادارد.

## فصل بیست و یکم

### قتل ناصرالدین شاه

در سال ۱۳۱۳ یکهزار و سیصد و سیزده که چهل و نه سال هجری از سلطنت ناصرالدین شاه میگذرد خاطر وی بر آن تعلق میگیرد که چون سال پنجاه در رسد بنام قرن دوم سلطنت جشن بزرگی گرفته بر عظمت و اعتبار خود بیفزاید.

در ایران سی سال یکقرن است و باین قاعده سال شصتم قرن دوم و لکن عشق شاه صاحب قران بشنیدن عنوان ذوالقرنین او را بر آن میدارد که سال پنجاه سلطنت را قرن مقرر دارد.

ناصرالدین شاه را دیدن اوضاع روزگار و اطلاع بر افکار جدید و مخصوصاً آنچه اخیراً در ایران بروز نموده بانکوشهای بسیار که از او در رعایت نمودن حقوق ملت در جراید خارج میشود بضمیمه خستگی از عیش و نوش و شهوت رانی که باقتضای سن برای او حاصل شده بر آن میدارد هر چه بتواند برای خلق اسباب رفاه و آسایش فراهم نموده قلب ملت را بخود جلب نماید.

چنانکه در اواسط این سال مالیات نان و گوشت را که موجب گرانی این هر دو



میباشد و عموم مردم مخصوصاً فقرا بارزانی آنها نظر دارند معاف میدارد تا باین وسیله قلب عموم را بشرکت نمودن با شوق و شغف در کار جشنی که در نظر دارد همراه و متوجه سازد .

معاف گشتن مالیات مزبور باندازه‌ی در مردم حسن اثر مینماید که بصرافت طبع آنها را بچراغان کردن طولانی برای اظهارتشکر از دولت واداشته دنباله آن کشیده میشود تا ماه ذی القعدة الحرام که دولت شروع مینماید بتبیه دیدن اسباب جشن قرن پادشاهی .

میرزا علی اصغر خان صدر اعظم و دیگر رجال دولت برای این جشن تدارک فوق العاده مینهند نقشه های مفصل میکشند و میخواهند چند شب تمام مملکت را چراغان نموده در طهران و در تمام ولایات آتش بازی مفصل کرده خوان نعمت پادشاهی را در همه جا گسترده از طبقات مختلف تا آنجا که بتوانند مهمانی نمایند .

و هم علماء و امراء و بزرگان را بخلعتهای فاخر از جانب دولت مفتخر ساخته از انعام و اکرام عمومی نمودن بقدر امکان دریغ ندارند .

اعیان و اشراف مملکت هر يك بقدر استعداد خود برای تقدیم حضور همایونی تحفه قابلی مهیا مینمایند حکام بلاد و مأمورین دولت در همه جا از داخل و خارج تقدیمیهای لایق مهیا میسازند شعراء و ادبای مملکت قصیده ها گفته تاریخها و تهنیت نامها سروده شاه را بنام ذوالقرنین یاد نموده بخود وعده گرفتن جایزه ها میدهند .

خصوصاً که شاه مقرر داشته آثار ادبی که در موضوع این جشن از دانشمندان مملکت ظاهر گردد بصورت لوحه های نفیس درموزه همایونی بیادگار ضبط گردد . بالجمله تبیه ها از طرف دولت و ملت تا نیمه این ماه دیده میشود رآیتهای کهنه دولتی را از بلاد بطهران میفرستند که تجدید گردد .

سفرای فوق العاده دول برای عرض تبریک و تهنیت اغلب بطهران وارد شده و بعضی درراهند بزودی وارد میگردند .

تجار و کسبه اسباب زینت و چراغانی از خانها بعاوزه ها و دکاکین میرند ساعت بساعت برزینت و آرایش شهرها افزوده میشود و در طهران از همه جا بیشتر .

مقرر است که از هیجدهم ماه ذی‌العقده جشن شاهانه شروع گردد .

شاه بخيال میافتد روز جمعه هفدهم ماه مزبور را محض توسل با ارواح مقدسه انبیاء و اولیاء و مبارکی جشن و طلب عفو و بخشش از خطاهای گذشته و درخواست توفیق و سعادت در آتیه از

خداوند متعال بزار حضرت عبدالعظیم که بمسافت چند میل در جنوب‌طهران واقع است مشرف گردد .

شاه در این روز ناهار را در زاویه مقدسه مهمان صدراعظم است و صدراعظم در باغ‌مادر شاه تهیه بسیار برای ناهار دیده است .

شب جمعه نگارنده بمحضرت عبدالعظیم مشرف شده ساعتی از شب میگذرد در یکی از ایوانهای غربی صحن مقدس که متصل بدالان



ناصرالدین شاه قاجار

شمالی صحن است نشسته انتظار رفیقان را میکشد که بشهر مراجعت نماید در تاریکی زاویه ایوان شخصی در لباس کسبه دیده میشود که صورتش درست تمیز داده نمیشود این شخص میرزا رضای کرمانی است که گوشه تاریکی سرپا نشسته دستها را بروی زانو و سر را بروی دستها گذارده در دریای فکر و خیال فرو رفته بی آنکه تغییر وضعی

بخود بدهد یا کلمه می بگوید در این حال دو تن از زوار در طرف دیگر ایوان نشسته با یکدیگر صحبت داشته در ضمن سخن میگویند فردا شاه بزیارت عیابد فرق هم نمیباشد چون تا کنون رسم بوده است هر وقت شاه باین مزار مشرف میشده صحن و حرم را بکلی قرق مینموده اند.

در اینوقت که شاه از ملت اطمینان یافته تصور نمیکند کسی در کمین او بوده باشد و هم میخواهد خود را درمجامع عمومی داخل نموده با همه یگانگی نماید این عادت را بر هم زده بی قرق بصحن و حرم وارد میگردد و چیزی که هرگز بخاطرش خطور نمینماید این است که میرزارضای ستمدیده دلریش آماده انتقام کشیدن از ستمگر خویش درمیان این جمع بوده باشد.

خلاصه بمحض آنکه از زبان این دو تن از زوار شنیده میشود شاه فردا بزیارت عیابد و قرق هم نمیباشد مجسمه فکر و خیال در تاریکی زاویه ایوان بجنبش آمده سر از روی دست وزانوی تحریر داشته از روی تعجب میگوید شاه، شاه فردا اینجا عیابد قرق هم نیست.

نگارنده از دیدن این حال و شنیدن این سخن تعجب آمیز از کسیکه در ظرف چند دقیقه که بفاصله کمی نزدیک نشسته جز سکوت و بیحرکتی چیزی ندیده تعجب نموده تصور میکند این شخص عارض دلخسته است که میخواهد بیواسطه عریضه می بشاه خود داده باشد.

رفقا میرسند نگارنده هم بشهر بازگشت هینماید فرای آنروز یکساعت ونیم پیش از ظهر از خیابان ناصریه بطرف لاله زار بمهمانی یکی از دوستان میروم رو بروی دری که از خیابان ناصریه پارک کشوده است معدودی از غلامهای کشیکخانه همایونی دیده میشوند که در دو طرف خیابان ایستاده انتظار بیرون آمدن موکب شاهانه و حرکت نمودن بحضرت عبدالعظیم را دارند.

کالسکه شش اسبه محاذی درب اندرون انتظار در آمدن شاه را از حرم سرا میکشد سوارها با حال پریشانی ینکی میزنند پیداست از نرسیدن جیره و هواجب بفلاکت افتاده اند و از آنها مقلو کتر اسبهای سواری آنها است که لاغری و پژمردگیشان

از ستمکاری رؤسای اسطبل و صاحبمنصبان کشیک‌خانه در طمع نمودن بعلیق آنها شهادت میدهد.

بالجمله از وضع سواری شاه و حالت همراهان او آثار ناامیدی هویداست و بدان میماند که در دلها حادثه نزدیک و خطر بزرگی اثر نموده باشد.

نگارنده بمیمانی رفته ساعتی ازظهر میگذرد بایکی از دوستان که شخص بی اعتنائی بدنیاست میباشد از بی اعتباری زندگانی این عالم صحبت میداریم که پیشخدمت از در آمده میگوید سر بازهای قراول درخانه را فشنگ (۱) داده میگویند درحضرت عبدالعظیم کسی بشاه تیرانداخته کارگر نشده.

رفیق بی اعتنائی بدنیا من میگوید این شاهد صدق گفتار است که از در آمده ما را هتبه میسازد رسیدن این خبر دوستان را متفرق نموده هر يك بجانب منزل خود روانه میگردد در مردم اضطرابی هویداست سوار قزاق در شهر میگردد رجال دولت بایکی دونفر سوار مسلح حرکت میکنند که اینها همه علامت گذشتن کار شاه است اما بی دربی خبر منتشر میشود که بشاه آسیبی نرسیده بزودی مراجعت خواهد کرد بعضی میگویند مجروح گشته بعضی میگویند در گذشته و حقیقت امر برعاده مستور است تا فردای آنروز که مکشوف میگردد.

شرح واقعه آنکه میرزارضا از آن وقت که در شب جمعه شنیده است شاه بزیارت می رود و قرق هم نمیباشد شاهد مقصود را در آغوش دیده خود را بآرزوی دیرینه رسیده می بیند شاید هم از پیش درانتظار چنین روزی بوده است.

میرزارضا از دیر زمان مالیخولیای کشتن ناصرالدین شاه را در مغز خود هیپرویدانیده ستمکاریها و حبس و زجرهایی که از مأمورین دولت میدیده و میکشیده باین مالیخولیا قوت ببخشیده است چند سال در موقع تعزیه خوانی تکیه دولت که او در غرفه حاج محمد حسن امین‌الضرب خدمت مینموده چون شاه برای داخل نمودن بگردش‌غرفه‌ها میرسد میرزارضا میخواهد با کاردی که دارد مقصود خود را انجام داده باشد اما احتیاط میکند که میادا کارگر نگشته کامیاب نگردد و کارها بدتر و سختتر بگردد و همچنین در

(۱) رسم است پربازان تفنگ میدهند بی فشنگ و در وقت ضرورت بآنها فشنگ داده میشود.

مواقع دیگر این عزم را داشته و رعایت احتیاط را نموده دست نگاه داشته است و آیا از کلمه‌ئی که شاه بطور خصوصی زیرعکس او مینویسد و در فصل ۱۸ نوشته شده و هم از احتیاطهای شاه که میسرده است با و تذکره ندهند که وارد ایران بشود نمیتوان بی برد که شاه نیز از او بدگمانی شدید داشته است؟

میرزارضا در موقی که از قسطنطنیه بطرف ایران حرکت مینماید همین مالیخولیا را در سر دارد و آرزویش در دنیا کشتن ناصرالدین شاه است معاشرت چندین ماهه اخیر او با سید جمال الدین و حوزه بیداران ایرانی آنجا مخصوصاً همشهریهای خودش هم البته این اندیشه را در وجود او قوت داده او را تشویق نموده است .

میرزارضا همه جا با این اندیشه زندگانی میکند از روی همین فکر در مازندران طیانچه میخورد و از روی همین خیال در حضرت عبدالعظیم اقامت مینماید .

چیزی که محل نظر است این است که آیا امین السلطان صدراعظم و اشخاص معرم او مانند حاج محمد حسن امین الضرب از باز آمدن میرزارضا باین مملکت خبردار هستند یا نه و اینکه محمد حسن خان اعتماد السلطنه چرا مورد بدگمانی شاه میشود اعتماد السلطنه با میرزارضا چه آشنائی دارد با صدراعظم چه خصوصیت تازه حاصل نموده و بالاخره بمرگ طبیعی از دنیا میرود یا مسموم میگردد اگر مسموم شد بدست کی و بدستور کی میشود شاید در آینده بشود تحقیقی در این موضوع کرد .

حاج سیاح معلاتی میگوید با احتیاط اینکه مبدا میرزارضا اقدام بکاری کند که باز موجب گرفتاری من بگردد با امین السلطان مینویسم میرزارضا باین شهر آمده مراقب او باشید اما او نخواهد نشست و نشیند گرفته بروی خود نمیآورد .

گفتم صدراعظم از آمدن میرزارضا خبر داشته باشد و ندانسته بگیرد بلی ممکن است چونکه صدراعظم یقین حاصل کرده شاه بعد از گذشتن جشن بیفاصله بواسطه دسپه کاریهای کامران میرزا و ظل السلطان و دیگر دشمنان او درشته امور دولت را از دست روی و از دست برادرانش و بلکه از دست اقارب و ارحامش که در کار اند خواهد گرفت و خانواده او را بکلی بر خواهد چید و شاید خطر جانی هم متوجه او بگردد . و این حقیقتی است که چندان قابل انکار نیست چه دشمنی دشمنان صدراعظم

بعد کمال رسیده شاه نیز از قهر کردنهای بی در پی او بجان آمده بنقدینه وافر می که برادرش میرزا اسمعیل خان امین‌الملک و بستگان او جمع آوری نموده‌اند چشم‌طمع دوخته بعضی از کانیکه تصدیق دارند شاه باطناً از امین‌السلطان دلگیر شده و اگر مانده بود وایام جشنتش میگذشت قطعاً او و خانواده‌اش را از کار خارج میکرد سب را چنین میگویند که شاه در نظر داشته است بااصلاحاتی در امور مملکت اقدام نماید و با بودن رشته امور بدست صدر اعظم و دست نشانندگان او امکان پذیر نبوده چه آن اصلاحات بدست درجال تجددخواه بایستی انجام بگیرد و آنها اغلب مخالفین امین‌السلطانند بر نگارنده صحت این قول معلوم نیست چه اگر شاه اصلاحاتی هم در نظر داشته است چیزی نبوده که حاجتمند دست تجدد خواهان بوده باشد.

بالجمله گویند شاه عادت داشته نقشه‌های خیالی خود را که بعد میخواست اجرا کند از پیش یادداشت مینموده یادداشت‌های مزبور نزد یکی از زنهای محرم او سپرده میشده است.

اینجا نظری باید بحرم شاهی کرد همان حرمسرا که نگارش شرح احوال آنرا يك جلد كتاب بزرگ كافی نمیشد.

صدر اعظم با حاجت شدید که به با خیر بودن از افکار خفیه شاه دارد چگونه میشود در این حرمسرا روابط خصوصی نداشته برای اطلاع از اخبار مهم راه مطمئنی تحصیل نکرده باشد بواسطه خواجه‌سرایان، خدمتگاران و بلکه بعضی از خود خانم‌ها که در محیط حملو از رقابت با یکدیگر زندگانی مینمایند و هر يك از آنها همه گونه حاجت بشخص اول دولت آن هم شخص اول خراج با اقتدار دارند.

يك قضیه خصوصی نیز با درمیانی مینماید که وسیله خوشبختی و خوشوقتی برای صدر اعظم گشته راه او را تا نقطه قلب و دماغ ناصرالدینشاه باز مینماید و آن اینست: ناصرالدینشاه در حرمسرای پر جمعیت خود اخیراً بدختر باغبان باشی خویش تعلق خاطر یافته این دختر بزودی سوگولی حرم میگردد.

پس از چندی بواسطه گوشه چشمی که از شاه بخواهر کوچکتر خود مشاهده نموده مکدر گشته روی خوش پشاه نشان نمیدهد شاه بهر وسیله برای رام نمودن

قلب وی متوسل میگردد .

حتی باین وسیله که صدر اعظم این خانم را بتوسط خواجه سرایان تصیحت کند فرستاده صدر اعظم باین بهانه باخانم دختر باغبان باشی ملاقات نموده قلبدرمیده اورا ازشاه بجانب صدراعظم جلب نموده وسیله تحصیل خیرهای خصوصی حرمسرا بهتر بدست میآید و میفهمد که بعد از جشن کار او و خانوادہ اش ساخته است از روی این نظریات است که تصور کرده میشود صدراعظم از بودن میرزا رضا در حضرت عبدالعظیم و از سوء قصد او نسبت بشاه شاید بیخبر نبوده و بپیر طرف شدن دشمن جان و مال خود نارضائی نداشته است چیزی که تصورش مشکل است این است که میرزا رضا مدتی در طهران و در حضرت عبدالعظیم مانده جمعی از دوستان او از ورودش باخبر باشند و با همه خبرنگاران که کامران میرزا در طهران و اطراف دارد شاه و پسرش از بودن میرزا رضا در این شهر بالمره بیخبر مانده باشند و باز نظرها مختلف است که اندیشه شاه کشی میرزا رضا اخیراً از کجا مددیافته و اینک مسبب حقیقی قتل شاه چه اشخاصی میباشد در صورتیکه میرزا رضا اعمال خود ناصر الدینشاه است که باین صورت در آمده و هر مددی از هر کجا باو رسیده باشد از نتیجه همان اعمال میباشد.

خلاصه میرزا رضا پیش از ظهر روز جمعه هفدهم ذی القعدة هزار و سیصد و سیزده هجری چشم رؤسای خدام حرم را دور دیده طیانچه کوچک خود را بادل بزرگ و مغز پراز حس انتقام برداشته با عریضهئی بحرم وارد شده در سمت جنوب روبروی دری که بجانب امامزاده حمزه گشوده است خود را بضریح میچسباند مانند کسی که التجاه آورده باشد و تضرع و زاری بدرگاه الهی نماید چون اول دفعه است که شاه بی قرق بصحن و حرم وارد میشود زن و مرد در صحن اجتماع نموده که شاه را ملاقات نمایند معدودی فرانس و بسا اول هم که پیش روی شاه حرکت میکنند متعرض کسی نشده مردم را پیش و پس نمیمازند. بدیهی است این چند نفر مستحفظ هم با شاه با یوان و حرم وارد نشده همراهان شاه در حرم دو سه تن از خلوتیان و یکی دو تن از رؤسای خدام مزار مقنس میباشد .

و اما صدر اعظم بیباغ مادر شاه که محل میهمانی است رفته تنظیعات آنجا را

میبیند و مراجعت نموده در سر کوچه غربی که اول بازار واقع است انتظار ورود شاه را میکشد در این وقت امین الملك در صحن مقدس با رؤسای خدام ایستاده دستور تنظیمات را میدهد که از طرف برادر احضار میگردد امین الملك بارؤسای مزبور بیرون آمده میبیند صدر اعظم در کالسکه نشسته غلیان میکشد و با وجد و سرور بسیار بوی رو کرده میگوید نوشته مهمی را گم کرده بودم حالا بخاطرم آمد کجا گذارده ام این است علت خوشحالی من صدر اعظم امین الملك و خدام را بی آنکه کاری بآنها داشته باشد احضار نموده معطل نگاه میدارد تا شاه میرسد و همه باتفاق بصحن آمده شاه وارد حرم میشود و صدر اعظم در میان ایوان با بعضی از رجال دولت قدم زده بیرون آمدن شاه را انتظار دارد شاه زیارت را تمام کرده بجهانب غربی حرم روانه میشود که از در طرف جنوب خارج شده اما مزاده حمزه را زیارت نموده برگردد:

خدام حرم اندکی مردم رایش و پس مینمایند که راه گذشتن شاه را باز نمایند و باین واسطه جمعی از زنان زیارت کننده خود را بزایه حرم ما بین جنوب و مشرق کشانیده رو گشاده و نیم رخ بانتظار دیدن شاه میایستند صف اول این جمعیت زنانه محاذی در متصل بهمین موضع از ضریح مطهر است که میرزا رضا بدانجا التجاه آورده شاه از زاویه مقرب و جنوب پیچیده پیش از آنکه رو بروی در رسیده از حرم بیرون برود چشمش بجهانب زنان افتاده حواستی متوجه پیش روست و از طرف چپ بکلی غافل در این وقت میان او و قائلش ریش از یک قدم فاصله نیست.

میرزا رضا بدون هیچگونه مانع شاه را در کنار خود دیده پشت بطرف زنها نموده عریضه را در دست و طپانچه را زیر عریضه پنهان نموده دست خود را دراز میکند که عریضه خود را بشاه برساند تغییر وضع دادن او و دراز شدن دستش برای دادن عریضه شاه را از توجه بزنان منصرف و بار متوجه میسازد اما این توجه بیش از بیک چشم برهم زدن نیست که قلب او هدف تیر انتقام میگردد پس از رسیدن تیر بقلب شاه انقلاب شدید در حرم روی داده زن و مرد فرار مینمایند شاه بی آنکه سخنی گفته باشد یک قدم بطرف در جنوبی برداشته همانجا آهی کشیده در حالیکه همراهان میخواهند او را نگاهداشته باشند بر زمین خورده جان میدهد و نمش او را میکشد



بقبره جیران که در فاصله بین الحرمین واقع است و اکنون جزو فضای مدفن اوست میرزا رضا پس از کشتن شاه طباچه را انداخته میخواید فرار کند که بعضی از زوار او را نگاهداشته خلوتیان و خدام رسیده کتک زنان او را از حرم بیرون کشانیده بصحن مقدس میبرند.

یکی از همراهان شاه کمی از گوش او را با قلمش بریده خون جاری میگرد مردم نیز بقصد کشتن او آزار فرادانش مینمایند.

صدر اعظم درحالتیکه با اضطراب میخواید بحرم داخل شده از حال شاه خیر بگیرد بهر ملاحظه باشد نمیخواید میرزا رضا باینصورت بدست مردم کشته شود فریاد میکند او را نکشید کسی گوش نمیدهد. بالاخره فریاد میزند صدر اعظم میگوید او را نکشید مردم اسم صدر اعظم را شنیده دست از رفتار خود کشیده قاتل را بدست مأمورین دولت داده او را بمعس میبرند.

میرزا علی اصغر خان صدر اعظم اگرچه از رجال با سیاست درجه اول شمرده میشود ولی دارای هوش و جریره سرشاری است همان هوش ذاتی او را رهبری کرده تذکراتی میدهد که ازمانند او اشخاص اینگونه تذکرها دور بنظر میآید اول تذکر مانع شدن از کشته گشتن کشته شاه است بی آنکه معلوم گردد همدستان او کیانند تذکر دوم آنکه قتل شاه را پنهان و او را بصورت زندگان بمقر سلطنت بازگرداند تا از انقلاب و اغتشاش منتظر الوقوع در این گونه مواقع جلوگیری شده باشد.

صدر اعظم در اینحال بیش از همه کسی از دشمن دیرینه خود کاهران میرزا که وزیر جنگ و حاکم طهران است اندیشه دارد صدر اعظم میدانند که در این موقع کاهران میرزا میتواند دشمنیهای دیرینه خود را درباره او تلافی نماید خصوصاً که او بر ضد سلطنت مظفرالدین میرزا میباشد و از هیچ اقدام برای رسیدن بمقصد دریغ نخواهد کرد صدر اعظم برای جلوگیری از اقدامات این دشمن اگرچه یکی دو ساعت هم بوده باشد وقت لازم دارد اینست که از انتشار خبر قتل شاه پیش از ورود بشهر جلوگیری مینماید و برای تحصیل قدرت و رسمیت میخواید اول ولیمهد دولت را با خبر نموده کشته شدن شاه وقتی منتشر گردد که جانشین وی مشخص شده باشد.

بهر صورت صدر اعظم در عین پریشان حواسی و با اسباب بسیار مختصر که در دست دارد خود را نیاخته دست و پای خویش را گم ننموده مانند کسی که از پیش فکر عمیق در اجرای این نقشه نموده باشد بعد از ترقی نمودن صحنها و بستن درها جسدشاه را باین عنوان که در حال غشوه و ضعف است در آغوش چند تن از خلوتیان از در کوچکی که در گوشه صحن معروف بصحن جیران است بیرون برده در کالسه سلطنتی نشانیده خود پهلوی مرده نشسته فرمان حرکت میدهد و امر ونهی مینماید.

مردم که موکب سلطنت رامیینند بصورتیکه رفته باز میگردند در کشته شدن شاه تردید نموده بلکه بزندگانی او امیدوار میگردند.

صدر اعظم باین ترتیب و تدبیر از هر حادثه خطرناکی جلوگیری نموده بدن شاه را بعمارت سلطنتی رسانیده پیش از هر کار باتلگراف ولیعهد را که در تیریز است اطلاع داده حکم تلگرافی بر صلاحیت خود برای هر گونه اقدامی که لازم بداند صادر کرده با کمال قدرت در جایگاه شاه کشته شده و در مقام پادشاهی که بعد از مدتی خود را یاریکه سلطنت میرساند نشسته کامران میرزا را با تهدید شدید بجای خود مینشاند و زمام امور لشکر و کشور را کاملاً در دست اقتدار خود میگیرد و پایتخت را منظم نگاه میدارد.

## فصل بیست و دوم

### سلطنت مظفرالدین شاه

مظفرالدین میرزا باین مناسبت که مادرش شاهزاده خانم است بر برادران دیگر در رسیدن بمقام سلطنت تقدم جسته.

این شاهزاده ذاتاً کم حال دارای ادراک محدود و بی اندازه عیاش و خوشگذران است بعدیکه سلامت بدن خود را هم فدای شهوترانی نموده.

ولیعهد در مدت طولانی اقامت آذربایجان بیکار و در حقیقت خانه نشین بوده چه همه وقت در مقابل خود والی مقتدری را مانند فتحعلیخان صاحب دیوان باحسنعلیخان

امیر نظام و غیره میدیده است که نه تنها زمام کل امور ایالت را در دست داشته بلکه در کارهای شخصی او هم دخالت و بعبارت دیگر با او للکی و تحکم مینماید.



مظفر الدین شاه

ولیعهد بواسطه نداشتن اجزای قابل و نارسایی تدبیر خود در اداره کردن امور زندگانی همه وقت بی پول معطل سرگردان و گرفتار دست طلبکار است. ناصرالدین شاه که حب حیات و علاقه بطول عمر بر هر علاقه‌ئی در وجودش غلبه

دارد ذاتاً یا آنکس که در انتظار مرگ او نشسته توجیهی ندارد گر چه فرزند خود بوده باشد .

و بلاوه بدو فرزند دیگر مسعود میرزا و کامران میرزا آنقدر بال و پر داده که در هوای سلطنت هم پرواز مینمایند و این خود مزید شکسته بالی ولیعهد است والی آذربایجان هم هر که باشد برای استقلال شخصی خود ولیعهد را در مانده و پریشان حال میپسندد .

ولیعهد بواسطه این اسباب و اسباب دیگر که سر آمدش همان محدود بودن فکر اوست در سالهای آخر عمر پدرش با نهایت فلاکت و پریشان روزگاری در تبریز امراد حیات مینماید در این صورت چندان هم نمیتوان او را ملامت کرد اگر خود را در آغوش عیاشی و شهوت رانی انداخته باشد .

شکوه السلطنه مادر ولیعهد از زنیهای محترم ناصر الدین شاه است و تعصب مذهبی زیاد دارد و در اختلاف شیخی و متشرعه که در این قرن بروز کرده و طریقه شیخی قوت گرفته است شکوه السلطنه بیرو آن طریقه گشته ولیعهد هم بمتابعت مادر خود و منسوب او میرزا محمد خان امیر الامراء که رئیس در خانه اوست بطریقه شیخی متعایل شده خود را بیش از آنچه هست مذهبی معرفی مینماید و بهاج محمد کریمخان کرمانی و اولاد او اظهار اودت میکند .

بهر این است در این موضوع عبارت کتابی را که میرزا محمد خان مجد الملک نوشته موسوم بر ساله غیبی اینجا نقل نماید مینویسد :

عنقریب ولیعهد دولت ایران را تشویقات اندرونی و بیرونی منسوبان امی او که اعمت معتبری هستند شیخی مقتدری خواهند کرد و او را عصیت این مذهب بعملی و میدارد که از حوصله دولت و ملت خارج باشد و از برای ملت ولیعهدی تعیین میکند که مردود ملت بوده باشد .

بالجمله ولیعهد با آن عالم عیاشی که در خلوت از هیچگونه ارتکابی خودداری ندارد در ظاهر نماز گذار و دعاخوان، روزه شنو سید پرست، دعاگیر، نذر و نیازده میباشد چونکه شنیده است باین توسلها میتواند تمام گناههای خود را امرزیده شده بداند .

ولیعهد اخلاق خود را از هر جهت بحلونیان و نوکرهای مقریش نیز سرایب داده و این طبیعی است که زبردستان در اخلاق و آداب پیرو زبردستان خویشند . در سالهای آخرین ریاست درخانه ولیعهد بعبدالمجید میرزای عینالدوله رسید این شاهزاده فرزند عضدالدوله نوه فتحعلیشاه قاجار است .



عین الدوله

در پیروی نمودن از اخلاق و عادات ولیعهد از دیگر چاکرانش کوتاهی ننموده در این وقت پیشکاری کل آذربایجان را هم دارد . دیگر از مقربان درگاه ولیعهد حسین پاشا خان ملقب بامیربها در جنگ میباشد

امیر بهادر جنگ رئیس کشیکخانه ولیعهد است خود را در مذهب متعصب مینمایاند این شخص اگرچه نامی است و از اوضاع روزگار بیخبر ولی کارکن و باعزم و استقامت است. از خانواده نظام‌العلمای تبریز چندتن پسر و جوان از مقربان ولیعهدند و نیز از اولاد حاج صدرالدوله اصفهانی نواده‌های حاجی محمد حسینخان صدراعظم چندتن از خلوتیان و مقربان او میباشند.

میرزا محمودخان حکیم‌الملك هم طیب ولیعهد است و نفوذ تام در وجود او دارد ولیعهد در میان اجزای خود يك سید محترم هم دارد که با اظهار ارادت مینماید و این شخص آقای بحرینی میباشد ولیعهد چون از رعد و برق و انقلابات هوایی ترسناک میشود بسید مزبور پناه برده در سایه ردای او وحشت خود را بر طرف مینماید.

سید و اولاد از هم ولیعهد را با اخلاقی که بیشتر موجب حاجتمندی او بایشان و مزید استفاده نمودن آنها بوده باشد تشویق مینمایند.

این مردم که سالها در آذربایجان در خدمت ولیعهد بفلاکت گذرانیده انتظار میکشیده‌اند ولیعهد شاه شود و بنوائی برسند در این وقت با هواهای بلند با آرزوهای بسیار یاکیسه‌های خالی و مغزهای پر از طمع مصمم آمدن بطهران و رسیدن بمقامات عالی میباشند.

عین‌الدوله که اردوی ولیعهد در تحت ریاست او بمقر سلطنت میرسد خود را از حالا صدراعظم میداند امیر بهادر جنگ خود را سپهسالار میشتابد.

و بالجمله همراهان ولیعهد مشاغل عالی دولتی و فرمانفرمایی ایالات و ولایات را در میان خود در عالم خیال تقسیم نموده هیچکس از رجال ناصرالدینشاه را در مقابل خود قابل اعتناء نمیدانند.

پس از رسیدن مرده سلطنت بولیعهد بضمیمه مبلغی پول نقد برای تدارك مسافرت فرزند ارشد خود محمدعلی میرزا را بجای خود نشانیده بجانب طهران رهپار میگرد تا از طهران پیشکار کل به آذربایجان بفرستند.

اینک با اوضاع طهران بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه و پیش از ورود مظفرالدین شاه نظری باید کرد بدیهی است تهیه فوق‌العاده که برای گرفتن جشن قرن دوم شاه

مقتول در طهران و در همه جا دیده شده بود از میان رفته زبانی بر دولت دارد گشته  
سودی هم بکسی نرسیده است سفرای فوق العاده که برای تهنیت جشن بطهران رسیده بادر  
راه میباشند مأموریت آنها تبدیل تهنیت گفتن از تاجگذاری مظفرالدین شاه میگردد .  
در ایران در موقع تبدیل سلطنت غالباً انقلاب و اغتشاش روی میداده اشخاص  
صاحب نفوذ و ستمگرانی که منتظر فرصت بوده اند از تجاوز نمودن بزرگستان خود در  
اینگونه مواقع دریغ ندارند .

اما در حادثه قتل ناصرالدین شاه بجای هرگونه اغتشاش مترقب الوقوع امنیت و  
آسایش حکمفرما میگردد بدو سبب :

اول آنکه قتل ناصرالدین شاه پادشاهی که چهل و نه سال با کمال قدرت سلطنت  
نموده عموم بزرگان و گردن کشان مملکت را دچار وحشت و اضطراب ساخته بطوری  
که جرأت نمیکند دست از پا خطا نمایند .

دوم آنکه صدراعظم در مدت چهل و چند روز تمام استعداد و قابلیت خود را  
برای نگاهداری مملکت بروز داده بحقیقت مملکت داری مینماید .

صدراعظم در مدت یکماه و نیم چنان با قدرت و مواظبت حکومت نموده که  
میتوان گفت در تمام مدت سلطنت قاجار نه ایران چنین حکومتی بخود دیده و نه تهران  
چنین مرکزیتی داشته است شاهزادگان و رجال بزرگ دوات مخصوصاً کسانی که  
میان آنها و صدراعظم سفاهی نیست در این مدت کاملاً خانه نشین شده از مداخله در  
امور خودداری مینمایند .

و اما قاتل شاه چنانکه از سابق اشاره شد ناصرالدین شاه همه وقت در موضوع  
مقصرین سیاسی این سیاست را بکار میبرد که نسبت بایسگری و فساد عقیده بآنها بدهد  
در این وقت هم همان سیاست بکار رفته در طهران و همه جای مملکت شهرت میدهند  
کشنده شاه بابی و ارتکاب این عمل از روی فساد عقیده بوده است .

این سیاست نظر بسابقه می که دارد در اول سلطنت ناصرالدین شاه از طایفه بابی  
سوء قصدی باو شده زود در ذهن مردم دور و نزدیک جای گرفته تنها معدودی از واقفین  
سیاست میدانند کشنده شاه بابی نیست و اقدام باین عمل از روی فساد عقیده نمیباشد .

بالجماء بطلان این سیاست در اثر تبلیغات مخالف از طرف بیداران ملت و در نتیجه استنطاقهایی که از قاتل مزبور بعمل آمده بزودی معلوم میگردد .

نگارنده هم در ضدیت با این سیاست باطل از زبان میرزا رضا شعری ساخته منتشر مینماید تا مسلمانی و تشیع او ظاهر شده از هندی تبر تهمت بایگیری نجات یابد شعر مزبور بقاصله دو روز بهمت حاج محمد علیخان معروف بتغلیسی که یکی از آزادیخواهان است و در مجالس اعیان و اشراف مکرر حاضر میگردد در طهران مشهور شده بولایات هم میرسد باین عنوان که میرزا رضا وصیت نموده این شعر روی سنگ قبر او نوشته گردد و شعر این است :

محب آل محمد غلام هشت و چهار      فدای مردم ایران رضای شاه شکار  
و از دیگر حوادثیکه بر نسبت بایگیری میرزا رضا مترتب میگردد یکی این است که شاعری و رقا، تخلص با پسرش بهمت بایگیری در محبس دولت است یکی از بستگان شاه ملقب بمعین السلطان که میشوند کشنده شاه بایی است بر تنفر او از هر بایی افزوده شده برای اطفاء حرارت قلب خود بمحبس رفته با حربه می که در دست دارد اول پسر را پیش چشم پدر و بعد پدر را بقتل میرساند .

و اما شمه می از آنچه در استنطاقها از قاتل مزبور تراوش کرده است .  
باید دانست که صدراعظم برای براءت ذمه خود از شرکت داشتن در قتل شاه راه آمد و شد خواص را با میرزا رضا در محبس باز گذارده چندان همانعت نمیکند از دیدار او و شنیدن عقایدش اینکار را اگر چه او برای حفظ خود میبکند اما ضرورتاً برای بیداری ملت و برجیده شدن پرده از روی حقیقت امر سودمند است .

خصوصاً که در میان استنطاق کنندگان اشخاص باهوش و وطنخواهی هستند که میدانند چه بپرسند که جوابهای وطن پرستانه قاتل مزبور در آگاهی مردم مؤثر بوده باشد رساله می که در موضوع استنطاق میرزا رضا بقلم میرزا ابوتراب خان نظم الدوله نوری که معاون نظمیة طهران است و خود بشخصه مباشر استنطاق است نوشته شده مطلب را نیکو ظاهر میسازد .

از شاهزادگان و رجال دولت و حتی از خواجه سرایان هم با وی ملاقات نموده



میرزایضا با هر يك باقتضای استعداد او گفت و شنود کرده آنچه میخواهند از زبان او بشنوند که دیگری را در این عمل شريك خود یا مطلع از قصد خویش بنخواند کامیاب نمیکردند و کشنده مزبور با قوت قلبی که نظیرش کمتر دیده شده همه را با احساسات وطنخواهی، دشمنی باظالم و دوستی بامظلوم نسبت میدهد یکی از مستنطقین میرسد شاه اخیراً رموف و مهربان شده بود چرا او را کشتی جواب میدهد بلی چنین است اما درخت کهنی بود که در سایه آن حیوانات مودعی جمع گشته بمردم آزار میرسانیدند و دفع شر آنها جز بقطع آن درخت ممکن نمیشد.

بدیگری میگوید صدای طیانچه من که بلند شد تمام ستمکاران عالم بخود آمده بجای خویش نشستند حاجی محمد کاظم ملك التجار که مردی خراف است بملاقات او رفته در ضمن صحبت میرسد کدام انوشیروان عادل را پشت دروازه طهران سراغ داشتی که ناصرالدینشاه را کشتی میرزایضا از شنیدن این سخن سکوت عمیقی کرده زان پس میگوید در این چند روزه در میان همه سخنها که از زبان هر کس شنیدم سخنی باین درستی نشنیده بودم و نکته مطلب پوشیده نیست.

بالجملة تعین آخرین تکلیف میرزایضا موکول است برسیدن شاه بطهران و صدور امر واداره همایونی درباره او.

موکب همایونی از تبریز دور و بطهران نزدیک میشود عموم مردم در همه جا منتظرند ببینند مظفرالدینشاه پس از ورود بمقر سلطنت و بعد از سانحه قتل پدرباقتضای افکار تازه که در عالم تولید گشته و ایران هم از آن افکار بالمره بی سروصدا نیست در تشکیل دولت جدید چه اقدامات اساسی میکند و اساس سلطنت را روی چه بنیان خخل ناپذیر میگذارد رشته امور را بدست چه اشخاص میدهد و از خود چه قدرت چه رأفت چه عدالت بروز خواهد داد که دیگر خیال شاه کشی در دماغ میرزایضاهای ایران تولید نکردد.

خصوصاً که تنظیمات تازه دربار را با انتظام امور مملکت داری بدست قدرت امین السلطان صدراعظم میبینند و امنیت موقتی عمری را که در اثر حوادث حاصل شده مشاهده نموده بر امیدواریهها افزوده میگردد.

این است که بایقراری جلوس مظفرالدینشاه را برابر یک سلطنت انتظار دارند . اما از طرف شاه مظفرالدینشاه هر قدر بخواد اخلاق و عادات چندین ساله خود را تغییر داده وضع زندگانی شبانه روزی خویش را عوض نموده برفتار و کرداری که مناسب این وقت و مقتضی این مقام است شروع نماید امکان پذیر نیست چه عادت طبیعت دوم میشود و طبیعی تغییر پذیر نمیباشد خصوصاً که توأم شود باضعف مزاج که لازمه اش ضعف فکر و اراده است مظفرالدینشاه تصور میکند رسیدن بمقام سلطنت نتیجه اش نیست که بادست باز و اقتدار کامل بآنچه که تا کنون میپرداخته بهتر و خوبتر پردازد .

مظفرالدینشاه همانکس که از صدای رعد و از جبهیدن برق وحشت مینماید البته از شنیدن صدای طبلانچه شاه کش و برق گلوله می که بر قلب پدر با اقتدارش رسیده بیشتر متوحش میگردد و اطرافیان تربیت شده باخلاق او خصوصاً خلوتیان کودک صفت هم برای حصول تقرب و رسیدن بمقاماتی که در نظر دارند در مدد دادن بقوه و اهمه او و در تشویق نمودن وی بمدامت کردن بکارهایی که بآنها عادت نموده است کوتاهی مینمایند .

در اینصورت اگر دورین حساسی در برابر دیده گذارده از نزدیک احوال روحی شاه و همراهان و اوضاع ظاهری و باطنی اردوی همایونی را مشاهده نمائیم غیر از ناامیدی و بازهم ناامیدی چیزی دیده نمیشود .

در صورتیکه شخص خارج از جریان امور این احوال و این اوضاع را در دورین خیال نمیتواند ببیند .

صدر اعظم که در مرکز سیاست نشسته با یک دست مملکت را میگردداند و با دست دیگر پادشاه را میکشاند تا بکرسی سلطنت بنشاند البته بیشتر و بهتر احساس مینماید که احوال روحی شاه و همراهانش از چه قرار است بلی صدر اعظم هر ساعت در روی صفحه های تلگراف که از اردوی همایون میرسد باتأسف آیه های یأس و ناامیدی را میخواند و با ذره بین دقیق بدبختیهای خود و مملکت را در فاصله میان سطور اوراق مزبور مشاهده مینماید .

صدراعظم با خانواده رضاقلیخان الله باشی که رئیس آنها اکنون علیقلیخان مخبرالدوله دارای مقام ارجمتد و پدر اولاد برومند مانند صنیع الدوله و مخبر السلطنه و غیره میباشد صفائی ندارد ولی اینخانواده بامظفرالدینشاه مناسبت خصوصی دارند .  
شاه از راه یا

تلگراف صنیع الدوله  
را بقزوین طلب مینماید  
احضار صنیع الدوله  
همان اندازه که در قلب  
وطنخواهان حسن اثر  
نموده تصور میکنند  
شاه میخواهد از شخص  
بصیر دانشمندی تعلیمات  
نافع بگیرد در قلب صدر  
اعظم سوء اثر مینماید  
چه اطمینان ندارد که  
شاه از زبان صنیع الدوله  
آنچه را از او متوقع  
است بشنود .



صنیع الدوله

خلاصه صدراعظم

برای ورود موكب همایونی تهیه استقبال شایان دیده تجملات سلطنتی را فراهم آورده  
همه را برای تهیه پیشواز بکار میاندازد .

واردوی مفصلی بریاست جهانسوز میرزا که سالخورده ترین شاهزادگان است

بقزوین میفرستد .

شاهزاده مزبور نخست مورد مرحمت خسروانه میگردد ولی پس از پیشنهاد

خیرخواهانه می که میکند در موضوع برگرداندن جمعی از همراهان شاه از قزوین

بتبریز برای خدمتگذاری و لیعهد تا اداره سلطنت بدست رجالی دائر بوده باشد که بمظفرالدین میرزا بیچشم ناصرالدینشاه نظر نمایند رئیس از مشورتی که شاه با خلوتیان خود میکند شاهزاده پیرمرد محترم مورد بمرحمتی شده در موقع ورود بخلوت شاه پاسبان دست رد بسینه او نهاده شاهزاده با رنجش بسیار بطهران بازگشت مینماید و البته این پیشنهاد هم بی دستور صدر اعظم نبوده است که او با شاه صحبت بدارد.

بالجملة لوازم پذیرائی در طهران کاملا فراهم شده خیابانهای دارالخلافه را که محل عبور موکب همایونی است زیبت داده آئین بسته اند و مقرر است روز بیست و نهم شهر ذی الحجة العرام موکب مبارک بطهران ورود نماید.

صدر اعظم بانهایت جد و جهد برای این روز مشغول تهیه پذیرائی است.

بجهت حضور شاهزادگان و رجال دولت و اعیان و اشراف در باغ شاه بیرون شهر و در باغ گلستان مرکز سلطنت نقشه ها کشیده تنظیمات مقرر گردیده در صورتیکه نمیدانند این تشریفات بیهوده و این تدارکها بیفایده خواهد بود زیرا که روز بیست و هشتم بصدراعظم خبر میدهند اعلیحضرت همایونی الساعة ورود میفرمایند.

صدر اعظم با کمال حیرت سر از پانشناخته مہیای سواری و تشریف حضور همایونی در خارج شهر میگردد اما پیش از آنکه اوسوار شود شاه پیاده گشته و صدر اعظم پیش روی درب سردر عمارت کریمخانی بزیارت شاه تشریف حاصل مینماید.

بدیهی است این رفتار خائفانه که از وارث تخت و تاج جم بظهور میرسد تاچه اندازه موجب بر طرف گشتن هیبت و اہبت سلطنت از دلہای مردم میگردد.

لوازم تشریفات ورود همایونی ناچیده برچیده میشود و صدر اعظم باداه وظایف بعد از ورود شاه میپردازد.

تا چند روز شاه مشغول پذیرفتن علمای اعلام سفرای کرام و محترمین والا مقام است.

نگارنده که مظفرالدین شاه رادر ایام ولایتعهد از دور دیده در این موقع در زمره تشریف جویندگان از نزدیک مبینم.

شاه مانند کسیکه در جایگاه عاریت نشسته باشد جلوس نموده جمعی از

روحانیان تشریف جسته و در هم و بر هم برافزودند آمده صدر اعظم عصای درستی در دست مانند یساول پشت سر این حوزه در برابر شاه ایستاده است.

صحت مجلس تعریفی است که شاه از اقدامات صدراعظم میکند و اظهار جاگری است که از صدر اعظم در مقابل عواطف ملوکانه بروز مینماید.

بضمیمه بیانات تشکر آمیز و اظهار دعاگومی زیاد از طرف حاضرین پس از بیرون آمدن از محضر همایونی در حیاط باغ گلستان شنیده میشود یکی بدیگری میگوید آیا بهتر نمیبود اگر آنکه نشسته بود عصا را در دست گرفته سر با میبستاند و آنکه ایستاده بود بجای وی مینشست تأثیر وضع محضر پادشاه را از این مذاکره در دلهای تشریف جستگان میتوان احساس نمود.

خلاصه روزی چند اعلیحضرت در شهر توقف نموده بواسطه گرمی هوا بیلاق شمیران تشریف فرما شده تا اواخر ماه صفر ۱۳۱۴ در بیلاق توقف مینماید.

مردم انتظار دارند یکی دو روز بعد از ورود موکب همایونی بقعاس نمودن قائل پند امر مبارک صادر گردد ولی اعلیحضرت با احترام دو ماهه محرم و صفر که ایام روضه خوانی و عزاداری است صدور این امر را موکول باوائل ربیع الاول مینماید.

صدراعظم هم باین تأخیر بی میل نمیباشد تا همراهان شاه نیز از زبان میرزا رضا آنچه را که دیگران شنیده اند بشنوند و بدانند کسی در کار قتل شاه شرکت نداشته است این است که مکرر او را در مجالسی که چندتن از شاهزادگان در مجال مخصوص شاه حاضر باشند آورده استنطاق وی را تجدید نموده و نمیشوند مکرر آنچه از پیش شنیده شده است میرزا رضاهم احتمال میدهد که مورد عفو پادشاه بگردد ولی اینطور نیست و روز دوم ربیع الاول روز قعاس او مقرر میگردد.

در شب این روز آخر مجلس استنطاق قاتل در حضور صدراعظم و جمعی از وزراء و رجال مظفرالدینشاه منعقد شده بی آنکه او بداند این شب آخر عمر اوست پس از نیمه شب او را از عمارت ازک بسربازخانه میدان مشق میفرستند.

روز پنجم شب دوم ماه ربیع الاول هزار و سیصد و چهارده در میدان مشق داری برپا نموده اول طلوع آفتاب از دم سربازخانه تاپای دار دوصف نظامی کشیده شده در

حالتی که خلقی اثبوه برای تماشا بمیدان آمده اند میرزا رضا را از مجلس در آورده از میان دو صف نظامی می آورند.

چون پهای دار میرسد میخوهند طناب بگردن او ببندند گویند سختی بزبان آورده که حکایت از حال خود و حال مملکت مینموده اعاین عبارت بدست نیامده و برصحت آن اطمینان ندارد.

بالجمله در میان صدای موزیک که از اطراف بلند است و در هیاهوی تماشاچیان وسعت گرفتن عکاسان بر یکدیگر برای برداشتن عکس بدن قاتل بر فراز دار دیده میشود که ریمان قماش بر حلقوم او فشار آورده در دم جان میپارد.

## فصل بیست و سوم

### میرزا آقاخان کرمانی و رفیقانش

میرزا عبدالحسینخان مدعو با آقاخان کرمانی که در فصل دهم و نوزدهم بشرح حال او اشارت رفته اینک نزدیک ده سال است در استانبول اقامت دارد زبان ترکی استانبولی را نیکو فرا گرفته. زبان فرانسه را تکمیل کرده در تاریخ و فلسفه و ادبیات تحصیلات زیاد نموده با اشخاص بزرگ دانشمند خلطه و آمیزش داشته افاده ها کرده استفاده ها نموده است.

میرزا آقاخان با میرزا حبیب دستان اصهبانی که یکی از ادبای عصر است و در استانبول اقامت دارد آشنا شده مدتی در منزل او مکن داشته ادیب مزبور را در تالیف و تصحیح مؤلفات و مصنفات او و دیگر خدمات معارفی مانند ترجمه کتاب حاجی بابا و غیره مساعدت مینموده میرزا آقاخان چنانکه در فصل نوزدهم نوشته شد در روزنامه اختر استخدام قلمی حاصل نموده ماهی دوازده لیره از آن اداره معاش میگرفته و هم در مدرسه ایرانیان تدریس فارسی و عربی مینموده از آن راه نیز ماهی هشت لیره کسر معاش خود را جبران مینموده است.

میرزا آقاخان در مدنت اقامت قسطنطنیه کتاب هشت بهشت - قهوه خانه - نامه

سخن - تاریخ ایران موسوم بآئینه سکندری رساله خرید خوزستان ترجمه تلماک انشاءالله ماشاءالله وغيره را تألیف مینماید .

کتاب نامه سخن در احوال شعرای ایران در عصر هر سلطانی میباشد این کتاب نامم مانده و همچنین از ترجمه تلماک قسمتی بیش نگارش نیافته.

واما رساله خرید خوزستان موضوع این کتاب این است که مؤلف آن بفاریان متمول ایرانی که در هندوستان اقامت دارند پیشنهاد مینماید اراضی اهواز را در خوزستان از دولت ایران خریداری نموده آنجا اقامت نمایند از یک طرف پول کزافی بکمربه بدولت ایران برای آباد نمودن سایر قطعات مملکت میرسد از طرف دیگر سرمایه بزرگی از اشخاص وطن دوست بااطلاع بضمیمه دولت هنگفت بمملکت خوزستان وارد شده سداهواز رابسته و بقاصله کمی در کنار شط کارون مملکتی مانند کراچی و بمبئی دارای تمول سرشار و روح ایرانیت ایجاد میگردد .

بدیهی است این خیال از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی در عالم وطن پرستی یکی از خیالات عالی شمرده میشود و شاید روزی بیاید که این فکر عالی صورت خارجی بخود بگیرد .

این رساله بهندوستان رسیده فلاسیان وطن پرست پیشنهاد مزبور را پسندیده برای پذیرفتن آن حاضر میگرددند خصوصاً که میبینند علاوه بر منافع مادی و معنوی که دارد آب و هوای خوزستان شباهت بآب و هوای هند دارد و بواسطه دریا و شط العرب ورود کارون راه آمد و رفت باز و دائره تجارت عمومی دنیا بی محذور میتواند آن مملکت را هم در محیط خود گرفته استفاده بزرگ از آنجا بنماید .

فاریان در تعقیب این پیشنهاد با دولت ایران داخل مذاکره میشوند ولیکن افکار دولتیان وقت با اقدام باینگونه مسائل اساسی موافقت ندارد و نتیجه گرفته نمیشود میرزا آقاخان بکتاب آئینه سکندری خود بیش از دیگر تألیقاتش اهمیت میدهد چنانکه بدوستان صمیمی طهرانی خود سفارش خواندن آن کتاب را مینویسد.

میرزا آقاخان کتاب رضوان را که در کرمان شروع نموده و در اصفهان نیز چنانکه در فصل دهم اشاره شد مینوشته در استانبول تکمیل مینماید.

میرزا آقاخان برسم قدیم ایران مصمم بوده بتقلید شیخ سعدی که دیباچه گلستان را بنام سعید زنگی نوشته دیباچه رضوان را بنام شاه یایکی از شاهزادگان ورجال معظم ایران بنویسد ولکن ستمکاری بسیار که از دولتیان دیده به حدیکه او را بترك یارودیار واداشته ازاین اندیشه منصرف نموده دیباچه مزبور را در قسطنطیه بنام سلطان حمید خان تانی مینویسد و چون انتساب دولت را بیان میکند میگوید فی دولت سلطانها عبدالحمید الثانی و هم در وصف اوضاع طبیعی قسطنطیه مینویسد در ساحات بهشت آسای آسیا چنین بوستان نعم و گلستان ارم ندیده بودم.

بالجمله مؤلف مزبور کتاب رضوان را با دیباچه مشعشعی تقدیم سلطان حمیدخان نموده عطاقت سلطانی را بجانب خود جلب مینماید و مرسومی در مقابل این خدمت برای او مقرر میگردد میرزا آقاخان چندسال در استانبول زندگانی بارفاه نموده جمعی کثیر دوست و آشنای صمیمی از عثمانی و اروپائی و غیره بدست میآورد و هم در آنجا متاهل شده یکجهت قصد اقامت مینماید.

و اما رفیقانش - نزدیکترین رفیقان میرزا آقاخان شیخ احمد روحی است که در کرمان الیف و حلیف او بوده شیخ احمد چنانکه در فصل دهم نگارش یافت در ایام اقامت میرزا آقاخان در اصفهان از کرمان با نشهر آمده بانفاق بطهران و باهم بقسطنطیه رفته اند.

شیخ احمد بواسطه ذوق عرفانی و عربیت و ادبیت و حسن معاشرت که دارد نزد مشایخ و ارباب فضل عثمانی مقام و مرتبهائی یافته در مدت اقامت استانبول زبان ترکی تحصیل نموده زبان فرانسه را فرا گرفته از معلومات جدید اطلاعاتی تحصیل نموده از نیز تاهل اختیار کرده مقیم قسطنطیه گردیده است.

شیخ محمود افضل الملك روحی و برادر دیگرش شیخ ابوالقاسم بدیدار برادر خود با استانبول رفته مدتی باهم زندگانی مینمایند

افضل الملك معلوماتش از شیخ احمد بیشتر و جامعیتش از وی افزون است کتاب صد خطابه که تألیف آن بمیرزا آقاخان نسبت داده میشود افضل الملك آنرا اثر خامه خویش میداند.



دیگر از درستان ممیمی میرزا آقاخان حاج میرزا حسنخان خیرالملک میباشد  
 خیرالملک از مأمورین دانشمند وظیفه شناس وطن پرست ایران است مدتها درجده  
 در بصره در استانبول و در جاهای دیگر جنرال قنول بوده با مأموریت‌های دیگر داشته.  
 خیرالملک هر کجا مأموریت نموده خاطرهای شرافتمندانه‌ئی از خود باقی  
 گذارده است در حدود هزار رسید و هشت هجری بطهران آمده که در پاداش خدمات  
 صادقانه که بدولت نموده ارتقا رتبه یافته از خلوص نیت خود نسبت بوطن و از صحت  
 عمل و وظیفه شناسی خویش استفاده نماید محیط طهران را تا ماعد با افکار خود دیده  
 بازار متاعی را که در دست دارد کساد یافته با يك عالم تا امید بقطنطنیه مراجعت  
 مینماید.

نگارنده در ایام اقامت خیرالملک در طهران مکرر با وی ملاقات کرده او را  
 شخص خوش محاوره وطن پرست دارای خط در ربط وافی قاعده دان مؤدب و متین یافتیم  
 خیرالملک در قطنطنیه مورد مرحمت سلطان شده از طرف دولت خانه ملکی  
 با عطا از جاریه‌های حرم سرا دختری باز دواج باور داده شده مختصر مرسومی نیز در  
 باره‌اش مقرر میگردد (۱)

خیرالملک پس از مراجعت بقطنطنیه سفارت کبرای ایران اعتنا تموده خود  
 را از سفارتیان دور میگیرد و مخصوصاً به ملا الملک طباطبائی تبریزی سفیر کبر  
 بی اعتنای نموده همه جا نام او را با تصحیف بزبان آورده او را از خود بی اندازه آزرده  
 خاطر میسازد.

خیرالملک با میرزا آقاخان خصوصیت زیاد حاصل نموده در باره‌ئی از تألیفات  
 ارماتند رساله خرید خوزستان و غیره او را مساعدت مینماید.

اینک باجمالی از حال عمومی حوزه سید جمال الدین اشاره نمائیم.

در فصل نوزدهم نوشته شد سید جمال الدین با امر سلطان انجمن اتحاد اسلامی

(۱) سلطان حیدرخان هر سال چند تن از دختران خوش سیما را که در خانهای رجال دولت برای  
 تقدیم شدن به حضور عالیه زنان تربیت میشدند به حرمسرای پدرفته و چندتن از آنها را که محل توجه  
 نبوده‌اند به بربک از حان و معتزمین که مورد مرحمت واقع میگشته‌اند بتوان از دواج میبخشید این  
 از عطا‌های بزرگ ملوکانه بوده و این زنان را جاریه‌های حرم مینامیدند.

در استانبول تشکیل داده میرزا آقاخان و رفقای او در آن انجمن عضویت یافته باری رابطه مخصوص حاصل مینماید .

بدیهی است تشکیل انجمنی که رئیس سید جمال‌الدین بوده باشد پادشاهی شدید که از دولت ایران دارد و میرزا آقاخان و رفقای او عضو آن انجمن باشند روابطش باسفارت کبرای علاءالملک چگونه واقدماتی که از آن انجمن در راه اتحاد اسلام و اجرای مقاصد سلطان میشود انعکاست در دربار ایران بچه صورتی خواهد بود دولت ایران هم که از یک طرف مساعدت فوق‌العاده سلطانحمیدخان را با انجمن مزبور دیده و از طرفی از جراحتهای شدید که بر قلب هیئت‌رئیس و اعضای عامله آن انجمن بدست دولتیان رسیده خیر دارد ناتوانی خود را هم در مقابل توانائی امیراطوری عثمانی باپیرایه خلافت اسلامی که دارد میبیند در این صورت البته حق دارد نگران بوده باشد دولت ایران نه تنها بواسطه اطلاعاتی که اسفارت کبرای خود در استانبول میگیرد نگران میماند بلکه از بغداد نیز میرزا محمود خان قمی مشیرالوزاره کارپرداز دولت علیه بعضی از اوراق انجمن اسلامی قسطنطنیه را که بر روحانیان عراق عرب نوشته شده بدست آورده بدربار طهران میفرستد و موجب مزید نگرانی میگردد .

و دامن میزند بآتش نگرانیهای مزبور نگارشات ملکم خان در روزنامه قانون بر ضد دولت و رابطه زیاد او با سید جمال‌الدین و میرزا آقاخان و رفقای او و هم نگارشات سید جمال‌الدین بر ضد شاه و صدر اعظم که اوراق چاپ شده‌اش بوساطت مختلفه در طهران و دیگر بلاد ایران منتشر میگردد چنانکه از پیشی اشاره شد .

بالاخره نگرانی دولت تخفیف مییابد بواسطه تغییراتی که در قسطنطنیه حاصل شده و در نتیجه سید جمال‌الدین و رفقای او اعتباری را که در دولت عثمانی داشته‌اند از دست میدهند

شرح مطلب آنکه سلطانحمیدخان ندیمی دارد در لباس روحانی نامش شیخ ابوالهدی ندیم مزبور شخصی بدفطرت محافظه کار منفعت پرست و بینهایت حسود میباشد .  
تقریب سید جمال‌الدین را با سلطان نپسندیده هر چه میشو اندازری سعایت میکند بحدی که سلطان حمیدخان را از همراهی با سید منصرف ساخته سلطان نیز بواسطه پیش آمدهای

ناگوار از اقدامات ارامنه و ترکان جوان بر ضد خود نگران است باندازه‌ی که دیگر امیدی با استفاده نمودن از اقدامات انجمن اتحاد اسلحه‌ی هم ندارد در این صورت از سیدجمال‌الدین و رفقای او خود را بی‌نیاز میدانند باره‌ی اقدامات نیز از سید پنهان می‌رسد که سخنان سعایت آمیز مخالفین خود را نزد سلطان سرسبز مینماید.

مثلاً خدیو مصر بقسطنطنیه می‌آید هر قدر میخواهد بواسطه سابقه‌ی بی‌که دارد باجازه باب عالی با سیدجمال‌الدین ملاقات نماید موفق نمیشود بالاخره در کاغذ خانه که یکی از نزعتگاههای قسطنطنیه و دور از شهر است بطور خفا مابین سید و خدیو ملاقات حاصل میشود خبر سلطان میرسد و موجب مزیدنگرانی و دل‌تنگی او میگردد. همچنین سید عبدالله خادم مدینه منوره باستانبول آمده بسعایت محمد رشاد ولیعهد دولت نزد سلطان مینویس گشته خادم مزبور در منزل سید جمال‌الدین متحصن شده دولت او را میطلبند رسید از تسلیم نمودن وی ابا نموده بالاخره او را بخدیو مصر می‌پارند تا باخود بمصر ببرد در این ایام سلطان در اداره و وسیع جاسوسی که برای اطلاع از اقدامات ارامنه و ترکان جوان تأسیس نموده سیدجمال‌الدین و دوستان او را نیز در تحت نظر و مراقبت جاسوسان میگذارد.

بدینوسیله است این حوادث سفارت کبرای ایران در قسطنطنیه فرصت و مجال میدهد بر ضد سیدجمال‌الدین و رفقای او اقدامات بنمایند.

علاءالملک در تعقیب تلگرافاتی که از طهران بر ضد سیدجمال‌الدین و رفقای او میرسد با محمود پاشا مدیر ضبطیه و کلایتر استانبول که مرد بد نفس طماعی است خصوصیت کرده او را به نشان بزرگ دولت تطمیع نموده از او خواستار میشود که اگر بگرفتاری و تبعید سید موفق نگردد لااقل دوسه تن از یارانش را دستگیر و بایران بفرستد. ضمناً وعده میدهد که اگر دولت عثمانی این درخواست سفارت را بپذیرد دولت ایران در مقابل این مساعدت ارامنه‌ی را که بر ضد سلطنت عثمانی میباشد و بایران فرار نموده اند دستگیر نموده تسلیم مامورین عثمانی مینماید.

محمود پاشا با دادن راهبرتهای مجهول بر ضد میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و حاج میرزا حسنخان خیرالملک که بیشتر از دیگران مبعوض سفیرند خاطر سلطان

را از آنها مشوش کرده او را بگرفتاری آرامنه امیدوار نموده اراده سنیه سلطانی را برضد اشخاص فوق‌الذکر صادر مینماید باین مضمون که اختیار رعیت ایران با سفیر ایشانست .

در این احوال سانحه قتل ناصرالدین‌شاه روی داده دراستنطاق میرزا رضا معلوم میشود که او با شیخ ابوالقاسم روحی از استانبول حرکت کرده و باتذکره او خود را بایران رسانیده شیخ ابوالقاسم باتلگراف در کرمان محبوس میگردد و تا زمان صدارت امین‌الدوله در قید و بند است و بعد آزاد میگردد امین‌السلطان که از میرزا آقاخان و رفقای او دلی پر خون دارد و در خصوص گرفتاری آنها و فرستادنشان بایران اقدامات مجدانه از پیش کرده است و نتیجه نمی‌تواند فرصت و بهانه بدست می‌آورد خصوصاً که نوشتجاتی برضد شاه و صدراعظم بخط سه شخص سابق‌الذکر خطاب بر رؤسای روحانی نجف اشرف در سایه بیوضعی پستخانه دولتی نجف بدست اسدخان نظام‌العلماء از نواده صدر اصفهانی و از دوستان امین‌السلطان افتاده بطهران فرستاده میشود و برای مدلل نمودن شرکت فکری داشتن آنها با میرزا رضا در افکار ضد شاه میتواند سندیت داشته باشد .

امین‌السلطان آنها را بفشارت کبرای استانبول میفرستد و آن سه نفر را جداً مطالبه میکند که بایران فرستاده شوند .

بالاخره مأمورین دولت عثمانی در یکروز و یک وقت بمنزلهای اشخاص مزبور رفته آنها را دستگیر کرده نوشتجاتشان را ضبط نموده و هر سه را تحت الحفظ بطرابوزان میفرستند .

سیدجمال‌الدین باینکه چندیست میانه او و این اشخاص آمد و رفتی که از پیش بوده باقی نمانده بلکه اندکی دلنگی هم حاصل شده نزد سلطان رفته امر صادر مینماید آنها را از طرابوزان با استانبول عودت بدهند .

اما سفیر کبیر و محمود پاشا از هر اقدام برضد این امر دریغ ننموده اجرای آن را بتأخیر میاندازند باین سبب توقف آنها در طرابوزان بطول انجامیده باستخلاص خود امیدوار میگردند .

میرزا آقاخان پاره‌هی از تألیفات خود را از استانبول میطلبید که آنجا با تمام برسانند و دیگر نشانی از آنها بدست نمیآید و هم قسمتی از تاریخ منظوم موسوم بسالارنامه را در آنجا انشاء مینماید تا موقعیکه سفیر کبیر بواسطه بدست آمدن نوشتجات نجف با سبب دیگر موفق میگردد باینکه امر مجدد صادر مینماید آنها را تسلیم مأمورین ایران نمایند از آنجا بشیریز فرستاده میشوند و در تبریز گرفتار حبس شدید میگرددند. میرزا آقاخان از طرا بوزان مکتوبی بشکارنده نوشته از این جماعه شروع مینماید بعد از عنوان: بدیهی است ما را بررسی بایران نمیآوردند اگر میتوانید چاره‌ئی بیندیشید. در موفقی که میخواهند آنها را از طرا بوزان بشیریز بفرستند شیخ محمود افضل‌الملک و دوستانش بتوسط سفارت کبری و غیره هرچه میتواند کوشش مینمایند بلکه نگذارند آنها را تسلیم مأمورین ایران کنند ولی همه اقدامات بی نتیجه مینماید. میرزا آقاخان در نقاشی از ارض روم بتوسط جواهری زاده، تلگرافی بمسطنطیه نموده برای استخلاص خود استعداد مطلبند افضل‌الملک در تحقیق این تلگرافی از سید جمال‌الدین درخواست میکند که او از سلطان استدعا نموده آنها را در ارض روم توقیف نمایند.

سید پسر از اندیشه مختصر بآرامی میگوید اگر پسر مرا بمقتل ببرند و از یک کلمه شفاعت من او نجات یابد بکشتن او تن در میدهم و بر باز عاز و تنگ از دشمن خواهش نمودن میروم بگذار آنها را بایران برده سر ببرند تا در دو دمانشان پایه شرف و افتخار بلند گردد و هم نایب سفارت روس که از شاگردان شیخ احمد روحی است در باب عالی و باین همایون برای استخلاص آنها اقدامات میکند و تبری نمیبخشد چونکه سلطان حمید شخصاً از آنها نگرانی حاصل نموده و بعلاوه در مورد اتهام ب شرکت داشتن آنها در قتل ناصرالدین‌شاه نمیتواند توجه عاطفتی بایشان داشته باشد بالجمله آنها را تسلیم مأمورین ایران در سرحد نموده بجلفا میآوردند و از جلغا فتح‌الله خان کشیکچی باشی که از طرف دولت مأموریت دارد ایشان را تحویل گرفته بمحبس تبریز می‌رساند.

و اما سید جمال‌الدین بعد از واقعه گرفتاری دوستان خود از دولت عثمانی بیشتر

مکدر شده دشمنان و حاسدین او هم آنچه میتوانند نزد سلطان از وی سعایت نموده بستگی میرزا رضا کشنده ناصرالدین شاه را باو خاطر نشان سلطان نمایند و البته در وجود او بسیار بد اثر نمایند بدیهی است سلطان نمیداند که گفتن کلمه آزادی و حریت و امثال آن در مملکتش تقصیر سیاسی شمرده میشود نمیتواند با کسی همراهی کند که کشته پادشاه با اقتداری مانند ناصرالدین شاه خلق شده افکار او بوده باشد.

این است که ترتیب زندگانی سید بعد از گرفتاری رفیقانش برهم خورده آمد و رفت زیاد که نزد او همیشه منقطع میگردد معیشتش ساده و مختصر میشود و بالاخره تأسف بسیار از نرسیدن بارزوهای دیرینه خود او را علیل المزاج ساخته پس از چندی بمرض خنازیر دار فانی را بدرود نموده در قبرستان معروف بدرگه یحیی افندی مدفون میگردد در سنه هزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) هجری.

بعضی بر آنند سید بامر مخفی سلطان مسموم گشته و بمرگ طبیعی از دنیا نرفته است.

اما از تحقیقات دقیق که نگارنده در ایام اقامت قسطنطنیه از هر کس در این موضوع نموده و مخصوصاً از کسانی که تا آخرین نفس مراقب حال وی بوده اند چیزی بکه بتواند این عقید را تأیید نماید بدست نیارده ام.

اینک نظری بعاقبت کار گرفتاران تبریز نموده و بمناسبت مقام گوشه چشمی بدربار طهران افکنده نتیجه کشمکش امین السلطان را با رقیبان خود مشاهده نمائیم بدیهی است در این دولت دو برادر بزرگ شاه مسعود میرزا و کامران میرزا نمیتوانند آشکارا با امین السلطان معارضه نمایند و بهمین دلشادند که کسی متعرض آنها نبوده باشد. ولی یکی از رجال محترم دولت ینهایت طرف ملاحظه صدر اعظم است و آن میرزا علیخان امین الدوله است و دیگر دو شاهزاده محترم عین الدوله و فرمانفرما این سه تن هر يك جداگانه از ضدیت نمودن با صدر اعظم دریغ ندارند و میکوشند برای رسیدن بمقام او.

صدر اعظم در ماه محرم و صفر یعنی در دو ماه اول سلطنت مظفرالدین شاه در ضمن هزار گرفتاری که دارد و بزرگترین آنها ابتلای بشخص شاه و همراهان گرسنه

حریص اوست خیال خود را از جانب سه رقیب بزرگ آسوده مینماید باین ترتیب که  
 عین الدوله را خواه یا ناخواه به حکومت مازندران میفرستد فرمائشها را که بینهایت  
 بتوقف طمران اصرار دارد به حکومت دارالخلافت منسوب میسازد امین الدوله را هم نامزد  
 حکومت آذربایجان میکند.



امین الدوله

امین الدوله با روابط  
 معنوی که با حوزه بیداران  
 طهران و قسطنطنیه داشته و  
 با مناسبتهای مخصوص که  
 با ملکم خان دارد بعد از شاه  
 کشی میرزا رضا دشمنان او  
 باید توانسته باشند او را مهم  
 نمایند و بهر وسیله باشند خاطر  
 شاه مرعوب را از وی برنجاندند  
 ولی خیر کسی باین کار موفق  
 نگشته و بعلاوه این دستور  
 معظم طوری خود را نگاه  
 داشته که اگر حوادث اخیر  
 بر استحکام مقامش نیفزوده  
 باشد از آن نکاسته است.

امین الدوله هیچگاه

حکومت ننموده و در میان

همه درسها که فرا گرفته این درس را نخوانده است آنها حکومت آذربایجان با وجود  
 بودن ولیعهد جوان مفرور در آن ایالت.

امین الدوله که با زندگانی ساده بی آرایش اروپائی منش صلح و سلامت طلب

خود و مصاحبت‌های اخلاقی و ادبی تا کنون عمر خود را گذرانیده اکنون والی آذربایجان میشود بر حسب معمول پیشخانه و پسخانه سوار تنوب و تفنگ فراش و میر غضب شاطر و ساول چماق نقره و غیره لازم دارد.

امین‌الدوله مجبور است برای تدارک اردو دیدن و اسباب این سفر را هم فراهم نمودن کسی را که حکومت کرده اردو زده و دارای کفایت باشد به پیشکاری خود برگزیند برای اینکار حاج میرزا محسنخان مظفرالملک را که با وی رابطه خصوصی دارد اختیار مینماید.

امین‌السلطان در برگزیدن این والی دانشمند قانونی برای آذربایجان با وجود دشمنی‌های دیرینه که با او دارد نظر نداشته که او بتواند این بار را بمنزل رسانیده این حکومت را بطور آبرومندی برگذار نماید.

در اینصورت از انتخاب این پیشکار که ممکن است موجب موفقیت امین‌الدوله بگردد دلخوش نمیشد.

صدر اعظم کوشش مینماید این انتخاب را برهمزده نگذارد مظفرالملک با امین‌الدوله روانه گردد.

ولی چون علت معلوم است موفق نمیکردد در ماه صفر ۱۳۱۴ امین‌الدوله با جلال و جبروت بسیار روانه آذربایجان میگردد.

بیداران طهران و مخصوصاً دوستان میرزا آقاخان خوشحالند که محبوسین سیاسی تبریز در سایه وطن پرستی و تجدید خواهی والی آذربایجان و بعضی از همراهان وی اگر مستخلص نگردند از شدت حبس و قید آنها کاسته در رفاه و آسایش خواهند بود. ولی کامیاب شدن امین‌الدوله بفرام آوردن اسباب مسافرت محتشمانه خود و اینکه شاید در سایه عقل و تدبیر و بی‌طمعی او و کار آمد بودن همراهانش آذربایجان هم منظم گردد صدر اعظم را بغیال انداخته که در سعایت نمودن از او نزد شاه کوتاهی ننموده و شاید از گفتن این سخن هم دریغ نداشته باشد که امین‌الدوله با عقیده آزادیخواهی و با روابطی که با میرزا آقاخان و رفقای او از پیش داشته ممکن است پس از ورود بتبریز اسباب آزاد نمودن محبوسین را فراهم ساخته و یا بکشتن آنها



اقدام ننماید در این صورت بهتر آنست پیش از ورود او بتبریز کار مقصرین ساخته گردد از روی این سیاست و در تعقیب این سعایت دستور مخصوصی برای کشتن آن سه تن خطاب بولیعهد صادر شده بتوسط یکی از صاحبمنصبان کشیکخانه موسوم بکرتند یوزباشی از طهران بتبریز میفرستند.

مأمور مزبور چنانکه بیواسطه از زبان او شنیده شد دستور دارد بسرعت تمام حرکت نموده پیش از ورود امین الدوله دستخط را بولیعهد داده خدمت را بانجام برساند.

اردوی امین الدوله نزدیک تبریز است سوار حامل حکم قتل محبوسین از آنجا گذشته بی آنکه باردوی امین الدوله وارد شود بتبریز رفته مأموریت خود را انجام میدهد. ولیعهد در همان شب که بظاهر شب دوم ربیع الاول و مردای آن روز روز قصاص میرزا رضاست در طهران بر حسب امر دولت در پاسی از شب گذشته امر میکند سه شخص سابق الذکر را از سردابه‌ئی که در آن محبوسند در آورده در همان باغ که منزلگاه شخصی اوست و اعتضادیه نامیده میشود در کنار باغچه زیر درخت نسترن یکی را بعد از دیگری سر میبرند و کشنده آنها علی فرقین نامیده میشود.

بالجمله امین الدوله بتبریز وارد میشود درحالتیکه کار آنها گذشته از رحمت زندگانی و مخصوصاً از مشقت شدید محبس نجات یافته‌اند.

گفتم مشقت شدید محبس بلی یکی از رجال دانشمند آذربایجان حکایت مینماید در شب آن روز سه نفر آنها چون ذبی از شب میگذرد ولیعهد بمن امر مینماید چراغی بدست گرفته بی بی بروم تا از محبوسین سؤالاتی نموده جواب بگیرم.

ولیعهد خورد با من آمده پشت در محبس ایستاده بگفت و شنود ما گوش فرامیدهد سردایی که موقه محبس کشته طاق نماهای آجری کوتاهی دارد که شخص نمیتواند زیر آنها بی آنکه گردن و شانه راخم نماید بنشیند هر يك از محبوسین را درحالتیکه کند در پا و زنجیر سنگینی در گردن اوست زیر یکی از آن طاقنماها جای داده نمیتواند سر بلند نمایند.

محبوسین شخص مستنطق چراغ بدست در ایشناسند (چنانکه او خود میگوید) نظر بعقیده وطنخواهی که باو دارند از عقاید آزادی طلبی باری سخن میگویند در

صورتیکه نمیدانند ولیعهد در عقب در از گفت و شنود آنها با خبر میگردد.  
حکایت کننده گوید مرا اضطراب شدید فرو گرفته ناچار بقطع نمودن دنباله  
سبغ کوشیده عازم بیرون آمدن میشوم که یکی از آنها مرا خوانده میگوید اگر  
میدانستی این چه زنجیر است بگردن هست آنرا میبوسیدی و میرفتی.

و هم از زبان طیب مخصوص ولیعهد لقمان العمالمک شرح وحشت و اضطرابی  
که آن شب در آن باغ پدید بوده و آه و ناله‌هایی که از بعضی مقتولین و سخنان خشونت  
آمیزی که از بعض دیگر شنیده میشود با این حدس که خشونت کننده میرزا آقاخان  
بوده باشد حکایت کرده شده است.

بالجمله این سه تن در این شب کشته میشوند بی آنکه قبر آنها تا این وقت آشکار  
باشد شنیده شد پوست سر آنها را گاه نموده بطهران میفرستند بتوسط شخصی که رقم  
قتل آنها را برده بود.

## فصل بیست و چهارم

### اوضاع دربار و عزل امین السلطان

مظفرالدینشاه پس از سی سال انتظار اکنون بتخت و تاج سلطنت رسیده در راه  
اقتدار نامحدود خود هیچگونه مانعی نمیتواند ببیند و رشته امور را در دست رجال  
ناصرالدینشاه که همیشه از آنها ملاحظه داشته نمیتواند مشاهده نماید مخصوصاً تحمل  
بی‌اعتنائیهای صدر اعظم بر او ناگوار است.

صدر اعظم در چند روز اول ورود شاه لازمه خدمتگذاری و فروتنی را بجای  
آورده در مقابل انتظار داشته عواطف فوق‌العاده مشاهده نموده باشد و نموده است.  
صدر اعظم انتظار داشته از اختیارات مطلقه‌ای که دارا بوده است هیچ کاسته نگردد.  
توقع داشته شاه هر چه بپرسد هر وعده بپرسد هر خصوصیت  
با هر کس میکند همه با مشورت و بلکه بارتخست وی بوده باشد.

البته این توقع از مظفرالدینشاه با توقعات بسیار همراهان او و نفوذیکه در وجود  
شاه دارند بيموقع شمرده میشود.

صدر اعظم کم کم دلسرد شده پناه و همراهانش بی اعتنائی مینمایند باندک چیزی که مخالف طبع او واقع شود خود را بناخوشی زده از خانه درنیامده کارها از جریان خود باز میماند.

صدر اعظم در زمان ناصر الدین شاه این عادت را داشته و بواسطه عزمی که ناصر الدین شاه در نگاهداری او در مسند صدارت بخرج میداده بدلیجویی و تفقد خاتمت مییافته اکنون تصور مینماید از این عادت باز میثواند استفاده نماید در صورتیکه این کاری بیشتر فرصت بدست دشمنانش میدهد.

همراهان شاه با یکعالم آرزو و با هزار گونه گرفتاری بطهران رسیده اند صد بزرگی را که میان خود و آرزوهایشان مشاهده مینمایند وجود صدر اعظم است و پس فرمانفرما حاکم طهران معرم شاه و همقطار قدیم با خلوتیان او نیز برای بر هم زدن صدارت امین السلطان روز و شب کوشش مینمایند.

باین تفصیل صدر اعظم بانهایت بی اعتنائی امر از وقت نموده در عاقبت کار خویش اندیشه نمیکند ز اینقدر حاضر نمیشود که پارمئی از کارها را از دست بستگان خود گرفته بعضی از همراهان شاه را راضی نماید صدر اعظم در مجلس عام که صحبت از وبا و قرنتین بمیان میآید میگوید قرنتین را در قافلان کوه باید گذارد و مرادش جلوگیری از بالای همراهان شاه است که از آذربایجان رسیده توقعهای زیاد دارند بدیهی است این گفتار در رفتار در میان این همه دشمن خاتمت دادن دوره ریاست او را نزدیک مینماید. این کشمکش در بار اساس کار دولت را از کشوری و لشگری منززل میازد و انتظامی را که در مدت ریاست با اقتدار امین السلطان در همه جا حاصل شده بود مبدل به بی نظمی و اغتشاش میکند. و بزرگتر چیزی که موجب پیش آمدن این اختلافات است خالی بودن خزانه دولت است از وجه نقد.

شاه و همراهان او پول میخواهند پول بسیار نو کیسگان کیسه های خود را بر میخواهند بیخاتماتها خانمان اسباب تجمل و سایل عیش و نوش و همه چیز میطلبند. بالجمله همه میخواهند در زمان کم دارای همان مقام بشوند که توکرهای ناصر الدین شاه در مدت چهل پنجاه سال دارا شدند.

شاه و همراهانش تصور میکنند از خزانه اندرون ناصرالدینشاه حاجتهای آنها بر آورده میشود در صورتیکه در آن خزانه هم بزودی خواهیم دید که جز اندکی باقی نمانده است .

صدراعظم مانع است که برای انجام مقاصد همراهان شاه پرده‌می که بدست قدرت ناصرالدینشاه کشیده شده و حقیقت خزانه خاص از خواص هم پوشیده مانده تصور میکنند بر است برچیده گشته نمی بودن خزانه مزبور بر همه آشکار گردد .

اما طولی نمی کشد که در تعقیب تمارض آخرین او در ماه جمادی الثانی ۱۳۱۴ اراده همایونی بتغییر اوضاع و تبدیل اشخاص بتعلق گرفته روز شانزدهم ماه مزبور دستخط همایونی بمضمون ذیل صادر میگردد .

چون امین السلطان از صدارت استعفا داده و مزاج او برای کار کردن سازگار نیست ما استعفاى او را پذیرفتیم .

امین السلطان بی فاصله با کمال نگرانی که از جان خود دارد از طهران بقم رفته در خانه‌می که از پیش برای خود تهیه دیده اقامت مینماید برادران و بستگان او همه بیکار و خانه نشین میگرددند فرمانفرما سپهسالار و وزیر جنگ میشود علیقلیخان مخبرالدوله وزیر داخله صنیع الدوله فرزند دانشمند او وزیر خزانه و پست و گمرک حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله که سالها سفیر کبیر ایران در قسطنطنیه بوده وزیر خارجه میرزا کاظم خان نظام‌الملک نوری وزیر مالیه و عباس میرزای ملک آراء عموی شاه وزیر عدلیه میگردد .

اگرچه فرمانفرما رسماً صدراعظم و یاریمس‌الوزراء نیست ولیکن خود را پیش انداخته تمام کارها دخالت نموده بزمان بسیار کم اوضاع زندگانی خود را شبیه زندگانی کامران میرزا نایب‌السلطنه مینماید .

فرمانفرما برای راه انداختن چرخ دولت دراضی نمودن شاه و همراهانش بخزانه خاص ناصرالدینشاه دست دراز کرده معدودی سکه طلا و نقره در آنجا دیده بیرون آورده و چون کافی نبوده از فروختن یارمی از جواهرها از مروارید و غیره هم دریغ نموده حتی آنکه سندلیهای طلای موزه همایون را شکسته برای سکه بضراپخانه

میفرستد فنجان و نعلبکی فیروزه را که از جواهرهای پر قیمت است بقیمت نازل میفروشد قدحهای طلای میناشده دارای صورت جنگهای امیر تیمور گورکان را که ممکن است هر يك از آنها بیهای سنگین در بازارهای اروپا و آمریکا فروخته شود درهم شکسته طلایش را سکه مینماید و یا آنکه همراهانه خود ضبط نموده بوزن آنها طلای ساده میدهد ضرب نمایند چنانکه گفته شده است و حقیقت این قسمت بر من معلوم نیست .  
بالجمله در میان یفکری شاه و طمعکاری همراهان شاه و سوء تدبیر فرمانفرما پرده از روی کار دولت برچیده شده ابهت دربار از نظرها میروید بی آنکه برای درد دست تنگی دولت از پول هم چاره می شده باشد .

چنانکه مبلغ هشتصد هزار تومان وجه نقد که از حاج محمد حسن امین الضرب بعنوان جرم زری بدل وارد کردند و بیش از قدر حاجت پول سیاه سکه زدن گرفته میشود بمصادقی پیوده میرسد و بمالیه دولت کمکی نمینماید .

یکروز در مجمعی از وزراء و رجال دولت فرمانفرما میگوید ما بر سر خزانة می وارد گشتیم که مانند اناری بود که آب آنرا مکیده و هوا بجای آن نموده باشند یکی از حاضرین جواب میدهد چه میشد که شما هم باد آنرا خالی نموده صورتش را نگاهداری مینمودید .

خلاصه در میان وزیران کیسکه از وضع دربار از رفتار فرمانفرما بیش از همه ناراضی است مخیر الدوله وزیر داخله است مخیر الدوله شخص متین آبرومندیست چگونه راضی میشود شریك دولتی بوده باشد که زمام اختیارش بدست فرمانفرما است و نتیجه اقدامات اوسوایی دولت و علت و بدنامی تمام وزراء بگردد .

مخیر الدوله در ظاهر کتاره جوئی کرده در باطن معایب کار فرمانفرما را گوشتزد شاه مینماید شاه بخیال خود یا بر اهنمایی دیگری در نظر میگیرد امین الدوله را از تبریز احضار نموده مقام صدارت را بوی ارزانی دارد .

چهار ماه رجب و شعبان و رمضان و شوال کار دولت و دربار بانتهایت بی بندوباری میکندد شاه از فرمانفرما ملاحظه ندارد فرمانفرما هم بشاه واقعی نمیکندد همراهان شاه و مخصوصاً خلوتیان با فرمانفرما بزرگ شده سرو سرشان با یکدیگر یکی است

رجال محترمی که عصویت دولت را اختیار نموده اند سختی باین دربار و این دولت ندارند ناچار خود را کنار کشیده و می‌کشند .

بالاخره دربار طهران رنگ خاصیت دربار ولیم نای مظفرالدینشاه را در تبریز بخود گرفته نزدیک است همه کس در همه جا از این دولت دراز این سلطنت نا امید گردد . در ماه ذی‌العقده الحرام که از گذشته شدن ناصرالدینشاه یکسال میگذرد میخواهند نقش شاه را که در عمارت تکیه دولت امانت سپرده شده بحضرت عبدالعظیم برده در مقبره می که ساخته و پرداخته گشته دفن نمایند در ایام آخر ریاست فرمانفرما با تجلیل واحترام شایسته اینکار نیز انجام پذیر میگردد در این ماه دانشمندان بزرگوار آقا میرزا ابوالحسن جلوه فیلسوف معروف استاد معقول نگارنده در سن هشتاد و چند سالگی دارفانی را بدرود مینماید .

فقدان استاد بزرگوار بانس و علاقه بسیار که نگارنده با وی داشته و با لطف و مهربانی زیاد که او باین بنده مینموده موجب پریشانی واقفردگی از حد بیرونست . فقدان این حکم بزرگ نه تنها نگارنده و دیگر دوستان و تربیت یافتگان او را متأثر کرده بلکه عموم دانشمندان مملکت را ماتم زده مینماید و هم در این ماه مخبر الدوله وزیر داخله مستعفی بدرود زندگانی میگوید .

اینجا لازم است بشمه می از احوال خانوادگی هم بعد از سانحه قتل شاه اشاره نمایم . برادر بزرگ من که بامر ظل السلطان از اصفهان تبعید گشته تا این وقت در طهران اقامت دارد روابط پدرم با ظل السلطان بالمره منقطع امور خانوادگی در اصفهان در نهایت اختلال خسارت بسیار متوجه دارائی و علاقه ملکی ما گشته است . بدیهی است مباشرین کارها که چشم صاحب ملک را دور و او را از دارائی خود مهجور مینمند و بعلاوه حاکم مقتدر بلد را نسبت بمالك ملك خشمناك مشاهده نمایند از هر گونه حیف و میل و بی مراقبتی دریغ مینمایند .

پس از واقعه قتل ناصرالدینشاه البته ظل السلطان از بودن پدرم در طهران با قلبی مملو از ملالت از او و با وجود حکومت امین السلطان و علاقه دوستی که او با پدرم دارد بیش از پیش نگران است و تصور میکند پدرم در اینموقع از دشمنیهای

دیرین او تلافی خواهد کرد .

ولی برعکس پدرم از روی اخلاق کریمانه‌ی که دارد بعد از دو سال هتار که سبقت نموده تعزیت نامه بوی مینویسد ظل‌السلطان بظاهر شرم‌منده گذشته از گذشته‌ها اظهار پشیمانی نموده باصرار تمام برادرم را باصفهان طلبیده وعده تلافی و تدارك گذشته را میدهد .

پدرم چنان صلاح میدانند درخواست او را اجابت نموده بلکه اندکی از خرابیها که از دست این شاهزاده ستمکار باساس زنده‌گانی ما رسیده بدست خودش اصلاح گردد این است که بدون هیچ شرط و قید و بی هیچگونه درخواست مساعدتی از دولت جدید برادرم را باصفهان فرستاده تدارك رفتار زمان گذشته را از شخص ظل‌السلطان میطلبد .

بدیهی است در این وقت شاهزاده بظاهر از هر گونه همراهی با خانواده مادر بیخ ندارد و لکن آیا میتوان اطمینان یافت که در آینده هر کجا بتواند از بروز دادن کینه‌های دیرین دریغ نکند جای تردید است .

دیگر حادثه مهمی که در این ایام با خانواده ما میرسد و بدان سبب تغییر کلی در وضع خانواده حاصل میگردد عارضه سکنه و فلج ناگهانی است که بر مزاج پدرم روی داده صحت او را مختل و تا زنده است او را علیل و گوشه نشین میسازد .

برهم خوردن اوضاع ریاست شرعی پدر دوری جستن او از معاشرت با مردم رفتن برادرم باصفهان ضرورت تکلیف آمد و رفت و وظیفه نگاهداری حقوق و حدود خانواده را بعهدہ نگارنده متوجه ساخته ناچار باید بوظائف خود رفتار نماید .

پدرم مرجعیت مهم نسبت بخاص وعام دارد در تکلیفات روحانیت درسی میگوید امامت جماعت میکند و منبر خطابه و موعظه سودمندی دارد نگارنده با اینکه از شغل روحانیت دوری جسته و میجوید در اینموقع ناچار است نکذارد بواسطه آنروای پدر این خانه بکلی از محل توجه عمومی بودن افتاده باشد این است که در کار تدریس و وعظ و خطابه تا آنجا که طبیعت اقبال نماید اقدام نموده بتدریج رویه پدر را باقتضای زمان تغییر داده میخواهد بسوی کارهای اساسی که موجب ترقی ملک و ملت و آبادی

و آزادی مملکت است قدم بردارد و هرگز نمیتواند خود را قانع سازد باینکه باقتضای طبع عوام رفتار نموده خدمتگذار اوهام کوتاه نظران و صاحبان افکار محدود بوده باشد. و اما افکار جدید واقعه قتل ناصرالدینشاه و آنچه بعد از آن در دولت جدید پیش آمده در افکار مجدد خواهان هیجان شدیدی تولید نموده اوضاع سیاسی دنیا نیز بآتش این هیجان دامن میزند افکار تازه در این مملکت درحالتیکه محدود است مانند مرغی که در قفس مانده باشد خود را بهر طرف میزند که در فضای آزادی پرواز نماید. فداکاریهای محیرالعقول جمعی از آزادیخواهان و برطرف شدن سد بزرگی که در برابر افکار تازه بوده یعنی وجود ناصرالدینشاه بضمیمه سلامت نفس جانسین او که نه میخواهد و نه میتواند سیاست صعب ناهموار پدر را تعقیب نماید بال و پر بیداران و آزادیخواهان را گشوده با نهایت بیصبری و در عین بی‌اسیابی که از همه بالاتر بی‌سواد و بی‌علمی ملت است میخواهند بزودی همه جا رسیده دارای همه چیز بوده باشند آزادیخواهان تصور میکنند بهوش آمدن چند تن در میان يك ملت خواب میتواند بزودی تأثیر بیداری خود را در تمام ملت هویدا سازد.

غافل از آنکه در زمستان هوای يك حجره را میتوان گرم کرد بی آنکه در تغییر هوای دشت و هامون اثری داشته باشد.

ملتی که از صد نفر يك تن با سواد ندارد ملتی که از معلومات عصر حاضر تهی دست است ملتی که خانه خود را نمیشناسد چه رسد بشناسایی دنیا ملتی که در سرتاسر مملکتش هنوز يك مکتبخانه باصول جدید دایر نگشته ملتی که روشنی افکار دانشمندان تنها از پرتو نور افکار فلاسفه و عرفای عالی مقام است بی آنکه هیچگونه وسیله‌ای برای استفاده نمودن از روشنائی عصر جدید در دست داشته باشد چگونه میتواند از تغییرات زمان و عزل و نصب این و آن استفاده فوری نموده خود را در جریان حیات بخش تمدن جدید عالم بیندازد با اینکه اخلاق سران و سرورانش هم در دایره هذیبی سیر نمایند.

نگارنده نیز از همین مردم و پرورش یافته در همین آب و هواست با احساساتی در آزادی طلبی و علاقمندی بوطن و از روی همان احساسات هر راهی را که تصور



کنم مرا بمقصد برساند هیبیمایم هر دری را که گمان نمایم بجانب مقصود گشوده میشود  
میگویم بی آنکه در راه کسب جاه و مال قدمی بردارم .

نگارنده هم مانند بسیاری از رفقا در تاریکی نقصان تجربه تصور هینمایم بیداری  
ملت آزادی مملکت و بالعجمله سعادت وطن و هموطنان در پس پرده نازکی است که  
چون آن پرده بر طرف گشت مملکت دارای همه کس و هر کس دارای همه چیز  
خواهد بود و در عین حال متعجب و سرگردانم که قوای فکری و جسمی خود را در  
چه راه بکار اندازم که در سعادت ملک و ملت مفید تر بوده باشد و بیش از همه چیز  
متوجه هستم بخدمت نمودن بدائرہ معارف عمومی و تربیت کردن پسران و دختران  
امروز و مردان و زنان فردا و پدران و مادران آینده .

## فصل بیست و پنجم

### امین الدوله و معارف عمومی

میرزا علیخان امین الدوله پس از سالها انتظار در ماه ذی القعدة الحرام ۱۳۱۴  
مسند صدارت ایران را بعنوان وزیر اعظم اشغال نموده زمامدار امور مملکت میگردد.  
امین الدوله سالها نقشه اصلاحات ایران را روی صفحه خیال کشیده از افکار  
دانشمندان ایرانی اروپا دیده مانند ملکم خان و غیره استفاده نموده با دیده روشن با  
خیال آزاد با اطلاع کافی از اوضاع دنیا و از احتیاجات وطن میخواهد کشتی این  
مملکت را از چهار موجه حوادث از میان طوفانهای شدید بساحل نجات برساند در  
سورتیکه کار آسانی نیست .

امین الدوله سالها معاشرین و مصاحبینش منحصر بوده اند بمعدودی از دانشمندان  
بیداران که از دور روشنائی قرن حاضر را در خارج دیده آرزو مینموده اند در پیچه می  
هم از آن روشنائی باین مملکت گشوده شود .

امین الدوله در گوشه بارک مصفای خود با زندگانی بانزاکتی که داشته با اروپائیان  
و اروپایی منشان معاشرت نموده بانتقاد از رجال دولت ناصری مخصوصاً امین السلطان

و خانواده او و بیروز دادن احساسات وطن دوستی و اصلاح طلبی مجالس و محافل خود را گذرانیده .

امین الدوله در دوره سلطنت ناصری از روی افکار روشن خود و دوستانش مقتضیهای اصلاحات را در نظر گرفته بی آنکه بموانع آنها توجه کامل نموده باشد. قدرت شخصی ناصرالدین شاه هم همه وقت موانعی را که در راه شروع باصلاحات بوده پشت سر نگاه میداشته نمیگذارده است چندان برابر نظر نیاید.

امین الدوله اگر وزیر اعظم پادشاه یا عزم مقتدری مانند ناصرالدین شاه میبود و پادشاه حس اصلاح طلبی میداشت میتوانست بدست این وزیر مقاصد خود را بیکو انجام داده باشد .

ولی اکنون وزیر پادشاهی است که نه دارای آن عزم است و نه صاحب آن اقتدار و بر فرض که دارای عقیده اصلاح طلبی بوده باشد و امین الدوله را قابلترین رجال خود بداند چگونه میتوان اطمینان یافت که چون این دستور دانشمند بخواهد باصلاحات اساسی شروع نماید موانع بسیار در راه او عرض اندام کند پادشاه از دستور بالباقت خود صرف نظر ننماید .

بالجمله امین الدوله با وجود موانع بسیار که بزرگترین آنها سستی عزم شاه است و با کمی اسباب که سر آمد آنها تپی بودن خزانه دولت است زمامدار امور میگردد امین الدوله پیش از هر کار عذر فرما فرما را از دخالت در امور و بلکه از اقامت در تهران خواسته او را به حکومت فارس میفرستد شاهزاده وجیه الله میرزا ملقب بسیف الملک را وزارت جنگ میدهد میرزا ابوالقاسم خان همدانی ناصر الملک را وزارت مالیه میبخشد و برادر خود محمد تقی خان مجد الملک را در کارهای داخله دخیل مینماید . امین الدوله گمرک ایران را که همه وقت باجاره داده میشد و دخلش بکیسه مباشرین میرفته بتوسط چند تن مستخدم بلژیکی اداره مینماید و عایدات گمرک آنقدر وجوه دولت میگردد .

امین الدوله بایکدست کارهای جاری دولت و ملت را جا بجا نموده و با تعالی که در سیاست خارجی بانگلیسیان نشان میدهد از آنها نیز استفاده معنوی مینماید و با

دست دیگر طرح اساس سعادت برای ملت میریزد که در حقیقت قابل ستایش میباشد  
امین الدوله میدانند درد ملت نادانی است و دوی آن دانائی از این رویش از هر کار  
بمعارف اهمیت میدهد و از همین نقطه نظر است که ستوده میشود امین الدوله میفهمد  
مملکت مرد میخواهد مرد علم و علم مکتب و مدرسه و این چیز است که همه کس  
باید بفهمد .

امین الدوله در چند ماه اقامت آذربایجان بهتر اقدامی که نموده تأسیس مکتبی  
بوده است بنام رشديه بسبب جدید و چون عازم تهران گشته دانسته است رشديه تیریز  
با نبودن او دوام نمینماید باین سبب مدیر مکتب را بتهران آورده که در مرکز باینکار  
شروع نماید - باید دانست که تا این تاریخ تدریس الفبای مقطع و تعلیم اشکال حروف  
در حال فصل و فصل معمول نبوده بلکه بتعلیم و تعلم مبتدیان و تسهیل امر تعلیمات  
ابتدائی اهمیت داده نمیشده است مکتبخانههای ابتدائی عبارت بوده از دکه هاییکه  
در بازارها و سر گذرها و گاهی در مسجد های کوچک برای تعلیم و تربیت کودکان  
دائر بوده در مکتبخانههای مزبور حروف تهجی را بطفل یاد داده بی آنکه در ترکیب  
نمودن کلمات با صداهای آموزگاران مکاتب خود قاعدهائی در دست داشته باشند چه  
رسد که آموزندگان را بیاموزانند این است که نودسان پس از چند سال که عمر خود  
را در مکاتب مزبور صرف مینموده باز نمیتوانسته اند عبارتی را صحیح بخوانند  
و بنویسند .

بالجمله برای تحصیلات ابتدائی مشکلات بسیار در کار بوده و نقصان خط هم  
بواسطه جزء نبودن اعراب و بودن نقطه های بسیار بر مشکلات افزوده است.  
در سالهای آخرین در تهران بتقلید اروپائیان بعضی از کتابهای ابتدائی برای  
تو آموزان ترتیب داده شده اشکال حروف را با صداهای آنها در تحت قواعد مختصری  
در آورده صورت حیوانات را برای شناسائی اطفال نقش کرده بطبع رسانیده اند اما  
این کتب خوب دائر نگشته و معلمین ابتدائی سبب و سلیقه خود را برای تدریس الفبا  
کافی دانسته اند اینگونه اقدامات را فرنگی مآبی نامیده غیر لازم تصور مینموده اند  
بهترین آن کتابها تعلیم الاطفال تألیف میرزا محمود خان مفتاح الملک است ولی معلمینی

که در خارج ایران در قسطنطنیه در مصر در هند در بلاد قفقاز و غیره در تحت تنظیمات مکاتب خارجه بتدریس زبان فارسی میپرداخته اند مشکلات کار را احساس نموده خود را مجبور میدیدند خط و زبان ما را از روی قاعده تدریس نمایند.

از جمله کسانی که در اینراه زحمت کشیده تألیف جامعی از خود یادگار گذاشته میرزا فتحعلی خان آخونداف قفقاز است که در فصل نهم بنام او اشارت رفت.

آخونداف کتاب مفیدی در تعلیمات ابتدائی جامع تکلیف آموزندگان و آموزگاران تألیف نموده طبع و نشر مینماید بنام معلم الاطفال این کتاب در مدارس روسیه یکی از سرمشقه‌های تعلیم خط و زبان فارسی میگردد.

و هم در استانبول میرزا حبیب دستان اصفهانی کتاب دستور سخن را بوجه نیکو تألیف مینماید.

کتابهای فارسی و عربی و ترکی مفید دیگر هم در مصر و هند و استانبول در اینموضوع نوشته میشود.

میرزا حسن نام از مردم آذربایجان که سر پرشوری دارد برای آموزگاری کودکان در قفقاز از کتب ابتدائی معلوماتی بدست آورده چون امین الدوله والی آذربایجان شده صیت معارف پروری او بلند میگردد میرزا حسن هم کالای خود را بعرض والی معظم رسانیده مورد توجه واقع و مکتبی بنام رشديه بمدری معلم مزبور دائر میگردد.

لغت رشديه اصطلاح عثمانیان است که يك صنف از مکاتب خود را بآن نام میخوانند این اصطلاح از عثمانی بقفقاز آمده از آنجا بتبریز رسیده است.

مکتب ابتدائی تبریز رشديه نامیده میشود و میرزا حسن هدیرمکتب بهمین نام معروف میگردد میرزا حسن مکرر مکتب رشديه را تأسیس نموده خسارت زیاد دیده و بواسطه مخالفت روحانی نمایان و اشخاص کهنه پرست محافظه کار برهم خورده است.

اینک در سایه معارف پروری و قدرت والی آذربایجان بارزوی دیرینه خود رسیده مکتب را دائر نموده کار خود را از پیش میبرد و بالاخره برای انجام همین مقصد بتهران میآید.

حاج میرزا محسنخان مظفرالملک که رشديه تبريز از طرف امين الدوله باو سپرده شده است در اينوقت که مدير مزبور را پتهران ميفرستد بنگارنده از وي سفارش مینويسد .

مدير رشديه پس از ملاقات از افکار نگارنده آگاه شده همفکر و همخيالی بدست ميآورد مدير رشديه مردی بلند قامت با صورت کشيده محاسن تنک ديدگان کبود در کسوت روحانيان معلوماتش در حدود تعليمات ابتدائی است .  
امين الدوله بيداران تهران را در هر لباس که باشند بمساعدت در نشر معارف ميخواند و همه را بهمراهی با تأسيس مدارس جديد و تجديد اصول تعليم و تعلم تشويق مينمايد .

تصورات من درباره امين الدوله اين است که امين الدوله ميخواهد سرهای افکار جديد را که تازه در اين مدت بجنبش آمده و هنوز نورد و نارساست بسامان بگذارد .  
امين الدوله ميخواهد از حرارت احساسات ناقص بی اساس که طلوع نموده استفاده کرده سر آنها را بکار ترويج و توسعه معارف گرم کرده در سایه اينکار افکاری که قابل دخالت در سياست مملکت بوده باشد پيروراند .

امين الدوله ميخواهد نه از افکار جديد جلوگيري کرده باشد و نه آنها را بی تکليف و سرگردان بگذارد که خود را با نورسی و بی اسبابی بآتش دخالت در سياست سوزانیده مملکت را هم بمخاطره بيندازند .

امين الدوله البته ميداند تا ملت نداند چه ميخواهد و چه ميآيد بخواهد چه ميکند و چه بايد بکند روی سعادت نميپند و اين همه فرع دانشمندی است .  
از جاهل نادان غير از جهل و نادانی چیزی تراوش نمينمايد .

خلاصه جدیت امين الدوله در کار افتتاح مدارس تازه و توسعه معارف عمومی گذشته از اينکه برای يك ملت اول قدم است که رو بسعادت برميدارد اساسی ترين کارهاست برای يك مملکت و بعد از حوادث اخير در مقابل مختصر هيچجان عقلائی که بای تکلیفی در اين مملکت خودنمایی ميکند بهتر سياستی است که اين دستور دانشمند اختيار مينمايد چنانکه مشاهده مينمائيم طولی نمیکشد تمام افکار تازه و احساسات

وطن خواهانه ملت از تیه خطر ناک سیاست بازی دخت بیرون کشیده دروادی امن معارف پروری فرود میآید .

امین الدوله مظفر الدینشاه را خاطر نشان مینماید که تنها نگاهدارنده او از جمله افکار تجدد خواهان سرگرم نمودن آنهاست بتوسعه معارف و یگانه تحصیل نام نیک که شاه از روی سلامت نفسی که دارد بآن بیعلاقه نیست راه گشودن در معارف است بروی ملت .

امین الدوله بشاه میفهماند پدرش هدف تیر بلا نگر دید مگر بواسطه ضدیت نمودن با افکار تازه و جلوگیری کردن از آزادی کلاک و بیان و نطق و بیان نویسنده گلانو گویندگان . بالجمله روزی چند از مصاحبت امین الدوله پادشاه نمیکند که خاطر شاه متوجه توسعه معارف و آزادی مطبوعات و برداشتن سد ممانعت از پیش پای افکار تازه میگردد بعدیکه هیچکس بیچ وسیله نمیتواند خاطر او را از این عقیدت منصرف نماید .

خصوصاً که میبند پی در پی و از هر طرف در این کار ستوده میشود و از این روی اخلاص مندی ملت خواهان و وطن پرستان بوی متوجه میگردد توجه پادشاه اهتمام فوق العاده وزیر اعظم در تأسیس مدارس جدید نه تنها افکار تجدد خواهان را در دایره معارف تمرکز میدهد بلکه بعضی از کهنه پرستان هم برای آنکه بشاه و وزیر تقرب جسته باشند رنگ معارف پروری بخود داده خاطر ات این خیال مقدس وزیر اعظم بل و بر گشوده خود نمایی مینمایند .

امین الدوله برای پیشرفت مقصد عالی خود همه را میخواهد همه را تشویق مینماید و معارف خواهان حقیقی را بیشتر و بهتر دعوت مینماید .

امین الدوله در صدد است یک مدرسه ابتدائی بسبک تازه تأسیس نموده آنرا سرمشق برای دیگران قرار داده باشد آن مدرسه رشديه خواهد بود که قسمتی از مصارفش بعهده محصلین و قسمتی را از کیسه همت خود پردازد .

امین الدوله میداند در کار توسعه معارف عموم ملت باید شرکت نمایند و این بازی نیست که سنگینش تنها بدوش دولت گذارده شود این است که در راه تشویق نمودن ملت دقیقه می فروگذار نینماید .

بدیهی است اشخاصی که تا کنون در کار تعلیم و تعلم رسماً دخالت داشته‌اند از اینگونه افکار غالباً بی‌بهره بوده‌اند و دایره معلومات و احساسات آنها محدود بوده است. وزارت علوم در اینوقت عبارتست از ریاست دارالفنون همان مؤسسه علمی که در فصل جداگانه شرح حال آنرا خواهید خواند.

در اینصورت بیداست وزارت علومی که کارش تنها ریاست دارالفنون است آنهم دارالفنون لفظی چه موضوعی خواهد داشت که بتواند سلسله جنبان اساس معارف وسیع عمومی بوده باشد.

این است که در میان این هیاهوی فکری و احساسات خواهی جعفر قلیخان نیرالملک وزیر علوم از همه کمتر نام برده میشود و مثل اینست که او هیچگونه دخالت ندارد از طرف دیگر فارغ التحصیل‌های مدارس عالی اروپا مانند علیخان ناظم العلوم گرچه معدود بوده باشند و نیم تحصیل کرده‌های اروپا و ایران بضمیمه اروپادیدگان و مخصوصاً اعضاء و مأمورین وزارت خارجه که بیشتر در خارج مانده و با خارجه‌ها معاشرت داشته‌اند خود را برای دخالت در کار معارف جدید اولی و احق دانسته بوزارت علوم بی‌معنایی که هست وقتی نمیگذارند.

در میان مأمورین دولت کسی که بیش از دیگران دعوت وزیر اعظم را در مساعدت با تأسیس معارف جدید استقبال نموده برای اجرای این مقصد جد و جهد مینماید میرزا محمودخان احتشام السلطنه است.

احتشام السلطنه جوانی است بلند قامت باریک اندام با صورت بشاش از تحصیل کردگان دارالفنون تهران رئیس و معاون وزارت خارجه از خانواده بزرگ و شخص کار آمدی بنظر می‌آید.

و هم از رجال دولت کسی که صمیمانه در تأسیس معارف جدید کوشش میکند میرزا کریمخان سوادکوهی سردار مکرّم میباشد.

سردار مکرّم شخصی کوتاه قامت تنومند خوش قیافه معارف دوست وطن پرور دارای صفات و اخلاق پسندیده است.

سردار مکرّم از رؤسای معروف نظام و اکنون رئیس قورخانه مبارکه و رئیس

مدنسه نظام ورهیس افواج سواد کوه است دارای مکنث قابل مییاشد .  
میرزا حسن رشديه که در تیریز معارف پروری، مکتب دوستی و معلومات ابتدائی  
را منحصر بخود میدیده در ابتدای ورود بهران تصور میکند در تهران هم با توجه  
مخصوصی که وزیر اعظم باو دارد در دائره معارف جدید مرجعیت خواهد یافت ر شخص  
اول در این امر خواهد بود .

ولی بروز احساسات معارف پرورانه در اطراف اقدام وزیر اعظم در کار توسعه  
معارف از اشخاص مهم که از هر جهت مخصوصاً در مقامات علمی و در باخیری از اوضاع  
روزگار بر او تقدم دارند باو میفهماند که در تهران از نمیتواند از تفرد و انحصار دم زده  
باشد ولی چون تدیس القباء بسبک جدید اختصاص بوی دارد خود را امیدوار هینماید  
بلکه در سایه حاجتمندی که باو دارند بقامی که در نظر دارد رسیده باشد .

## فصل بیست و هشتم

### خیریه ، رشديه و آنجمن

پیش از شروع بمطلب باید از اقدامات سردار مکرم در باب دارالایتام کلمهئی  
چند بنگارم :

میرزا کریم خان سردار مکرم در بر تو روشنی افکار عالی مقتدای خود حاج شیخ  
هادی نجم آبادی و در سایه طینت پاک خویش مدتی است در صدداست دارالایتامی  
تأسیس نموده بنای مخصوص برای آن ساخته قسمت مهمی از املاک و علاقه خود را  
وقف مؤسسه مزبور بنماید .

سردار مکرم با پدرم الفت مخصوص دارد و عالم وطن خواهی و معارف پروری  
نکارنده را دوست میدارد در این وقت که انتهای معارفی شروع میگردد با جدیدیت  
قابل تمجید آماده انجام دادن مقصد مقدس خویش است .

بدیهی است شیخ هادی نجم آبادی که از همفکران وزیر اعظم و نسبت باو سمت  
پیشوائی دارد پیش از دیگر روحانیان تجدد خواه افکار معارف پر وانه سردار را ترویج میکند  
سردار مکرم از وزیر اعظم رخصت طلبیده جمعی از دوستان معارف خواه را بخانه



خویش دعوت نموده در کار تأسیس دارالایام و بنای آن مشورت مینماید این مجلس که در اواسط ماه رجب ۱۳۱۵ منعقد گردیده اول مجلس است که برای مشورت در کار معارف بصورت ملی منعقد میگردد نگارنده نیز از دعوت شدگان میباشد.

شاهزاده عمادالدوله نوه فتحعلیشاه. حسینقلیخان صدرالسلطنه نوری. میرزا محمود خان احتشامالسلطنه. حاجی علیقلیخان سرتیب بختیاری. میرزا حسنخان شوکت منشی سفارت عثمانی در تهران. مدیرالدوله کیلانی. آقا میرزا حسن رشیدیه تبریزی و جمعی دیگر از اعضای وزارت خارجه و سایر دوائر دولتی در این مجلس حضور دارند. سردار مکرم مجلس را افتتاح و مقصد از انعقاد آنرا بیان مینماید موردتحصین حاضرین گشته و مقرر میگردد بنای دارالایام را بزودی تمام نموده مدرسه را دایر سازد بنای مزبور در این مجلس پیشنهاد نگارنده خیریه نامیده میشود.

نگارنده نیز در آخر این مجلس بتقاضائی که میشود در موضوع مفاسد مکتب خانهای موجود و مضرتهای جسمانی و روحانی آنها و لزوم تأسیس مکتب جدید مانند مکتب ملل متمدن شرح مبوطی بیان نموده نطق خود را بتمجید از سردار مکرم و بدعای بر موفقیت او در مقصد خیری که دارد پایان میدهد حاضرین اظهار مسرت نموده نزدیک غروب آفتاب مجلس منقضی میگردد.

هنگام بیرون آمدن از اینخانه شخصی که تا آنوقت او را نمیشناختم از نگارنده برای مذاکره طولانی در کار معارف تقاضای ملاقات خصوصی مینماید با او آشنا و همخیال میگردد این شخص میرزا محمود خان احتشامالسلطنه است.

بالجمعه سردار مکرم بتأسیس مدرسه خیریه پرداخته طولی نمیکشد بنای مدرسه را تمام نموده جمعی اطفال یتیم را در آن بنا، خیر بطور شبانه روزی نگاهداری و تربیت مینماید.

از طرف دیگر امینالدوله در اراضی بارک مکنونی خود برای مدرسه رشیدیه بنائی مینماید و موقه خانه بی اجاره کرده مدرسه را بمدبری میرزا حسن رشیدیه با شور معارف پژوهان دایر مینماید.

و هم انجمن معارفی از اشخاص معارف دوست در تحت ریاست جعفر قلیخان

نیرالملک وزیر علوم بترتیبی که نوشته میشود تأسیس میکند و در اینماه رجب امین-  
الدوله از مقام ریاست وزراء بصدارت میرسد .

گرچه صدراعظم اکنون در حدود نیست بیش از يك مکتب بنام رشديه تأسیس



### احتشام السلطنه

نماید ولی معارف پروران از روی احساسات خود بتوسعه دادن دائره معارف بیشتر  
کوشش دارند تا باساسی بودن اقداماتی که نمایند بدیسی است اگر مدرسه رشديه را

با اساس صحیح تأسیس نموده قسمتی از آنرا بصورت دارالمعلمین ابتدائی درآورده جمعی از تحصیل کردگان جوان خوش اخلاق داوطلب شغل معلمی را با موختن ترتیب تعلیمات ابتدائی و طریق مکتب داری بسبک جدید وا داشته و در قسمت دیگرش يك عده اطفال مبتدی را تعلیم و تربیت مینمودند بزودی جمعی معلم ابتدائی میداشتیم آنکاه بتأسیس مکتب شروع مینمودیم اما نظریات اعضای انجمن باینجا منتهی میشود که بتوسعه معارف پردازند و ضمناً تحصیل اسباب نمایند .

بالجمله میان مدیر رشديه با جمعیتی که با او کار میکنند اختلاف نظر حاصل میشود و برای پایان دادن باین کار روزی صدر اعظم خود بمدرسه رشديه رفته پیشقدمان از داوطلبان را جمع نموده اشخاصی را برای عضویت انجمن معارف نامزد مینماید نام نگارنده نیز در میان برده میشود .

بعد از این مجلس آقایان صورتی نوشته نزد صدر اعظم میفرستند تا امضاء شده انجمن رسمیت حاصل نماید بی آنکه نامی از نیرالملک وزیر علوم برده شده باشد و اینکار سعی احتشام السلطنه میشود .

احتشام السلطنه میخواهد کار معارف جدید بصورت ملی جاری گشته از حوزه اختیارات وزیر علوم خارج باشد احتشام السلطنه دو تن از اعضای وزارت خارجه را با خود هم دست نموده در اجرای مقصد خویش با همراهی آنها کوشش مینماید و آن دو تن میرزا محمود خان مفتاح الملک و میرزا مهدیخان ممتحن الدوله هیباشند .

ورقه‌هایی که نام اعضای انجمن در آن نوشته شده بصدر اعظم میرسد صدر اعظم مقدم بر دیگر نامها نام نیرالملک وزیر علوم را نوشته ورقه را امضاء نموده میفرستد احتشام السلطنه و همراهانش مجبور میشوند وزیر علوم را بانجمن دعوت نمایند و بعلاوه دعوتنامه رسمی انجمن را برای امضاء با اعضای او بفرستند .

در ماه شوال ۱۳۱۵ نخستین انجمن رسمی معارف با حضور وزیر علوم در مدرسه رشديه منعقد میگردد .

احتشام السلطنه بامر صدر اعظم کتابچه‌هایی برای جمع نمودن وجه اعانه بجهت تأسیس مدارس ملی مرتب ساخته اول بحضور اعلیحضرت میفرستد .

مظفرالدینشاه در آن دفتر در هزار تومان اعانه مینویسد و در زیر دستخط همایونی  
خط امین الدوله دیده میشود باین مضمون: این بنده در گاه برای این مقصد خیر دوازده  
هزار تومان بندگی خواهم کرد.

وزراء و امراء و اعیان و تجار باهتمام قابل تمجید احتشام السلطنه هر يك بعنوان  
استمراری و غیر استمراری مبلغی در آن دفتر ثبت مینمایند.

وجوه اعانه نزد احتشام السلطنه جمع میشود و این برای پیشقدمی و موفقیت او با اجرای  
مقاصد خویش وسیله بزرگی میگردد مدیر رشديه بودجه سنگینی برای مدرسه  
ترتیب داده نهار مفصل شاگردان و بمعلمین و بعموم اجزاء میدهد برای خود و  
اعضای مکتب بیش از آنچه مقتضی بنظر میآید حقوق معین نموده و بالجمله مکتب را  
مانند يك اداره دولتی محتشمی در آورده در صورتیکه وضع پریشان مملکت اقتضای  
این بودجه را برای يك مکتب ابتدایی ندارد.

مدیر رشديه تصور میکند امین الدوله همیشه صدراعظم خواهد بود و يك مکتب  
را که با او منسوب است با هر بودجه می باشد نگاهداری خواهد کرد و همین زیاد روی او  
موجب اختلاف کلمه وی با اعضای انجمن میگردد.

در جلسه اول انجمن معارف اعضای حاضر از قرار ذیلند:

جعفر قلیخان نیرالملک وزیر علوم. میرزا محمودخان مفتاح الملک. میرزا محمود  
خان احتشام السلطنه علیخان ناظم العلوم. مهدیخان ممتحن الدوله. میرزا عباسخان مهندس  
باشی و نگارنده.

در آخر همین حجره می که انجمن در آن منعقد است. مدیر رشديه پشت میز  
کوچکی بسخت ریاست مکتب نشسته زنگی روی میز نهاده بناظم و مکتب و دیگر  
اعضاء دستور میدهد شاگردان تازه پذیرفته شده هم در دو اطاق مشغول تحصیلند.

انجمن معارف در تحت ریاست وزیر علوم شروع بمذاکره نموده در موضوع خرج  
زیاد در رشديه صحبت طولانی میشود و بالاخره از درس شاگردان و کتابهایی که باید  
تهیه شود نیز مذاکره بمیان آمده مجلس منقضی میگردد.

نگارنده از شروع باینکار و از عضویت در این انجمن که در حقیقت رسیدن

بآرزوی است که سالها در دل داشته‌ام خوشحال است و در ترویج آن در مجالس و معارف  
فروگذار نمی‌ماید .

هفته دیگر بازانجمنی منعقد شده میرزا علی محمد خان مجیر الدوله کاشانی نویسنده  
روزنامه ایران و اطلاع و شیخ مهدی عبدالرب آبادی ملقب بشمس العلماء و محمد  
حسین خان ادیب الدوله ناظم دارالفنون بصورت انجمن پذیرفته میگردند در این مجلس  
اختلاف نظر میان احتشام السلطنه و مدیر رشديه شدت نموده عاقبت سخن به سخونت  
میانجامد و مدیر رشديه بواسطه غروری که از یگانه بودن خود در مکتب داری و  
تعلیمات ابتدائی دارد و بواسطه اتکای خود بمقام صدارت عظمی از تندی نمودن با  
احتشام السلطنه و انجمن خودداری نمیکنند .

این مجلس میگذرد بی آنکه نتیجه‌ی بدست بیاید .

در میان جلسه دوم و سوم انجمن معارف احتشام السلطنه برای در هم شکستن  
غرور مدیر رشديه تدبیری میانديشد در آن اینست که برای اورقیمی تهیه می‌نماید و آن  
حاج میر محمد علی تبریزی است که در کسوت تجار است و از تعلیمات ابتدائی بیهک  
تازه بی اطلاع نیست .

احتشام السلطنه در جلسه سوم رقیب مزبور را بانجمن آورده با حضور مدیر رشديه  
میگوید این شخص همان کار را که از مدیر ساخته میشود بزمان کم و با مصرف کمتر  
میتواند انجام بدهد سید هم با بیانات شکسته و بسته داوطلبی خود را برای تعلیم  
ابتدائی دادن بیان می‌نماید پیداست وضع سید و بیانات او که از نقصان معلوماتش حکایت  
می‌نماید در مقابل وضع مدیر رشديه و بیانات او وقتی ندارد ولیکن هر چه باشد رقیب  
است خصوصاً که حمایت باطنی انجمن را باخود دارد .

مدیر رشديه میفهمد احتشام السلطنه تدبیری برای برهم زدن کار و خیالات او  
اندیشیده و غیر از موافقت چاره ندارد این است سر تسلیم پیش آورده ملائمت می‌نماید  
بالاخره مقرر میشود مدیر رشديه و رقیب او هر يك جزوه‌ی در ترتیب تدریس ابتدائی  
نوشته بانجمن بیاورند .

در جلسه چهارم سید حاضر شده بی آنکه چیزی نوشته باشد مدیر رشديه هم

بحقیقت مطلب پی برده زحمتی بخود نداده است پس از آنکه کی مذاکره در این موضوع مقرر میگردد بکعبه محصل ابتدائی در جای دیگر بید سپرده شود بعد از چند ماه ب نتیجه عملیات او آنچه از مدیر رشديه ظاهر گردد رسیدگی شده سبک هر کدام پسندیده تر گردید عمومیت حاصل نماید .

احتشام السلطنه پیش از همه چیز نظر دارد مخارج گزاف رشديه را برهمزده مخصوصاً ناهار عمومی دادن را با خرج زیاد لغو کرده اعضاء و شاگردان در موقع ناهار به خانهای خود رفته یا ناهار مختصری بمدرسه بیاورند این عقیده را در انجمن عنوان نموده میخواهد بمدیر رشديه بقبولاند ولی مدیر مزبور تمکین نمینماید و مجلس منتفی میگردد در میان این هفته امتحن الدوله بعنوان تفتیش از طرف انجمن در وقت ناهار بمکتب وارد شده کعبه و کیفیت ناهار را تفتیش میکند بلکه بتواند بر مدیر رشديه از بابت مصارف زیاد راه اعتراضی بدست آورده و در تفتیش مبالغه میکند .

مدیر رشديه رفتار امتحن الدوله را تحمل نموده بفرایشان امر مینماید مفتش را از مکتب بیرون نمایند و میگویند انجمن معارف را هم دیگر بمکتب نمیپذیریم سوء رفتار مدیر مزبور با مفتش انجمن موجب کدورت تمام اعضاء شده احتشام السلطنه و امتحن الدوله برای آزار رساندن بار و جبران رفتاری که نموده جداً حاضر میگرددند مدیر رشديه هم شکایت آنها را و بلکه شکایت انجمن معارف را نزد صدر اعظم میبرد صدر اعظم حکم مینماید انجمن در خانه وزیر علوم منعقد گردد مدرسه رشديه ومدیر آنرا بحال خود بگذارند .

انجمن معارف جلسه پنجم خود را در خانه نیرالملک منعقد میازد در این جلسه محمد باقر خان اعتماد السلطنه که وزیر انطباعات است نیز بعضویت انجمن پذیرفته میگردد. مذاکرات این مجلس همه بر ضد مدرسه رشديه و مدیر آن میباشد چون او حاضر نیست نکارنده میخواهد در قسمتی که او را ذیحق میدانند از وی دفاع کند اما پذیرفته نمیکرد احتشام السلطنه نمیتواند رفتار مدیر مدرسه رشديه را بامفتش انجمن تحمل نماید و هم نمیتواند برخلاف رضای صدر اعظم اقدام مخالفی نموده باشد یا اخره مذاکره این مجلس باینجا منتهی میشود که وجوه اعانه می که برای توسعه معارف

عمومی جمع گشته نمیباید تنها بمصرف مدرسه رشديه برسد و بهتر آنست مدرسه دیگری نیز تاسیس نموده دارای دو قسمت باشد قسمت علمی آن بعلیخان ناظم العلوم سپرده شود قسمت ابتدائیش بحاج میر محمد علی تبریزی و از پیرایه های که مدیر رشديه بر مکتب خود بسته اجتناب و از هر گونه خرج غیر لازمی احتراز نمایند پیشنهاد احتشام السلطنه در انجمن پذیرفته شده احتشام السلطنه و علیخان ناظم العلوم مأمور انجام این خدمت میگردند احتشام السلطنه و همراهانش از ضدیت با رشديه و محدود نگاهداشتن آن کوتاهی نمینمایند مثلاً در آن ایام که رشديه و انجمن یکی بوده از طرف حاج زین العابدین تقی اف اول تاجر ایرانی در بادکوبه بترغیبی که مدیر رشديه نموده مبلغ دو هزار تومان اعانه بنام رشديه فرستاده شده حواله وقتی بتهران میرسد که میان انجمن و رشديه اختلاف و دویمت افتاده احتشام السلطنه در سایه معاونت و ریاست وزارت خارجه موفق میگردد وجه سند مزبور را از صرافخانه بنام انجمن دریافت نموده نگذارد بدست مدیر رشديه بیفقد سعی و کوشش مدیر رشديه نزد صدر اعظم برای گرفتن این وجه نتیجه نبخشیده بلکه صدر اعظم او را از مخالفت نمودن با وزارت علوم و انجمن معارف نیز متع مینماید .

جلسه ششم انجمن معارف منعقد میگردد احتشام السلطنه بفتحی که در گرفتن سند وجه بادکوبه نموده باسم انجمن و از ناامیدی که مدیر رشديه از مساعدت صدر اعظم یا او در ضدیت انجمن حاصل کرده بی نهایت سرور است در این مجلس حاج محمد حسن امین الضرب اصفهانی و پسر او حاج حسین آقا بعضویت انجمن پذیرفته میشوند برای اینکه وجه اعانه تی داده و تحویل داری انجمن را بعهده بگیرند ولی آنها تحویل داری انجمن را نمیپذیرند .

دو مهر برای انجمن حاضر گشته سیجیع یکی (انجمن معارف) و دیگری انجمن تاسیس مکاتب ملیه ایران است .

احتشام السلطنه برای راضی نمودن مفتاح الملک که از او در وزارت خارجه ملاحظه دارد و در کار معارف از پیش افتادن احتشام السلطنه و بی دخالتی خود ناراضی است دفتر داری و مهر داری انجمن را بوی معول ساخته باقی اعضای انجمن را بتصویب

نمودن این پیشنهاد و امیدارد اینکار برای او برای يك قسمت از اعضای انجمن چنانکه  
بیاید موجب مخاطره میگردد .

## فصل بیست و هفتم

### مدرسه علمیه و افتتاحیه و انجمن معارف

در اواسط ماه ذی الحجة الحرام ۱۳۱۵ جله هفتم انجمن معارف در خانه وزیر  
علوم منعقد میشود در این جلسه مقرر است نگارنده و علیخان ناظم العلوم هر يك رساله‌ئی  
در خصوص تأسیس مكاتب جدید و توسعه معارف نوشته قرائت نمائیم و هم در این مجلس  
صدراعظم مقرر داشته یکی از خواص خود مدیر رشديه را که بانجمن حاضر نمیشده  
بانجمن آورده او را با مخالفینش صلح داده انجمن را بهمراهی با مدرسه رشديه رادار  
نماید مدیر رشديه با هامور صدارت حاضر گشته اند نماینده صدراعظم پیغام مهر آمیز  
اورا رسانیده از جانب مدیر رشديه از گذشته معذرت میخواهد .

انجمن پیش از آنکه در این موضوع صحبتی بدارد با اجرای دستور خود میپردازد  
نگارنده رساله‌ئی که در تحت عنوان دستور کارخانه آدم سازی نوشته قرائت مینماید  
و حاضرین اظهار مسرت میکنند .

ناظم العلوم نیز رساله‌ئی مشتمل بر قواعد اصول تعلیم و درجات مكاتب با کمال  
عنائت نوشته قرائت مینماید و مورد تحسین میگردد .

احتشام السلطنه هنوز اطمینان ندارد که آیا اکثریت انجمن با او همراه است  
یا نه و اگر تکلیفی بر مدیر رشديه بنماید و او نخواهد بپذیرد انجمن چه خواهد کرد این  
است که مدیر رشديه را موقه از مجلس خارج مینماید در صورتیکه اینکار هم شایستگی  
ندارد زان پس حوزه را جمع و خصوصی کرده میگوید من اطمینان ندارم شما همه  
با هم یکدل در کار تأسیس مكاتب قدم برداشته از هر گونه ملاحظات شخصی اجتناب  
نمائید بهتر این است در صمیمیت و استقامت خود بر کلام الهی قسم یاد نمائیم و قرآنی  
در آورده حاضرین را قسم میدهد حتی وزیر علوم سالخورده و نماینده صدراعظم نیز



از قسم خوردن معاف نمیکرد و چون قرآن را بدست وزیر علوم میدهند میگوید اول پدر پسر زنده رطل گران را تا مدعیان خرده نگیرند جوانرا .

خلاصه پس از انجام یافتن امر تحلیف مدیر رشديه را با تاجمن خواننده دستوری در تخفیف بودجه مدرسه و موقوف داشتن نهار آنجا بازمیدهد انجمن هم موافقت میکند او نیز غیر از بذیرفتن چاره ندارد .

بعد از این مجلس مدرسه رشديه بصورت مکتب ابتدائی ساده در میآید مدیر اجرای مقررات انجمن را متقبل و انجمن مساعدت با او در رسیدگی بکار مکتب رشديه را متعهد میگردد .

در این مجلس احتشام السلطنه و ناظم العلوم انجام دادن مأموریت خود را در گرفتن خانه برای مدرسه علمی و ابتدائی اظهار میدارند و بقاصله دو سه روز مدرسه افتتاح و جلسه هشتم انجمن معارف در آن مکان منعقد میگردد مدرسه تازه گرچه قسمت ابتدائی نیز دارد لکن علمیه نامیده میشود و کلیه امور آن بعهده علی خان ناظم العلوم مقرر میگردد مدرسه علمیه جمعی از اولاد اعیان و اشراف را که در دارالفنون و یا در خاتهای خود مختصر تحصیلی نموده اند در قسمت علمی خود میپذیرد و اینکار ینهایت موجب خشنودی اولیای ایشان است بدو سبب یکی آنکه اولیای آنها هر قدر هم که استطاعت داشته باشند نمیتوانند با معلمهای قابل متعدد کار تحصیل اطفال خود را در خانه منظم نمایند دیگر آنکه آنچه بابت این تحصیل منظم بمدرسه میدهند از ده يك مغارجی که برای تحصیل اطفال خود در خانه میکنند کمتر میباشد .

مدرسه علمیه در قسمت دیگر خود جمعی از اولاد محترمین را با شهریه مختصر برای شروع تحصیل ابتدائی میپذیرد و اولیای این اطفال نیز بدو سبب خوشحالند یکی مثله اقتصادی که نوشته شد دیگر آنکه معلم های سرخانها از ترتیب تعلیمات ابتدائی بسبب جدید بی اطلاعند در این صورت چند سال طفل مبتدی نزد آنها تحصیل میکند بی آنکه بتواند چیزی بدرستی بخواند و بنویسد اگرچه اولیای اطفال مبتدی هنوز امتحان این هنرمندی مدرسه تازه را نموده اند لکن بزودی بیش از آنچه که شنیده اند میبینند و بر امتنان و حسرت آنها افزوده میگردد .

در مقابل این خشنودی ادبیای اطفال و نظم و ترتیبی که در کار تحصیل اولادشان حاصل میشود یکجمع ناراضی دیده میشود که روز بروز بر عدد آنها افزوده و دشمنی ایشان نسبت باساس معارف جدید و کارکنان آن بر زیادت میگردد بلی در شهر دارالخلافه شاید بیش از هزار کس در کسوت طلاب دینی میباشند که اغلب از شهرهای دیگر و از دهات اطراف برای کسب معیشت بتهران آمده در مدارس قدیم مسکن شبانه دارند و روزها در خانهای اعیان و اشراف بمعلمی کودکان میپردازند و یا آنکه شب و روز در خانهای مزبور زندگانی میکنند.

این مردم در اینخانها رفته رفته جزو خانواده شده روابط زیاد و علاقتمندیهای مخصوص با بزرگ و کوچک یافته هرچه را موجب قطع آن روابط و برهم زدن عمر معاش آنها باشد دشمن میدارند.

در اینصورت مدرسه علمیه و انجمن معارف در مقابل خود یکفوج دشمن بیخانمان شده و از علاقها کوتاه دست گشته عیبند که بزرگتر اسلحه دست آنها تیر تهمت و افترا بمعارف جدید و کارکنان آنست.

البته روحانی نمایان خودخواه که طلاب و معلمین مزبور بهسوزهای ریاستمداری آنها نیز خدمت مینمایند از شرکت نمودن باتباع خویش در ضدیت با معارف تازه دریغ نمیدارند.

چیزی که این اساس نوری را از شر حمله کنندگان مزبور نگاهداری میکند اولاً قوت علم و دانش و مساعدت اقتضای زمان است ثانیاً حسن موافقت شخصی شاه است و جدیت فوق العاده شخص اول دولت در پیشرفت این اساس.

بالجمله مدرسه علمیه قوای معارف خواهان را در خود تمرکز داده بهترین اشخاص را از معلمین و اعضاء هر دو قسمت خویش جلب مینماید چنانکه مدیر محترم آنعلیخان ناظم العلوم دارای دیپلم از مدرسه پلیتکنیک پاریس ولایق ترین اشخاص است در میان همگان خود محمد کاظمخان رشتی ناظم قسمت علمی و محمد صفی خان ناظم قسمت ابتدائی مدرسه از اشخاص لایق شمرده میشوند و برای تدریس فارسی و عربی نیز معلم از بهترین اشخاص انتخاب میگردد شیخ محمد رفیع نظری که در تدریس

عربی با سوابق جدید مهارت دارد برای تدریس این مدرسه مخصوصاً جلب میشود و کار تدریس عربی از مورد تمجید میگردد.

مدرسه علمیه از بابت مالیه نگرانی ندارد زیرا که قسمتی از مالیه آنرا معصلین میردازند صندوق اعانه هم که وجه قابلی جمع آوری نموده از ادای کسر بودجه دریغ نمی نماید.

انجمن معارف در آخر ماه ذی الحجه ۱۳۱۵ برای افتتاح رسمی مدرسه علمیه و جلب توجه عمومی بمرکز معارف جدید از امین الدوله صدر اعظم و جمعی از رجال محترم دعوت مینماید.

در این مجلس احتشام السلطنه از صدر اعظم رخصت میطلبد که پاره‌ای از کتابهای مفید برای بیداری ملت از زبانهای خارجه ترجمه و طبع و نشر گردد.

صدر اعظم در جواب میگوید البته فراهم آوردن اسباب يك اندازه بیداری ملت لازم است ولی نه زیاد زیرا که شخص غریق اگر از زندگانی خود ناامید شد از تلاش کردن و دست و پا زدن هم که ممکن است او را بتخته پاره‌ای برساند باز خواهد ماند. صدر اعظم در این شب بیشتر از دیگران بتکارنده توجه دارد و در ضمن صحبت بحاضرين میگوید چون فلانی در ضمن گفتگو بآیات قرآن استشهاد مینماید چه ضرر دارد من نیز آیه‌ای از کلام الله مجید بخوانم: هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب دو ساعت از شب میگذرد بصدرا اعظم تکلیف مینمایند اطاقهای مدرسه را ببیند خدمتگذاران بعد آنیکه هست چراغها را کشیده صدر اعظم تمام اطاقها را گردش نموده از مدرسه بیرون میرود و در تمام این مدت آن مردم مؤدب نگارنده را بر خود مقدم داشته بیش از آنچه دیگران انتظار دارند حرمت میگذارد.

شنیده میشود بعد از این مجلس یکی از حاضرین در این موضوع از روی حسادت با صدر اعظم صحبت میدارد و جواب مینماید اگر در کسوت روحانیان کسی دارای احساسات وطن پرستانه گشت و در راه معارف پروری قدم گذارد باید از او تجلیل کرد تا دیگران تشویق گردند حسن نیت امین الدوله از این جواب نیکو هویدا میگردد.

انجمن معارف و مدرسه علمیه بعد از این مجلس بر اعتبارات خود هیافزاید و در آخر ماه اول مشاهده میکند از وجهی که برای کسر بودجه مدرسه تخصیص داده مبلغی اضافه آمده است.

انجمن چنان صلاح میبیند از خوان نعمت معارفی که گسترده اولاً بینوایان را هم بی بهره نگذارد از این سبب اعلام مینماید که انجمن عده‌ای از اطفال فقراء را برای تحصیل مجاناً میپذیرد.

اطفال فقرا که انتظار چنین خوشبختی را ندارند هجوم میآورند بحدی که انجمن از پذیرفتن آنها عاجز میماند بالاخره جمعی را پذیرفته و مابقی را بتوسعه یافتن دائره قسمت مجانی هو کول مینماید.

از پیش اشاره شد در خصوص تربیت تعلیمات ابتدائی انجمن منتظر است نتیجه عملیات میر محمد علی تبریزی رقیب مدیر رشديه را دیده پس از آن تصمیم قطعی اتخاذ نماید.

سید مزبور در قسمت ابتدائی مدرسه علمیه عملیاتی که قابل توجه باشد بروز نمیدهد برعکس در امتحانی که از مدرسه رشديه میشود ترتیب تدریس ابتدائی آنجا که الفبای صوتی باخط نستعلیق بطور خوشی بنورسان یاد داده یا اینکه خالی از اشکال نیست و زحمت هم دارد بالنسبه پسندیده شده بتعمیم دادن آن تصمیم میگیرد. احتشام السلطنه در این امتحان مدرسه رشديه از گذشته‌ها بمهربانی نمودن با مدیر و بانعام دادن شاگردان بخیال خود تلافی مینماید و بالاخره مقرر میگردد تعلیمات ابتدائی مدرسه علمیه هم بموده مدیر رشديه بوده باشد و حاج محمد اسمعیل ناصح بروجردی بسمت معلمی ابتدائی از رشديه بعلمیه میرود.

در این ایام میرزا محمودخان مفتاح‌الملک بخیال میافتند در محله سنگلج مدرسه‌ای دائر نموده از صندوق انجمن برای کسر آن استمداد نماید این کار در ظاهر خدمت بمعارف است در باطن رقابت نمودن با احتشام السلطنه.

مفتاح‌الملک بدستگیری اولاد کار آمد خود و معتمدین الدوله که با وی نسبت دارد بزودی بتأسیس آن اسس موفق گشته نام آن مدرسه را افتتاحیه میگذازد و بمناسبت

دفتر و مهر داری انجمن میخواهد هرگزیت مدرسه علمیه را متزلزل ساخته قسمتی از اعتبارات انجمن و علمیه را بمدرسه افتتاحیه برده از پیش افتادن و خودنمایی، احتشام - السلطنه جلوگیری نماید مفتاح الملك از باره‌ئی عوام فریبها و خصوصیت‌های تعلق آمیز با روحانیان هم در راه پیش بردن مقصد خویش دریغ نمیدارد و باصطلاح نان را بنرخ روز میخورد.

در اینموقع میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء کرمانی میرزا غیاث‌الدین ادیب کاشانی محمد اسمعیل خان آجودان باشی توپخانه حاج شیخ مهدی شریف کاشانی نیز به عضویت انجمن پذیرفته میگرددند اعضاء بشانزده نفر بالغ میگردد.

نگارنده آنچه میتواند در خدمت معارف میکوشد و با احتشام السلطنه صمیمانه قدم زده او را مساعدت مینماید و در عین حال مکرر او را نصیحت میکند که خود را از آفت محسوس گشتن محافظت نماید اما او نمیشنود.

خلاصه انجمن معارف جلسات خود را هفته‌ئی یکبار در مدرسه علمیه مداومت داده بانتظام کار معارف و توسعه آن میپردازد عموم وطن پرستان و تجدد خواهان افکار خود را در دائره نشر معارف تمرکز داده متوجه اقدامات انجمن معارف میباشند و در تاریکی جهل و نادانی که سرتاسر این مملکت را فرو گرفته انجمن معارف نورس را روزنه تابش يك روشنائی تصور مینمایند.

اقدامات انجمن معارف بعد از حوادث اخیر ایران در تمام مملکت و بلکه در همه جای دنیا انعکاس نیکو افکننده تصور میشود بیکر این مملکت که در مدت پنجاه سال سلطنت ناصرالدین‌شاه در زیر دست رؤسای نالایق و وزیرای ناقابل که شرح زندقانی آنها را مؤلف رساله غیبی به‌بهر وجه بیان نموده در آخر درجه ناتوانی افتاده بواسطه هیجان روح معارف پروری قوت و قدرت خواهد یافت.

گمان میرود بولادت طفل نوزاد معارف هیجان عقلانی ملت خط سیر خود را در شاهراه هدایتی مقرر خواهد داشت که دیر یا زود شب ظلمانی این ملت پایان رسیده سفیده صبح اقبال دمیده آفتاب سعادت از افق مملکت سر بر خواهد آورد.

## فصل بیست و هشتم

### مطبوعات و مطابع

گرچه اقدامات امین‌الدوله صدراعظم در توسعه معارف ضرورتاً مستلزم ترویج مطبوعات و توسعه دائره آن میباشد ولیکن توجهات خصوصی آن دستور داشتند بتکثیر مطبوعات و تعدد جرائد و باآزادی قلم که از بزرگترین اسباب ترقی و تعالی هر قوم میباشد قابل تمجید است.

امین‌الدوله روزنامه تربیت را که بقلم میرزا محمد حسین فروغی ملقب بدکاء‌الملک نوشته میشود و بطور هفتگی دائر بوده ترویج نموده آنرا یومیه میگردداند. و این اول روزنامه یومیه است که در این بابستخات دائر میشود. روزنامه تربیت روی سنگ و با بهتر خط کتابت نستعلیق که در اینوقت معمول است طبع و نشر میشود.

روزنامه تربیت در سایه نظریات صدر اعظم سبک تعلق سرائی خود را که باقتضای زمان و طبع نویسنده آن مدتی پیروی شده تغییر داده بیان حقایق و نگارش مطالبی که برای بیداری ملت مفید بوده باشد میپردازد.

روزنامه ایران که روزنامه رسمی دولت است و تنها بنگارش حوادث جاری دربار یا پرده پوشیهای بسیار میپرداخته از تنگنایی که بوده در آمده صورت بهتری بنمود میگیرد.

روزنامه یومیه دیگر باسم خلاصه‌الحوادث در تحت نظارت محمد باقرخان اعتمادالسلطنه وزیر مطبوعات مشتمل بر حوادث داخله و خارجیه دائر میگردد.

مطبعه سربی که در دوره ناصرالدینشاه منحصر بفرد آنها متعلق بدولت بوده متعدد وارد و دائر شده روز بروز دائره انطباعات و سعت مییابد و اما روزنامه‌های فارسی که در خارج طبع میشود در دوره سلطنت ناصری چنانکه از پیش اشاره شد روزنامه فارسی که از خارج بیاید منحصر بوده است باختر که در اسلامبول طبع میشده روزنامه مزبور در آخرین توقیفش از طرف دولت عثمانی که با انقلابات ایران توأم بوده دیگر

اجازه طبع و نشر نیافته در محاق ابدی فرو میرود .

بعد از آن در کلکته روزنامه می بنام جبل المتین بمدیری سید جلال الدین کاشانی  
دائر میگردد و روز بروز در ایران خوانندگانش زیاد میشوند جبل المتین با آنکه در  
اول تأسیس خط و طبعش چندان پسندیده نیست مندرجاتش اهمیت شایان دارد و دارای  
مسلك ثابت و معتدلی است .

در مصر در روزنامه نریا بمدیری آقای سید فرج الله کاشانی و سردیری میرزا -  
علیمحمد خان پرورش دائر میشود و نیکو رواج میگردد در لندن روزنامه خلافت که  
یکورق آن بفارسی نوشته میشود حقایق را بی پرده مینویسد و بطور کلی تغییر سلطنت  
ایران و برطرف شدن مانع بزرگ آزادی مطبوعات بضمیمه ریاست امین الدوله بر اداره  
دولت جراید را آزادی داده بی ملاحظه هر چه میخواهند مینویسند خصوصاً که قوه جوان  
پر شوری هم بمیدان مطبوعات قدم میگذازد و آن مدیر روزنامه نوری پرورش مصر است .  
میرزا علیمحمد خان پرورش جوانی است از اهل کاشان مدتی در طهران در اداره  
روزنامه ایران و اطلاع سمت منشی گری داشته صاحب قریحه روشن دارای افکار  
نورانی در فارسی نویسی زبردست و با سلیقه است این جوان از تهران بارو پا رفته بالاخره  
در مصر سردیر روزنامه نریا میگردد .

روزنامه نریا که بزرگتر سرمایه او وجود این سردیر است در پرتو قلم نگارنده  
جلال خود و در سایه پیش آمد اوضاع زمان و مخصوصاً انقلابات ایران خواننده بسیار  
در داخل و خارج مملکت پیدا نموده بجندی که مدیر کم سواد آن مفروض شده تصور  
مینماید با کناره گیری سردیر مزبور هم میتواند نریا را در همان اوج ارتفاعی که دارد  
نگاهداری نماید اینست که درخستود نگاهداشتن وی کوتاهی نموده او را ابدوری  
نمودن ناگزیر میسازد میرزا علیمحمد خان که میداند تابش نور نریا در ایران از پرتو  
قلم آتش بار اوست و هر چه بهر عنوان بنویسد دارای همین اثر خواهد بود مصمم میشود  
خود روزنامه می بنام پرورش دائر نموده اشعه انوار افکار وطن پرستانه خود را در روی  
صفحات آن بدیده خوانندگان برساند .

مدیر پرورش در این اندیشه از دوستان و هواخواهان خود در داخل و خارج استمداد

مادی و معنوی نموده ماعدتهایی که انتظار نمیرفته میسند نگارنده نیز او را در این اقدام آنچه میتواند تشویق مینماید .

بالجمله طولی نمیکشد روزنامه پرورش زهره صفت از افاق مطبوعات فارسی سر بر آورده هیجان شدیدی در افکار معارف خواهان و وطن پرستان تولید نموده نه تنها مقام خود را از ثریا میگذرانند بلکه ثریا را بشری انداخته جمعیت آنرا پیراکنندگی مبدل میسازد .

روزنامه پرورش در هر پست که بایران میرسد و مخصوصاً بتهران در احساسات تازه و افکار جدید تأثیر انقلاب مخصوص میبخشد بطوریکه هر هفته روزهای ورود پست خارج جمعی از جوانان پر حرارت تربیت یافته چند ساعت بانتظار ورود پست و رسیدن روزنامه پرورش بایقراری ساعت شماری مینمایند .

مدیر پرورش که از احساسات سرشار خود باخبر است و از اوضاع ایران و مخاطراتی که در راه راستگویی و حقیقت سرائی میباشد بیخبر نیست در برداشتن اول قلم برای نگارش اول مقاله پرورش نگرانی شدید خود را از عاقبت خطرناک اقدامی که نموده اظهار و اشاره میکند گاه باشد جان خود را نیز در سر این کار بگذارد .

خلاصه اهمیت مطبوعات و حسن صورت و معنی آنها در این ایام بی دریبی دراز زیاد است از جمله انجمن معارف در صدد تأسیس شرکتی بنام شرکت طبع کتب بر میآید ولی موفق نشده بالاخره در خارج انجمن این شرکت تأسیس و دائر میگردد .

پیشقدمان از همفکران در این کار میرزا محمودخان احتشام السلطنه، محمد باقرخان اعتماد السلطنه، میرزا کریمخان سرادرمکرم، حاجی حسین آقای امین الضرب و نگارنده هستند شرکت طبع کتب با سرمایه ده هزار تومان تأسیس میشود در خیابان جلیل آباد تهران بنای خرابی را خریده آباد نموده مرکز آن شرکت میگردد .

شرکت طبع کتب میرزا محمد حسین فروغی مدیر تربیت و فرزند او میرزا محمد علیخان و آقا میرزا محمد خلف میرزا عبدالوهاب قزوینی را برای ترجمه و تألیف کتابهای نافع استخدام مینماید .

شرکت طبع کتب احساس میکند که مکاتب جدید بیش از همه چیز حاجتمند



يك دوره تاريخ ايران است كه از روی اساس و مستندات علمی بوده باشد و بزودی موفق بانجام این خدمت گشته تاریخ مختصری از روی تألیفات دانشمندان متخصص ترجمه و تألیف و با خط خوش طبع نموده بدست محصلین مدارس جدید میدهد.

شرکت طبع کتب علاوه بر تألیف کتابهای نافع یکی از مقاصد عمده او اینست که کتب مخصوصاً کتب تدریسی مدارس را پاکیزه و ارزان تمام نموده از این راه نیز خدمتی بدائرة معارف نموده باشد باین واسطه میکوشد اسباب کار را از مطبوعه های سریبی و سنگی ولو از گراورسازی و غیره فراهم آورده نواقص را از هر جهت تکمیل نماید شرکت طبع کتب تاریخ مختصر اسکندر کبیر، غرایب زمین و عجائب آسمان و سفر هشتاد روزه دور دنیا، پلبر، درمبای علوم طبیعی، چرا باینجهت، در صعوبت ساده طبیعی نردبان خرد در اخلاق و پاره‌ئی از کتب دیگر را ترجمه و تألیف و طبع مینماید و هم کلام الله مجیدی که مبتدیان با آسانی بخوانند طبع میرساند.

شرکت طبع کتب میخواهد با اقدامات خود مداومت داده رفته رفته از حاجتمندی شدید ملت مخصوصاً کتب تدریسی کاسته خدمت خود را بیابان برساند ولی افسوس که محیط مملکت هنوز اقتضای حسن موفقیت باینگونه اقدامات سودمند را ندارد. و باید دانست اندیشه تأسیس این شرکت موقعی در مغز مؤسسين آن تولید شده که بواسطه تغییر سلطنت و تشویقات شخص اول دولت همچنان فوق العاده در افکار تجددخواهان هویدا گشته هوای مملکت روشن و وساحت آن گاشن تصور میشده هیچگونه رادع و مانعی در پیش پای معارف پروردان تصور نمیرفته است مؤسسين شرکت طبع کتب گمان میکردند روز بروز بر خریداران متاع آنها افزوده میگردد و بتأسیس این شرکت استفاد های مادی و معنوی بسیار نموده از مختصر تفاوت قیمتی که میان نرخ تمام شده کتاب و قیمت فروش آن منظور آید چون از هر کتاب چندین هزار طبع میشود سرمایه‌ئی بدست خواهد آمد که از آن سرمایه میتوان خدماتهای بزرگه بمعارف کرد ولی طولی نمیکشد که پیش آمد احوال بطلان این تصورات را ثابت مینماید.

روزیکه اساس نامه این شرکت در شرف طبع است و نام مؤسسين در آن درج شده یکی از دوستان معرب رضا نمیدهد نام من در جزو مؤسسين منتشر گردد و میگوبد

بالاخره زحمت اینکار بدوش تو خواهد افتاد بی آنکه بمقصود خود رسیده باشی ولی نگارنده نمیتواند از خیر خواهی وی استفاده نماید.

چند ماه مؤسین شرکت مزبور اجتماع نموده بکارهای آن رسیدگی مینمایند تا آنکه سردار مکرّم از دنیا میرود و احتشام السلطنه از تهران دور میشود حاج حسین آقا مسافرت طولانی میکند اعتماد السلطنه نیز بواسطه کم حالی ذاتیکه دارد نمیتواند یا نمیشود اقدام درستی نماید.

بالاخره تمام بار زحمت بدوش نگارنده افتاده بی آنکه کمتر فایده مادی بر آن مترتب گردد از طرف دیگر پیش آمده ای بی انتظاری که سر آمدش تغییر سیاست دولت است با آنچه در فصول بعد بی فاصله خواهید خواند چرخ معارف را از سرعت سیری که داشته باز میدارد و خورشید آزادی مطبوعات که تازه از افق سر بر آورده در پس ابر سیاه غرض رانها پنهان میگردد.

حرف علم، کتاب، مدرسه، مطبوعات و آثار فکری از زبانها کمتر شنیده میشود و بگوشها کمتر میرسد در این حال جمعی از اشخاص طمعکار که از راه مطبوعات معاش مینمایند رواج بازار آثار شرکت طبع کتب را دیده بتقلید نمودن در آنها و با استفاده های خصوصی از فواید آن پرداخته از هر راه اسباب خسارت برای شرکت و زحمت برای کارکنان آن فراهم میآورند و چون شرکت مطبوعات از مؤسساتی است که در پرتویک روشنائی که مانند برق در اول دولت جدید جهیدن نموده و غایب گشته تأسیس شده دولتیان وقت هم بدیده عطفوت بآن نظر نموده روی مساعدتی بوی نشان نمیدهند در اینصورت هر گونه تشبیهی برای دفاع از حقوق شرکت بشود بی نتیجه خواهد بود.

نگارنده چون اوضاع را چنین مشاهده مینماید نه تنها از توسعه دادن دایره شرکت منصرف میگردد بلکه با جدیت تمام اطراف آنرا جمع آوری نموده سهام شرکاء را خریده بی آنکه بکسی ضرری رسیده باشد شرکت را منحل میسازد و در مقابل چند سال زحمت مسرور است که آثاری از آن شرکت در دایره معارف و مطبوعات باقی است و آن چند جلد کتاب سودمند است بدناهی هم برای شرکت باقی نمانده است. بلی باید اعتراف نمود که هنوز حس اجتماعی در این ملت قوت ندارد در اینصورت

هر کار که داشته آن بدست يك شخص بوده باشد دوام و استحکام آن بیشتر است از کاری که صورت نوعی دارد و اختیارش بدست يك جمع سپرده میشود چنانکه شرکتی تجاری تأسیس شد و بواسطه بی‌اساسی دولت با رسوائی منحل گشت.

باری مطبوعات در باره دچار تضییقات شده ولی باید دانست که چنانکه سعایتها بر ضد معارف نمیتواند بنیان آن را عتلاشی سازد و حرف لزوم تعلیم و تربیت را از میان ببرد نامساعدتی با توسعه دائره مطبوعات هم نمیتواند دائره آنرا بکلی محدود سازد بلکه باقتضای زمان و از روی حاجت دائره مطبوعات خوراه یا ناخوراه وسعت میگردد مطبوعه‌های سنگی کم کم از میان رفته بجای آنها مطابع سربی برقرار میگردد و روز بروز بروسعت و نزاکت آن افزوده میشود لکن وقتی میشود بترقی و تعالی مطبوعات امیدوار بود که بواسطه وفور خوانندگان ارباب قلم از آثار قلمی خود و مباشرین طبع و نشر آنها از تجارت خویش سودمند گردند.

و بواسطه نبودن قانون و رعایت نشدن حقوق مصنفین و مؤلفین ارباب قلم دل سرد نگشته در نگارش و گزارش آنچه میتوانند کوتاهی ننمایند.

اینجا لازم است باجمالی از اوضاع وزارت انطباعات اشاره نمایم.

در سلطنت ناصرالدین شاه محمد حسنخان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات میشود این شخص با استعداد ذاتی خود دائره انطباعات را وسعت داده دارالترجمه و دارالتألیف دولتی تأسیس نموده جمعی از دانشمندان و از آشنایان بزبانهای خارجه را بکار واداشته ترجمه و تألیف میکنند و خود نیز تصرفاتی نموده تعلیماتی میدهد در نتیجه این اقدامات کثیری در فنون مختلف طبع و نشر میگردد و آثاری از او و از عهد وزارتش باقی میماند. بعد از اعتمادالسلطنه وزارت انطباعات با شخصی رسیده که عنوان احترام و وسیله معاش برای آنها میگردد.

بالاخره کار وزیر انطباعات منحصر میشود بحق انحصار دادن در طبع کتب و طبع روزنامه دولتی و جلوگیری از آزادی قلم در جرأید معدودی که نشر میشود.

اوائل سلطنت جدید وزارت انطباعات با محمد باقرخان اعتمادالسلطنه است اقدامات امین الدوله در کار معارف و مطبوعات و تأسیس انجمن معارف شرکت طبع کتب و هیجان

افکار تازه وزیر انطباعات راهم براه انداخته جنب و جوشی مینماید ولی طولی نمیکشد که وزارت مطبوعات بعنوان نانخانه و خرج سفره بملا محمد (۱) معروف بمیو داده میشود این اول بار است در این ایام که بیک شخص معمم وزیر گفته میشود.

ملا محمد از عنوان وزارت انطباعات باید تحصیل معاش کند و ذخیره هم برای ایام بیکاری خود بدست آورده باشد این است که هر تألیف نافی از هر کس بازاری رواج باشد از یکی از مباشرین طبع و نشر کتب مبلغی رشوت گرفته اجازه طبع و نشر آن کتاب را با میدهد گرچه حق مخصوص مؤلف بوده باشد و در مقابل اعتراضاتی که بر او میشود متمسک میگردد با آزادی مطبوعات قانونی هم در کار نیست.

و بالجمله وزارت انطباعات این شخص طماع پریشان در روزگار لطمه بزرگی بمعارف و مطبوعات وارد میآورد که جبران آن بزودی مشکل میباشد.

## فصل بیست و نهم

### عزل امین الدوله و سیر قهقرائی

آیا بدبختی نیست برای يك ملت که چون ریاست دولتش بعهده وزیر روشن ضمیری مانند میرزا علیخان امین الدوله افتاد سلامت نفس و نداشتن وصف سبعیت بزرگتر تقصیر او و معارف پروری گناه عظیمش شمرده شود؟ البته مشعله آفر وختن در محله کودکان و عتانت و آرامی در حوزه شروزان شرط عقل و دانش نیست.

امین الدوله میخواهد سرگشتگان وادی ضلالت و کم گشتگان بیابان حیرت را با نصایح مشفقانه و بیانات حکیمانه بسر منزل سعادت رهبری نماید در صورتیکه آنها را گوش استماع نمیباشد.

قدرت شخصی ناصرالدینشاه بضمیمه آنکه زیردستان او پروردگان دستتربیت

---

(۱) ملا محمد آخوندبیت از اهل هرند اصفهان زبان فرانسه تحصیل کرده سالها در تبریز مترجم اوداق خامه برای ولیعهد مظفرالدین میرزا بوده باین ملاحظه در خلوت و لبعهد میو خوانده میشده است.

خودش بوده اند میتوانسته است از هوی و هوسهای مختلف اندکی جلوگیری نماید.  
اکنون آن قدرت از میان رفته و آنچه بجای آن نشسته خود را نمیتواند نگاهداری  
نماید چه رسد که مملکت را نگاهدارد و حق هر صاحب حق را ادا نماید.

بدیهی است چون رشته امور تنها بدست سلامت نفس و روشنائی فکر و خیالات  
بلند حکیمانه افتاد بی آنکه در مقابل این امیدواری بیم و هراسی بوده باشد البته  
بدوام آن اساس امیدوار نمیباید بود و خوف و رجاء هر دو لازم است تا در امور حسن  
جریان حاصل گردد بملاوه موانعی که در راه صدارت امین الدوله عرض اندام نموده  
قابل توجه میباشد و پس از خواندن سطور ذیل تصدیق مینمایید که قوت موانع در  
ریاست امین الدوله چه اندازه بر قوت مقتضیها برتری داشته است.

امین الدوله اسبابی را که میتواند برای موفقیت خود در نظر داشته باشد چند  
چیز است اول حسن نیت و حس وطن پرستی خویش دوم بدست آوردن قلب شاه سیم  
اقتضای وقت و زمان چهارم مساعدت یینداران ملت با افکار او.

سبب اول وقتی میتواند کارگر باشد که قوت موانع بر آن برتری نچوید بر سبب  
دوم چه اعتمادی میتوان داشت در صورتیکه دل شاه در دست دیگران است سبب سیم  
البته کاررواست و لکن بتدریج و با طول مدت میتوان از اقتضای زمان استفاده کرد اما  
سبب چهارم که تنها تکیه گاه يك دولت میتواند باشد بدبختانه در مملکت ما باندازه کمی  
ضعیف است که اگر خود حاجتمند تکیه دادن بدولت نباشد نمیتواند تکیه گاه دولت  
واقع گردد.

اینک نظری بموانع که در کار ریاست امین الدوله بوده است اول مانع خارجی  
چنانکه از پیش نوشته شده امین الدوله در سیاست خارجی بانگلیس بیشتر نظر دارد  
تا بروس یعنی اخلاق و افکار این وزیر با دموکراسی انگلستان متناسبتر است تا با  
حکومت استبدادی تزاری در اینصورت روسها از فراهم آوردن موجبات برهم زدن  
صدارت امین الدوله دقیقه می فروگذارنمینمایند در صورتیکه نفوذ سیاست آنها بر ظاهر  
سیاست انگلیس در ایران برتری دارد.

بالاخره کار کشمکش میان سفارت روس در تهران با صدر اعظم باینجا میکشد

که چون بیلاق صدراعظم در شمیران بالا دست بیلاق سفارت روس است و راه معمول آن از خیابان رو بروی سفارت میباشد روسها عبور کردن کال که صدراعظم را از آن شارع عام ممانعت مینمایند .

بدیهی است با قدرت کامل روس در ایران و با این ضدیت شدید آنها صدارت امین الدوله چه اندازه استعداد دوام خواهد داشت .

مانع دوم از نارضامی روحانیان و روحانی نمایان و رجال دولت و خلوتیان شاه از صدارت امین الدوله تولید میشود .

امار و روحانیان و روحانی نمایان - چنانکه در آخر فصل بیستم نوشته شد امین الدوله که نبض مملکت را در دست گرفته میخواست بمعالجه این امراض پردازد میداند خلط و مزج روحانیت و سیاست یکی از بزرگتر علتهای مزاج این مریض است این است که از ابتدای ریاست خویش بروحانی نمایان بی اعتنائی نموده دست دخالت ایشان را تا آنجا که توانسته از داهان کارها کوتاه کرده کاملاً عکس سلوک امین السلطان را با این طایفه اختیار نموده است آقایان از يك طرف نمیتوانند این بی اعتنائی صدر اعظم را تحمل نموده باشند و از فوایدی که از مسند صدارت بآنها میرسیده محروم بمانند و از طرف دیگر در مقابل اقدامات اساسی امین الدوله که موجب بیداری و هوشیاری ملت و ضرورتاً موجب کساد گشتن بازار آنهاست ساکت و بیطرف بمانند مخصوصاً موضوع توسعه معارف و تاسیس مدارس جدید با آنچه در بردارد از بیکار شدن جمعی کثیر از ملبسین بلباس طلاب علوم دینی و اظهار ارادت صدراعظم بیعضی از روحانیان وارسته از دنیا مانند حاج شیخ هادی نجم آبادی و غیره موجب جنجال کردن روحانی نمایان گردیده است .

این است که بشعله این آتش دامن میزنند و با اجتماع نمودن وجوه علمای آقایان روحانی در مدرسه خان مروی برای درخواست نمودن مساعدت از دولت در کار موقوفه‌های که میخواهند در دست آنها بوده باشد منتهی میگردد .

رؤسای روحانی مزبور در کارهای از این کار مهمتر اگر يك تن آنها از دولت

تقاضا می‌کرده حاجت او برآورده می‌شده اکنون همه جمع گشته درخواست مینمایند و پذیرفته نمی‌گردد .

بالاخره دولت را بخیال خود تهدید مینمایند که اگر مقضی المرام ننگردند همه ایران را ترك نموده در عتبات عالیات مجاور خواهند گشت .

امین‌الدوله از جانب‌شاه جواب میدهد راه زیارت بسته نیست هر کجا میخواهند روانه گردند رؤسای روحانی بعد از شنیدن این جواب برای برهم زدن صدارت امین‌الدوله قوای خود را جمع آوری نموده حتی آنکه شاه را بعنوان فساد عقیده و پیروی از طریقه شیخی تهدید مینمایند و میدانند شاه از دادن این نسبت باو اندیشه دارد تهدید مزبور هم بی اثر واقع نمی‌گردد و بر جرأت مخالفین امین‌الدوله میفزاید .

اینجا باید نظری بقم واردیل انداخته سرچشمه تولید موانع صدارت امین‌الدوله را در ایندوشهر نیز مشاهده نمود .

اما قم امین‌السلطان در گوشه خانه در حال معزولی نشسته کارکنان وی وجیره خواران تهی دست شده او در تهران در هر لباس پاداشتن همه گونه اسباب از آفر و ختن هر آتش بر ضد امین‌الدوله و از دامن زدن بهر آتشی آفر و ختنه شده بدست دیگری برای اینکار آبی غفلت ندارند .

و اما اردبیل ملك التجار تهران بواسطه اختلافی که میان او و امین‌الدوله در موضوع ملکی بوده بحق یا ناحق در صورتیکه با مقام و اخلاق صدر اعظم متناسب نبوده است با ردبیل تبعید گشته کارکنان وی که بیشتر آنها تقریباً همان کارکنان امین‌السلطان میباشند هم در اخراج نمودن بکار صدارت امین‌الدوله دقیقه‌ای فروگذار نینمایند .

این موانع در کار صدارت امین‌الدوله هست بعلاوه يك مانع داخلی که آنرا هم كوچك نمیتوان شمرد و آن رفتار سرتاپا غرور زن و فرزند صدر اعظم است که او خود از همراهی با خیالات ایشان نایك اندازه ناگزیر میباشد و بواسطه سلامت نفسی که دارد مقهور آنهاست بی آنکه عواقب آنرا ملاحظه کند .

آری صدر اعظم با همه رزانت رأی و شهامتی که دارد بدست هوی و هوس زن و فرزند خویش گرفتار میباشد این مادر و فرزند هم رسیدن بازرزهای شخصی خود را

بر رعایت مقام پدر و شوهر خود مقدم میدارند میرزا محسنخان فرزند بزرگ امین الدوله سالهاست با حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله که بعد از عزل امینالسلطان در عداد وزراء ناهبرده شده وصلت نموده دختر مشیرالدوله معروف است بفضل و کمال و در میان زنان این عصر ضربالمثال میباشد .

فرزند امینالدوله در این وقت که پدرش بصدارت رسیده هوس مینماید دختر مشیرالدوله را از خانه خود بیرون نموده یکی از دختران شاه را بهجالت خود در آورد مادر را راضی نموده و پدر را بمساعدت با این خیال مجبور ساخته بهوس دامادی شاه و تحصیل اعتباری از این راه صمیمیترین دوستان پدرش یعنی مشیرالدوله را دشمن ترین اشخاص نسبت بخانواده خود میسازد .

مشیرالدوله با اینکه برادر روحانی و همفکر با امینالدوله است بعد از این واقعه همدست دشمنان او گشته بلکه بزرگتر آلت اجرای مقاصد آنها میگردد .

بدیهی است عزل امینالدوله بدست شاه است و رأی شاه بدست خلوتیان خود خلوتیان و خواجه سرا یان هم که از ریاست امینالدوله سودی نبرده اند اینک از طرف امینالسلطان بنویدهای نقد و نسیه و رسیدن بآرزوها تطمیع گشته از هر گونه کارشکنی در نزد شاه برضد امینالدوله خودداری مینمایند .

در این صورت باید دید مهره صدارت امینالدوله بچه خانه خطرناک افتاده است روز پانزدهم محرم ۱۲۱۶ امینالدوله بدربار وارد شده از جانب شاه بار گفته میشود استعفای خود را تقدیم دارد .

امینالدوله درخواست تشریف میکند و چون شرفیاب میگردد در حضور شاه نشسته میخواهد خاطر همایون را از مفاسدی که بر این استعفا مترتب میشود آگاه ساخته قلب او را متوجه فسخ عزیمت نماید بی آنکه بداند در پشت سر کسی ایستاده از این گفت و شنود مستحضر میگردد در این حال سیدی از خلوتیان شاه که معرف به پردومی و سماجت است ملقب بمقتدرالسلطنه آهسته آهسته از در در آمده کنار دیوار ایستاده بشاه اشاره مینماید که فریب سخنان صدراعظم را نباید خورد .

سید دامن سرداری سفید خود را کنار زده شال سبز را نمایان کرده دست



برعلامت سیادت خود زده بشاه اشاره مینماید یعنی سیادتتم سو گند بصدارت اینشخص دیگر تن نخواهیم داد .

نتیجه آنکه شاه از نگاهداری امین الدوله ناامید گشته بسخنان او گوش نداده استغفای او را میپذیرد کارها بقوس نزول سیر نموده بحرکت قهرآئمی میآیند .

گفتم سید مقتدر چون دست بشال سبز خود زد شاه یقین کرد دیگر نمیتواند امین الدوله را نگاهدارد بلی بشال سبز خود قسم خوردن مقتدر السلطنه بفرق مقدس شاه قسم خوردن حکیم الملک و بدو دست بریده ابو الفضل العباس قسم یاد کردن امیر بها در جنگ هر مسئله ای را نزد شاه قطعی و غیر قابل تردید میسازد چنانکه وقتی همین اشخاص خواستند شاه را از عبدالحمین میرزای فرمانفرما بدگمان کنند شی در منزل یکی از آنها عیسی خان خواجه را که قامت بسیار کوتاهی دارد روی صندلی نشاند و باو گفتند بجای فرمانفرما حرف بزند و از بیحالی و بی لیاقتی شاه صحبت داشته بگوید این مرد را باید از تخت فرود آورده و ناصر الدین میرزا را (فرزند ناصر الدین شاه که با فرمانفرما نسبت دارد) بجای او نشاند در این حال حکیم الملک و مقتدر حاضرند و این سخن را از زبان فرمانفرمای ساختگی میشوند امیر بها در جنگ هم از در در آمده تا میان اطلاق میآید و قسمتی از گفته های خواجه را شنیده بر میگردد فردای آن روز مقتدر بشاه میگوید دیشب در مجلسی فرمانفرما چنین گفت و بشال سبز خود بر صحت گفتارش قسم یاد مینماید و علاوه میکند که حکیم الملک و امیر بهادر هم شاهد مطلب هستند شاه حکیم الملک را طلب کرده استفسار میکند بفرق او قسم یاد مینماید که از زبان فرمانفرما این کلمات را شنیده امیر بهادر را هم میطلبد او هم بدو دست بریده ابو الفضل العباس قسم میخورد که فرمانفرما را روی صندلی در آنخانه دیده است که اظهار نارضائی از شاه میکرده و اضافه مینماید که او هرگز جرأت نداشته در حضور وی چنین جسارتی نماید چه اگر جسارتی میکرده با شمشیر دهانش را پاره مینمودم شاه قلع حاصل میکند که قضیه صحیح است و فوراً امر صادر میکند فرمانفرما را بعراق عرب تبعید نمایند و بعد از مدتی مدید ساختگی بودن قضیه معلوم میشود و او را مراجعت میدهند خلاصه امین الدوله میرود و دولت تازه با اشخاص ذیل تشکیل میگردد.

حاجی میرزا محسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه و شیخ الوزراء میرزا اسمعیلخان امین‌الملک وزیر داخله و منتظر ورود برادر خود امین‌السلطان از قم . حینتلیخان مافی نظام‌السلطنه وزیر مالیه . وجیه‌الله میرزا امیرخان سردار وزیر جنگ - دو ماه کار دولت بدین منوال میگذرد تا در ماه ربیع‌الاول ۱۳۱۶ امین‌السلطان بتهران آمده بشغل سدارت میپردازد .

روز دوم ماه ربیع‌الاول ۱۳۱۶ نگارنده درالبه از امین‌الدوله صدراعظم معزول دیدن مینماید در صورتیکه امین‌السلطان تازه وارد شده در قیطر به شیران منتظر رسیدن بمسند سدارت است و بآمد و رفت اشخاص نزد امین‌الدوله مراقبت کامل دارد والبتّه نمیخواهد کسی با او آمد و شد داشته باشد .

امین‌الدوله در گوشه باغ البه با برادر خود مجدالملک مشغول تحریر است . نگارنده در اول ورود پس از تعارفات رسمی از صفای البه تمجید مینماید امین‌الدوله جواب میدهد چونکه منسوب است بخدا .

پس باجال حیرت و از روی تعجب با اشاره دست و سر از نگارنده میپرسد چرا چنین شد جواب میدهم از خابلی نحوی برسیدند با وجود بودن علی ابن ابیطالب چه شد که او خانه نشین گشت و دیگران بروی تقدم جستند خلیل جواب گفت: بهر نوره نورهم و خالف جمهورهم و الناس الی اشباههم امیل - حاصل آنکه میا - افکار علی و مردم فاصله بسیار بود و مردم امیری هم افق با افکار خوبش میطلبیدند .

از این جواب امین‌الدوله را تعجب آمیخته بمسرتی روی داده از جای بر میخیزد دست نگارنده را گرفته بتماشای اطراف باغ روانه میگردد .

امین‌الدوله در مذاکراتی که با من مینماید میخواهد شخص سیم در میان نباشد گرچه برادر خود بوده باشد .

امین‌الدوله از هر مقوله صحبت داشته بالاخره نگارنده را باستقامت نمودن در نگاهداری معارف نورس توصیه میکند و من با اطمینان میدهم که بقدر مقدور استقامت نعیم .

این ملاقات پیش از آنچه صدراعظم معزول لدا مرور نموده باشد صدراعظم

منسوب را از نگارنده مکند میسازد چنانکه از آثار در آتیه نمودار میگردد .  
امین الدوله پس از معزولی دچار صدمه های روحانی بسیار میشود دشمنان  
معارف، کهنه پرستان، استبداد خواهان و دیگر مردم دارای اینگونه عقاید هر چه میتوانند  
اورا آزار نموده آزرده خاطر میسازند و از رها نمودن هر گونه تیر تهمتی بجانب وی  
در بیخ نمیدارند .

امین الدوله بعد از معزولی بیفاصله از اردبیل تلگراف شحات آمیزی با امضای  
ملك التجار تبعید شده میخواند که در آن این شعر متوجهی درج شده :  
شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست      بچه نازدن به از ششماهه بفکندن چنین  
(چونکه مدت صدارت وی بیش از ششماه نبوده است) .

اگر روحیات میرزا علیخان امین الدوله و حاج محمد کاظم ملك التجار را با یکدیگر  
بسنجیم و حالات و صفات ذاتی هر يك را تجزیه نموده بیکدیگر قیاس نمایم آنگاه  
تیر شحات را که باسیم تلگراف از اردبیل به تهران میرسد نظر نموده ببینیم از کدام دست  
رها گشته و قلب چه کس تشسته آنگاه میتوان باندگی از روحیات این ملت و اوضاع  
این مملکت پی برده باشیم .

امین الدوله پیش از زمامداری امور مملکت دوستان و طرفداران بسیار برای  
خود تصور مینموده سالها اشخاصی بحاشیه نشینی مجالس بانزاکت اودر هواهای خوش  
و صفاهای دلکش پارک اقامتگاهش از روی تملق سرائی بوی اظهار ارادت مینموده اند  
و در مدت یکسال و کسری ریاست آنها را بمعرض امتحان در آورده در موقعیکه  
کناره گیری مینماید نمیتواند بحقیقت بانگشتان خود بکعبه دوست صمیمی ثابت قدم  
برای خود بشمارد .

راستی چه بدبختی از این بالاتر است برای امین الدوله و برای مملکت که روح  
وفاداری در آن اینقدر ناتوان باشد .

امین الدوله امتحانات خود را درباره کسانی که دعوی دوستی با وی مینموده اند ،  
در مدت چند ماه که میان خلع او از صدارت و حرکاتش از ایران فاصله میگردد تکمیل  
مینماید و بکلی گوشه نشینی اختیار میکند .

با این همه آیا میگذارند با نهایت آزرده‌گی و در کمال پریشان‌حالی گوشه‌نمی‌نشته بر حال خود و بر حال اسف اشغال مملکت تأسف بخورده خیر نمیگذارند و نمیتواند دیگر در طهران و نواحی آن زندگانی نماید بالاخره مجبور گشته سفری اختیار مینماید و عازم مسافرت حجاز میشود.

امین‌الدوله پس از مراجعت از حجاز مدتی در حدود قفقاز با خان‌واده خود زندگی نموده بالاخره بگیلان بازگشت کرده در لشتنا ملکی خود با که مال افسردگی امرار حیات مینماید.

## فصل سی ام

### امین‌السلطان و معارف و تأسیس مدرسه شرف

در بحبوحه سرگرمی وطن پرستان و معارف پروران تهران بتوسعه دائره معارف و فراهم آوردن موجبات تعلیم و تربیت عمومی یگانه پشتیبان این اساس از میان رفته دیگری بجای او مینشیند که نه تنها دارای آن عقاید و افکار نیست بلکه نظریه دشمنی که با امین‌الدوله داشته و اخیراً هم بر حرارت آن افزوده شده ممکن است به مؤسسات و نتایج افکار او بدیده چشم آلود نظر نموده و از محور نمودن آن آثار دریغ ندارد.

بلی رفتن امین‌الدوله و آمدن امین‌السلطان بزرگتر آفت برای طفل یکشنبه معارف جدید تصور میشود.

امین‌السلطان شاید در ابتدای امر تصور مینماید بی‌رحمت میتواند بساط معارف نور را در هم پیچیده آنرا بگوشه فراموشی بیندازد اما پس از چند روز که بگفته‌های اشخاص باخبر از داخله و خارجه و مخصوصاً خارجه‌ها گوش فرا میدهد مبیند اظهار مخالفت نمودن آشکارا با اساس معارف برای او موجب بدنامی شدید است و جز دشمنی با مؤسس آن بر محمل دیگر حمل نمیکردد و بعلاوه مبیند علاقتی شاه با اساس معارف بعدی است که نمیتوان او را از مسابقت با این اساس منصرف داشت.

بالرئ وصف امین‌السلطان از دیدن يك هيئت مركب از اشخاص بيدار علاقه‌مند  
بوطن خود بنام انجمن معارف آنها با رسمیت از طرف دولت بیشتر نگران است تا از  
وجود دوسه باب مکتب ابتدائی تازه دایر گشته .

امین‌السلطان بظاهر بانجمن معارف ضدیت ننموده بلکه اظهار مساعدت هم  
مینماید خصوصاً که هیئیند اعضای انجمن معارف با اظهار بستگی کرده از او مساعدت  
و همراهی میطلبند .

انجمن معارف بعد از عزل امین‌الدوله و نصب امین‌السلطان اندکی دست و پای  
خود را جمع نموده با ملاحظه و آهسته تر حرکت مینماید تا از نیت دولت جدید درباره  
خود مستحضر و مطمئن گردد .

امین‌السلطان اگر چه با اقتضای سیاست بظاهر با انجمن معارف ضدیت نمینماید  
ولکن دشمنان معارف و مخالفین معارف خواهان و خصوصاً دشمنان امین‌الدوله در تشویق  
نمودن او بر همزدن این اساس دقیقه‌ئی فروگذار نمیکنند مخصوصاً معلمین ییکار  
شده سرخانها و پاره‌ئی از روحانی نمایان مغرض بیخبر از اوضاع دنیا که بیشتر تیرها  
از کمان آنها بجانب اساس معارف انداخته میشود و بعنوان غمخواری از اسلام و پاس  
شریعت غمرا در اینکار جد مینمایند .

انجمن معارف در اینوقت بعضی از اعضای خود و دیگر اهل قلم را بنگارش کتابهای  
مفید برای تدریس مکاتب تشویق میکند مخصوصاً در شریعیات که محل توجه عموم است .  
نگارنده نیز در طلب انجام این خدمت گشته بنگارش رساله‌ئی هشتاد و شش فصلی  
و فروع و اخلاق بفارسی ساده با ادله مختصر شروع مینماید بنام شجره طیبه قسمتی  
از اصول آن در انجمن خوانده میشود حاضرین تمجید کرده افسوس میخورند که هنوز  
شاگردان مکاتب استعداد خواندن آن کتاب را ندارند و میگویند آنچه امروز بآن  
حاجت داریم شریعیاتی است که مبتدیان را بکار آید چه شود انجام این خدمت را  
بعهد گرفته باشی .

نگارنده این تقاضا را پذیرفته در خدمت کم کتاب علی را نگاشته بیتر صورت که  
ممکن بوده طبع نموده در تمام مکاتب ابتدائی تدریس میشود و مورد توجه عموم میگردد .

کتاب علی نه تنها درس شریعت مکاتب را منظم نموده قابل توجه میشود بلکه بمنزله سپری است برای نگاهداری نمودن معارف نورس از تیرهای تهمت بی‌دیانتی که از طرف بی‌دیانت‌های حقیقی بجانب مؤسین آن رها میگردد.

نگارنده بیاس حقوق امین‌الدوله که تا این وقت در تهران است اول نسخه کتاب علی را که جلدشده بیادگار برای او میفرستد امین‌الدوله در جواب تشکر آمیزی که از این یادبود و حق شناسی نوشته، میگوید امیدوارم بمناسبت اسمی اعطای این کتاب بیهین بنده شده باشد در این عبارت نظر دارد بآیه شریفه قرآن: واما من ازنی کتابه بیعینه تا آخر آیه چونکه نام از علی است.

کتاب علی انجمن معارف را تقویت میدهد مکاتب را روح تازه میبخشد و زبان بدخواهان را تا یک اندازه کوتاه مینماید.

انجمن معارف در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۱۶ بواسطه هجوم آوردن اطفال فقرا بقتت مجانی مدرسه علمیه بر حسب وعده‌ای که از پیش داده یک مدرسه مجانی مستقل بنام شرف دایر میسازد.

مدرسه شرف در تحت ریاست میرزا علی اکبر خان ناظم‌الاطعیای کرمانی بزودی دایر شده طولی نمیکشد قریب درست نفر از اطفال فقرا در آنجا جمع شده مجاناً بتحصیل میپردازند و بواسطه سلامت نفس و ملاحظه بسیار که رئیس این مدرسه در شغل طبابت از همه کس دارد بعضی از اطفال اغنیاء هم حق فقرا را غصب مینمایند و این اول بی‌ترتیبی است که بااساس معارف جدید متوجه میگردد.

انجمن معارف مدرسه شرف را در موقتی میکشاید که از طرف رئیس دولت نکران است و از دشمنان معارف مخصوصاً عوام‌فریبان از ایشان اندیشه دارد این است که راجع بنشستن شاگردان آن مکتب بر زمین و بروی فرش قالی و یا بروی نیمکت بر عایت عادت عمومی شرف اول دایر گزیده اطاقهای مدرسه شرف بقالیهای خوب مفروش میگردد. قالیهای مزبور پس از برطرف شدن ملاحظات سرمایه‌می برای اساس معارف گشته بالاخره اطاقهای وزارتخانه معارف و اطاقهای پذیرائی بعضی از مدارس دولتی را مزین مینماید.

اینک نظری به انجمن معارف و اعضای آن نگارنده در انجمن معارف از کسانی است که جز بصحت امر و رعایت قوانین موضوع و اجتناب از خودسریها و اعتراض شخصی بهیچ چیز نظر ندارم و در این صورت با اقدامات مفتاح الملك و رقابتهایی که با احتشام السلطنه میکند و خصوصاً بی‌ملاحظه گیها که در تأسیس مدرسه افتتاحیه از انجمن دارد و خود را پای بست مقررات آن نمیداند بدیده محبت نظر نموده گاهی در مقام اعتراض بوی بر هیأتد.

بدیهی است مفتاح الملك در مقابل اعتراضات نگارنده در برابر رابطه مهر آمیز من با احتشام السلطنه دلخوش نیست بلکه اظهار ملالت هم مینماید اما احتشام السلطنه بعبادت درباریان صورت ظاهر را با مفتاح الملك نگاهداری نموده نمیکند و کشمکش باطنی آشکار گردد.

احتشام السلطنه روزی به اصرار نگارنده مرا به مدرسه افتتاحیه برده با مفتاح الملك الفت میدهد اما این اقدامات نتیجه نداده و اعضای انجمن معارف دو دسته میشوند نیک دسته احتشام السلطنه، اعتماد السلطنه، ناظم الاطباء، محمد اسمعیل خان آجودان باشی حاج شیخ مهدی شریف کاشانی و نگارنده و بعضی دیگر

دسته دیگر مفتاح الملك، ممتحن الدوله، شیخ مهدی شمس العلماء، مؤتمن الاطباء و بعضی دیگر مسلم است این اختلاف کلمه و این دو بیت و کشمکش اعضای انجمن معارف موافق میل باطنی رئیس دولت میباشد و بهتر وسیله است برای برهم زدن آن و آسوده خاطر گشتن او از این رهگذر.

خصوصاً که مفتاح الملك بواسطه یکی از اولادش رابطه خصوصی با صدر اعظم حاصل نموده در اجرای مقاصد باطنی او از جان و دل میکوشد.

مفتاح الملك علاوه از پیروی افکار باطنی رئیس دولت از بدست آوردن قلب نیر الملك وزیر علوم نیز خودداری ننموده با و وعده میدهد که احتشام السلطنه را بجای خود نشانیده نگذارد بحقوق وزیر علوم تجاوز نماید.

نیر الملك که در مدت صدارت امین الدوله مانند مرغی که در جنک شهباز گرفتار باشد مقهور دست احتشام السلطنه بوده بی‌اعتنایی بسیار از کسی که زیر دست خودش

در دارالفتون تحصیل کرده دیده و خدمات روحانی زیاد تحمل نموده است اکنون در سایه صدارت امین السلطان و ضدیت باطنی او با امین الدوله و کارهای او میخواستند پرو بالی کشوده مقام خود را مستحکم سازد در اینحال مسلم است همراهی مفتاح الملک و دسته او را در انجمن معارف با خود بر قیمت شمرده از هر گونه مساعدت ظاهری و باطنی با آنها دریغ نمیدارد گرچه مرد خوبی است ولی او هم بشری است مانند دیگران. احتشام السلطنه از پیش آمدن این اوضاع نگران مانده قصد عینماید صدراعظم را بانجمن و بمدرسه علمیه دعوت نموده از آثار جدید معارف و خدماتی که در این مدت شده نمایشی باو داده باشد اما یقین ندارد که صدراعظم این دعوت را بپذیرد. احتشام السلطنه بتوسط حاج میرزا محسنخان مشیر الدوله صدراعظم را برای آن بمدرسه حاضر میکند.

گفتم بتوسط مشیر الدوله بلی گرچه از پیش بواسطه اختلاف سبک و سلیقه میان امین السلطان و مشیر الدوله صفائی نبوده و لکن کمورت مشیر الدوله از امین الدوله و خانواده او او را با امین السلطان نزدیک ساخته و در موقع شیخ الوزرائی اوجد و جهد نموده امین السلطان را دوباره بمقام صدارت رسانیده است.

این است که اکنون از طرف صدراعظم مورد ملاحظه بسیار است و در حقیقت احتشام السلطنه در مقابل ضدیت باطنی صدر اعظم با معارف و دلنگی نیر الملک وزیر علوم و مفتاح الملک و قسمتی از انجمن با او تنها تکیه اش بدوستی مشیر الدوله وزیر خارجه است که خود معاون اوست.

مشیر الدوله هم در نگاهداری احتشام السلطنه و جلوگیری از حمله های دشمنانش کوتاهی نمیکند خصوصاً که با اساس معارف هم سمیمانه مساعدت دارد.

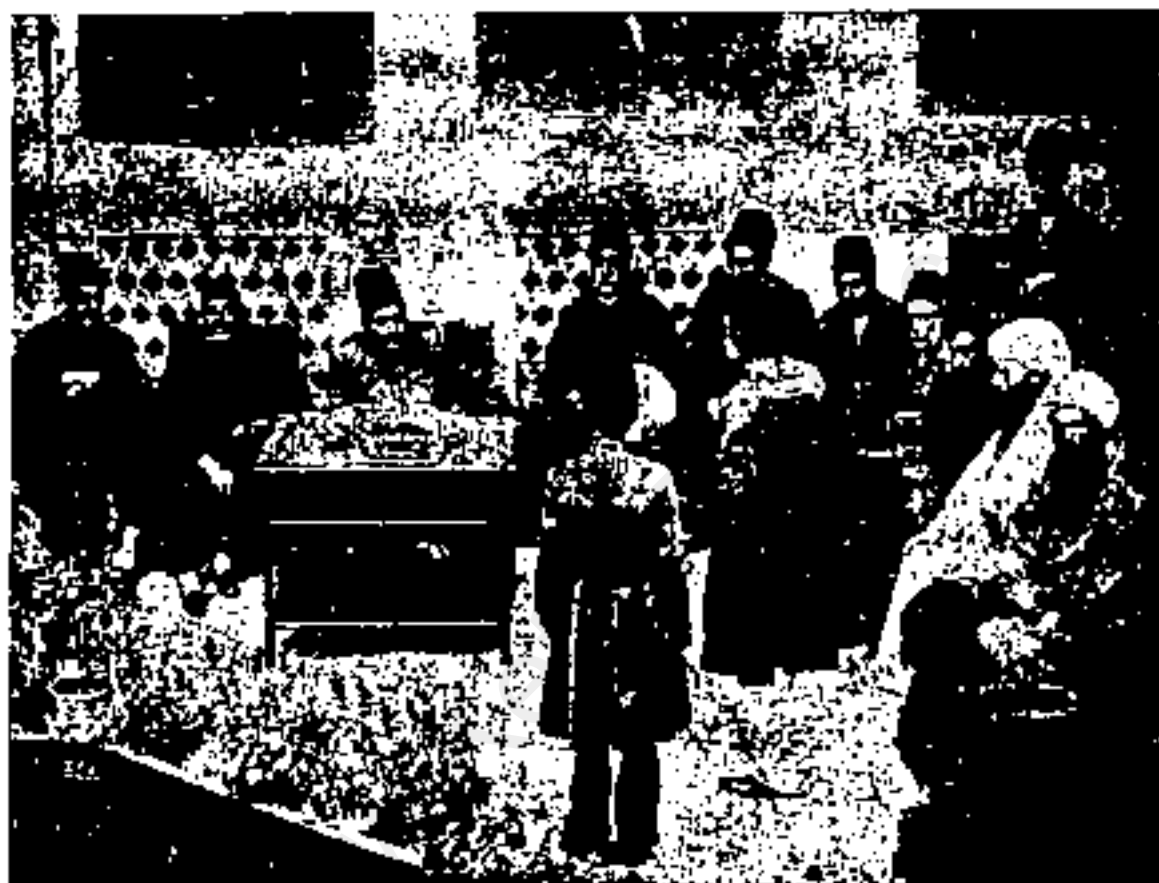
بالجمله صدراعظم در عشر اول ماه جمادی الاولی ۱۳۱۶ بانجمن معارف هیأید انجمن در فضای مدرسه علمیه منعقد است با تمام اعضای خود و عموم کارکنان جدید معارف از معلمین و اجزاء و غیره.

شاگردان سه مدرسه علمیه و شرف و افتتاحیه هم در اطراف آن فضا چند صف کشیده اند صدراعظم از دیدن این مجلس و این ازدحام حیرت نموده ابهت معارف جدید



توجه او را جلب کرده در جای خود می‌نشیند .

یکطرف شاهزاده جهانسوز میرزا حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله و میرزا نصرالله خان مصباح‌الملک و طرف دیگر شاهزاده عمادالدوله شاهزاده امیرخان سردار میرزا محمود خان حکیم‌الملک حینتلیخان عافی نظام‌السلطنه می‌نشینند با اعضای انجمن معارف .



علاوه بر کمالیکه در متن کتاب نامبرده شده‌اند حاضرین از راست بچپ عبارتند از حاج شیخ مهدی شریف کاشانی - شیخ مهدی عبدالرب آبادی - حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی

میرزا نظام‌الدین خان مهندس الممالک فرزند خود امیر سهام‌الدین خان را که از معصلین مدرسه علمیه است امتحان مینماید .  
الیه وزیر علوم باید در این مجلس مشیر و مشار باشد ولی او در گوشه‌ای ساکت نشسته و احتشام‌السلطنه در میان مجلس خودنمایی کرده بر حرارت آتش حسد دشمنان خود میافزاید .

و باید دانست که از وزیر عاظم هم در این مجلس غیر از تماشاچی بودن کاری ساخته نیست. روی میز در برابر صدر اعظم چند مجلد کتابت که تازه تألیف گشته و کتابچه اساسی انجمن معارف که مشتمل بر دستخط همایون و خط امین الدوله و اساسی اعانه دهندگان است نیز میباشد.

میرزا علی اکبر خان ناظم الاطیاء نسخه کتاب لغتی که تألیف نموده و زحمت بسیار در تألیف آن کشیده است بصدر اعظم ارائه داده دیباچه آنرا در حالتیکه پیش روی صدر اعظم سرپا ایستاده است بانهایت سرعت از اول تا آخر قرائت مینماید و مورد تمجید و تحسین میشود.

حکیم الملک دست پرده کتابچه مزبور را برداشته در صفحه اول چشمش بدستخط شاه میافتد که دو هزار تومان اعانه داده وزیر آن بخط امین الدوله که دو ازده هزار تومان گرم نموده این صفحه را بصدر اعظم ارائه میدهد صدر اعظم از روی سرزنش میگوید کیبکه شت قدم از ولینعمت خود پیش بیفتد عاقبتش این میشود که شد شنیدن این سخن بيموقع غرض آمیز نسبت بشخص معارف خواهی که مبلغی قابل نیاز معارف نموده باشد نگارنده را قلباً متاثر ساخته از گوینده آن دلشک میشود.

بالجمله در ختم مجلس صدر اعظم يك اسکناس پانصد تومانی نیاز معارف نموده بدست احتشام السلطنه میدهد و روانه میگردد.

در این مجلس نگارنده احساس میکند که بواسطه خود نمایی احتشام السلطنه آتش حسد دسته مخالف در انجمن معارف شعله ور گردیده گاه باشد آسینبی بما برسانند اینست که از احتشام السلطنه وقت میخواهد تا در خلوت او را نصیحت نماید.

احتشام السلطنه میگوید اگر راجع بکار معارف صحبتی باشد بهتر این است مفتاح الملک نیز حاضر باشد بدیبهی است صحبت نگارنده مناسبت با حضور مفتاح الملک ندارد ولی باصرار احتشام السلطنه مجلس ملاقات در خانه مفتاح الملک منعقد و مذاکره محرمانه میان سه نفر شروع میشود نگارنده با احتشام السلطنه میگوید وجود شما مغل کار معارف میباشد.

احتشام السلطنه میگوید مطلب دیگر دارید این جمله را بمنثل میگویند یا مطلب همین است.

نگارنده - خیر مطلب همین است

احتشام السلطنه پریشان حال گشته آثار کدورت و غضب از صورتش نمایان شده  
با کمال دلنگی میپرسد بچه دلیل .

نگارنده - ما هر چه سعی میکنیم بکار معارف صورت نوعی داده نگذاریم مردم  
این کار را دائر مدار وجود يك شخص بدانند شما خود را پیش انداخته خود نمایی کرده  
زحمات ما را بی نتیجه میگذارید عاقبت دشمنیها حسادتها شما را هدف تیر بالا خواهد  
کرد و صدمه آن نه تنها بدوستان شما بلکه بانجمن و کار معارف هم خواهد خورد .

احتشام السلطنه با کدورتی که خنده های مصنوعی او هم نمیتواند آنرا پوشیده  
نگاهدارد میگوید بعد از این من رأی خود را تابع رأی شما دو نفر قرار داده هر چه  
میگوئید پیروی میکنم مفتاح الملك که انتظار شنیدن چنین سخنی را از نگارنده ندارد  
تصور میکند من کور کورانه افکار احتشام السلطنه را متابعت میکنم بی اندازه مسرور  
گشته لب بستایش من گشوده هر چه را گفته ام تصدیق مینماید .

بدیهی است احتشام السلطنه از این مجلس و از این گفتگو چقدر ناراضی است و  
چه اندازه از من دلنگ می شود و اگر بدیده انصاف بنکریم نمیتوان احتشام السلطنه را  
هم چندان ملامت کرد زیرا تصور نمیکند اقدام نگارنده باین اعتراض از روی حقیقت  
گویی و حقیقت خواهی بوده باشد و دشمنان او مرا جلب نموده دستوری در این مذاکره  
از آنها نداشته باشم در صورتیکه این طور نبوده است .

احتشام السلطنه از نگارنده حق گله مندی دارد که چرا این حقیقت را در  
حضور رفیق و معاند او اظهار نموده صورت ظاهر را حفظ ننموده ام .

نگارنده نیز باید اعتراف نمایم که موقع را رعایت نکرده ملاحظه لازم را بجا  
نیآورده است و در محیطی که همه یکدیگر دروغ گفته ظاهر سازی مینمایند گفتار و  
کردارها در تاریکی پرده پوشی بسیار میگذرد و ملاحظه حقایق را آشکار نمودن شرط  
عقل نیست گرچه لازمه عشق بصحت کار بوده باشد .

باری این مجلس که برای نگارنده در ظاهر حضرت دارد منقضی میکردد یا شرط  
اینکه بکلی معرمانه بوده باشد .

اما فردای آنروز ممتحن الدوله که کدورت سخت از احتشام السلطنه دارد و خصوصیت شدید با مفتاح الملك بر نگارنده وارد شده لبهای مرا بوسیده میگوید آفرین هیچکس جرأت نمیکرد باین جوان خودسرمزور حقیقت را اینطور بیان نماید. نگارنده از دیدن این رفتار و از آگاه شدن بر بیقولی اشخاصی که میخواهند تربیت کننده قوم باشند متأسف میشود چه بدیهی است که او از مفتاح الملك شرح مذاکرات آن مجلس محرمانه را شنیده است.

روز دیگر که انجمن معارف منعقد میگردد احتشام السلطنه عنوان مینماید فلانی بر من اعتراض دارد که چرا خود نمایی کرده خود را جلو میاندازم من جواب میدهم دیگران قدمی بر نهیدارند این است که یکقدم برداشتن من مرا نشان میدهد و بخود نمایی کردن تهمت زده میگردم.

احتشام السلطنه بگفتن این سخن در انجمن بر جراحی که از اعتراض نگارنده بر قلب او رسیده بظاهر مرهم گذارده ولی رشته الفت و صمیمیت که در میان ما بود کسته میگردد و از این پس هر چه باشد ظاهر سازی است تا مدتی بعد که معلوم میشود نگارنده در آن اعتراض ذیحق بوده و بتحریر دیگران هم نبوده است و باز رشته الفت پیوسته میگردد.

## فصل سی و یکم

### انجمن معارف و کتابخانه ملی

در ایام صدارت امین الدوله از جمله وظائفی که برای انجمن معارف معین شده بود تأسیس کتابخانه و دارالترجمه و دارالتألیف و کلاسهای شبانه برای اکابر بوده و هم در نظر داشته اند مکان را وسعت داده باندازهائی که یک حوزه ملی تجدید پرور از دانشمندان و وطنخواهترین اشخاص پایتخت در آن حوزه شرکت نموده همه شب دایر و در مسائل سیاسی، اقتصادی، فکری با کمال آزادی مذاکره نمایند.

عزل امین الدوله انجمن را محدود و محصور ساخته اعضای آنرا از تعقیب نبودن این خیالات مخصوصاً از تأسیس حوزه بزرگ و اجتماعات سیاسی ناامید نموده است.

اما پس از آنکه میبینند مخالفت صریحی از طرف میرزا علی اصغر خان صدراعظم دیده نمیشود بلکه بظاهر اظهار مساعدت میکند بخیال میافتند پیاره بی ازوظائف تا آنجا که تولید بدگمانی نکند اقدام نمایند .

اولا برای انجمن نظامنامه داخلی نوشته میشود تا از اختلافات جلوگیری نماید پس بتشکیل کتابخانه ملی پرداخته برای اینکار مکان مخصوص گرفته کتابخانه را دایر و انجمن را نیز در همان مکان منعقد میسازند .

اعضای انجمن هر يك بقدر احساسات خود در جمع آوری کتاب برای کتابخانه مزبور کوتاهی ننموده بزمان کم بیش از هزار جلد کتاب در فنون مختلف جمع آوری گشته ریاست کتابخانه را بمحمد اسمعیل خان آجودان باشی میدهند .

انجمن معارف پس از آن بتأسیس مدرسه اکابر در مرکز خود پرداخته ریاست آقا بعهده میرزا غیاث الدین ادیب کاشانی میگذازد و کلاسهای اکابر بخوبی دایر میشود . انجمن بتأسیس دارالتألیف و دارالترجمه نیز شروع نموده در صدد تشکیل شرکتی برای طبع و نشر کتب بر آمده میرزا محمد حسین فروغی ذکاء الملک و بهر ش میرزا محمد علیخان و شیخ محمد بن عبدالوهاب قزوینی را برای انجام این خدمت اجیر مینماید چنانکه در فصل بیست و هفتم بمناسبت عنوان آن فصل نگارش یافته .

و هم در ماه جمادی الثانی مدرسه تی بنام مظفریه بخرج انجمن در محله بازار در کوچه غربان بمدبری حاجی شیخ مهدی شریف کاشانی که یکی از اعضای انجمن است تأسیس مینماید .

احتشام السلطنه با یکدست انجمن معارف و مؤسسات آنرا راه میبرد و با دست دیگر از تعریکات معاندین خود در انجمن و در خارج جلوگیری مینماید و با اینکه میبیند بر قوت و شدت آنها روز بروز افزوده میشود از فراهم آوردن موجبات رنجش دوستان خود و افزودن دشمنان نیز دریغ ندارد .

روزی آقا سید علی حکیم گیلانی معروف بخدا که پیر مرد فاضل محترم از دوستان مشیرالدوله وزیر خارجه است بر نگارنده وارد شده میگوید از احتشام السلطنه درخواست کردم بانجمن معارف آمده وضع آنجا را مشاهده نمایم مرا بخانه شما دلالت

کرد تا باتفاق بانجمن رفته باشم .

نگارنده میدانند احتشام السلطنه با این سید نه تنها صفائی ندارد بلکه از بدگویی نمودن و نسبتهای نالایق باو دادن نیز دریغ نمینماید و هم شنیدهام پس از واقعه مجلس خانه مفتاح الملك احتشام السلطنه حفظ غیب نگارنده را نموده میگردد فلانی یا مردم فاسدالعقیده خصوصیت نموده آنها را بدائره معارف راه میدهد در این صورت فرستادن سید بخانه نگارنده و همراه بردن نگارنده او را بانجمن معارف ممکن است دسیسه می باشد و احترام نمودن از آن لازم است از این جهت درخواست سید را نپذیرفته او را تنها و پیش از خود روانه مینماید مجلس منعقد میگردد اعضاء بسی نفر بالغ کشته یکی از آنها که مطابق نظامنامه انجمن بمعرفی دو نفر از اعضاء مدتی است پذیرفته شده آقامیرزا ابراهیم ملقب بسعید العلماء .

سعید العلماء را نگارنده یکی از معرفین بوده لیاقتش برای دخالت در معارف کمتر از دیگران نیست اخلاق بدی هم از او دیده نشده است .  
در این مجلس کیکه بتماشا آمده و هنوز عضویت ندارد همان سید خدای بینواست .

احتشام السلطنه مقام ریاست انجمن را احراز کرده میخواهد مجلس را رسمی نماید با حال پریشان و صورت بر آشفته رو بسید نموده میگردد شما عضویت ندارید از مجلس خارج گردید سید که چنین انتظاری را ندارد با کمال دلشنگی از مجلس برخاسته میرود و بدشمنی احتشام السلطنه کمر مینهد و همچنین حاج میرزا حسن رشدیه را که اتفاقاً بانجمن آمده عذر میخواهد و بیرون میکند و بر ملالت دی مینماید .

احتشام السلطنه به بیرون کردن سید و مدیر رشدیه تشفی خاطر حاصل نکرده چشمهای خود را که از حال طبیعی خارج است باطراف مجلس افکنده سعید العلماء را هدف تیر غضب خود ساخته میگردد عضویت شما نیز در انجمن محقق نیست از مجلس خارج گردید سعید العلماء با ملالت فوق العاده از انجمن رفته بدامن زدن آتش مخالفین انجمن و احتشام السلطنه میپردازد و چیزی که تصور نمیکند اینست که نگارنده در این قضیه بیخبر بوده باشد .

احتشام السلطنه پس از بیرون کردن سعیدالعلماء بواسطه این رفتار احساس  
حالات در صورت اعضای نموده بنکارنده میگوید شما دلتنگ نباشید اگر کسی را  
معرفی نموده‌اید و او از انجمن اخراج میشود.

رفتار احتشام السلطنه در این مجلس دشمنان او را مرور و دوستانش را دلتنگ  
مینماید چه آنها را بر رسیدن آرزوهای خود نزدیک و اینها را از نگاهداری حوزه خود  
مأیوس میسازد.

بعد از این مجلس نگارنده باید از احتشام السلطنه و رفتار او اظهار حلاوت  
نموده باشم ولیکن بروی خود نمیآورم و بواسطه اهمیت مقصد بخونسردی میگذرانم.  
احتشام السلطنه در همین مجلس بوزیر علوم میگوید همان بهتر که دارالفنون  
را نیز بانجمن واگذارید تا آنها را هم منظم نماید در صورتیکه همه چیز او همین  
دارالفنون بیعنی است وزیر علوم بواسطه این سخن و سخنان اهانت آمیز که مکرر  
از احتشام السلطنه شنیده دیگر بانجمن حاضر نگشته یکجهت بمخالفت نمودن با این  
اساس میردازد در صورتیکه شخص سلیم النفس بی آزادی است.

احتشام السلطنه اهتمام دارد کارهای انجمن را در مجالس خصوصی میان خود و  
همراهانش قطع نماید و بدست اکثریتی که در انجمن دارد اجراء سازد وهم میکوشد  
که مفتاح الملك و ممتعن الدوله از مجالس خصوصی بیخبر بمانند کم کم مخالفین او  
باین ترتیب بی برده جداً در صدد بر میآیند از مذاکرات مجالس خصوصی آگاه گردند  
اول ماه رجب ۱۳۱۶ شاگردان مدرسه شرف مجانی بمجلس روضه خوانی آقامیرزا  
زین العابدین امام جمعه تهران برای تشکر از مساعدتی که با آنها نموده ورود مینمایند  
و این اول دفعه است که قریب دوست نفر شاگرد مکشی منظم و با بیرق در خیابان  
تهران حرکت مینمایند.

ورود شاگردان مدرسه شرف بمجلس روضه خوانی ذاکرین و مستمعین را  
مهیج گشته یکی از واعظهای معروف از معارف جدید و بخصوص از مدرسه شرف مجانی  
تمسجد نموده آنها را طلاب علم میخواند و او میرزا محمد رضای واعظ همدانی است  
بعضی از طلاب علوم دینی و تمام معاندین مدارس جدید بهانه بدست آورده

حاج میرزا حسن آشتیانی را راهبدارند بر ضد امام جمعه و واعظ مزبور قیام و بمعارف جدید اشارت نمایند حاج میرزا حسن نیز بواسطه کدورتی که از امام جمعه دارد و بهانه میجوید که بخانه او نرود برای اقدام باینکار حاضر عیشود و باز خطر بمدارس نزدیک میگردد .

امام جمعه بعنوان حمایت از معارف و هم برای حفظ مقام خود که وسیله بی بدست معاندین نداده باشد بنوسط نگارنده از انجمن معارف درخواست میکند حاج میرزا حسن را بمدرسه شرف دعوت نموده او را از ضدیت نمودن با اساس معارف جدید باز دارند تا بهانه مرتفع گردد .

برای مشورت اینکار احتشام السلطنه و نگارنده با چندتن دیگر از اعضای انجمن در عمارت مدرسه شرف پاسی از شب گذشته مجلس محرمانه ای داریم ممتحن الدوله بودن این مجلس بی برده بی خبر رازد کشته از هر گونه عذر که برای بی اطلاع گذاردن او برانگیخته میشود قانع نگردیده وزیر علوم و همراهان او را آگاه ساخته مستمسکی که قابل انکار نیست برای بدنام نمودن احتشام السلطنه و همراهایش بدست میآورند . گرچه این مجلس برای کاری که تشکیل شده موفقیت حاصل میکند حاج میرزا حسن را بمدرسه شرف آورده فتنه را خوابانیده امام جمعه هم ببقصد خود میرسد ولی آتش مخالفت معاندین از اعضای انجمن بعد از این مجلس شعله ورتگرشته وسیله بی برای موفقیت خود بدست میآورند .

بالجمله احتشام السلطنه با کمال تهور کار معارف را از پیش برده بمخالفین لغتنای نینماید اما بدو سبب رشته کارهای او نزدیک است از هم گسسته گردد .

یکی اقدامات مخالفین که روز بروز بر شماره آنها افزوده میگردد دیگر نگرانی صدراعظم از انجمن که تصور مینماید انجمن باطناً رنگ سیاسی بخود گرفته باشد سستی کار مشیر الدوله وزیر خارجه هم که یگانه دفاع کننده از احتشام السلطنه است نزد شاه و صدراعظم مدد میکند و معاندین احتشام السلطنه از این اسباب استفاده نموده بمهر و اعضای انجمن معارف که در دست مفتاح الملك است عریضه ای بشاه مینویسند حاصل مضمون آن اینکه ما اعضای صدیق انجمن معارف نمیتوانیم بینیم احتشام السلطنه



وچند تن از همراهانش بر ضد استقلال سلطنت اقدامات بنمایند میترسیم سوه نیت آنها دامن گیر ما هم بگردد صدر اعظم عریضه را بشاه رسانیده میگوید این است عاقبت تأسیسات امین الدوله .

بدیهی است این عریضه از طرف انجمن با تصدیق وزیر علوم و تأیید صدر اعظم بی نتیجه نمیآید و دستخط شاه خطاب ب صدر اعظم بضمون ذیل صادر میگردد .

ریاست انجمن معارف در عهده خود ماست و معاز طرف خود ریاست انجمن معارف کتابخانه ملی دارالترجمه و غیره را واگذار کردیم به نیرالملک وزیر علوم و معارف که کمال مراقبت را بنماید غفلت نکند و خود را مسئول اینکار بداند لاغیر .

احتشام السلطنه و همراهانش از این عریضه و از اینجواب بکلی بیخبرند تا موقعیکه وزیر علوم متحدالمالی بتمام اعضای انجمن معارف فرستاده آنها را بخانه خود برای زیارت دستخط شاه دعوت مینماید همه حاضر میگرددند غیر از احتشام السلطنه که دعوت نگشته و نگارنده که در شهر نبوده و اعتماد السلطنه که در جواب متحدالمال وزیر علوم از عضویت انجمن استعفاء مینویسد .

شب این روز نگارنده از واقعه باخیر میثوم و میفهمم احتشام السلطنه میخواهد در مقابل عریضه مخالفین خود بشاه عریضه نگارشده اظهار برائت ذمه نماید از این خیال خام حیرت نموده شبانه شرحی با نوشته از پیروی این اندیشه او را ممانعت مینمایم . روز دیگر صبح زود احتشام السلطنه و اعتماد السلطنه بمنزل نگارنده وارد میشوند هر دو در نهایت ملالت و ناامیدی احتشام السلطنه مینند بعد از آن همه فداکاری رشته کار از دست او رفته در نزد دولت بدنام شده معاندیتش بر او ظفر یافته و نمیداند عاقبت کار خودش بکجا میانجامد و کار معارف و مدارس چه میشود .

احتشام السلطنه هنوز در صدد است عریضه برائت ذمه بشاه نوشته نگارنده و اعتماد السلطنه و چند تن دیگر از همراهان آنرا امضاء نموده بفرستند .

نگارنده او را از تعقیب این خیال ممانعت نموده میگوید راه این نیست و عاقبت این اقدام برای همه خطرناکست و برای شما و برای من از همه بیشتر .

اینجا جای خونسردی است باید از در ملائمت و مسالمت در آمده از وزیر علوم

تمکین نموده و این حربه را از دست مخالفین گرفت .

و چون آنها تصور نمیکند ما با تریبی که پیش آمده مساعدت نمایم این اقدام نقشه هائی را که در زمینه مخالفت ما با خود کشیده اند برهمزده آنها را با وضعی که اندیشه آنها را ننموده اند مواجه میکند وزیر علوم هم چون دید ما تمکین کردیم با سلامت نفس و صلح جوئی که دارد از آلت دست مخالفین شدن که نتیجه اش رنجاندن قسمت مهم اعضای انجمن است احتراز خواهد کرد راه سلامت و بیخطر این است اگر غیر از این راه را بخواهید بپیمائید من بکلی کناره جوئی خواهم کرد .

احتشام السلطنه از شنیدن سخنان نگارنده اندکی آرام شده بالاخره برای رفع تردید میان اختیار نمودن نقشه‌ئی که خود در نظر گرفته بوده و پیشنهاد نگارنده با استخاره از قرآن متوسل گشته استخاره نیز با پیشنهاد نگارنده موافقت نموده مقرر میگردد روز مجلس بترتیب سابق همه بانجمن رفته با خوشروئی و مهربانی از صدور دستخط همایون اظهار خشنودی نموده وزیر علوم را بیش از آنچه توقع دارد معزز داشته او را و ادار نمایم اکثریت انجمن را محترم بشمارد .

این مجلس میگردد رفقا هم از تصمیعی که گرفته شده مستحضر و مسرور گشته از نگرانی شدیدی که از عاقبت اینکار دارند اندکی آسوده خاطر میگرددند .

اینجا باید دانست کشمکش میان احتشام السلطنه و مفتاح الملك و معتمد الدوله در انجمن معارف سرچشمه دیگر دارد که مربوط بکار معارف نیست و آن در وزارت خارجه است .

احتشام السلطنه در وزارت خارجه و رئیس دو شخص مزبور تا بین آورند در وزارتخانه يك قسمت از اعضا که این دو شخص هم از آنها هستند بر ضد ریاست احتشام السلطنه جداً اقدامات مینمایند سستی کار وزیر خارجه نیز بر اقدامات آنها قوت بخشیده است و نیز يك دسته از اعضای وزارت خارجه بر ضد شخص وزیر قیام نموده و چون احتشام السلطنه یا هر قوه‌ئی که در دست دارد برای نگاهداری مشیر الدوله در مسند وزارت کار میکند این دسته نیز میکوشند تا دست احتشام السلطنه را از معاونت او کوتاه نمایند و وزیر را تنها گذارده بتغییر دادن او موفق گردند .

بالجمله این وسائل و غیر تمندیها روز بروز در وزارت خارجه شدت نموده انرش در انجمن معارف بصورت کشمکش احتشام السلطنه و مفتاح العلیت بر سر کار مکتب و مدرسه هویدا میگردد .

احتشام السلطنه این مسائل را کاملاً میدانند و برای اینکه در وزارت خارجه از معاندین خود شکست نخورده باشد و هم صدمه اینکار بوزارت مشیرالدوله وارد نیاید ناچار است حمله‌ی را که در انجمن معارف باز شده رفع نماید در صورتیکه اسباب این مدافعه را بواسطه اختیارات خود و پیش آمدها از دست داده این است که از روی ناچاری زیر بار حاضر شدن در انجمن و تمکین نمودن از وزیر علوم می‌رود چونکه اقل محفدرین است تا ببیند عاقبت کار بکجا خواهد کشید .

احتشام السلطنه در مدت دخالت خود در کار معارف حساب داد و ستدی که در وجوه اعانه و غیره نموده بانجمن نداده است در اوائل همین ماه رجب صورت حساب مرتبی بانجمن آورده مورد تمجید واقع گشته و این خود بر حسادت مخالفین افزوده است که نتوانسته‌اند از این رهگذر سرراهی بر او گرفته باشند پس در حقیقت احتشام - السلطنه خدمت خود را بامعارف انجام داده جای اعتراضی باقی نگذاشته و اگر باقتضای اخلاق طبیعی خود و اخلاق عمومی درباریان رفتاری نموده باشد که نتیجه سوئی برای خودش یا برای معارف داشته باشد شاید خود را مقصر نداند و نزد وجدان خویش خجل نبوده باشد .

## فصل سی و دوم

### انجمن معارف و خطر انحلال

انجمن معارف که در داخل و خارج محل توجه عموم بیداران است انجمن معارف که در نتیجه انقلابات اخیر و فداکاریهای جانی و مالی نخساسترین افراد این ملت و در صایه افکار وطن پرستانه دانشمندان مملکت تأسیس شده و یگانه مؤسسه ملی است که در اثر قتل ناصرالدینشاه و تجدید سلطنت و ریاست امین‌الدوله بر امور دولت با هیاهوی تجدیدخواهی و وطن پرستی و معارف پروری عرض اندام نموده می‌خواهد بمنزله

طلوع خورشید سادت و اقبال در این مملکت بوده باشد در تاریخ چهارشنبه ۲۲ رجب سنه ۱۳۱۶ هـ در نتیجه اغراض شخصی و منافع خصوصی کوتاه نظرانی چند گرفتار بمران شدید گشته بحال انحلال میافتد.

روز چهارشنبه مزبور طرف عصر بر حسب معمول اعضای انجمن مخالف و مؤلف در ساعت هسین در حالتیکه باران بشدت میبارد در عمارت انجمن مجتمع میگردند. احتشام السلطنه و همراهان او قبل از وقت در کتابخانه حلی که متصل بمحل انجمن است جمع گشته بی آنکه اثر ملالتی از صورت آنها نمایان باشد میگویند و میشوند در این حال باقی اعضاء در محل انجمن مجتمع و این جمع برایشان وارد میگردند. مخالفین از دیدن احتشام السلطنه و چند تن دیگر که تصور نمیشد بانجمن بیایند بهیئت فرورفته از عاقبت این مجلس نگران میمانند.

در این حال وزیر علوم که تا چند جلسه پیش از این هر وقت بانجمن میآمد مانند یکی از اعضای عادی بانهایت فروتنی کناری نشسته کمتر سخنی از او شنیده میشده است مانند حاکم متدیری که بر ایالتی ورود نماید بمجلس وارد میشود.

وزیر علوم سرداری ترمه لاکمی که با وجود مخالف عادت مملکت نبودن برای پیر مرد هشتاد ساله پوشیدن آن خوش نما نیست در بر نموده سرداری سفیدی بروی آن پوشیده بانجمن آمده و بملاحظه آقایان معمم که بالای مجلس نشسته اند با یشاشت و خرمی پای مجلس مینشیند.

احتشام السلطنه نیز در کناری نشسته در صورتیکه از باشتهای عادی و مصنوعی چیزی نشان نمیدهد بیفاصله بعد از ورود وزیر علوم ممتحن الدوله باز یگر ترتیب جدید با پرومی که از خصائص اوست خود را بمجلس انداخته وزیر علوم را پای در نشسته میبیند. چرا برای چه اینجا جای شما نیست خواه یا تاخواه کشان کشان او را در صدر مجلس مینشاند این رفتار اثر سوئی در انجمن بخشیده افکار را متوجه انقلابی میسازد یعنی احساس میکنند که ممتحن الدوله نقشه می راکه در نظر داشته در غیاب احتشام السلطنه بموقع اجراء بگذارد یا حضور او هم مجری خواهد کرد.

ممتحن الدوله بیفاصله بعد از ورود خود و جایجا نمودن وزیر علوم لایحه می

از بنل در آورده میگوید آآن که بانجمن میآدمم معارف خواهی این ورقه را بمن داد  
واستدعا نمود در انجمن بخوانم .

رنگ احتشام السلطنه تغییر میکند آثار غضب از صورتش نمایان میشود میخواست  
باو حمله نماید ولی نظر بتصمیمی که گرفته شده خودداری مینماید ممتحن الدوله  
لاجهتی را که خود نوشته بخواند و از گفتن هیچگونه سخنان اهانت آمیز در باره  
احتشام السلطنه حتی از نسبت بی امانتی دادن باورد ریغ نمیدارد سخن باینجا که میرسد  
شیشه صبر احتشام السلطنه بسنگ آمده چشمهای او سرخ شده از حدقه بیرون جهیده  
بگوینده حمله نموده از گفتن هر ناسزایی که سزاوار رقیب دتا بین پرروی بی ملاحظه  
اوست خودداری نمیکند .

احتشام السلطنه طوری از حال طبیعی خارج میشود که نه تنها رشته تصمیمانی  
را که گرفته میگردد بلکه يك يك اقدامات مخالفت آمیز که در این مدت از مفتاح الملك  
و ممتحن الدوله بر ضد او شده بزبان آورده برده را از روی توطئه های گذشته و خفایای  
امور برداشته مخالفین را در نظر بیقرضان از اهل انجمن رسوا میکند .

احتشام السلطنه در حمله اول ممتحن الدوله را چنان تأدیب میکند که دیگر  
کلمه ای صحبت نداشته در بدترین احوال بجای خود مینشیند .

در حمله دوم مفتاح الملك و دوستانه را مفتضح ساخته در حمله سیم به نیر الملك  
وزیر علوم میردازد .

احتشام السلطنه تهمتی را که مخالفین باو و همراهانش زده اند و بیش از همه در  
قلب شاه اثر نموده یعنی جمهوری طلبی ماوضدیت با استقلال سلطنت مکرر بزبان آورده  
از این اتهام آنچه میتواند دفاع مینماید .

بالاخره وزیر علوم در مقابل هتاکها که باو میشود تاب تحمل نیآورده از جای  
برخاسته مجلس را برهمزده روانه میگرد .

بدیهی است برهم خوردن انجمن هتاکی نمودن بوزیر علوم در مقابل اختیاراتی  
که شاه باو داده بآنچه از نظریات شخص اول دولت در موضوع این مؤسسه از پیش  
نوشته شد نه تنها خطر بزرگ را بمدارس و معارف نزدیک نموده بلکه احتشام السلطنه

و همراهان او را نیز در مخاطره شدید هیاتدازد .

نگارنده کدورت باطنی صدر اعظم را با خود بواسطه همراهی با افکار امین الدوله و دوستی نمودن با او میداند .

نگارنده ملتفت است که احتشام السلطنه بواسطه اعتبارات شخصی و خانوادگی و از روی ملاحظه‌هایی که رجال دولت از یکدیگر دارند بصرف نظر نمودن از ریاست وزارت خارجه در نتیجه این حادثه باز کلیم خود را از موج بیرون کشیده حکومتی در داخل یا مأموریتی در خارج گرفته روانه میگردد اعتماد السلطنه و وزیر مطبوعات تنها به نیامدن بانجمن با عنوان وزارتیکه دارد خطری متوجه او نمیگردد .

دیگران از همراهان احتشام السلطنه نه جدیدی در کار معارف دارند و نه عملیاتی از آنها بروز نموده که مورد مخاطره واقع گردند .

تنها میماند نگارنده که در این شهر در حقیقت غریب است و دشمنیهای چندین ساله ظل السلطان افکار مخالفی برای او ایجاد نموده .

دست برداشتن از شغل روحانیت و پیرامون افکار جدید گردیدن نیز دشمنیها برای او تدارك دیده و خصوصاً در کار معارفیشی از يك فوج از هم لباسهای مفروض طماع یا بیکار گشتگان بچشم عداوت بوی نظر نموده بزبان حال و قال میکوبند :  
جستنا لتخرجنامن ارضنا بسحرك يا موسى

در اینصورت اگر تصور نماید که در این مقدمه خطر با او از دیگر اعضای انجمن و بلکه از خود احتشام السلطنه نزدیکتر شده باشد تصور بیجائسی نموده با این همه نگارنده در این حال خطر نزدیک بخود را ندیده تمام قوای فکری و جسمانی خویش را برای مدافعه از معارف نوری و نگاهداری این اساس جمع آوری نموده با قوت قلبی که کمتر نظیر آنرا در عمر خود دیده بجلوگیری از مفسده بزرگ که از این مجلس متوجه معارف میگردد قیام و اقدام مینماید .

نگارنده یقین دارد اگر امشب از این حادثه بگذرد و شکایت نامه از وزیر علوم پشاه برسد انجمن معارف متحمل مدارس هم اگر متحمل نگردد بصورتی خواهد افتاد که مانند انحلال بوده باشد این است که مصمم میشود نگذارد وزیر علوم با اینحال از

انجمن رفته باشد اما کوشش بسیار در بر گرداندن وزیر بی نتیجه میماند .

ناچار نگارنده اعضای انجمن را جمع نموده در حالتیکه همه سرپا ایستاده اند (حگر احتشام السلطنه که در حال بهت آمیخته بفیض و غضب از عاقبت رفتاری که از روی بی اختیاری از او صادر شده بجای خود نشسته) نطق مفصلی دایر بر اهمیت کار مبارک و خطریکه بآن و بانجمن و باشخاص متوجه گشته نموده در نتیجه از آنها میطلبید دوسه ساعت بانکارنده مساعدت کرده هرچه میگویم بجا آورند بلکه بجلو گیری از این خنار موفق گردیم و چون مفتاح الملك و ممتحن الدوله با وزیر علوم خارج شده اند عنصر مخالفی کمتر وجود دارد همه تمکین و بهدراهی نمودن حاضر میگرددند .

و از همه بیشتر یکی از روحانیان با ذوق حاج سید محمد نام معروف بعصار است که بخصوصیت بانکارنده عضویت انجمن را اختیار نموده و بلکه من او را برای قوت کار خود بانجمن برده ام . نگارنده بدونفر ازاعضاء دستور میدهد احتشام السلطنه رادر تحت نظر نگاهداشته نگذارند از آن خانه بیرون برود تا دستور مجدد بانها برسد زان پس باقی اعضاء را که از بیست نفر متجاوز هستند با خود برداشته بخانه وزیر علوم میروند .

وزیر علوم بخانه میرسد عریضه شکایت آمیز خود را بشاه نوشته هنوز نفرستاده است که اعضای انجمن بر او وارد میگردند .

وزیر علوم در اول ملاقات قسم یاد مینماید که چنانچه خود را فشتک گذارده برای کشتن احتشام السلطنه مهیا نموده است

در ساعات بقیه روز و چهار ساعت از شب وزیر علوم و مفتاح الملك و ممتحن الدوله از یکطرف و نگارنده و باقی اعضای انجمن از هارف دیگر کشمکش و گفتگو نموده بالاخره بر آنها غالب گشته وزیر علوم را بر آن و امیداریم که بگوید هرچه در دامن داشتیم ریختم و از فرستادن عریضه شکایت آمیز سرفتنظر نمودم .

در ایصال نگارنده بیخبر از دیگران دو نفر از اعضای فعال انجمن را مأمور میسازد بروند احتشام السلطنه را بخانه وزیر علوم بیاورند .

احتشام السلطنه هم کم کم بخود آمده از عاقبت و خیم تهوری که از او بظهور

رسیده است نگران میباشد لهذا حاضر شده بخانه وزیر علوم میباشد .  
بالجمله این شب به نصف نمیرسد که وزیر علوم واحتشام السلطنه صلح داده  
میشوند وخطر نزدیک اندکی دور میگردد نزدیک نیمه شب اعضاء در نهایت خستگی  
و با حسرت از نتیجه اقدامات متفرق میگردند .

همان منزل نگارنده و خانه وزیر علوم در قسمت از شهر تهران فاصله است باران  
هنوز بشدت بسیار کوجه ها در نهایت خرابی و تاریکی ناچار خود و رفیق روحانی  
محترم پاها را برهنه نموده ساعتی از نصف شب گذشته افتان و خیزان خود را به منزل  
میرسانیم .

وزیر علوم در ضمن صحبت مکرر میگوید بعد از این از مدارس و معارف وانجمن  
نباید صحبتی داشته شود و مخصوصاً به نگارنده تأکید بدهید آبرز مینماید که دیگر پیرامون  
این سخنان نگردم و از مدرسه وانجمن صحبتی ندارم یعنی معارف جدید بر هم خورد  
فردای آن روز با وجود قرارداد شب وزیر علوم عریضه ای بصدر اعظم نوشته مختصر  
شکایتی نموده جواب دریافت مینماید که هر کسی باشما مخالفت نماید از طرف دولت  
سیاست خواهد شد .

احتشام السلطنه نیز بمشیرالدوله از دو تا بین خود شکایت مینماید ولی نتیجه  
نیکیرد چونکه کار خودش مترازل است .

فتح الملک مقصدش این بوده احتشام السلطنه را از انجمن بیرون نموده خود  
بجای او نشسته معارفی که موافق سابقه صدر اعظم و وزیر علوم باشد دایر نگاهداشته  
اعتباراتی حاصل نماید .

ممتحن الدوله هم خیالات دیگر در سر دارد که راضی نیست بکلی انجمن و  
مدارس منحل گردد نگارنده تمام روز پنجشنبه را در اندیشه کار معارف است تا بچه تدبیر  
بتواند آنرا از چنگال اغراض اشخاص بیرون آورده مدارس نورس را نگذارد دچار  
تعطیل و انحلال گردد .

حاجی محمد علیخان معروف بتقلیبی که در فصل ۱۳ نام برده شده مرد آگاه  
دنیا دیده صاحب افکار جدید از دوستان نگارنده طرف ملاحظه رجال دولت مربوط



با وزیر علوم بر نگارنده وارد شده از واقعه با خبر گشته داوطلب میگرد روز جمعه وزیر علوم را بطوریکه مفتاح الملک و ممتحن الدوله خیر دار نگردند بمنزل نگارنده آورده او را برای دائر نگاهداشتن مدارس، منحل نمودن انجمن معارف حاضر نمایم. حاج محمد علیخان شب جمعه خبر میدهد که وزیر علوم دعوت نگارنده را بناهار روز جمعه پذیرفته و بمستور بودن این دعوت و علاقات قول صریح داده است. روز جمعه یست و چهارم رجب صحبت نگارنده با وزیر علوم و مرغبات بسیار که برای او در فسخ عزیمت از تعطیل نمودن مدارس گفته میشود بی نتیجه مانده میگردد اصلاح اینست چندی مدارس تعطیل بوده باشد بدیهی است این پیش آمد بر نگارنده بی نهایت ناگوار است در خاتمه مجلس که وزیر علوم در شرف رفتن است نگارنده آخر سخن خود را باین بیان با اظهار میدارد.

صد سال زمان را در هم پیچیده صفحات تاریخ را در برابر نظر گرفته بخوانیم. در اوائل سلطنت مظفر الدینشاه در سائیه پیش آمدها و باقتضای زمان چند تن از جوانان وطن خواه با مجاهدت بسیار چند باب مکتب ابتدائی برای نورسان ملت دایر نمودند و پیر مرد هشتاد ساله ای که سالها مستد وزارت علوم این مملکت را اشغال نموده خود را از خانواده علم و فضل میدانست مکتب مزبور را تعطیل نموده بساط معارف جدید را برچید و از تابش روشنائی دانش و پرورش در مملکت جلوگیری نمود. آقای وزیر علوم اگر آن تاریخ اکنون بدست شما بیفتد خود را در چه حال دیده جواب وجدان خویش را چه خواهید داد.

وزیر علوم از شنیدن این سخن پریشان خاطر گشته میگردد با اینکه میدانم دچار محذورات میشوم ناچارم رخصت بدهم فردا مکتب دایر بوده باشد. آخر کار خود را کردید و مرا دچار زحمت نمودید.

وزیر علوم میرود نگارنده با نهایت خوشحالی بمدیران مدارس که در تکلیف فردای خود حیران و انتظار خیر نگارنده را دارند اطلاع میدهد بکار خود مشغول باشید. مفتاح الملک و ممتحن الدوله میخواهند بعد از کوتاه کردن دست احتشام السلطنه از معارف وزیر علوم را آلت دست خود قرار داده هر چه میخواهند بکنند و راضی نخواهند

بود نگارنده قلب وزیر را بجانب خود جلب نموده معارف تازه را از ابتلای بدست اندازی آنها محافظت نماید .

وزیر علوم شبانه بدر شخص فوق الذکر اطلاع میدهد که تغییر وضع دادن در کار معارف صلاح نیست بی آنکه سبب رایبان نموده باشد و آنها تصور میکنند از مقام عاقوب امری باز رسیده است .

بالجمله مدارس دایر میماند اما انجمن بالانکلیف است .

مفتاح الملك میخواهد مدرسه افتتاحیه مرکز معارف و اداره ریاست او بوده باشد و اگر اجتماعی هم بنام انجمن میشود در همان مرکز بشود .

نگارنده میخواهد انجمن معارف در مکانی که بوده دایر و مؤسسات آن منحل نگردد و سه روز این کشمکش طول میکشد .

نگارنده نیز در ترغیب و تشویق وزیر علوم بحفظ مقام خود و باستقلال در رأی و بالجمله در تبعیت صرف نمودن از افکار دیگران کوتاهی نمی نماید کم مخالفین بی میبند که وزیر علوم برای تسلیم شدن با آنها مانعی در کار دارد و افکار او از فکر دیگری مدد میگیرد این است که در صدد کوتاه کردن دست نگارنده از دخالت نمودن در کار معارف بر آمده از اعضای انجمن استشهاد مینمایند هر کس میداند دخالت فلانی در کار معارف صلاح ملک و ملت نیست شهادت خود را در این ورقه مرقوم دارد .

نگارنده از این اقدام مخالفین بیخبر است روزی ممتحن الدوله بر من وارد گشته میگوید تیر ما بسنگ آمد زحمت ما بی نتیجه ماند هواخواهان شما زیادند کسی استشهاد ما را مهر نمیکند .

نگارنده - چه استشهادی چه هواخواهی ؟

ممتحن الدوله - این چند روز کوشش بسیار نمودیم دست شما را از کار معارف کوتاه کنیم و هیچ وسیله نداشتیم جز بدست آوردن اکثریت اعضای انجمن معارف اما اکثریت با شماست و استشهاد نامه باین صورت باقی مانده در این حال ورقه بی بدست نگارنده میدهد که امضاء کنندگان آن مفتاح الملك و ممتحن الدوله و مؤتمن الاطباء میباشد و پس .

از این پیش آمد مرور گشته و با اینکه از پرروئی ممتحن الدوله تنفر دارم در این موقع از يك روئی او در بیان حقیقت امر اظهار امتنان نموده میگویم اکنون از من چه میخواهید .

ممتحن الدوله - میخواهیم شما از احتشام السلطنه صرف نظر کرده با ما موافقت نمایید .

نگارنده - من در کار معارف نظر خصوصی چه دوستی و چه دشمنی با کسی نداشته و ندارم با کارهای صحیح احتشام السلطنه صمیمانه موافق بوده با کارهای ناصحیح او نامساعد چنانکه بموجب نوشتجاتی که محرمانه از پیش خوانده اید و هذا کراتی شنیده اید حقیقت این دعا بر شما پوشیده نیست اکنون هم با کارهای صحیح و اقدامات روشن معارف پرورانه دیگران موفق و با کارهای ناصحیح آنها نامساعد هستیم اعتماد من بصحت عمل و نیت پاک خویش است بکسی امیدوار نیستم و از کسی هم بیم ندارم .

ممتحن الدوله - وزیر علوم با ابقای مدارس مساعدت دارد .

نگارنده - دلیل ندارد مساعدت نباشد زیرا این وظیفه رسمی و وجدانی اوست

ممتحن الدوله - در باب انجمن معارف چه نظر دارید ؟

نگارنده - انجمن معارف باید دایر بوده باشد مؤسسه های آن نگاهداری شود و نواقصش برطرف گردد .

ممتحن الدوله - گمان نمیکنم وزیر علوم با اینکار و باین ترتیب مساعد باشد .

نگارنده - شما عقیده مرا خواستید بیان کردم دولت هر چه میخواهد میکند ممتحن الدوله از نگارنده استزاج مینماید که آیا انجمن معارف با مؤسسات آن بمدرسه افتتاحیه انتقال یابد صلاح است یا نه نگارنده رأی نمیدهد و او خود نیز با وجود مناسبت و خصوصیتی که با مفتاح الملك دارد اظهار مساعدت نمیکند .

بالجمله در این مجلس نگارنده ممتحن الدوله را تا يك اندازه از دست مفتاح الملك گرفته با خود مساعد مینماید و در نتیجه مقرر میگردد انجمن معارف بعنوان سرکشی بمدارس هر جلسه در یکی از مدارس منعقد شود تا بعد مکن ثابت آن معلوم گردد .

ممتحن الدوله از نزد نگارنده خوشحال بیرون میرود وزیر علوم هم از اینکه من

او را بخود جلب کرده از دروسری که از مخالفت او با من بوی میرسیده خلاص گشته اظهار امتنان مینماید .

پس زمام امر معارف در اینحال بظاهر در دست وزیر علوم است که بی مشورت نگارنده تا بتواند کاری نمیکند ولکن مفتاح الملك خیالات خود را تعقیب مینماید بقیه وجوه اعانه را تصرف نموده دفاتر و اسنادی که نزد احتشام السلطنه بوده بوی رسیده سروکار محاسبات و همه کاره مدرسه دیگر علمیه و شرف و مظفریه با مدرسه افتتاحیه میشود مفتاح الملك برای پیشرفت مقاصد خود مصمم شده روزنامه‌های بنام معارف بمدیری خود دایر نماید این خیابان از پیش در انجمن معارف شده بود و احتشام السلطنه با اجرای آن موفق نگردیده اینک مفتاح الملك اجازه آنرا از دولت صادر مینماید . و اما احتشام السلطنه بعد از این انقلابات توقف خود را در تهران صلاح ندیده از ریاست وزارت خارجه استعفا داده به حکومت کردستان منسوب میگردد .

## فصل سی و سوم

### انجمن و مدارس

در صفحه معارف جدید و مدارس نوری ما در اواخر رجب ۱۳۱۶ سه فکر مختلف دیده میشود که هر یک در وادی مخصوص سیر مینماید .

اول فکر وزیر علوم است بموافقیت نظر شخص اول دولت و آن این است که انجمن معارفی موجود نباشد چند مدرسه ابتدایی که تا کنون تأسیس شده سرو کار آنها با وزارت معارف باشد و نام ملیت از سر آنها برداشته شود گرچه بتدریج منحل گردد یا بصورت مکتب ابتدایی باقی بماند .

فکر دوم - فکر مفتاح الملك است که معارف و مدارس جدید را تحت ریاست عالی وزیر علوم و بمدیری شخص خود بطور استقلال غیر مربوط بدارالفنون نگاهداشته اعتباراتی را که احتشام السلطنه در این کار دارا شده بود بخود اختصاص داده از این راه استفاده های مادی و معنوی بنماید بی آنکه انجمن معارفی بالای دست خود ببیند و رأی کسی را شریک رأی خویش نموده باشد .

فکر سوم - فکر نگارنده است که میخواهد مؤسسات معارفی بعنوان ملی باقی بماند افکار عالی امین الدوله در تأسیس این اساس تعقیب شده روز بروز بر قوت و حسن جریان آن افزوده گردد معارف جدید تابع دارالفنون بی معنی که چیزی از آن باقی نمانده نبوده باشد و در پیچه می از روشنائی که بروی هلت گشوده شده بسته نگردد .

نگارنده میخواهد دایره معارف طوری وسعت یافته عمومیت حاصل کند که نه تنها شاه و وزیر نتواند آنرا منحل نماید بلکه در مقابل حمله های شدید کهنه پرستان و دشمنان دانش و پرورش نیز تاب مقاومت آورده بتواند اساس خود را بر بنیان خلل ناپذیر بگذارد.

بدیهی است فکر اول باندازه می ضعیف است که نمیتواند از حدود مغیله وزیر علوم تجاوز نماید خصوصاً که مدارس جدید نه بودجه دولتی دارد و نه دولت عجلتاً در صدد مساعدت نمودن با آنهاست وزیر علوم هم استطاعت فکری و شخصی برای جبران کسر مدارس از عمر دیگر ندارد پس از این اندیشه که اینخیال صورت خارجی پیدا کند باید آسوده خاطر بود .

و اما فکر دوم درست است مفتاح الملك میخواهد مدارس را دایره نگاهدارد و لکن هر وقت اندیشه میکند بعد از تمام شدن بقیه وجوه اعانه کسر مدارس را از چه عمر پردازد و استفاده هائیکه در نظر دارد از چه محل بنماید متحیر مانده چاره ندارد مگر آنکه بریاست موقتی و با سرمایه مختصریکه باقیمانده بازی کند تا ببیند چه پیش میآید پس از این اندیشه هم که مفتاح الملك بتواند بمقصودیکه دارد برسد نگران نباید بود .

و اما فکر سوم وسایل امیدواری که در اطراف پیشرفت فکر نگارنده موجود است از قرار ذیل میباشد .

نیت پاک و بیغرضی که در اجرای مقصد خود دارد بطوریکه نه تنها در مقام استفاده خصوصی از اقدامات خود نمیباشد بلکه هر چه از هر کجا بدست میآورد در این راه بمصرف میرساند و بزرگتر چیزی که نگارنده را در مقابل حمله های شدید دشمنان نگاهداشته همین بی طعمی و نیت پاک است .

دیگر قوت معارف است که هیچ قوه می نمیتواند از آن جلوگیری نماید و اندیشه

محدود ساختن معارف در برابر فکر و خیال تعمیم و توسعه آن در حمله اول مغلوب و نابود است .

دیگر توجه افکار تجددخواهان معارف پرور و بلکه عموم بیداران ایرانی است از داخل و خارج پیشرفت این اساس و توسعه و تعمیم آن را همه مهتر احساس احتیاجی است که در مغز بسیاری از ادوایای اطفال بوجود مدارس جدید تواید گشته که بی منافع ظاهر و باطن آن برده اند و آن احساسات باقتضای زمان روز بروز در تزیاید میباشد و احتیاج بهتر مولد هر چیز است در این عالم .

پس وجود این وسائل میتواند تنهایی تهی دستی و بی اسبابی نگارنده را جبران نموده از مداومت دادن بفکر خود و برداشتن قدمهای سریع و اندیشه نند و دن از تیرهای ملامت که از هر طرف میرسد دلگرم و مطمئن نگاهدارد .

مفتاح الملك بعد از خارج شدن احتشام السلطنه بفوریت روزنامه معارف را از غره شعبان ۱۳۱۶ تاسیس مینماید .

روزنامه معارف در بکورتی کوچک راجع بچربان امور معارفی در ظاهر و در باطن نماینده مدرسه افتتاحیه و هر چه در آنجا میکذرد با طبع سنگی دایر میکردد چون مقرر شده است روزنامه را قبل از طبع نگارنده مطالعه نماید در شماره اول نام دو تن از روحانیان را میخواند که یکی را بعبادت مملکت با القاب زیاد و دیگری را برخلاف رسم بی القاب مینویسد نگارنده یادداشت مینماید یا نوشتن القاب را موقوف باید کرد یا همه را با القاب باید نوشت مفتاح الملك القاب را حذف کرده روزنامه را طبع نموده يك نمره طبع شده بی القاب و مسوده خطی با القاب آنرا بنظر روحانی طرف توجه خود رسانیده میانه نگارنده و او تفتین مینماید پس از این واقعه نگارنده در روزنامه کناره جوئی کرده با مفتاح الملك و کسان او با احتیاط معاشرت مینماید مفتاح الملك هم خود را مصروف توسعه افتتاحیه نموده بمدارس دیگر اهمیت نمیدهد با وزیر علوم ظاهر سازی و با دوسه تن از اعضای انجمن خصوصیت نموده بدیگران اعتنائی نمینماید .

در این ایام کتابخانه ملی بر هم میخورد مفتاح الملك میخواند کتابها را نیز به مدرسه افتتاحیه بر د ولی وزیر علوم رضا نداده آنرا را بنخانه شخصی خود برده توقیف مینماید .

مدرسه اکابر برهم میخورد دارالترجمه اداره شرکت مطبوعات منتقل میگردد  
چنانکه در فصل ۲۸ نوشته شد.

و اما انجمن معارف - انجمن روزیکشنبه ۲۶ رجب با اعضای سابق خود باستانی  
دوسه تن که استعفاء داده اند در مدرسه علمیه دایر میشود .

مدرسه علمیه هنوز در تحت ریاست علیخان ناظم المعلوم است مدتی است خلیل  
المزاج شده یعنی بواسطه نامساعدتی اوضاع مملکت با استفاده نمودن اوزار تحصیلات  
عالیه خود ناامیدی شدید حاصل نموده باستعمال مخدرات و افراط در این کار تمام  
قوای جسمانی و روحانی خویش را از کار انداخته بمرده متحرکی بیشتر شباهت دارد  
تا بشخص دارای تحصیلات عالی و هوش و ذکاوت سرشار و در حقیقت دارد بتدریج خود  
کشی میکند . دو ناظم مدرسه محمد کاظم خان و محمد سفی خان مدرسه را اداره  
میکند و از پیش آمده ها شکایت دارند .

جلسه دوم انجمن معارف در بیست و نهم رجب در مدرسه افتتاحیه منعقد شده و  
مفتاح الملك کارهای خود را پیش از آن چه هست در نظر انجمن جلوه گر میازد .

جلسه سوم در چهارم شعبان در مدرسه شرف و جلسه چهارم در هفتم ماه مزبور  
در مدرسه مظفریه منعقد میگردد .

گردش انجمن معارف در مدارس تا يك اندازه نگرانی معارف خواهان را که پس  
از انقلاب ایجه ن حاصل شده بر طرف مینماید و بعد از این انجمن معارف هفته بی یکمرتبه  
در خانه وزیر علوم منعقد شده تا آنجا که بتواند ادای وظیفه مینماید نگارنده با  
یکدست از خود سریها جلوگیری نموده در پیشرفت کار علمیه و شرف و مظفریه اعتماد  
مینماید و بدست دیگر معارف خواهان را بر آن میدارد که بتأسیس مدارس ملی با  
سرمایه های خصوصی قیام و اقدام نمایند .

میرزا محمدخان جوانی با هوش از تربیت شدگان دارالفنون تهران مدتی در  
مدرسه رشديه معلم بوده اکنون برای تأسیس مدرسه بی حاضر گشته نگارنده هم او  
را تشویق مینماید مفتاح الملك در ققای اوسخت ضدیت نموده رضا نمیدهند از وزارت  
معارف بسا و رخصت داده شود بالاخره با اهتمام نگارنده میرزا محمد خان بتحصیل

اجازه موفقی گشته مدرسه می بنام دانش تأسیس مینماید که از روی دستور العمل انجمن معارف رفتار نماید .

مدرسه دانش بزودی رونق گرفته در محل خود مورد توجه گشته هفتم مدرسه میگردد باین ترتیب : خیریه - رشديه - علمیه - شرف - افتتاحیه - مظفریه - دانش .  
نگارنده بعدرسه دانش بر عایت ملی بودن آن و بعدرسه شرف بر عایت هجانی بودنش بیش از سایر مدارس توجه مینماید مدرسه رشديه را که ترقی کامل نموده از نظر دورنگرفته نمیگذارد بدخواهان امین الدوله بآن مؤسسه آسیبی برسانند .  
مدیر رشديه بدستور امین الدوله از وزیر علوم و نگارنده حرف شنوایی دارد ولکن بمفتاح الملك و حوزه آن و بلکه بهیئت انجمن معارف واقعی نمیگذارد .  
امین الدوله مبلغ دوازده هزار تومان که اعانه بمعارف داده پنجهزار تومان نقد و هفت هزار تومان دیگر را خانه ملکی جنب پارک مسکونی خود را بعدرسه رشديه میدهد و پیش از حرکت از تهران سفارشنامه می در حق رشديه و مدیر آن بوزیر علوم و انجمن معارف نوشته تذکر میدهد که حق سبقت آن مدرسه را رعایت نموده باشند و این شعر را پایان نیکوئی شاهد میآورد :

ولاکن بکت قبلی فہیج لی البکاء      بکاها فقلت الفضل للمتقدم

بالجمله مفتاح الملك و رفقای او صندوق انجمن را خالی دیده خیال میکنند بعنوان جشن افتتاح مدارس ملی در بهارستان جشنی بصورت گاردن پارنیهای اروپا تشکیل داده عایدات آنرا بمصرف معارف برسانند . نگارنده اساساً مخالف اینکار نیست و برای تمییح نمودن روح جوان ملت این قبیل مجالس را بی اثر نمیداند ولکن در مقابل افکار مخالف که قوت داشته و قوی تر هم شده تردید دارد آیا آنچه از این مجلس عاید معارف بگردد و مضرتهایی که بر آن مترتب میشود برابری دارد یا نه

بهر صورت مفتاح الملك و ممتحن الدوله و غیره حاج میرزا محسنخان مشیر الدوله را با اقدام باینکار و ادا نموده در عشر آخر ذی الحجہ ۱۳۱۶ جشن مزبور را با آرایش و آرایش بسیار در بهارستان برپا نموده مبلغی عایدات آن مجلس بصندوق معارف میرسد در صورتیکه مباشرین از تهمت حیف و میل نمودن هم محفوظ نیمانند از طرف دیگر



روحانی نمایان از این مجلس اظهار نارضایی کرده بر ضدیت خود با معارف جدید و با مدارس نوزین میافزایند .

دیگر از جمله وسائل که مفتاح الملك برای توسعه افتتاحیه بدست میآورد تأسیس دبستان دانش است در همان مدرسه در صورتیکه آنچه از بابت دبستان یاد میرسد بیشتر از آنست که بهصرف میسرماند .

دبستان دانش چیست و مؤسس آن کیست ؟

میرزا رضاخان ارفع الدوله متخلص بدانش از مردم آذربایجان در جوانی بواسطه ظرافت طبع و حسن قریبعتی که داشته در دروایر رسمی خارجه ایرانی در روسیه و غیره مختصر استخدام یافته در سابه استعداد و قابلیت خود ترقی نموده زبان روسی و فرانسه را فرا گرفته در خط و ربط فارسی، معلومات ادبی اطلاعات یافته مدتی در تفلیس جنرال قنول بوده کم کم تمول حاصل نموده اثابیه و موزه‌ئی مرتب ساخته بالاخره بسمت وزیر مختاری بدربار امپراطوری روس منصوب میگردد .

ارفع الدوله ذاتاً نام جوشهرت طلب علاقمند بوطن و آثار آن است و از بندل و بخشش در تحصیل نام هم مضایقه نمینماید ارفع الدوله در انجمن صلح لاهه نماینده ایران شده پیرایها بر این مأموریت میبندد بعدیکه از دولت ایران رتبه شاهزادگی تحصیل نموده در آن انجمن پرنس صلح خوانده میشود .

در این ایام که صدای اشتها معارفی ایران در روسیه بلند میگردد او نیز درصدد میشود سری در میان سرهای معارف پرورد داخل نموده شرکتی نموده باشد .

ارفع الدوله دفتر اعانه‌ئی برای تأسیس يك مکتب ابتدائی عجائی در تهران گشوده از معارف خواهان ایران ساکنین حوزه مأموریت خود در روسیه وقفقاز و جوهی جمع آوری کرده در یکی از بانکهای سن بطرز بورغ بر اوجه میگذازد که سود آن بمصرف مکتب مزبور رسیده باشد و چون مر اوجه سرمایه مزبور کفایت مصارف آترا نمیکند حاضر میشود از کیسه خود مبلغی بر آن افزوده مکتب را زودتر دایر نماید .

ارفع الدوله نیت خود را با اقداماتی که در این راه نموده و نتیجه‌ئی که گرفته بو وزارت خارجه تهران مینویسد این مکتوب وقتی میرسد که مفتاح الملك زمامدار کار معارف گشته .

مفتاح الملك انجام این خدمت را بعهده گرفته عده‌ئی از شاگردان مجانی افتتاحیه را نامزد شاگردی دبستان دانش نموده بر سر یکی دو از اطاقهای مدرسه مزبور لوحه دبستان دانش را نصب مینماید .

مفتاح الملك برای تأسیس دبستان مبلغی از ارفع الدوله گرفته و هر ماه چند برابر آنچه خرج یکی در معلم دبستان میشود از او دریافت مینماید .

ارفع الدوله که از حقیقت مطلب بی‌خبر و تنها دلخوش است که گاهی در جریده مخصوصاً در روزنامه معارف اسمی از دبستان دانش با تجلیلی که از او شده باشد بخواند و یا صفحه عکس از عده‌ئی از کودکان بالباس یکجور و نشان دبستان دانش بر کلاه آنها دیده باین و آن بنمایاند .

و بالجمله مدرسه افتتاحیه تامدنی از دبستان دانش و پول ارفع الدوله و معاونین استفاده نموده بر توسعه خود میافزاید .

مفتاح الملك هر قدر سعی میکند بتواند مانند احتشام السلطنه از مردم وجه اعانه برای صندوق معارف بگیرد ممکن نمیشود چونکه اولاً اعتبارات شخصی و خانوادگی احتشام السلطنه را ندارد که مردم از او ملاحظه داشته باشند و دیگر آنکه انقلاب انجمن معارف خارج شدن احتشام السلطنه کناره‌گیری بعضی از اعضاء و بالجمله کشمکش‌ها که شده قهراً از ابهت انجمن کاسته بآن نظر که پیش از این بانجمن نظر میشده اکنون نمیشود خصوصاً که دیده میشود برای مرکز معارف بودجه‌ئی ترتیب میدهند که هیچ ضرورت ندارد از قبیل خرج سفره اطاق رئیس حقوق اعضای دفتر کسر بودجه روزنامه معارف و غیره اینست که صندوق معارف و جاهت ملی خود را از دست داده معلوم نیست توجیهی را که در اوایل تأسیس از وطن خواهان بخود میدیده بعد از این ببیند و این بزرگتر بدبختی است برای معارف جدید .

صندوق معارف اول صندوق ملی است که در سالهای آخر تأسیس شده بی آنکه نظر استفاده شخصی در آن بوده باشد و اگر بصورت اولی خود باقیمانده بود ممکن بود با مساعدت ملت خواهان و معارف پروران هر قدر دایره معارف وسعت بگیرد بتوان يك قسمت از بار آنرا بدوش ملت گذارد و بوضع نمودن مالیاتهای مستقیم و غیر

مستقیم بنویسند توسعه معارف موقفینهای مهم تحصیل کرد ولیکن متأسفانه باقتضای اوضاع مملکت و اخلاق مردم آتش منفعت پرستیها مشتعل شده دیگر تطعمکاریها بجوش آمده این صندوق را هم همزنکند دیگر صندوقها نموده اطمینان مردم از آن برطرف و در آتیه عایدات منحصر خواهد گشت بآنچه دولت بآن پردازد.

بالاخره اعتراضات بر تصرفات مفتاح الملک در صندوق معارف زیاد میشود بعدی که مفتاح الملک مجبور میگردد کلیه جمع و خرج را طبع و نشر نماید.

مفتاح الملک مانند یکی از حکام ولایات که برای دولت حساب میسازد برای ملت حساب ساخته تصدیق دفترخانه دولت را شاهد درستی حساب مزبور قرار داده در نمره ۵۶۵ روزنامه اطلاع صورت آن را منتشر میسازد.

انتشار صورت حساب مزبور زبان اعتراض کنندگان را درازتر و تیرهای انتقاد مخالفین را تیزتر میسازند چه مدلل میدارد بی احتیاطیها و بی بالائیهها که در کار صندوق معارف شده بطوری است که نمیتوان بر آنها پرده پوشی کرد.

اگر خوب نظر کنیم میبینیم مباشرین صندوق معارف عادت مخالف جاری دولت کاری نکرده اند زیرا که هیچ خدمت از خدمات دولتی مهم یا غیر مهم بهیچکس کوچک یا بزرگ رجوع نمیشود مگر مأمور آن کار پیش از هر چه بجانب مداخل آن نظر مینماید.

بهر کس هر خدمت رجوع شود اول کلامه می که میرسد اینست: چه دارد؟ یعنی در اینکار چقدر میتوان مداخل کرد هر قدر مواحب و حقوق بمأموری داده شود ممکن نیست از مداخل نمودن صرف نظر نماید پس اگر مباشرین صندوق معارف هم دست مداخل بجانب آن دراز نمایند خلاف معمول کاری نکرده اند.

بلی چیزیکه شکفت آورد است این است که دست طامع بجانب صندوق ملی معارف دراز کرده شود البته تعجب آورد است ولیکن وقایع گذشته ثابت نموده و پیش آمدهای بعد ثابت تر مینماید که عنوان ملی بودن در حقیقت بعد از تغییرات که در انجمن معارف شد از سر این صندوق بر طرف گشته وهم حوادث آتیه مدلل میدارد که مباشرین صندوق مزبور معارف را برای خود خواسته و میخواهند نه خود را برای معارف

در اینصورت از این بعد در این صندوق غیر از لعنت چیزی دیده نخواهد شد

پس از آن صرف نظر نموده به صندوقهای کوچک مدارس ملی که از روی احساسات وطنخواهی و معارف پروری تأسیس گشته و میگردد نظراً فکننده بینیم بتوسط آن صندوقچه ها معارف جدید چه روح تازه ای بخود خواهد گرفت و چه نشوونمایی خواهد کرد .

## فصل سی و چهارم

### مدرسه متبر که سادات

درس گرمی شدید و اشتغال دائمی نگارنده بکار معارف عمومی و مراقبت نمودن در دفاع از بدخواهان خود و دشمنان معارف يك قسمت از خیالم متوجه تأسیس يك اساس خصوصی است که شخصاً دخالت نموده افکار خود را در آن دایره بموقع اجرا بگذارم در اینحال مصمم میگردم مکتبی مخصوص ذریه طایفه رسالت پناهی تأسیس نموده اطفال فقیر سادات را که در معابر و مجالس بوضع های ناپسند دست تکدی بنزد خودی و بیگانه دراز کرده از هیچگونه بی احترامی بدین و نمودن دریغ نمیدارند در آنجا جمع نموده نگاهداری و تربیت نماید .

و باید دانست که دیر گاهی است سیادت و انتساب بخانواده رسالت برای تن پروران بهتر وسیله تکدی گردیده در تهران بیشتر و در شهرهای دیگر کمتر جمعی از سادات دارای صفات فوق تن به بشفرفی داده سختی از مردم طلب نموده از راه سیادت کسب معاش میکنند و عنوانشان گرفتن حق مشروع خویش است از کسانی که خمس آل محمد (ص) بر ذمه ایشان بوده باشد .

در مجالس روضه خوانی بانها از دست سماجت اینگونه از سادات بستوه آمده اند از طرف نقیب السادات مأمور بتعزیه خوانها میایستد تا از ورود آنها جلوگیری نماید و این بمنزله یاجبی است که بانیهای روضه خوانی باید پیردازند چنانکه در فصل هشتم نگارش یافت کار روز سیادت بجایی رسیده که اعیان و اشراف و تجار و اشخاص متحول که بامردم داد و ستد دارند برای وصول نمودن مطالبات خود از بدحکاران نوکر سید نگاهداشته مأمور انجام این خدمت مینمایند حتی در خزانه دولت هم برای

وصول بقایای مالیاتها از حکام معزول نمونه‌نی از آن سادات دیده میشود که دیدار او در چشم بدهکاران دولت اثر دیدار ملک الموت را دارد مانند سید جواد خزانة که سید رسمی خزانة داری است .

مسلم است اگر مسلمانان حقوق مشروعی که بدارانی آنها تعلق میگردد باهانش بدهند و اشخاصی که خود را ذبحق بمباشرت وصول و ایصال خمس و زکوة میدانند آنچه را میگیرند بمستحقش برسانند دولت هم نظری در تنظیمات اینکار داشته باشد فقرای سادات با وضع آبرومندی بحق مشروع خود میرسند و جمعی از آنها سیادت را سرمایه مداخل و تعدی قرار نداده تن به یشرافتی نمیدهند ولکن نه خمس دهندگان درست ادا میکنند و نه خمس گیرندگان بصحت میگیرند و نه وساطت بتکلیف خود رفتار مینمایند دولت هم توجه و نظارتی در امور عاقبه ندارد اینست که روز بروز بر شماره متکدیان سادات افزوده و از احترام ذریه طبیه کاسته میگردد .

واما نقیب و نقابت - نقیب السادات آقا سید محسن شیر از بست سادات شیرازی در تهران جمعیت زیاد دارند بیشتر آنها روضه خوان میباشند بعضی اشخاص باسواد هم در آنها بوده و هست .

آقا سید محسن از طرف دولت نقیب السادات شده برای جلوگیری از تکدی سادات فقراء اداره می تشکیل داده است ایام معرم و سفر در هر خانه می که روضه خوانی میشود مأمور نقیب باعتبار نامه می وارد شده تنظیمات دم در تریه خانه و جلوگیری از سادات فقیر بعهد اوست از طرف بانها مبلغ غیر مینبی بتفاوت اعتبار مجلس بدارالنقابه داده میشود و انعامی بخود سید اگر چه این مبلغ را هم نقیب میگیرد که میان سادات فقیر تقسیم کند ولی آنها راضی هستند نه بدهند و نه بگیرند .

گویند در اوایل اسلام یکی از پادشاهان مسیحی احکام صادر شده از پیغمبر اکرم را شنیده تمجید مینماید چون بمسئله خمس میرسد میگوید محمد ص بن بواسطه این حکم از اولاد خود را برای همه وقت گدا و بی هنر بار آورد بدیبهی است مصالح این حکم از نظر اعتراض کننده پوشیده است ولی نتیجه می که از تجاوز نمودن از حدود حکم الهی ظاهر شده سخن این پادشاه را میروراند بالجمله در تهران عده می از اطفال که بعضی

هم منسوب بخاندان رسالت نمیباشند از سن چهار و پنج ساله تا ده دوازده ساله و بیشتر هر يك پارچه سبز یا سیاهی بر سر و کمر پیچیده در معابر با سماجتی که نظیرش در دیگر مردم دیده نمیشود دنبال اشخاص پیاده و سوار بر اسب و درشکه و غیره افتاده مطالبه پول نموده انواع بی احترامی را میبینند و دست از شغل ناپسند خود بر نمیدارند پاره‌می از رجال دولت هم در مقام خود نمایی چون از خانه بیرون می‌آیند مشتی پول سفید و سیاه بزمین پاشیده منتظرین از فقرای سادات و غیره را بجمع نمودن آنها سرگرم کرده روانه میشوند و این کسب بیزحمت نکوهیده را ترویج مینمایند مخصوصاً در دوره ریاست میرزا علی اصغر خان امین السلطان پیش از پیش و سائل ترویج گدائی فراهم گشته است.

نگارنده از دیدن وضع ناهنجار بنی اعمام فقیر خود که از طفولیت بیگار و بی سواد، دست شکسته، هتاک بی آبرو و بتکدی عادت مینمایند بی نهایت آزرده خاطر میباشد و میداند جلوگیری از بزرگان آنها بی نتیجه و انصراف کودکانشان جز بتعلیم و تربیت از راه دیگر امکان پذیر نمیشود در این حال سید مرتضی (۱) کاتب برغانی با نگارنده همدست میشود مدرسه مخصوص اطفال فقیر سادات تأسیس نمائیم و از این راه خدمت تازه‌می بمعارف بشود بدیهی است تأسیس چنین مؤسسه خیری میتواند بسیاری از حمله‌های روحانی نمایان را دفع نموده پشت و پناهی برای استحکام اساس معارف جدید بوده باشد و با وجود علاقه‌می که مردم نسبت بخاندان رسالت دارند اگر وقتی بعلم و دانش نمیکذارند آیا نمیتوانند بعالم سیادت بی‌اعتنائی نمایند.

خلاصه سید مرتضی نگارنده را در تأسیس مدرسه سادات مساعدت مینماید و خود برای پذیرفتن خدمتی در آنجا حاضر میگردد بی آنکه معلوم باشد مقصد اصلی او چیست.

نگارنده مصمم بانجام اینکار میشود تنها نگرانی که دارد از همراهی نبودن انجمن معارف است و از اخلاقی که مفتاح‌الملک و رفقای او در تحصیل رخصت نامه از وزارت معارف بنمایند اینست که دفتر مخصوصی گشوده پریشانی ذراری طایفه مخصوصاً

---

(۱) سید مرتضی شخصی است درویش سلك مدتی در هندوستان بوده قریب چهل سال از عمرش میگذرد خوشگذران و ذریک و شغلش کتابت خط نستعلیق است برای چاپ و غیره

نورسان آنها را شرح داده لزوم مساعدت با ایشان را بوضیعت حضرت رسالت مرتبت بیان نموده فواید تأسیس مکتبی مخصوص اطفال فقیر سادات را در آن بیان کرده تقاضای مساعدت از معارفخواهان و دوستان خانان رسالت مینماید.

شکرالله خان معتمد خاقان صدری پیشخدمت مخصوص شاه که با من دوست صمیمی است و مرا در کارهای ملو مساعدت میکند میگوید دفتر اعانه مدرسه را بدستم بدست شیخ شیبور که بمردم ارانه بدهد که اسباب خیال کسی نشود چونکه این شخص مسخره است و در عین حال وطن دوست و خوش فطرت میباشد ولی من این رأی را پسند نکرده میگویم باید جرأت کرد و بی ملاحظه اقدام نمود چون کار خیر است خداوند مدد مینماید.

ایام نوروز میرسد وزیر علوم بدیدن نگارنده میآید از او عیدی میطلبم وزیر تعجب مینماید چونکه مرا اعل اینگونه توقعات نمیداند دفتر مدرسه سادات را برابر وی نهاده تحصیل رخصت در اقدام بابتکار راعیدی خود قرار میدهد.

وزیر علوم با اظهار مسرت رخصت نامه‌ئی که نوشته شده امضا مینماید زان پس بتوسط معتمد خاقان دفتر را نزد شاه فرستاده مظفرالدین شاه نیز دستخط نموده مبلغ مختصری هم اعانه میدهد مفتاح الملک و انجمن معارف از کار مدرسه سادات مطلع میشوند درحالیکه کاری است تمام شده نه میتوانند اخلالی در او بنمایند و نه حق دخالتی در آن دارند.

زان پس اعلانی طبع و نشر نموده مردم را بمساعدت کردن با این خیال دعوت مینمایم نشر این اعلان در مردم بیغرض بی نهایت حسن اثر مینماید و برحسد بدخواهان میافزاید از آن اوزاتی یکی بدست حاج شیخ هادی نجم آبادی داده میشود شیخ اظهار مسرت نموده مرا میطلبد و در استقامت در این خیال تشویق میکند و فقط سفارش مینماید که بصورت گدائی در آورده نشود او را بر نیت خود آگاه نموده مرادعا مینماید بالجمله خانه‌ئی در محله سر چشمه تهران اجاره نموده اثاثیه مختصر تدارک دیده لوحه مدرسه متبر که سادات بر سر در آن خواه متبر که نصب میگردد.

سید مرتضی دفتر داری مدرسه را با حقوق معین پذیرفته با کوشش قابل تمجید

ادای وظیفه نموده پی‌درپی اعلانهای مفید صادر شده طبع و نشر میشود.  
نشر اعلانات مزبور هیاهوی در شهر انداخته مردم بمساعدت نمودن باین اساس  
مواققت مینمایند پیش از آنچه با دیگر مدارس جدید همراهی نموده باشند و این از  
نقطه نظر روحانیت و علاقمندی بخاندان رسالت است.

نگارنده لازم میبندد برای پیشرفت کار و جلوگیری از غرضمندیها از سادات  
متدین یا فضل دارای ذوق معارفی انجمن مخصوصی برای نظارت داشتن در این اساس  
انتخاب و اعضای مدرسه را از مدیر و ناظم، معلم و غیره که شرط شده همه سید بوده  
باشند از اشخاص خوش نام و با فضل انتخاب نماید حاج میر محمد علی لاریجانی که از  
روحانیان متدین و آقا سید نصر الله اخوی (۱) را که در میان سادات اخوی معروف بذوق  
و فضل است برای عضویت در انجمن نظار انتخاب میکند و آقا سید جلیل خلغالی از  
روحانیان درجه سیم را که شخص بافضلی است و بمعارف جدید هم اظهار خوش بینی  
میکند بمدیری مدرسه بر میگزینند باقی اعضاء را هم از اشخاص بالنسبه آگاه خوشنام  
بزحمت بدست آورده جمعی از اشغال فقیر سادات را که در معابر بتکدی هیبر دارند  
بمساعدت کریمخان مختار السلطنه رئیس نظمی که مرد آگاه و وطنخواهی است در مدرسه  
جمع نموده روز هجدهم ذی‌الحجه ۱۲۱۶ بمناسبت عید غدیر مدرسه افتتاح میگردد.  
البته نگاهداری اطفال بی تربیتی که با وضع نا پسندی تکدی مینموده‌اند و  
و داشتن آنها بتحمیل کار آسانی نیست و لکن بتدریج و با اقدام و استقامت اطفال  
بکار کردن عادت نموده بیوضعی و ناپسندی زندگانی پیش از این خود را احساس کرده  
رام و آرام میگردند.

دفتر اعانه مدرسه سادات گشوده میشود آقارضای رئیس‌التجار خراسانی پیش

---

(۱) سادات اخوی سلسله بزرگی هستند در تهران مردم بآنها اظهار ارادت میکنند متصلبانه  
قاجار بجد آنها اخوی میگفت ازین سبب آنها را باین اسم میخوانند سادات اخوی تکیه روضه خوانی  
مفصلی دارند که شب هاشورا شمع و چراغ بسیار در آن تکیه روشن و بلند و نیاز بآنجا برده میشود  
جدی که جمعی از فقرای آنها از این راه معاشی مینمایند رهم در بیه شعبان الحجه سادات اخوی محل  
توجه عمومی است برای جشن میلاد امام دوازدهم عجل الله فرجه شراب و ادبیه در آن جشن دار سخن  
سرای مینهند. حاج میر سید علی اخوی شخص با فضل باذوقی است با همه کس آمد و رفت دارد نام  
سال (حجت رونق دادن بچشم نیمه ماه شعبان و میکند در اینکار نتایجی که در نظر دارد میگردد.



از دیگر تجار در فراهم آمدن اسباب پیشرفت دفتر مزبور مساعدت مینمایند حاج حسین آقای امین الضرب و دیگر تجار و محترمین را بمعانیت و امیدآورد دفتر اعانه مدرسه بزودی دارای مبلغی وجه استمراری و غیر استمراری میگردد و مخارج اساسی و کسر مخارج را هم نگارنده میپردازد.

پس از چند هفته برای نمایی که داده شده باشد از رجال خیر خواه دولت و ملت دعوتی بمدرسه سادات میشود در این مجلس میرزا اسدالله خان ناظم الدوله طباطبائی که حاکم تهران است نگارنده را تشویق بمداومت دادن بخدمت باین اساس نموده پیشنهاد میکند که تا کار عده‌ئی که تا آنوقت پذیرفته شده و بشصت نفر بالغ میگردد مرتب نشود بر عدد محصلین بیافزاید چون در اعلان مدرسه وعده داده شده بعد از سه ماه بر عده افزوده میشود و این نصیحتی است عاقلانه که مدرسه سادات در آتیه از آن استفاده مینماید.

و هم مستشار الملک کرگانی که از مستوفیان دولت و شخص خیرخواهی است نان و گوشتی بقدر کفایت نهار شاگردان و اعضای مدرسه بطور ماهیانه اعانت نموده بزودی نهار مدرسه مرتب و خاطر محصلین و اجزای مدرسه از این بابت آسوده میگردد. نام مدرسه سادات بادفتتر مرتبی که دارد در داخل و خارج مملکت بلند شده معارف خواهان دور و نزدیک یا این اساس مساعدت مینمایند اداره مدرسه سادات مستقل است و اتکالی بانجمن معارف ندارد نگارنده میکوشد باز این مؤسسه خیر بدوش ملت بیفتد که همه بیشتر بدوام آن اطمینان داشته باشند و هم برای پناه بودن این اساس نسبت بمعارف جدید مفیدتر بوده باشد.

و بدیهی است بزرگتر چیزی که میتواند این اساس را نگاهداری نماید صحت حساب و اطمینان عمومی است از اینکه هیچگونه حیف و میل در وجوه اعانه نمیشود و اینست آن چیزیکه در محیط امروز ما تازگی ندارد.

مسلم است نگارنده که از بذل وقت و مال خود در تأسیس این اساس دریغ ننموده طمعی بعایدات آن ندارد لکن چنین نیست که اعضای مدرسه همه دارای این عقیده باشند و بحقوقی که میگیرند قانع گردند در این صورت بهتر چنان میدانند که هر سه ماه یا

هرشش ماه صورت دخل و خرج مدرسه را طبع و نشر نماید تا همه از دور و نزدیک بر صادر و وارد این اساس آگاه گشته بر اطمینان خاطر آنها از صحت عمل و پاکی نیت مباشرین افزوده گردد.

نگارنده عقیده خود را در باب طبع و نشر حساب مدرسه بدفتردار اظهار نموده موجب اضطراب خاطر او می گردد.

دفتردار - بچه صورت حساب را منتشر نمایم ؟

نگارنده - بصورت حقیقی خودش.

دفتردار - بصورت حقیقی ! - نگارنده پس چه - دفتردار - مردم نباید بدانند دخل و خرج ما چیست - نگارنده - مردم باید بدانند دخل و خرج ما چیست اینکار ملی است ما در حقیقت امین هستیم از طرف کسانی که پول آنها مدرسه دائر است چرا ندانند که ما در امانت خیانت نمینمایم تا بیشتر و بهتر مساعدت نمایند و چرا ندانند تأسیس مدرسه سادات برای جلب نفع شخصی نیست بلکه برای خدمت بمعارف و نگاهداری نمودن از ذراری طایفه رسالت پناهی است.

دفتردار از شنیدن این سخنان نگران میماند نگارنده برای بهتر آگاه شدن از مقاصد او میگوید حساب باید منتشر شود شما هر طور در نظر دارید صورتی نوشته بیاورید اگر صلاح باشد همان را نشر مینمایم دفتردار خشنود گشته بعد از دو روز صورتی مرتب نموده ارائه میدهد در صورتیکه بهی حسابی نزدیکتر است تا بحساب نگارنده صورت مزبور را ضبط نموده نویسنده را نصیحت و گذشته را عفو و او را نوشتن صورت صحیح و طبع و نشر آن داعیدارد - انتشار ورقه جمع و خرج مدرسه سادات در نظر معارف خواهان و حقیقت شناسان تأثیر نیکو نموده بر اعتبارات مدرسه افزوده میشود و لکن بند مالالتی در قلب دفتردار پاشیده میشود که نگارنده و مدرسه را دچار زحمت بسیار مینماید دفتردار بعد از این واقعه میفهمد که نمیتواند در اینکار منافع خصوصی خود را انجام داده باشد اینست که با کمال خصوصیت ظاهری در باطن از هر گونه مخالفت و ضدیت دریغ نموده نزد اشخاصی که بدانند بگوش نگارنده نمیرسد میگوید مدرسه سادات را از خود تأسیس نموده مرا بمناسبت عضویت در انجمن

معارف برای پیشرفت کار شرکتی داده است .

نگارنده می‌شنود و اعتنا نمی‌کند اما از عاقبت کار با این شخص تکران می‌باشد زیرا که میان افکار من و او فاصله بسیار است .

بدیهی است دشمنان معارف راضی نمی‌شوند مدرسه سادات با این عنوان محترم و با وضع مرتب بسوی ارجح ترقی سیر نموده پشت و پناهی برای معارف نورس بوده باشد و معاندین نمی‌توانند ببینند اینکار بدست من جاری شده در مقابل تیرهای اغراض خصوصی بمنزله سپر بوده باشد .

در اینصورت بودن شخص کار آمدی در داخل مدرسه که باطناً مخالف من باشد برای اسباب دست آنها بودن وسیله خوبی خواهد بود .

دفتردار شروع می‌کند بسازی نمودن با هر يك از اعضای مدرسه که سنخیت با افکار او دارند از جمله سید مهدی دامغانی ناظم مدرسه می‌باشد .

سید مهدی بنای خودسری را گذاشته از حدود خود تجاوز نمی‌نماید يك روز بیانه‌می بمدرسه نیامده در مرقع بازگشت اطفال بغاهای خود سر راه ایستاده جمعی از آنها را بمنزل شخصی خود در مدرسه سپالار قدیم برده می‌گوید چند تن از طلاب علوم دینی باین حجره می‌آیند با حضور آنها گوئید مادری که بعد از مسائلات نه‌یوم چه‌چیز که رئیس مدرسه ما را مجبور می‌کند بخواندن کتابهایی که برخلاف مذهب است طلاب وارد میشوند شاگردان مطابق دستوریکه دارند رفتار نموده همیشه میان طلابیکه برخند معارف جدید و بر علیه نگارنده می‌باشند افتاده بازار بد گوئی و فتنه انگیزی رواج می‌گردد . سید مهدی باین اقدام قناعت نکرده بشاگردان دستور میدهد صبح روز دیگر بمدرسه آمده شیشه‌های درها را شکسته بدیگر شاگردان اذیت رسانیده آنها را متفرق نمایند و از هر گونه شرارت دریغ ندارند شاگردان باینکار اقدام و فتنه در مدرسه بر پا میشود مدیر مدرسه بی‌سیاست نمودن اطفال شرور موقه مدرسه را آرام می‌نماید تا موقعی که نگارنده خبردار و برای جلوگیری از مقصد حاضر می‌گردد .

البته اقتضای سیاست شخصی من اینست که در اینگونه موارد با مخالفین مدارا نموده بآتش عطیاتی که موجب اشتعال ناپره‌جدا آنها بوده باشد دامن نزده بیاری بهر

جهت بگذراند وای صلاح کار در اینست که شرارت کنندگان را تیبه نموده دست مسبین را کوتاه نماید هر چه میبخواهد بشود صلاح مدرسه را بر سیاست شخصی مقدم داشته مرتکبین را مجازات و مفدین را اخراج کرده از معلمین مدرسه سید اسحق اردبیلی که شخصی خوش اخلاق و غیر متعند بنظر میآید بناظمی بر گزیده مدرسه را منظم مینماید تنها خطبی که میشود این است که از مؤسس حقیقی فساد باز رعایت نموده در کوتاه کردن دست او خودداری مینماید بلی در این وقع نیز اقدام ناقص نمودن و باقی گذاردن ریشه مفسده شاخه و بر گهای زهر دار میر و باندها و خازهای سهمناک میبرد و راند.

در این ایام يك هیئت چهار نفری از وزیر علوم اجازه تأسیس مدرسه میطلبند وزیر علوم ننگارنده رجوع مینماید تا يك تن از ایشان را انتخاب نماید و اجازه بنام او داده شود ننگارنده از نقطه نظر اخلاقی یکی را انتخاب میکند و اجازه بنام او صادر میگردد دیگران از من مکندر گشته اقدامات مخالف مینمایند دفتر دار مدرسه سادات هم بخصوصیتی که با آنها دارد بانفاق همدستان خود که در مدرسه هستند یا اخراج شده اند بایشان ملحق شده حوزه مخالفین قوت میگیرد یکی از این جمع که مربوط است با آقا سید محمد طباطبائی (۱) از طرف حوزه مخالفین برای کوتاه نمودن دست ننگارنده از مدرسه سادات و بلکه از کلیه کار معارف باو توسل میجوید.

مخالفین اجتماعات خود را بر ضد من مداومت داده هر کجا موافقتی بلخیالات خود بینند بخود جلب مینمایند در مجالس و محافل از دادن هر گونه نسبت نا شایسته و از افکندن هر گونه تیر تهمت بجانب من دریغ نمیدارند.

ننگارنده در مقابل این اقدامات چه میکند بی اعتنائی و بلازم بی اعتنائی بلی از سخن

آقا سید محمد طباطبائی خلف آقا سید صادق پدرش از روحانیان دوره اول تهران قوت میادت و روحانیت را بهم آمیخته طرف توجه دولت و ملت بوده است آقا سید محمد در اوایل سن باکتابهای آقا زاهد گمی دارای احترامات و بواسطه ذوق فطری با اشخاص تجدیدخواه و با جوانان روشنگران آمیزش مینموده دوره جوانی را با آزادی و نوعی گذاوریه پسر از گلشن آن دوره و سال خوردن شدن چند سال بهراق حرب رفته در سامره اقامت نموده جوو اصحاب سیرزای شبرازی شده بالاخره به تهران آمده از روحانیان محترم شمرده میشود آقا سید محمد زبان فرانسه تحصیل کرده فراموشخانه رفت خود را از یزیداران و تجدید خواهان میسرود پسران او هم میخواهند متمن صفات پدر بوده باشند ولیکن آنچه پدر دارد فانی و طبعی است میان پسران آقا سید محمد با من رقابتی تولید گشته که من لفین از آن استفاده میکنم.

حق باید اندیشه کرد چونکه حق است و باطل اعتنائی نباید نمود چونکه باطل است حرف حق را تکرار باید کرد تا منتشر گردد و سخن باطل را نباید بزبان آورد تا از میان برود در این وقت اگر خوب ملاحظه کنیم در دایره معارف غیر از شخص نیرالملک وزیر علوم که حسن نیت و صحت عمل نگارنده را احراز نموده بامن مساعدت مینماید باقی اعضای انجمن معارف و مباشرین مدارس و مکاتب بیشتر بانگارنده مخالف میباشند روحانی نمایان و دشمنان معارف هم که همگی مخالفند کسانی هم که با آنها همربانی نموده در کارها دخالت داده ام بموجب کلام شریف بترسید از شر کسی که باونیکمی کرده باشید از غنایت بامن خودداری نمیکند در این صورت هر چه در اطراف خود نظر میکند از دور و نزدیک مخالف میبیند و باز هم مخالف آیا باچه حربه میتوان در مقابل اینهمه دشمن بدخواه ایستادگی نمود با حربه استقامت، اعتماد بنفس، درستکاری و یطعمی پیروی نمودن از امر الهی: قل الله ثم ذرهم فی خودهم یلعبون.

## فصل سی و پنجم

### مدرسه ادب و قدسیه و کمالیه و سعادت

در ابتدای تأسیس انجمن معارف مکرر صحبت بمیان میآمد که نگارنده در محله چاله میدان تهران مدرسه می تأسیس نموده راه کودکان آن محل را بمعارف جدید نزدیک نماید در آن هنگام که احتشام السلطنه و خیل کار معارف است چنین مقرر میشود که آن مدرسه احيانیه نامیده شود و بودجه اش راجع بصندوق معارف باشد تغییر وضع انجمن و افتادن صندوق معارف بدست مفتاح الملک این تصمیم را برهمزده افتتاح مدرسه را بتأخیر میاندازد زیرا از صندوق معارف بمدرسه می که نگارنده تأسیس نماید مساعدت نمیشود نگارنده نیز چونچندان استطاعت ندارد که مخارج اساسی و کمر بودجه مدرسه را هر قدر بشود تحمل نماید در اینصورت جستجو میکند کسی را که قدرت مالی و حالی داشته باشد بدست آورده بدست او مدرسه را دایر نموده هر چه تواند باری مساعدت نماید ملاحظه دیگر این است که با عنوانات خانوادگی و شئون

ظاهری من باقتضای وقت مناسبت ندارد خود مدیر يك مکتب ابتدایی بوده باشد و  
با این وصف میخواهد هر چه زودتر در محل اقامت خود مدرسه خوبی تأسیس نماید .  
در ماه ذی الحجة الحرام ۱۳۱۶ پس از فراغت یافتن از کار مدرسه سادات از همسایگان  
من میرزا شکر الله خان تفرشی ملقب به مترجم الدوله تحصیل کرده دارالفنون تهران  
تقاضای همراهی نمودن با او در تأسیس مدرسه مینماید نگارنده تقاضای او را در کمال  
مهربانی استقبال نموده تصور میکند آنکسی که او را جستجو مینماید یافته شده  
بزودی رحمت نامه‌ای از وزارت معارف صادر نموده نام مدرسه را ادب میگذارد .

مترجم الدوله مدعی است برای خرج تأسیس مدرسه و ادای کسر بودجه  
آن بی استطاعت نمیشد و هم میتواند مدیری مدرسه و تدریس زبان خارج را در موقع  
ضرورت بعهده بگیرد اما بزودی معلوم میشود مدیر مزبور نه تنها استطاعت مالی ندارد  
بلکه آلودگی بسیار او را بخیال این اشتغال انداخته این انتخاب بی رویه هم برگزینیهای  
من افزوده در دسری تازه تولید مینماید اما کاریست شده و بزودی نمیتوان بر همزدمدرسه  
ادب تا دو ماه بظاهر جمع و خرجش با مترجم الدوله است و هر چه از من بگیرد بعنوان  
قرض میباشد بعد از دو ماه که تهی دستی او محقق میشود بناچارای رشته کار از دست او  
گرفته حقوقی برای او معین و نگارنده خود مدرسه را اداره مینماید .

از جوانهایی که سالها زحمت تربیت آنها را کشیده ام و اکنون بعد رشد رسیده  
بلیاقت و امانت آنها اطمینان دارم یکی را برای دفتر داری این مدرسه انتخاب مینمایم  
و آن غلامعلی خان قاجار قزلباغ است .

غلامعلی خان دفتر مدرسه را منظم نموده اختیار مالیه را در دست گرفته بکارهای  
مترجم الدوله نظارت مینماید .

در مدرسه ادب بزودی شاگرد جمع شده آن مدرسه توجه عمومی معارفخواهان  
را بجانب خود جلب مینماید بدو سبب یکی آنکه تعابنده روح ملی معارف جدید و  
هرگز افکار بی آرایش معارفخواهان حقیقی است یا اقدامات جدی که در حسن تربیت  
و تنظیم آن نموده دیگر آنکه سرگرمی نگارنده بتأسیس مدرسه سادات و ادب ضرورتاً  
مرا از توجه زیاد بانجمن معارف و کارهای مدارس مربوط بانجمن بازداشت و وزیر علوم

هم نپسواند خود توجه سوسمندي بآنها بنمايد اين است كه مدارس مزبور خصوصاً مدرسه‌هائي كه سند و قدار معارف ملاحظه از آنها ندارد يعني علميه ، شرف و مظفر به بحال وقوف مانده بلكه در بتنزل ميگذارد و تنزل آنها موجب مزيد ترقى مدارس ملي مخصوصاً مدرسه ادب ميگردد .

وهم در اين ايام آقا ميرزا ابراهيم سعيدالعلماء كه بعد از خارج شدن از انجمن معارف جمعي از معارف خواهان محله سرچشمه تهران را با خود همراه نموده در صدد تأسيس مدرسه در آن محل بر ميآيد و موفق ميگردد مدرسه‌ي بنام قدسيه تأسيس نموده بزودي آن مدرسه ملي نيز رونق مييابد .

نگارنده پيش از همه چيز از بابت ماليه مدارس ملي نگراني دارد و از اينكه وزارت معارف و حوزه افتاحيه بتواند چهار مدرسه‌ي كه اكنون دولتي ناميده ميشود راه ببرند اطمينان ندارد چه رسد كه از آن ناحيه به مدارس ملي انتظار مساعدتي بوده باشد اينست كه بخيال جمع آوري اشخاص بافكر معارف پرور مياقتد كه از مساعدت فكري آنها براي مدارس ملي استفاده نموده باشد .

محمد ابراهيم خان معاون الدوله غفاري حاج حسين آقاي امين الضرب آقارضاى رئيس التجار و عده‌ي ديگر را دعوت نموده لزوم مساعدت با مدارس ملي را براي محافظت معارف جديد خاطر نشان ايشان نموده پيشنهاد ميكنند شركت خيريّه تشكيل داده از صندوق آن شركت كمكي به مدارس ملي نموده شود آقايان مزبور پيشنهاد نگارنده را پذيرفته وعده تشكيل شركت را داده مرا اميدوار ميسازند .

بعد از اين مجلس با مريد تأسيس اين شركت در ماه جمادى الاولى ۱۳۱۷ مدرسه كماليه در محله سيد نصر الدين تهران بمساعدت حالي و شركت مالي نگارنده و بشركت و مديريت مر نضى خان غلام پيشخدمت تأسيس شده قسمتي از وقت مرا بخود مصروف ميدارد .

گمان مينمايم رسيدگى به مدرسه سادات ادب و كماليه كه در نقاط مختلف تهران واقع است بالزوم مراقبت از جميع كارهاي تدريسي و تنظيمي آنها در صورتى كه همچگونه اختلاف و كشمكشي در كار نباشد براي گرفتن تمام وقت يك شخص كافي بوده باشد چه

رسد که بخواهد بکلیه دائره معارف هم نظر داشته باشد و از جمله هائیکه از هر طرف بار میشود دفاع نماید و از خود سربهای اجزاء و اعضاء جلوگیری کند.

در اینحال اگر تصور شود گرفتاری نگارنده نزدیک است از حدود تحمل خارج گردد تصویری بجاست و غیر از عشق بمعارف هیچ قوه‌ای نمیتواند دوش مرا در زیر این بار سنگین نگاهدارد خصوصاً که امیدواری بتأسیس شرکت خیریه و مساعدت عالی آن بنا امید می‌بندد و تنها امیدی که بخود میدهد اینست که مدرسه سادات بهمت معانین و مدرسه ادب و کمالیه بزیاد شدن محصلین بزودی بتواند روی پای خود ایستاده هر يك از مساعدت عالی نگارنده بی نیاز گردد و لکن حواصت آنی که بواسطه ماه‌ها همکاریها و اغراض خصوصی روی میدهد تیر این نوید را هم بسنگ رسانیده دائره گرفتاری را بر نگارنده تنگ تر مینماید.

چند ماه بدینموال میگذرد زمزمه‌های مخالفت آمیز از دفتر دار مدرسه سادات و از مترجم الدوله بلند شده بایکدیگر هم صدا میگردند.

مترجم الدوله شغل آبرومندی تحصیل کرده مختصر معاشی که مرتب باز میرسد بدست آورده گرچه اختیارات او در مدرسه محدود است و لکن احترامش محفوظ میباشد در این صورت دلیل ندارد که خشنود نباشد و از کسی که این اسباب را فراهم آورده ناراضی بماند ولی حوزه مخالفین که در کار مدرسه سادات تولید شده مترجم الدوله را نیز بحال خود باقی نگذاشته او را بمخالفت نمودن و امیدارد.

مترجم الدوله دلتنگی که در مدرسه ادب دارد اینست که زمام عالیه بدست او نیست و دفتر دار مدرسه تابع اراده او نمیشود باین سبب با او مخالفت مینماید نصیحت با او اثر نمیکند پند و اندرز فایده نمیبخشند گاهی شنیده میشود خود را مستقل و مدرسه را از خود میدانند گاهی اقدامات و افکار دیگرانرا بخود نسبت میدهد و بالجمله زمزمه های مخالفت آمیز او بگوش میرسد و با او مدارا میشود بلکه بخود آید و وسیله آسایشی را که بدست آورده بر ایگان از دست نداده و بالاخره او را و امیدارند که بمخالفت نمودن با سگارتند اقدام نماید.

مترجم الدوله مهمانی مفصلی در خانه خود نموده مهمانی مزبور برای اجرای



مقاصد مخالفت آمیز او با نگارنده است در صورتیکه برای مصارف همان مهمانی نیز بدرخواست مساعدت مادی از نگارنده نیازمند میباشد.

مترجم الدوله آقا سید علی اکبر تفرشی را که اکنون یکی از حجج اسلام مهم این شهر است بمناسبتی که با او دارد دعوت نموده باقی مدعوین را از مخالفین من با از کسانی که میتوان آنها را بمخالف واداشت انتخاب میکند.

مترجم الدوله در این مجلس بمهمانیهای خود تظلم نموده چنین وانمود میکند که در کار مدرسه کسی باز متمکاری مینماید.

مترجم الدوله خود را مؤسس مدرسه مینماید و مداخله دیگری را در اینکار مخالف حق و انصاف مینماید و حاضرین نیز تصدیق کرده امر بر آقای تفرشی هم مشتبه میگردد.

مترجم الدوله مهمانیهای خود را اجماعاً بمدرسه برده مساعدت آقای تفرشی را تقاضا مینماید برای استقلال خود در کار مدرسه و کوتاه کردن دست دخالت نگارنده.

همینکه خیر انقلاذ مجلس در مدرسه بمن میرسد چنین صلاح مبینم که خود بمجلس رفته نگذارم بیش از این دامنه فساد وسعت یابد مجلس پر است از جمعیت

غیر از آقای تفرشی که با خانواده ما مهربانست و از دسیسه‌های که شده بی اطلاع میباشد و بوسیله پسر تطمیع شده‌اش بمهمانی مدیر و بدیدن مدرسه آمده باقی حاضرین از حوزه

مخالفینند و رود نگارنده بمجلس بیش از آن اندازه که آقای محترم را سرور دیگران را مکدر میسازد خصوصاً که مهربانی بر حرارت آقا را دیده مذاکرات مرا با او

میشوند.

نگارنده خطاب بسید کرده میگوید اگر مدرسه تشریف میآوردید چرا مرا خبر نکردید برای پذیرایی حاضر کردم.

سید - بنابود بمدرسه بیایم در خانه مترجم الدوله مرا بمهمانی بردند آنجا خواهش کردند تماشائی هم از مدرسه کرده باشم و تصور نمیکردم شما بی خبر باشید.

نگارنده - بلی من بکلی بیخبر بوده‌ام و نمیدانم بچه ملاحظه مرایی خیر گذارده‌اند سید از شنیدن اینجواب احساس میکند که فریب خورده نگاه غضب آلودی بمترجم الدوله

و فرزند خود که پای مجلس نشسته‌اند مینماید مؤسسين این دسیسه کاری میفهمند تیر

آنها بسنگ خورد و از این اقدام نیز نتیجه نگرفتند. يك، يك، برخاسته روانه میشوند سید نیز بفاصله چند دقیقه بامعذرتی که ازمن میخواهد روانه میگردد .

نگارنده هم بیچوجه بروی مترجم الدوله نیاورده با خوشرویی از مدرسه روانه شده بعد از مشورت نمودن با بعضی از اعضای شرکت خیریه مقرر میگردد اگر مترجم الدوله خیال خود را تعقیب نمود او را بحال خود گذارده با احترام آقای تفرشی در سدد مؤاخذه از گذشته بر نیاید و اگر دنبال کرد و تجدید مخالفت نمود دست او را کوتاه رفته را بر طرف سازم .

اما اقدامات روز بعد مترجم الدوله مرا مجبور میکند انانیه را جمع و مدرسه را موقه تعطیل نمایم در این حال اجزای مدرسه از ناظم و معلم و غیره باظهار تفر نمودن از اقدامات حق شکنانه مدیر اجماعاً بمن آمده میگوبند تا مترجم الدوله در مدرسه ادب است ما قدم بآنجا نمیگذاریم نگارنده حاضر شده مدرسه را تعطیل نماید ولی میخواهد در اخراج مترجم الدوله تعجیل نماید این است که از اجزاء دوسه روز مهلت میخواهد ولی آنها نمیپذیرند مدرسه تعطیل شده شاگردان بی معلم هم بخانهای خود میروند .

مترجم الدوله هرچه میخواهد چند ساعت مدرسه را نگاهداری کند نمیتواند ناچار سفارشنامه می از آقای تفرشی در نگاهداری ازاد خطاب بنگارنده صادر نموده میفرستد در جواب این مکتوب خاطر آقای معترم را از تمام مطالب آگاه مینمایم وهم از طرف بعضی از تجار سید نوشته میشود در اینتکار مداخله ننماید سید مضطرب شده مینویسد من در کار مدرسه ادب مداخله نکرده و نمیکنم اگر نوشته می ازمن اظهار کرده باشند واقعیت ندارد و با اشتباه صادر کرده اند .

پس از وصول این مکتوب خاطر نگارنده از محذور طرف شدن با آقای مزبور آسوده گشته اعضای مدرسه را امیدوار نموده از طرف دیگر بوزارت معارف شرح واقعه را اطلاع داده جواب میرسد مترجم الدوله مستخدم مدرسه ادب میباشد اگر میخواهد خود مدرسه داشته باشد برود جای دیگر تاسیس نماید .

پس از محکم کردن اطراف کار مترجم الدوله را خارج نموده دیگری را باقتضای زمان بجای او نصب مینماید .

مترجم الدوله با نظهار پشیمانی و برانگیختن وسایط نزد من چند روز اقدام نموده پس از عابوسی بدستیاری حوزه مخالفین و بعضی از رفقای خود از هر گونه بدگویی نسبت بمن و از جلو گیری نمودن از اولیای اطفال که حقل خود را بمدرسه ادب بفروستد دریغ نموده شبنامه هاست که شبها بدر و دیوار شهر میچسباند کاغذ پراکنیاست که باطراف مینماید و بالاخره مدرسه‌تی بنام سعادت در نزدیکی مدرسه ادب گشوده جمعی از شاگردان مدرسه را میرد ولی بواسطه عدم استطاعت حالی و مالی که دارد نمیتواند نگاهداری کند و برهم میخورد .

در آن ایام که شبنامه ها بر ضد نکارنده منتشر میگردد رئیس نظمیته تهران یکی از آن اوراق را نزد میرزا علی اصغر خان صدراعظم فرستاده در اقدام نمودن بمجازات مرتکبین که معلوم است کیانند دستور مبطلبد صدر اعظم جواب مینویسد اعتناء نکنید چنانکه فلانی خود اعتناء نمیکند .

خلاصه آنکه فتنه و فسادیکه متوجه مدرسه ادب شده بود بازحمت حالی و خیالی بسیار بر طرف میشود ولی خسارت مالی که بر صندوق مدرسه از این فتنه انگیزی حاصل گشته گرفتاری و آلودگی مرا بر زیادت مینماید ولی در مملکت بی قانون با حکومت بی اساس با نبودن امنیت باز فور اغراض خصوصی اقدام نمودن باینگونه کارها البته زحمت و خسارت دارد و چاره‌تی جز صبر و تحمل نیست .

مدرسه ادب چندماه گرفتار کشمکش با مدرسه سعادت میشود تا رفته رفته اولیای اطفال میفهمند میان این دو مؤسسه تفاوت چیست سعادت در ادب است و ادب در سعادت نیست این است که اولاً خود را باز بمدرسه ادب بر میگردد و مدرسه رونق پیشین خود را بدست میآورد .

بهترین معلمین تهران مانند میرزا محمد علیخان ذکاءالملک، دکتر سید ولی الله خان نصر، علی خان ریاضی قهر و غیره در این مدرسه تدریس مینمایند و معلمین فارسی و عربی بنوشتن دوره های کتب ابتدایی اشتغال میورزند ترتیب دروس مدرسه و تنظیمات داخلی

آن از رعایت حفظالصحه و کیفیت ورود و خروج شاگردان و ورزش بدنی و مشق پا و غیره بصورت‌هایی مقرر می‌شود که اغلب در سایر مدارس از این مدرسه اقتباس می‌نمایند .  
مدرسه ادب در معنی مرکز افکار روشن معارف خدو اهان حقیقی شده معلم و کتاب و دستور بولایات می‌دهد و به مدارس ایرانی که در قفقاز و غیره دایر می‌کرد معلم و کتاب می‌فرستد تا اینوقت حتی در مکاتب جدید تدریس زبان فارسی از روی قواعد علمی معمول نمیباشد و حتی فضلاء مملکت تصور نمی‌نمایند آموختن زبان فارسی محتاج بتعلیم و تعلم باشد در مدرسه علمیه که از دیگر مدارس دولتی سبقت می‌گیرد و در مدرسه ادب تدریس زبان فارسی از دروسهای اجباری می‌گردد .

برای تدریس زبان فارسی نه معلمی موجود است و نه کتاب درسی تألیف گشته اما بزمان کم دوره های کتاب درسی فارسی با معلمین مخصوص حاضر می‌گردد معلمین و مؤلفین کتب مزبور از مقدمه های فرهنگهای فارسی و از کتبی که در مدارس خارجه مخصوصاً در هند و مصر و قسطنطنیه و قفقاز تألیف شده و بهترین آنها کتاب دستور سخن تألیف میرزا حبیب دستان میباشد که از روی تألیفات آلمانی برداشته است استفاده میکنند و بالجمله بهترین افکار در توسعه و تعمیم معارف و تنظیمات مدرسه و تشویق معلمین و شاگردان و اجزاء بفرآخور اقتضای زمان در مدرسه ادب بموقع اجرا گذارده شده روز بروز براهیت این مدرسه افزوده می‌گردد و مرکز معارف علمی واقع شده عموم معارف پژوهان تجددخواه بجانب مدرسه ابتدائی و متوسطه ادب متوجه می‌گردند .

## فصل سی و ششم

### مدرسه سادات و طغیان فساد

پس از فتنه‌ئی که بتحریرك حوزه مخالفین در مدرسه ادب روی می‌دهد و نتیجه آن کوتاه شدن دست مترجم الدوله از مدیریت مدرسه و پشیمانی سخت او از گفته ها و کرده های خویش می‌گردد دفتر دار مدرسه سادات پریشان خاطر شده از عاقبت کار خویش نگران میماند .

گرچه حوزه مخالفین برهم نمیخورد و حاسدین و عرضین آرام نگرفته آسوده نمیانند و لکن دفتر دار بظاهر سرتمکین فرود آورده بامخالفین کمتر آمدورفت نموده از رفتاری که موجب مزید نگرانی من از او بوده باشد اجتناب میکند نگارنده نیز از اظهار مهربانی با او و دیگر اعضای مدرسه سادات دریغ نمیدارد .

دفتر دار مدرسه سادات هر قدر بیشتر مهربانی از نگارنده میبندد باز صمیمیت حاصل نموده راه یگرویی و حقیقت را نمیپیماید چونکه بحق مشروع خود قانع نیست و مقاصد نامشروع او نزد من بر آورده نمیشود .

موقع طبع و نشر ورقه جمع و خرج سیم مدرسه میرسد یعنی نه ماه از تأسیس این اساس میگذرد ماه رمضان ۱۳۱۷ بدفتر دار دستور طبع و نشر ورقه مزبور داده میشود چون ورقه را میآورد که نگارنده مهر و امضاء نماید میبیم چند موقع را سفید گذارده و ورقه ناتمام است معلوم میشود تدبیری کرده که ورقه ناتمام را با امضاء برساند زان پس حساب را بدلیخواه خویش هر تب سازد .

نگارنده امضاء نمودن ورقه را موکول باتمام آن مینماید دفتر دار بظاهر پذیرفته میرد تکمیل نماید و برگرداند ولی با کمال جرئت مواقع ناتمام را بدلیخواه خود تمام کرده مهر معمولی را بر آن زده بی اطلاع نگارنده ورقه را طبع و نشر میدهد .

ورقه بدست من افتاده میبیم دفتر دار حقوق خود را زیاد کرده حساب را مطابق نظریات خویش نوشته بالاخره خویشتن را مؤسس مدرسه خوانده بغیال خود مؤسسه را تصاحب نموده است .

مدرسه سادات تا اینوقت نظامنامه داخلی مختصری دارد که برای جلوگیری از اینگونه خودسریها کافی نمیباشد بعد از اطلاع یافتن بعضی از معاونین مدرسه بر خلاف کلاری دفتر دار و بر نادرست بودن صورت حساب مقرر میگردد نظامنامه مفصلی نوشته حدود هر يك از اعضا تعیین شده برای قوت اجرای آن اعانت کنندگان بنویسند مساعدت ما باین اساس فرع اجرای این نظامنامه خواهد بود .

نگارنده از یکطرف نظامنامه را حاضر نموده بامضای معاونین میرساند و از طرف دیگر وزیر علوم را از قضیه باخبر نموده او را بر اغراض خصوصی دفتر دار در اقدام

مخالفتی که نموده است مستحضر میسازد.

وزیر علوم حاضر میشود برای حفظ مدرسه و تلافی آنچه از حدود صحت تجاوز نموده  
بهر اقدام لازمی تشبث نماید از این سبب اعلانی منتشر مینماید حاصل مطالبش آنکه  
مدرسه سادات قریب ده ماه است در نهایت انتظام دایر میباشد اخیراً یکی از اجزاء  
صورت جمع و خرج سه ماه سیم را بهمراه و امضای معمولی منتشر نموده آن ورقه از  
درجه اعتبار ساقط است و مجدداً صورت صحیح یا تصدیق وزارت معارف منتشر خواهد  
گشت بدیهی است نشر این اعلان بر دفتر دار و حوزه مخالفین بی نهایت ناگوار است و  
لکن نتیجه مقدمانی است که بدست خود فراهم آورده اند.

چنانکه در فصل ۳۴ نوشته شد دفتر دار و رفقای او آقاسید محمد طباطبائی و  
اولاد او را ببد خود طلبیده وعده داده اند دست نگارنده را از مدرسه کوتاه و آنها  
را قائم مقام من نمایند دفتر دار نزد آقاسید محمد ادعا نموده ازمؤسس مدرسه میباشد  
بشهادت ورقهائی که خود نوشته و امضاء نموده در این صورت میتواند هر کس را بخواهد  
بریاست انتخاب نماید آقاسید محمد نمیخواهد تنها باین متمسک دخالت در کلام مدرسه  
سادات نموده باشد از این سبب درصدد بر میآید فرمانی از جانب دولت برای اولویت  
خود بدخالت در این اساس صادر نموده آنگاه بمیدان معارضه بانگارنده بیاید.

چون نمیتوانند نسبت خیانت نمودن بمال مدرسه بمن بدهند ناچار باید باتیر  
تهمت فساد عقیده مرا هدف ساخته صلاحیت و اولویت خود را احراز نماید آقاسید  
محمد باوجود خصوصیتی که با امین السلطان صدر اعظم دارد شاید پی برده باشد که  
امین السلطان در این ایام بانگارنده باطناً صفائی ندارد ولی باز صادر نمودن این فرمان  
را از او درخواست تعیین نماید شاید هم درخواست نموده او بملاحظاتی که داشته پذیرفته  
باشد اینست که بتوسط شخص معمم شروزی از میرزا محمود خان حکیم الملک که رقیب  
امین السلطان است صدور این فرمانرا طلب مینماید.

روزی چند نمیگذرد که فرمان ریاست آقاسید محمد طباطبائی در مدرسه  
سادات و لزوم کوتاه شدن دست نگارنده از دخالت در اینکار صادر شده از صحنه همایون  
میکردد.

همان ساعت که شاه فرمان راسحه مینماید یکی از خلوتیان مرا از واقعه خبردار میازد.

بدیهی است اینجا دیگر جای بی‌اعتنائی و مسامحه کاری نیست در اینموقع نه تنها خسارت حالی و مالی میرسد و زحمات من بر باد میرود بلکه شرف و آبروی خود و خانواده‌ام در خطر افتاده ناچار هستم تا آنجا که میتوانم از خود از خانواده و از مدرسه دفاع نمایم.

اینست که شرح حالی بواسطه میرزا کریم خان سردار مکرم مؤسس مدرسه خبویه که از پیشی نامبرده شده و از دوستان صمیمی نگارنده است و با حکیم الملك هم‌مانوس میباشد نوشته میفرستم که عیناً بوی ارائه دهد حاصل مضمون آنکه برای ادای وظیفه وجدانی در راه خدمت بمعارف عمومی پس از زحمت بسیار بخیال افتاده مدرسه‌ئی مخصوص بنی‌اعمام خرد تأسیس نمایم خانه‌ئی اجاره کرده اثاثیه خریداری نموده اطفال یتوایی را که بتکدی میپرداخته اند در آنجا جمع نموده بتحصیل علم و هنر واداشته از مال خود و باعانت معارف پروران و دوستان خانندان رسالت آنمؤسسه خیر را که مدرسه سادات نامیده میشود راه میبرد جمعی از سادات محترم را در آن اداره مدیر و دبیر و ناظم و معلم و غیره نموده برای هر يك حقوقی معین نموده است بعضی از آقایان مزبور که دخالت مرا منافی عقاصد خصوصی خود دانسته ساز مخالفت آغاز نموده برای پیشرفت کار خود با آقا سید محمد طباطبائی توسل جسته ایشان نیز بتوسط آقای محمود خان حکیم الملك در سدد صدور فرمان دولتی بر آمده اند تا مستدی برای دخالت خود در دست داشته باشند غافل از اینکه مدرسه سادات خالصه دیوان نمیشد که دولت فرمان واگذار نمودن آنرا بدیگری صادر نماید.

اگر این مسئله حقیقت داشته باشد سریع میگویم این فرمان در مدرسه سادات بموقع اجرا گذارده نخواهد شد مگر باتلاف نفوس و فتنه عظیم و شرح این بی‌اعتدالی در جراید عالم خواهد رفت.

هر کس مرا میشناسد میداند غیر از خیر خواهی خلق و خدمت بدولت و ملت غرضی ندارم در اینصورت شایسته است اگر اعانت نینمایند اهانت هم نکرده باشند.

سردار مکرم بغوریت این مکتوب را بحکیم العلیک ارائه میدهد و از طرف دیگر حاج حسین آقا امین‌الضرب همان روز خاطر صدراعظم را از واقعه فرمان غلط و بدنامی که برای دولت دارد متذکر میسازد نتیجه اقدامات این میشود که امر همایونی بیاطل نمودن صحه فرمان صادر میگردد فردای آنروز نگارنده از باطل شدن فرمان و بی نتیجه ماندن اقدامات مضائقین خیردار شده خشنود گشته آسوده خاطر میگردد از طرف دیگر مقرر شده است عصر همان روز آقا سید محمد باقرمان شاه بمدرسه آتمم مدرسه را تصرف نماید ولی سید و اعضای مدرسه تا عصر اینروز از باطل شدن فرمان بیخبرند طرف عصر در مدرسه نوازم پذیرائی مهیا و دعوت کنندگان در انتظار ورود رئیس تازه مدرسه مینشینند سید هم مهیای آمدن و منتظر دریافت نمودن فرمان میباشد.

مدتی است نگارنده بمصلحت بمدرسه نرفته به بی اعتنائی میگذراند در اینوقت ناگهان بمدرسه وارد میگردد و میبیند مدیر و دفتردار در اطاق پذیرائی نشسته معلمین در سردرها هستند موقع مرخصی شاگردان گذشته و برای آمدن مهمان محترم آنها را نگاهداشته اند بدیهی است ورود من بمدرسه فوق العاده موجب تشویش خاطر و تعجب آقایان میگردد.

میرسم انتظار کسرا دارید جواب میدهند بلی آقا سید محمد طباطبائی خواسته اند مدرسه را بپسند انتظار ایشانرا میکشیم آفتاب غروب میکند مهمان وارد نمیکردد بالاخره میماند قضیه می رویداده که سید خلف وعده نموده است دفتردار بعد از اطلاع یافتن از باطل شدن فرمان و انصراف آقا سید محمد از مداخله نمودن در این کار سفارشنامه می از سید خطاب به حاج حسین آقای امین‌الضرب میگردد که از او نگاهداری نمایند امین‌الضرب از نگارنده درخواست مینماید چندی بازبازی معاشات نمایم دفتردار نیز پوزشنامه می نوشته از کرده های خود اظهار پشیمانی کرده وعده میدهد خلاف خود را در صورت حساب طبع و نشر شده جبران نماید پوزش وی پذیرفته میشود.

شوال و ذی القعدة میگردد در ماه ذی القعدة ورقه آخر سال مدرسه باید طبع و نشر گردد و جشن عید غدیر گرفته شود روزی دفتردار تکلیف طبع و نشر جمع و خرج را پرسش مینماید میگویم صورت حساب ششماهه را خواهیم نوشت و منتشر ساخت



دفتردار میخواهد تمکین نماید بالاخره مجبور میشود مطابق دستور رفتار کرده بی حسابی گذشته را تصفیه نماید اینورقه با اعضای وزارت علوم و وزارت معالجات منتشر میگردد.

جشن عید غدیر بهتر وجهه که ممکن است گرفته میشود لباس شاگردان یکجور و یکرنگ خطابه‌ها مهیج و مؤثر و بالجمله نمایش جشن مزبور قابل توجه و جالب نظر ارباب نظر گردیده بر اعتبار و احترام مدرسه افزوده میشود.

وزراء و اعیان و اشراف تهران میبینند همان کودکان سادات را که در معابر با چوب بر سر آنها زدن هم نمیتوانستند از سماجت آنها در تکدی جلوگیری نمایند اکنون با وضع آبرومند تحصیل پرداخته در آتیه هریک نه تنها خود بمقامی میرسند بلکه میتوانند جمعی ازینی اعیان خود را از ذلت فقر و پریشانی نجات داده باشند.

بخاطر دارم روزی بمدرسه وارد شده در ختم مدت تفریح شاگردان هرچه زنگ زده میشود شاگردان باطاقها نرفته میگویند یکی از ما دیده شده دست طلب نزد کسی دراز کرده تا او اخراج نشود ما نمیتوانیم بر سر درس حاضر گردیم دیدن این حال بر امیدوارها افزوده هر تکب موقتاً اخراج و محصلین بکار خود میپردازند.

در اول سال دوم میباید نظامنامه اساسی و داخلی مدرسه کاملاً بموقع اجراء گذارده شود دفتردار با همه تعهدات که نموده مدیر و پاره‌ئی از اعضاء را با خود همراه کرده بلکه از قبول شرائط نظامنامه که اختیارات آنها را محدود مینماید تعجافی نموده باشند.

نگارنده نمیخواهد شخصاً با آنها طرف شده خود را آلوده کشمکش نماید از این سبب بیش از هر کار سه نفر از اشخاص خیر خواه معارف پرور علاقه مند با اعانت سادات را با کثرت آراء اعانه دهندگان عظام انتخاب نموده انجمن نظار را بنام و کلاهی مدرسه سادات تشکیل میدهد و آن سه تن میرزا علی تقی خان مستشار السلطان میرزا شمس الدین حکیم الهی و آقا میرزا عبدالرحیم اصفهانی میباشند.

هیئت نظار روزی باتفاق نگارنده بمدرسه آمده در صدد اجرای نظامنامه بر میآیند دفتردار آقا سید جلیل مدیر را زبان خود قرار داده بانگارنده و با هیئت نظار مخالفت

مینماید هیئت نظار در جلسه اول و دوم غرضندی آنها را احساس نموده خود را دچار زحمت مینماید.

دفتر دار نیز از اینکه بتواند بظاهر سازی مقاصد خود را انجام داده باشد مأیوس گشته شبی حوزه مخالفین را جمع نموده ورقه‌های مینویسند نام جمعی از رؤسای روحانی تهران را در صدر آن ورقه با تملیل بسیار نوشته در ذیل مینویسند این رؤسای دین و مذهب حکم مینمایند یحیی حق وارد شدن و دخالت نمودن بیبج مدرسه‌های ندارد و بر مدیران مدارس ملی واجب است از ورود این شخص بمدرسه خود معانعت نمایند از این اوراق قسمتی را شب در شهر منتشر و قسمتی را پشت در مدرسه‌ها میاندازند فردای آن شب دفتر دار شرحی در اظهار دل‌سوزی بمن نوشته یکی از همان اوراق را لغاتر ستاده مینویسد هر چه بشما نصیحت کردم اینقدر در کارها سختی ننمایید پذیرفتید تا کار را با اینجارساندید که ملاحظه مینمایید.

دفتر دار يك نسخه از همین اوراق را با خود بمدرسه سادات برده بمدير ساده لوح میگوید بعد از دیدن این ورقه بر شما لازم است بدربان مدرسه بسپارید فلانی را راه ندهد مدیر نیز با حضور اجزائی که همه مورد مهربانی من میباشد دربان را خواسته مطلبی را که باو القاه شده با کمال تشدد میگوید و میسپارد اگر فلانی خواست بمدرسه بیاید از ورود او باید معانعت نماید بدیهی است تکلیف ظاهری من خودداری نمودن از آمدن و شد بمدرسه میباشد و تکلیف حقیقی دلگرم نگاهداشتن هیئت نظار و سایر اعضاء و اجزای مدرسه از يك طرف و اقدام نمودن بکوتاه کردن دست فساد کنندگان بتوسط دولت از طرف دیگر نگارنده تمام وقایع را روزانه به نیر الملك وزیر علوم نوشته خاطر او را از جزئیات مطالب آگاه ساخته او نیز بیغرضی و صمیمیت مرا احراز نموده از هر گونه مساعدت دریغ نمیدارد جمفر قلیخان نیر الملك اگر چه باقتضای زمان و ترتیب کار دولت و دولتیان قدرت و استقلال در کار خود ندارد و ذاتاً کم حال بنظر میآید و لکن از آنجا که شخص نیکو فطرتی است در جاهی که حقیقت و حقانیت را احراز نمود از هر گونه اقدام و استقامت دریغ نمیدارد.

برای بیان عاقبت کار با حوزه مخالفین لازم است بوضع دولتیان در این هنگام اشاره نموده‌زان پس بیان نتیجه اقدامات خود در اصلاح مدرسه سادات و دفاع از مخالفین ببرد.

## فصل سی و هفتم

### دولتیان و مدرسه سادات و تأسیس مدرسه سیاسی

درحالتیکه قسمت دولتی معارف جدید در سایه مقاصد خصوصی مدیر مدرسه افتتاحیه ترقی معارف مینماید و قسمت ملی آن دچار اغراض اشخاص و گرفتار کشمکش میان خودخواهی و معارف پروری طمعکاری و بیطمعی است شخص جوان تحصیل کرده ملی بدائرة معارف قدم نهاده مختصر مددی بکارهای معارفی مینماید .

شخص مزبور میرزا حسنخان مشیرالملک است که از مأموریت روسیه بازگشته برای ترویج معارف فکرو روشن و سرپرشوری دارد .

میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله پدرا اینجوان وزیر خارجه میباشد .

مشیرالدوله از اهل نائین چندسال نویسنده میرزا سعیدخان وزیر خارجه ناصرالدین شاه بوده در سایه سعی و عمل خود بیش از آنچه انتظار میرفته ترقی نموده در وزارت خارجه مصدر خدمت شده بمقام معاونت رسیده در ایام وزارت خارجه قوامالدوله و سدارت میرزا علی اصغر خان امین السلطان از بی مهری صدراعظم بوزیر خارجه استفاده نموده تقرب تام بمقام سدارت حاصل کرده در عنوان معاونت وزیر خارجه زبردست صدراعظم کار وزارت مینموده است این شخص اولاً ملقب بمصباحالملک میشود و از پس مشیرالملک میگردد و بعد از رحلت حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله دارای این لقب گردیده بر اعتبارات او افزوده میشود و بالاخره بوزارت خارجه رسیده خود را برای اشغال نمودن مسند سدارت نیز آماده میسازد .

مشیرالدوله سه سر قابل دارد و با این که خود معالک خارجه را ندیده و از معلومات جدید بی اطلاع است از معاشرت با خارجیها و از خدمت طولانی که در وزارت خارجه داشته بلزوم حسن تعلیم و تربیت اولاد خود پی برده دقیقهی در انجام این وظیفه کوتاهی ننموده است پسران مشیرالدوله همه نیکو تربیت یافته اند خصوصاً میرزا حسنخان مشیرالملک، مشیرالملک پس از ورود پسران و آگاه شدن از ترتیب معارف بخیاال میافتد مدرسه ملی برای علوم سیاسی تأسیس نماید محسنات این کار را پیدرش خاطر نشان نموده

بعلاوه او را ترغیب مینماید که در کایه کار معارف مساعدت و اقدام جدی بنماید مشیر الدوله یکی بواسطه آنکه میرزا حسنخان وزیر خارجه مشیر الدوله پیش از او بمعارفی وری ستوده میشده و دیگر بواسطه تشویق و ترغیبی که از فرزند خود میشود و باو علاقه زیاد دارد خود را دخیل کار معارف نموده بموجب امر شفاهی پادشاه بدخالت خود در این کار رسمیت میدهد .

اگر چه میباید نیرالملک وزیر علوم از دخالت مشیر الدوله در کار او دلشنگ باشد و لکن برعکس او خوشحال است زیرا که از این دخالت میتواند از هر جهت استفاده نماید میرزا حسنخان مشیرالملک بوزارت خارجه پدرش رونقی تازه داده دفتر آن وزارتخانه را که ترتیب و تنظیمی نداشته مرتب میسازد .

اوائل ورود مشیرالملک پتهران گزارنده بنا آشناسده باحدود پدرش باو میگویی شما طفل معصوم هستید تازه از خارج آمده هنوز بمنزلهای اجتماعی که در این مملکت هست مبتلا نگشته اید اولاً بکوشید رنگ صورت شما مانند دیگران زرد نگردد و ثانیاً در کار معارف با ما مساعدت نمائید مشیرالملک دست صمیمیت بنگارنده داده و عده میدهد در مساعدت با کار معارف فرد گذار نمائید .

پس از دخالت یافتن مشیر الدوله بکار معارف اگر چه من میباید از مخالفت مفتاحالملک و بستگانش که در وزارت خارجه هستند نسبت بکار های عمومی معارف نگران بدانم که آنها توجه مشیرالدوله را بجانب خود جلب نموده پیش از پیش خیالات شخصی خود را تعقیب نمایند ولی نظر به بی آلاشی مشیرالملک که دخیل واقعی کار معارف است از این بابت نگرانی ندارم و تنها لازم میدانم يك مجلس از جریان امور ترتیب انجمن معارف نظریات اقتراحیه وضع مدارس ملی ملاحظیات وزیر علوم اقدامات شخصی خود و عملیات حوزه مخالفین خاطر مشیرالدوله را آگاه سازم .

نگارنده بانفاق دوست صمیمی خود محمد ابراهیم خان معاون الدوله مشیر الدوله راملاقات کرده در يك مجلس پنجساعت صحبت داشته خاطر او را از جمیع امور معارف تازه مستحضر میسازد معاون الدوله هم که باوی صمیمیت دارد همه را تصدیق و مشیر الدوله از این مجلس مسرور و ممنون میگردد .

مشیرالدوله پس از اطلاع برخالی بودن صندوق معارف و بی توجهی مدرسه افتتاحیه به مدرسه علمیه و شرف و مظفریه و تنگدستی مؤسسين مدارس ملی و حاجتمندی ایشان بمساعدت حالی و مالی از طرف دولت چنان سلاح میدانند دفتر اعانه می گشوده و جوهری جمع آوری نموده درلتهم مساعدتی بنماید و چرخ معارف بر راه افتد. نگارنده پیشنهاد مینماید که در اعضای انجمن معارف جرح و تعدیلی بشود تا اینکه روح تازه گرفته با اقدامات خود سرانه افتتاحیه خانمه داده شود چهار مدرسه دولتی و چهار مدرسه ملی که تا این وقت تأسیس شده در تحت نظر انجمن معارف دارای يك ترتیب و تنظیم گشته عنوان دولتی و ملی از میان برداشته شده از وجوه اعانه بهمه مساعدت گردد و از این راه از افراط و تفریطی که روی داده جلوگیری شود مشیرالدوله و معاون الدوله این پیشنهاد را میپذیرند و در مقام انجام آن و گشودن دفتر اعانه بر میآیند نگارنده از این مجلس و از این پیش آمد مسرور و بآتیه روشن معارف امیدوار گشته بدرخواست مشیرالدوله کناچه مفصلی مشتعل بر تاریخچه گذشته معارف و تکلیفات آنیه آن برای وی میفرستم که بتواند بشاه و صدر اعظم ارائه داده بگرفتن اعانه از طرف دولت موفق گردد.

در ماه ذی الحجه ۱۳۱۷ روز عید غدیر در مجلس جشن مدرسه سادات مشیرالدوله بنگارنده محرمانه میگوید سالی شش هزار تومان وجه اعانه برای مدارس جدید معین شده سه هزار تومان دولت بدهد و سه هزار تومان رجال محترم بپردازند باید بنشینیم قراد تقسیم آن را بگذاریم من از شنیدن این خبر مسرور و از او تشکر مینمایم. در این حال که مشیرالدوله بامن در این موضوع صحبت میدارد در طرف دیگر مجلس مفتاح الملك دیده میشود که سر تا پا گوش شده گفتگوی ما را استماع مینماید در همان حال نگارنده احساس میکند که مفتاح الملك نخواهد گذارد این کار بوجه صحت جاری گردد.

مفتاح الملك بعد از این مجلس بمشیرالدوله میگوید مدارسی که مردم بصرافت طبع خود تأسیس نموده اند حاجتمند مساعدت نمیباشد نمیخواهند یا نمیتوانند اداره کنند منحل نمایند ماباید چهار مدرسه ملی که بارش بدوش دولت افتاده راه برده آبروی

دولت را حفظ نمائیم پس بهتر اینست رجوع اعانه دولتی و ملتی را بصندوق انجمن معارف ریخته بمصرف چهار مدرسه. برسانیم مشیرالدوله هم این مطلب را میپذیرد خصوصاً که تصدیقی هم از مخبر السلطنه که تازه دخیل کار معارف شده میشود.

مخبر السلطنه مهدقلیخان فرزند سوم عالیخان مخبرالدوله و داماد وزیرعلوم میباشد تحصیلاتش در آلمان شده بعد از رحلت عالیخان ناظم العلوم ریاست مدرسه علمیه باو مفوض گشته است.

مخبر السلطنه مدرسه علمیه را از تحت فشار بی اعتنائی مدرسه افتتاحیه در آورده نظریات معارف پرورانه خود را در آن مدرسه بکار انداخته بر رونق آن اساس میافزاید در اینوقت که مشیرالدوله میخواهد سالی شش هزار تومان وجه اعانه را تقسیم نموده کسر مدارس را جبران نماید مجلسی تشکیل داده که اعضای آن وزیر علوم مخبر السلطنه مفتاح الملک محمد ابراهیم خان مدیر مدرسه شرف حاج شیخ مهدی شریف مدیر مدرسه مظفریه میباشند مشیرالدوله از مخبر السلطنه میپرسد مدرسه علمیه چه مبلغ کسر دارد مخبر السلطنه مبلغی را معین مینماید که مدرسه علمیه بواسطه کلاسهای متوسطه آن کسر را دارد.



مخبر السلطنه

از مفتاح الملک میپرسد کسر افتتاحیه چیست میگوید مثل علمیه در صورتی که هیچ کسر ندارد بلکه مبلغی اضافه دارد خرج شرف را نیز معین نموده همرا مینویسد

مبلغ کمی باقی میماند آنرا هم بمنظریه داده وجوه اعانه مابین چهارمدرسه یا عده‌ئی از اشخاص معین تقسیم گشته بمدارس ملی و صندوقهای تنگدست آنها که بایققراری انتظار مساعدت دولت را دارند بهره‌ئی نمیرسد.

نگارنده انتظار دارد مشیرالدوله بعد از آنهمه مواعید دیس از اطلاع کامل از جزئیات امور در تقسیم وجوه نظریات مرا مراعات نموده از افراط و تفریط احتراز نماید من نیز برؤسای مدارس ملی از این بابت تویدها داده آنها را بمساعدت دولت امیدوار ساخته‌ام بکوقت خیردار می‌شوم مرا خبر نکرده‌ند و هر چه خواستند کردند بدیبهی است بعد از دو سال زحمت و با ابتلای شدید بکار مدارس ملی از شنیدن این خبر بمن چه میگذرد .

روزی چند بعد از این واقعه مشیرالدوله برای تاسیس مدرسه سیاسی مجلسی در خانه خود منعقد ساخته مرا نیز دعوت مینماید در آن مجلسی باو میگویم اکنون که شما را هم فریب داده و نگذارند عدل و انصاف را رعایت کرده باشید پس آخر ماه مفتشی بمدارس غیر مجانی فرستاده ببینید اگر بر عایدات آنها افزوده شده کسری را که صورت داده‌اند کمتر بپردازید مگر آنکه وجوه اعانه محلل موجب برای اشخاص شده باشد مشیرالدوله سرریز افکنده اقله‌ها شرمساری مینماید و نمیتواند کار گذشته را برگرداند بعد از ناامیدی از استفاده نمودن صندوقهای مدارس ملی از وجوه اعانه نگارنده گرفتار زحمت شدید میگردد زیرا که مدرسه ادب بواسطه فسادی که در آن رویداده دچار خسارت گردیده .

مدرسه سادات بواسطه مخالفت کاریها حاجتمند مساعدت مالی گشته و از همه سختتر مدرسه کمالیه است که مدیر تهی دست آن مدتی است بانتظار مساعدت دولت امر اروقیت نموده اکنون نه میتواند مدرسه را راه ببرد و نه میتواند محلل نماید طاقت تحمل همیش از این برای او نمانده مرا سخت درد سر میدهد و جز صبر و شکیب و افزودن بر آلودگیها وانتظار دستی که از غیب بیرون آمده از بی اعتدالیها جلوگیری نماید چاره‌ئی ندارد .

در میان این پریشان احوالی که از هر طرف مرا احاطه نموده وقایع مدرسه

سادات از پیش آمده است که حواس مرا سخت مختل میسازد رفع فتنه مدرسه سادات  
جز با اقدام وزارت معارف ممکن نمیشود وزیر علوم به تنهایی نمیتواند در این کار اقدام نماید.  
مظفر الدین شاه سفر اروپا رفته کار دولت در هیئت وزاری که رئیس آنها میرزا  
احمدخان مشیر السلطنه است میگذرد مشیر الدوله هم تنها نمیتواند در رفع این فساد  
اقدام کند میترسد در غیاب شاه مخالفین من و دشمنان معارف بهانه جوئی نموده دست  
بدمت بکشد بگر داده فتنه می بریا نمایند.

نگارنده با وزیر علوم توافق نظر حاصل نموده که مدیر و دفتر دار مدرسه را اخراج  
نمایم ولی لازم است مشیر الدوله مساعدت کامل داشته باشد مشیر الدوله بدفع الوقت  
میگذراند مکرر وعده میدهد که از طرف هیئت وزراء خطابی وزیر علوم صادر نماید  
و بوعده وفا نمیکند بالاخره در جواب یکی از مکتوبات شکایت آمیز نگارنده می نویسد  
کار مدرسه سادات سابقه و لاحقته می پیدا کرده نمیشود بی احتیاطی کرد مبادا فتنه می بریا  
گردد پس از رسیدن این مکتوب شیشه سبر و طاقت من بسنگ آمده مکتوبی قریب  
باین مضمون برای وی مینویسم: چه سابقه چه لاحقته سابقه اینست که من بعد از زحمت  
و خسارت بسیار که در تأسیس مدارس ملی تحمل نموده برای خدمت خصوصی به بنی  
اعمام فقیر خود بنأسیس این اساس پرداخته ام و لاحقته آنکه اشخاص کوتاه نظر طماع  
چشم از سخط خالق و علامت مغزاق پوشیده اسباب زحمت برای من فراهم آورده  
شخص عالی هم که از کم و کیف و ظاهر و باطن کار خیر دارید و با اقدام شما باید کار  
معارف از اینگونه حق شکنیها محفوظ بماند بملاحظه از اشخاص در مقام احقاق حق بر  
نیامید بلکه بواسطه دفع الوقتی که میشود مدعیان جرمت یافته با بروی من و خانواده ام  
تجاوز مینمایند صریح مینویسم یا بغوریت امر کنید وزارت معارف نظامنامه مدرسه  
سادات را بموقع اجراء گذارده دست اخلاص کنندگان را کوتاه نماید و اجازه بدهید  
من بر حسب تکلیف و برای نگهداری شرف و آبروی خود مدرسه را منحل و موضوع  
مفسده را از میان برده در اینصورت بدنامی که از این اقدام برای دولت و ملت حاصل  
میگردد بشخص شما متوجه میشود.

مشیر الدوله بعد از رسیدن این مکتوب با اظهار مهربانی زیاد درخواست مینماید



تا روز مجلس دربار اقدامی ننموده انتظار نتیجه آن مجلس را داشته باشم .  
در این دوروز وزیر علوم کتباً و شفاهاً بخواهش نگارنده بمذیر و دفتر دارمدرسه  
نصیحت مینماید بلکه بتواند آنها را باطاعت نمودن وادارد لکن نتیجه نگرفته مصمم  
میشود عذر ایشانرا ازمدرسه بخواهد .

روز مجلس دربار برای یاد آوری شرح ذیل را بمشیرالدوله نوشته بدمبار میفرستد .  
اقدامات و زحمات داعی در تأسیس مدارس ملی عموماً و مدرسه سادات و در  
مدرسه دیگر خصوصاً اگر بر خلق پوشیده است بر خدا پوشیده نیست و چون برای  
خدا کردهام اجر و مزد از او میطلبم ولی از آنجا که این اقدامات برای دولت هم  
بی نتیجه نیست آیا اینقدر ذیحق شدهام که اولیای دولت حفظ آبروی مرا بر خود  
واجب بدانند یا نه اگر ذیحق میگویم در مدرسه سادات که بخون جگر آنرا تأسیس  
نموده‌ام فتنه می روی داده که آبروی مرا تهدید مینماید یا امر کنید وزارت معارف  
بقوریت این فتنه را بر طرف نماید یا بمن رخصت بدهید مدرسه را منحل و آبروی  
خود را محافظت نمایم .

این مکتوب را مشیرالدوله در هیئت وزراء خوانده بر حقانیت من تصدیق مینماید  
وزراء نیز مساعد میگردند ولی باز بر عایت احتیاط چنان صلاح میدانند که قبلاً خاطر  
ملك منصور میرزای شعاع السلطنه را که در غیاب شاه مقام نیابت سلطنت را داراست مسبوق  
نموده بعد از آن اقدامی در اینکار بنمایند ایشست در موقعی که بیست اجتماع نزد  
نایب السلطنه رفته شمه ای از خدمات من بمعارف و گرفتاریها که پیش آمده شرح داده  
اجازه میگیرند که اقدام مجدانه در رفع این غائله بنمایند .

شاید خوانندگان کتاب من تعجب نمایند کوتاه کردن دست يك مستخدم از يك  
مدرسه چه اهمیت دارد که مورد این همه ملاحظه نزد دولت و دولتیان بوده باشد ولی  
در مطلب را نباید فراموش کرد .

یکی اوضاع دولت و دربار و ضعف درباریان که مانند مار گزیده از ریسمان سفید  
وسپاه اندیشه مینمایند .

دوم آنکه این قضیه مدرسه سادات و مخالفت نمودن دو نفر مستخدم بامن نمیشود

بلکه مخالفین معارف جدید عموماً قوای خود را جمع آوری نموده میخواهند باین عنوان انتقام خود را از نگارنده گرفته روح معارفپروری را خفه نمایند در این صورت احتمال میرود در این اقدام دولت فتنه‌های خفته‌بیدار و عناصر مختلف آشوب‌طلب باین بهانه درغیاب شاه آشوبی برپا نمایند از این سبب دولتیان در اینکار با احتیاط قدم بر میدارند بالجمله حکمی در همان روز از مجلس وزراء خطاب بوزیر علوم صادر شده بمضمون ذیل :

مدارسی که در تهران ایجاد شده‌اعم از دولتی و غیره باید در تحت نظارت دولت بوده باشد و امروز کار مدارس بموجب دستخط مبارک همایونی بر عهده جناب وزیر علوم است باید در کلیه امور مدارس از هر جهت منتهای دقت را بیجا بیاورند از مجلسی وزرای عظام هم بجناب معزی‌الیه ابلاغ میشود که در این امور منتهای مواظبت را نموده هر که را مغل و مغرب کار میدادند اخراج نمایند سیم ربیع الاول ۱۳۱۸

مشیرالدوله جواب فرا از طرف هیئت وزراء مینویسد که بوزیر علوم نوشته شد مفسده مدرسه سادات را بر طرف و خاطر شمارا آسوده نمایند .

وزیر علوم نیز شرحی بمضمون ذیل نوشته برای نگارنده میفرستد :

مؤسس مدرسه متبر که سادات آقای حاج میرزا یحیی میباشند یکسال و کسری است معض عزت و سعادت و ثواب و اجر اخروی قبول این زحمت را فرموده‌اند مبلغی از کیسه خود با اطلاع اینجانب مخارج نموده‌اند برای قوام و دوام این مکتب شرکاتی معتبر و محترم از معارف رجال انتخاب نمودند نظامنامه بصواب دید جمعی از معتبرین باهزاران ملاحظه نوشته بمهر و امضای شرکاء و وزارت علوم رسانیده‌اند که عاдам این مکتب برقرار است نباید احدی از شروط نظامنامه تخلف ورزد همواره منظم و برقرار باشد و هر يك از خدمات و اجزای این مکتب بنای خود سری و بد سلوکی را بگذارند جناب مؤسس مختار است او را برداشته و دیگری را بجای او بگمارد دهم ربیع الاول ۱۳۱۸

وزیر علوم در مکتوب دیگر بنگارنده مینویسد سید مرتضی باید از مدرسه خارج شود باز بگویم خود برود والا میفرستم او را خارج نمایند .

و چون هیئت نظار یا و کالی مدرسه سادات بنخواست نگارنده هر هفته با کمال

کراهت در مدرسه مجتمع شده با مخالفین مدارا نموده انتظار نتیجه اقدامات مرا میکشند. وزیر علو خطابی نیز بوکلای مزبور مینویسد باین مضمون که معلوم و محقق شد سید مرتضی مشاق و دفتر دار اسبابچینی و اخلال در امر مدرسه مینماید و منحل اجرای نظامنامه میباشد لهذا برشعا لازم است او را از مدرسه خارج و دیگر را بجای او برقرار دارید تا امور در تحت انتظام بوده باشد.

احکام دولتی و وزارتی بدست نگارنده رسیده مهیا میگردد ریشه فساد را از مدرسه سادات کنده خاطر خود را از این بابت آسوده نموده بآئیه این اساس خیر و حسن عاقبت آن اطمینان حاصل نمایم.

## فصل سی و هشتم

### رفع فتنه و اوضاع معارف

در عشر اول ربیع الاول نگارنده از یکطرف با کمال جدوجهد میکوشد از قوت دولت و وزارت معارف در دفع فتنه مدرسه سادات استعداد و استفاده نماید و از طرف دیگر بتوسط کلای مدرسه مراقب است مخالفین که نزدیک است ناامید گردند خطلی بکار مدرسه ترسانند یعنی نتوانند اغتشاشی در داخل مدرسه تولید نمایند و هم نگران میباشد که دفتر دار اسباب و اسناد مدرسه را بیرون برده نظم و ترتیب مدرسه را بر همزده اسباب زحمت آئیه را فراهم آورد چون مجلس و کلاس در هر هفته یکمرتبه آنهم یکی دو ساعت بیشتر منعقد نیست برای جلوگیری از مفاسد مزبور تدبیر دیگر لازم خواهد بود و آن اینست که یکی از جوانان حلس معارف خواه از بستگان خود حسینعلیخان نام را که تازه باین شهر آمده نهاد کیرا میشناسد و نه کسی او را دستور میدهد بمدرسه سادات رفته بگوید هر اشخص معترمی فرستاده چند روز در این مدرسه مانده از جزئیات امر مالیه و تحصیل و شاگردان و غیره آگاه گشته نتیجه تفتیش خود را باو اطلاع داده بلکه مساعدت کاملی با این اساس بنماید باین عنوان شخص مزبور از صبح تا شام در مدرسه میماند و از جزئیات امور و مذاکرات و خیالات مخالفین آگاه شده شامگاه که مدرسه خلوت میشود روی قفل اطلاق دفتر قفل دیگر زده نتیجه کار

روز را آخر شب بمن اطلاع میدهد در اول مجلس مخالفین از او میرسند فلانی را میشناسی... خیر اسم او را شنیده... خیر آنگاه معائن گشته او را محرم دانسته هر چه در دل دارند بزبان میآوردند مفتش يك هفته همه روزه پیش از همه بمدرسه میآید و بعد از همه قفلی بروی قفل دفتر زده روانه میگردد صبح زود قفل را میگشاید و کسی ملتفت نمیکردد يك شب اتفاقاً زودتر از مدرسه رفته نه در را میبندد و نه مرا خبردار میسازد در همین شب نگارنده احکام دولتی را بمدیر و دفتر دار ارائه داده آنها را از رفتن بمدرسه معانعت مینماید دفتر دار چون باسی از شب میگذرد خود را بمدرسه رسانیده در بانرا از خواب بیدار کرده قسمتی از اسناد و دفاتر را بمنزل خود برده بدربان میگوید مدرسه بر هم خورد صبح شاگردان و اعضاء که آمدند همه را جواب داده بطیخ نیز بسیار طیخ نماید در بان اذان صبح بمنزل ناظم رفته او را خبر مینماید و بدستوری مرا هسته منر نموده میفهمد دفتر دار معزول است و اقدامی که نموده بناحق بوده بفوریت باز میگردد در حالیکه دفتر دار دوباره بدفتر آمده هر چه بوده همه را بسته بدوش گرفته تا برده باشد در بان او را معانعت نموده بالاخره براو غالب شده در مدرسه را بروی او میبندد صبح فردا مدیر و اعضاء وارد شده معیوس را مستخلص و اسباب دفتر را بجای خود میگذارند دفتر دار معرمانه بمدیر میپارد دوسه روز آمد و شد خود را بمدرسه ترك نماید بلکه او بتواند وسیلهئی برانگیخته باز مقام خود را اشغال نماید اما من از پیش کار آن هر دو را بدیگری داده اعضاء جدید مشغول کار میگردند و آن هر دو خارج میشوند .

دفتر دار جمعی از سادات قمی را که در این شهر سلامت نفس معروف نمیباشند تحریک نموده بمدرسه میفرستد تا فتنهئی بر پا نموده مدرسه را بر هم بزنند ولیکن کامیاب نمیگردند پس از اخراج مدیر و دفتر دار و کلای مدرسه را دعوت نموده برای رسیدگی بدفاتر و اسناد و استرداد آنچه بسرقت رفته و بالجمله برای اجرای نظامنامه و ترتیبات آتیه حاضر میگردد .

اگر بخواهم آنچه را در دفتر مدرسه در جزو مسوده های باطل شده ادراک مشاهده نموده وهم تصرفاتی که در بارهئی از اسناد شده بیان نمایم باید از حدود نزاکت که در

هر حال رعایت آنرا لازم می‌شمارم تجاوز نماید پس همان بهتر که بهمین اندازه قناعت نموده بنوبسم تقدیر الهی جاری شده بود این مؤسسه خیر باقیمانده پایه آن دو محور صحیحی که در کارهای جاری مملکت کم نظیر است گردش نماید.

خلاصه دست مخالفین داخلی از دامان مدرسه سادات کوتاه و بواسطه کوتاه دستی آنها بر حوزه مخالفین و بدخواهان معارف شکست فاحش وارد میگردد.

مدیر و دفتر دار مدرسه بعد از این واقعه تامدنی از هر گونه درندگی برضد من، برضد هیئت نظار و برضد مدرسه فروگذار نکرده بی آنکه هیچ نتیجه برسمی آنها مترتب گردد.

میرزا علی تقی خان مستشار السلطان مساعدت خود را با مدرسه سادات مداومت داده مصارف تحصیل چند نفر از شاگردان را دائماً بعهده خود میگیرد و از هر گونه عراقبت دریغ نمیدارد میرسید حسن نقیب السادات از سلسله قائم مقامی که شخص زیرک باخط و ربطی است بدفتر داری مدرسه منصوب میگردد و یکی دوتن از سادات ظاهر الصلاح را مدیر و ناظم نموده امور مدرسه منظم میشود.

البته خوانندگان کتاب من از خواندن این وقایع که بطور اجمال بیان گشته باوضاع و احوال مملکت بی برده میفهمند اقدام نمودن بکاری بی آنکه اقدام کننده خود را هرنگه جماعت سازد چه محذورات دربردارد.

بالجمله در اواخر ربیع الاول ۱۳۱۸ که خاطر نگارنده از طرف مدرسه سادات آسوده میگردد متوجه کار انجمن معارف میشود.

از انجمن معارف در اینوقت جزاسمی باقی نیست اعضای انجمن گاهی در منزل وزیر علوم اجتماع مینمایند بی آنکه بر اجتماع آنها اثری مترتب باشد رفته رفته معارفخواهان از افتتاحیه و حوزه آن و از روزنامه معارف تنفر حاصل کرده مقاله ها بر ضد انجمن و اقدامات مفتاح الملک نوشته بچراید فارسی خارج میفرستند و روزنامه های مزبور هم از حوزه افتتاحیه انتقاد و روزنامه معارف دفاع نموده با کمال بی اعتنائی با اقدامات خود مداومت میدهد مخبر السلطنه بعد رسیده علمیه رسیدگی میکنند بی آنکه دخالتی در سایر مدارس دولتی نموده باشد.

مخیر السلطنه از اقدامات حوزه افتتاحیه دلتک و با نگارنده در رعایت صحت مزاج کار معارف هم عقیده است و لکن خود را آلوده بعارضه نمودن با آن حوزه نمی‌نماید و وزیر علوم هم نیز از خود سری مفتاح‌الملک افسرده خاطر می‌باشد و لکن باقتضای طبع سلامتجویی که دارد مدارا مینماید.

نگارنده مکرر با وزیر علوم و مخیر السلطنه کنکاش نموده بلکه بتوانیم طرح اساسی برای معارف ریخته اینکار را از دستبرد مقاصد خصوصی اشخاص دور گرفته از تجاوزات و بی‌حسیها جلوگیری نماییم موفق نمی‌گردیم البته چگونه میشود برای معارف اساسی ریخت در صورتیکه وزارت معارف بی‌اساس است و بی‌اساسی وزارت معارف مربوط است به بی‌اساسی دولت.

خلاصه تا اواخر ماه رجب ۱۳۱۸ یعنی تا اواخر مدت دوری پادشاه از مرکز سلطنت اوضاع معارف و مطبوعات با هیاهوی زیاد و کشمش بسیار در جریان است.

ورود پادشاه بتهران از سفر اروپا نزدیک ولوازم استقبال و تشریفات ورود موکب همایون تدارک دیده میشود چیزیکه در تشریفات مزبور تازگی دارد و بر جلوه و شکوه آن میافزاید حضور شاگردان مدارس جدید است بالباسهای یکرنگ و بیرقهای الوان که خیابان سردر الماسیه رامشجون نموده اجتماع و حرکات آنها جالب انظار گردیده معارف خواهان انتظار دارند مظفرالدین شاه اروپا دیده در هنگام گذشتن از میان صفوف متعلمین مدارس که بهترین آثار عهد سلطنت اوست بآنها توجه مخصوص نموده تفقد و تشویقی بنماید و لکن نه از همراهان او کسی او را تذکر میدهد و نه او خود متذکر گشته به بی‌اعتنائی میگذرد و خاطره ملالی در خاطر محصلین و اعضاء و اجزای مدارس میگذارد همه کس انتظار دارد مظفرالدینشاه پس از مراجعت از اروپا دائره معارف را وسعت داده آزادی زبان و قلم را افزوده افکار تجدد خواهان را ترویج نماید ولی حوادث ارتجاعی که بفاصله کمی بعد از ورود موکب همایون بروز مینماید بطلان این تصور را ثابت نموده امیدوارها بنا امید میگرد.

شرح واقعه آنکه بعد از استقرائش آمیخته سیاست پر ضرری که دولت از روسها نموده و در حقیقت بواسطه شرایط استقلال شکن که در بردارد اول لطمه است

که با استقلال این مملکت وارد می‌گردد.

ارباب قلم مخصوصاً نویسندگان ایرانی در خارج از سیاستهای تازه ایران در روس و از بیوضعی دولت و سهل انگاری دولتیان سخت انتقاد مینمایند و از همه بیشتر حبل المتین کلکنه و پرورش مصر داد سخن داده هیجان شدیدی در افکار تولید می‌گردد بدیهی است دولت روس که بدادن چند کرور تومان قرض بایران قدرت و اختیار خود را بر زیادت نموده میخواهد سرتاسر مملکت را تحت نفوذ خود در آورده ارضی نمیشود زبانها و قلمها ایندرجه آزاد بوده باشند که حقایق را بی‌پرده بگویند و بنویسند خفتگان را بیدار و بیداران را بیخون آورند امین السلطان صدراعظم هم که سیاست روس را پیروی مینماید و واسطه استراض و استحکام روابط تازه سیاسی و اقتصادی روسیه با ایران است یکی بملاحظه سیاست روس دیگر از روی احساسات فطری خودش که چندان باینگونه آزادیها که موجب ترویج افکار جدید است مناسبت ندارد برای جلوگیری از قلمهای حقیقت نگار و محدود ساختن آزادی افکار دواعی خصوصی دارد در اینصورت نچه مانع خواهد داشت که بخواهش روسها برای کشیدن سدی در مقابل افکار تازه و آزادی مطبوعات مهیا شده باشد.

امین السلطان پس از ورود موکب همایونی بمفاصله چند روز تا تابک اعظم میشود و این بزرگتر لقبی است که بشخص اول دولت داده میشود بعد از میرزا تقیخان امیر کبیر این اول دفعه میباشد که این لقب بصدراعظمی داده شده ارتقاء رتبه صدراعظم میتواند دلیل بوده باشد بر باین آمدن درجه آزادی افکار تجدید خواهان از اوج ترقی و رفتی که داشته و شروع می‌گردد مقدمه ارتجاع بجلوگیری از ورود جراید فارسی مصر و کلکنه بخاک روسیه و بعد از آن بلافاصله ورود آنها بخاک ایران ممنوع میشود. دولت ایران متحدالمالی بمأمورین سیاسی خود در هندوستان و مصر و غیره میفرستد که اگر روزنامه نگاران فارسی بخواهند بکار خود مداومت داده روزنامههای آنها در ایران منتشر گردد باید بایران آمده اداره روزنامه را در اینجا دایر نمایند بدیهی است مراد از این اظهار محدود ساختن آزادی قلم میباشد بآنچه ممکن است در داخل مملکت نگارش یابد چه اولاً نویسندگان جراید مزبور اگر توانسته بودند در داخل مملکت

نکاتش باید چه اولاً نویسندگان جرید مزبور اگر توانسته بودند در داخل مملکت خود قدسی رو بمقصد برداشته قلمی با آزادی روی کاغذ بگذارند ترك دیار خود نگفته اقامت در غربت اختیار نینمودند در این صورت چگونه اقدام بنمایند اداره خود را از محیط وسیع آزادی به تنگنای پر آشوب داخله آورده احساسات وطن پرستانه خویش را تابع اراده معدودی اشخاص طامع هوستاك بنمایند .

حبل المتین تاریخی روزنامه ملی ایران در توجه عموم ایرانیان است که در کلکته در فضای امن و آزاد نگارش یافته احوال و اوضاع ایران را از آن منظره بلند دیده بيملاحظه حقایق را مینویسد نامه پرورش تاوتی آئینه حقیقت نمای افکار آراد ابرانیانست که از نسیم روح افزای رود نیل در محیط امن و آزاد قاهره استفاده مینماید و گرنه در ایران غیر از ملاحظه و بازهم ملاحظه غیر از نامنی و مقهوریت و باز هم مقهوریت چه خواهد بود چنانکه نامه نریا که پس از طلوع پرورش خوانندگانش در ایران معدود گردیده و نگارنده اش در کار خود حیران مانده در این موقع از حکم دولت میخواهد استفاده نماید باین بهانه اداره خود را از قاهره بتهران نقل و تحویل مینماید .

مدیر تریانامه خود را با مختصر استفاده مادی که از دولت میکند در تهران دایره مینماید بی آنکه بتواند کلمه ای از حقایق امور بنویسد و بالاخره با بدبختیهای بسیار دچار انحلال و تعطیل دائمی میگردد حبل المتین در پرورش بجای خود نشسته بطبع و نشر نامه خود مداومت داده بی آنکه اوراق نامه های آنها بایران وارد گردد ولی در خفا و برای اشخاص مخصوص فرستاده میشود .

مدیر حبل المتین همه گونه استقامت دارد که با منتشر نشدن نامه او در ایران اداره را تعطیل نموده بانتظار تغییر سیاست دولت امر ارجحیات نماید اما مدیر پرورش آن جوان غیرتمند وطن پرست عصبانی همان جوان آزاده تپی دست نمیتواند خود را نگاهداری نماید پس از چند نمره که بعد از ممانعت از انتشار آن در ایران طبع نموده در خارج نشر میدهد عاجز مانده اداره را تعطیل قلم و کاغذ را بدو رافکنده از غمه و اندوه بمرض دق مبتلا شده طولی نمیکشد بایکدنیا حسرت از زحمت زندگانی رهائی مییابد و چنانکه در شماره اول نامه خود پیش بینی نموده جان شیرین را فدای حبس وطن و قلم



آتش باد خویش میازد بالجمله قدغن ورود جراید از خارج بایران و محدود گشتن مطبوعات داخلی در های آگاهی را بروی ملت بسته سرنامر مملکت را دچار تاریکی و بیخبری میازد .

نفس ها در سینه ها تنگ دلها پریشان خاطرها افسرده بهار آزادی کلک و بنان در مرحله اول زندگانی بفصل خزان مبدل میگردد .

روزنامه معارف از زحمت مدافعه نمودن از اعتراضات همگلمان خارج خود خلاص میشود نه تنها از این زحمت خلاصی مییابد بلکه از زحمت زندگانی نیز آسوده گشته طولی نمیکشد که تعطیل شده اداره آن منحل و بلکه حوزه افتتاحیه نیز برهم میخورد. مفتاح الملک که تمام نظرش تحصیل رضای خاطر اتابک اعظم است بدیهی است در سیاست اخیر دولت که نتیجه اش حصول ارتجاع و خاموش نمودن آتش آزادی افکار است نمیتواند با مدرسه داری و حربیده نگاری از سیاست موجود دولت استفاده نماید این است که خود را از روزنامه و بلکه از حوزه معارف دور گرفته بی علاقهگی خویش را باینکار عملاً هویدا میازد و این در سوال ۱۳۱۸ میباشد .

مدرسه افتتاحیه در حال انحلال و باز بواسطه قسمتی از وجوه اعانه که بدانجا تخصیص داده شده بامر وزارت معارف تا چندی صورتی از آن باقی و محل مصرف نمودن وجه مزبور میگردد .

مسلم است مفتاح الملک تا از نشانی اتابک اعظم را احراز نکرده باشد از ریاست افتتاحیه و اداره معارف باخنافی که برای او دارد صرف نظر نمی نماید پس معارف جدید در این وقت و در این هنگامه ارتجاع خود را دچار مخالفت سیاست دولت همان سیاست سلطنت تزاری که مانند کابوس هرگز بردی پیکر این مملکت افتاده میسند تا چه اندازه بتواند در سایه قوت معنوی معارف و در پناه میل باطنی شخص پادشاه و آزادی معارف خواهان حیات خود را محافظت نماید .

بعد از برهم خوردن حوزه افتتاحیه نیز الملک وزیر علوم دست درپایش گشوده تر گشته بر دخالت خود در عداوسی که در تحت نظر حوزه افتتاحیه دایر بوده میافزاید بی آنکه بخواهد یا بتواند نواقص آنها را برطرف نماید .

تنها مدرسه علمیه در پرتو مراقبت مخبر السلطنه ترقی نموده کم کم تا بلك اندازه برفع نواقص خویش کامیاب میگردد .

مخبر السلطنه بهداز خارج شدن مفتاح الملك بکار معارف عمومی نیز پیش از پیش توجه نموده وزیر علوه را مساعدت مینماید صمیمیت نگارنده نیز بازی برای موفق شدن او بانجام خدمات معارفی بی اثر نمیباشد بی آنکه انجمنی بنام انجمن معارف منعقد بشود

در این حال قسمت ملی معارف جدید بدست اشخاص معارف پرور در ارج صعود و قسمت دولتی آن باستانای مدرسه علمیه در تاریکی سیاست دولت در حقیقت زخرف است .

## فصل سی و نهم

### (دبستان دانش و فتنه مدرسه رشیدیه)

پیش از این نگارش یافت که در مدرسه افتتاحیه با سرمایه‌هایی که از میرزا رضا خن ارفع الدوله گرفته میشد عده‌هایی از اطفال بی بضاعت مجاناً تحصیل و اطلاق درس آنها دبستان نامیده میشد ارفع الدوله بواسطه هیاهومی که در ابتدای تأسیس دبستان بگوش وی میرسید از هر گونه مساعدت دریغ ننموده تصور مینماید اساسی طرح شده که خلال پذیر نمیگردد غافل از آنکه اساس آن منحصر است بلوچه‌هایی که بر سر یکی دو اطاق از مدرسه افتتاحیه نهاده شده و انائیه مختصری که دارد .

نگارنده گاهی بخاطر می‌آورد بی اساسی این مؤسسه را خاطر نشان مؤسس آن بنماید و بملاحظاتی خودداری مینموده .

در این حال خیر بر همه خوردن افتتاحیه و متفرق شدن شاگردان دبستان بگوش ارفع الدوله رسیده بی نهایت آزردن خاطر میگردد .

ارفع الدوله در روسیه بتأسیس دبستان دانش پیرایه‌ها بسته این مؤسسه را یکی از خدمات بزرگ ملی خود شمرده نزد خودی زیگانه در این موضوع رود در بایستی شدید دارد در اینحال حاج حسین آقای امین‌الضرب بن پطرزبورغ رفته با ارفع الدوله ملاقات

واز روی معارفخواهی و یا بضمیمه ملاحظه‌ئی که از ارفع الدوله دارد خانه کوچکی از خانهای خود را نیاز دبستان مزبور مینماید .

يك روز جوانی که او را نمیشناختم بر من وارد شده میگوید مرا مشیرالملک بدینجا فرستاده خود نیز خواهد آمد می‌رسم برای چه میگوید دبستان دانش را بشما می‌بازند مشیرالملک می‌آید و پس از اظهار خشودئی از خدمات معارفی نگارنده اظهار میدارد ارفع الدوله از سن پترزبورغ بدرم مشیرالدوله مینویسد وضع دبستان دانش در مدرسه افتتاحیه و صورتیکه عاقبت بخود گرفته موجب سرشکستگی من در انظار داخل و خارج گشته حاج امین‌الضرب خانه‌ئی بدبستان نیاز کرده از شما میخواهم دبستان را در خانه ملکی تشکیل و اختیار آن را بشخص بی‌علمی واگذارید که قصدش خدمت بمعارف بوده باشد و مخصوصاً شما را نام برده و درخواست نموده زحمت اداره نمودن دبستان را قبول نمائید و این جوان را که حسین خان نام و بستگی با ارفع الدوله دارد بناظمی دبستان پذیرید .

نگارنده از مشیرالملک مهلت طلبیده تا با اندیشه جواب گفته باشم یکی دو روز بعد از این واقعه شرح ذیل را بمشیرالملک مینویسم .

در موضوع دبستان دانش اسب خیال مرا بمرحله‌های در ظاهر دور و در باطن نزدیک برده تا باین مقام رسانیده که بگویم شوق من بتوسعه مدارس ملی حاجت به بیان ندارد و لکن در این مدت که در کار معارف دخالت نموده تجربه‌ها آموختم و از مکر و کید ارباب غرض و علمع ابتلاها یافته که مرا سخت دچار زحمت و مرارت نموده امروز بخواهش شما و ارفع الدوله بدون هیچ اجر و مزد دنیائی قبول این زحمت را نموده دبستان را تأسیس و قسمتی از وقت خود را مشغول اینکار مینمایم از کجا که چون دبستان دایر و منظم گشت ارباب غرض فتنه‌انگیزی نموده و کار را بجائی نرسانند که نتوانم آنرا نگاهدارم و نه بتوانم آنرا رها نمایم چنانکه در کار تأسیس مدارس ملی دچار همین سه‌کارها گشته زحمت بسیار دیده و کشیده‌ام خواهید گفت اینکار غیر از دیگر کارها و مؤسس آن غیر از دیگر مردم است بلی و لکن اغراض خصوصى هم بعدی است که عقل دوراندیش را حیران می‌سازد دخالت من در کار دبستان موکول

بتحصيل اطمینان است که در آتیه اسباب زحمتی فراهم نگردد. در جواب این مکتوب دوخط یکی از مشیرالدوله و دیگر از مشیرالملک میرسد و مرا بمساعدت خود در بر طرف نمودن هر گونه محذوری که پیش آید اطمینان میدهند پس از حصول اطمینان بتأسیس دبستان شروع مینماید.

وزیر علوم نمیخواهد از تئیه دبستان دانش از افتتاحیه خارج گردد نگارنده هم نمیخواهد با وی مخالفت نماید بالاخره بمساعدت مشیرالدوله از این مرحله گذشته دبستان دایر میگردد و بیغاصله بعد از دایر شدن حسین خان ناظم که نشاخته باین خدمت گماشته شده درد سری برای من تولید مینماید که زحمتش از زحماتی که از دیگران رسیده کمتر میباشد.

این شخص جوانی است قفقازی از آنجا فراراً بتهران آمده در قزاقخانه خدمت نموده در مقابل خطاها سیاست هادیده اکنون بیکار و پریشان مانده بالاخره ارفع الدوله از او سفارش نموده که در دبستان دانش خدمتگذار بوده و از اینراه تحصیل معاش نماید. دبستان دانش بااعضا و شاگردان جدید از روی اساس صحیح دایر شده هیچگونه نگرانی در کار آن نیست مگر نگرانی که از این جوان ناشناس دارم و هر چه بیشتر بر حال و کار او پی برده میشود نگرانی افزوده میگردد و لکن چاره نیست باید ساخت تا عاقبت چه بوده باشد. اما انجمن معارف بمناسبت دخالت من در کار دبستان بتوسط مشیرالملک و بواسطه محرمیت مشیرالدوله بدرونی یا صدراعظم نگارنده فرصت را غنیمت شمرده از مشیرالملک درخواست مینماید انجمن معارف متعل شده را دو باره دایر نموده در کلیه کار معارف و رفع نواقص مدارس از طرف دولت توجیهی مبذول گردد. نگارنده مشیرالملک را تشویق میکند بخصوصیت نمودن با مخبرالسلطنه و داشتن جلسات مرتبی برای پیشرفت کار معارف خصوصاً که حوزه افتتاحیه برهم خورده و مواعینی که برای اجرای مقاصد بیغرضانه بود بر طرف گشته است.

مشیرالملک با مخبرالسلطنه خصوصیت یافته مشیرالدوله را نیز بر سر کار آورده در نتیجه سعی و کوششی که میشود شرحی بوزیر علوم از طرف مشیرالدوله نوشته میشود که انجمن معارف را با اعضای معینی دایر نماید و در بحیثوجه ارتجاع موفق شدن

بتشکیل انجمن مزبور کاری فوق العاده بنظر میآید وزیر علوم نیز بعد از کوتاه شدن دست مفتاح الملک از کار معارف برای اینکه باز تمام مسئولیت بدوش وی نبوده باشد مایل است انجمنی مرکب از اشخاص بیغرض که مخالفی با وی نمایند با اجازه دولت دایر گردد و این در ماه ذی الحجه ۱۳۱۸ می باشد.

تشکیل انجمن هوکول میشود بعد از عاشورا تگارانده با کمال هسرت از موفقیت بتجدید تشکیل انجمن معارف و وظائف ماه ذی الحجه را در مدرسه سادات از طبع و نشر ورقه جمع و خرج و گرفتن جشن افتتاح در عید غدیر انجام داده انتظار تشکیل انجمن بتجدید نظر نمودن در کلیه کار معارف را دارد.

روز دوازدهم محرم هزار و سیصد و نوزده انجمن معارف در خانه نیر الملک منعقد میگردد اعضای مجلس نیر الملک وزیر علوم رضا قلیخان فرزند وی مخبر السلطنه مشیر الملک و نگارنده پس از انعقاد مجلس که ریاستش تبعاً با وزیر علوم است من از تشکیل انجمن اظهار تشکر نموده میگویم امیدوارم این مجلس در راه معارف ما را بمقصد رسانیده گره از کار فرو بسته ما باز نماید زان پس شمه ای از مفاسد مدارس موجود و نقایص آنها را بیان کرده بگرفتاریهای شخصی خود اشاره مینمایم همه از شنیدن بیانات من اظهار تأسف مینمایند.

در این مجلس در موضوع اصلاحات معارفی مذاکرات شده نتیجه بجلسات دیگر مقرر میگردد.

اگرچه تجارب گذشته باید بمن فهمانیده باشد که در مملکت بی اساس در دولت بی قانون در وزارت خارجه بی بنیان و بالجمله در میان مردمیکه هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمیدانند و بلفظ مسئولیت معنی نمیدهند توقع نظم و ترتیب و رعایت حقوق و حدود داشتن شرط عقل نمیشد ولی از آنجا که امید در وجود نابود این بنده بر ناامیدی غلبه دارد و در کارهای خیر موانع را کمتر دیده بآنها اهمیت نمیدهم و از دیدن اندک مقتضی بسیار امیدوار میگردم از تشکیل این انجمن امیدواری زیاد بخود داده تصور مینمایم میتوان بزودی قدمی در بتوسعه معارف عمومی برداشته مزاج از صحت منحرف شده معارف را باز بدائره صحت و سلامت برگردانیم و بواسطه این صفت در زحمت هم.

هر هنگام یکی از تجربه های گذشته میخواهد بر من وارد شده آیه یاسی بخواند  
اوردارده نموده باخود میگویم فلان مجلس که بی نتیجه ماند بواسطه وجود فلان شخص  
بود که اکنون وجود ندارد یا فلان کار که عکس مقصود نتیجه بخشید، فلان علت بود که  
اکنون بر طرف گشته است خلاصه آنکه در هر کار مرغبات برای خود هیچچینم نویدها  
بخویشتن میدهم که این مرتبه برخلاف گذشته اقدامات نتیجه مطلوب خواهد داد اساس  
این کار که سرمایه سعادت است روی بنیان خلل ناپذیر گذارده میشودتن تا توان من از  
زیر فشار سنگینی این بارگران در آمده نفس راحتی خواهم کشید گرفتاریها و خسارتها  
پایان خواهد یافت و اوقات من که اکنون صرف معارضه با دشمنان دوست نداشت  
بنگارش کتابهای زیبا با سلوب تازه که نوردان را بکار آید و مکاتب را رونق افزاید  
مصروف خواهد گشت.

يك هفته را با این نویدها گذرانیده روز پنجشنبه نوزدهم محرم ۱۳۱۹  
مجلس دوم در خانه نیرالمک منعقد میگردد.

نگارنده میخواهد عنوان دولتی و ملتی را از سر مدارس برداشته همه را یکی  
نموده و در تحت دستور واحد در آورد و خود حاضر گشته از اختصاص چند مدرسه  
بخویش صرف نظر نموده اختیار آنها را هم بانجمن و ابگذار چهار مدرسه دولتی نیز  
بانجمن سپرده میشود چند مدرسه ملی دیگر هم بمعی اشخاص تأسیس گشته از انجمن  
تبعیت نمایند.

مخیر السلطنه در این رأی با من موافقت مینماید وزیر علوم هم مخالف نمیباشد  
ولکن مدیران مدارس ملی تمکین تمینمایند سعی و کوشش ها در این راه بی نتیجه  
میعاند و بالاخره مقرر میگردد چهار مدرسه دولتی و چهار مدرسه اختصاصی نگارنده  
بایکدیگر اتحاد نموده در تحت يك نظام و ترتیب دایر بوده باشد در صورتیکه مدارس  
دولتی از وجوه اعانه دولت و ملت مدد میگیرد و معذسه های من از وجوه مزبور بهره منی  
ندارند با وجود این نگارنده حاضر میگردد برای پیشرفت کار معارف زحمات مجانی  
خود را بعنوان انجمن معارف مداومت داده بی آنکه از وجوه اعانه برای صندوقهای  
مدارس خود استفاده نموده باشد.

بالجمله در سه جلسه انجمن که در ماه محرم منعقد میشود با امیدواری از حد  
برون با مخبر السلطنه و مشیر الملک متحدالذکر دستوری برای کلیه مدارس از تنظیمات  
داخلی و تعلیمات عمومی نوشته مصمم میشود هشت مدرسه را در تحت آن تنظیم  
در آورده مدیران چند مدرسه خارج از انجمن را با اشتراك و اتحاد تشویق نموده  
بحسن موافقت دعوت نمائیم .

بدیهی است این اقدامات نام انجمن را که مدتی است متروک مانده تجدید و  
همه تازه می در دایره معارف تولید مینماید دشمنان معارف که تصور مینمودند ارتجاع  
حاصل شد ستاره آزادی مطبوعات غروب نمود خورشید معارف جدید ناپدید گشت  
یعنی چند مدرسه نوری منحل و این بساط بکلی برچیده شد اکنون که همه تنظیمات  
جدید در مدارس و اقدامات بنام انجمن معارف تجدید مطلع نموده آنها را بهیچان  
آورده به اقدامات مخالف کارانه خود میگردانند .

روز بیست و هشتم محرم جلسه چهارم انجمن معارف منعقد میگردد . مشیر الملک  
در آمدن تأخیر نموده اندکی موجب نگرانی میشود گرچه تصور میشود که مشیر الملک  
بتوسط پدرش بمبدان صدر اعظم رفته تا مساعدتی از وی در توسعه معارف طلب نماید  
و شاید این تصور نیز بی اساس نبوده باشد ولیکن نتیجه مثبت خواهد بود یا منفی همین  
نست در این حال مشیر الملک وارد شده مخصوصاً پهلوی نگارنده میشیند با حال  
پر ملال آهسته میگوید با ما همراهی نمیکنند از این اقدامات خرسند نمیشند من  
نیز بعد از این باین مجلس حاضر نمیگردم .

بدیهی است شنیدن این سخن بر من چه اندازه ناگوار میباشد مطلب در مجلس  
آشکار نمیشود مخبر السلطنه کدورت خاطر مرا بضمیمه مایوسی که از وجنات احوال  
مشیر الملک هویدا است احساس نموده مجلس را بزودی خاتمت داده متفرق میگرددیم  
مخبر السلطنه از مایوسی و استغای مشیر الملک مستحضر و بانکارنده در ملالت شرکت  
مینماید . انجمن معارف در این تجدید حیات بی آنکه باندک اصلاحات موفق گشته  
باشد منحل میگردد .

نگارنده بترتیب کار مدارس خود مشغول و مخبر السلطنه نیز مدرسه علمیه را اداره

و در کار معارف و زیر علوم را مساعدت مینماید تا سیاست دولت چه اقتضا کند و عاقبت کار معارف بکجا منتهی گردد .

در این ایام خودسری و بداخلاقی ناظم مدرسه ادب که بصرافت طبع خود با بتحریر مخالفین ساز مخالفت آغاز کرده اسباب دردسر بزرگی برای من فراهم میکند که صدمه روحانیش برای من کمتر از صدمات گذشته نمیباشد بعلاوه شخص مزبور که خالی از فتنه انگیزی نیست و در ظاهر خداپرستی و تدین مینماید اسباب رحمت و گرفتاری برای جمعی از وطن پرستان فراهم میآورد .

شرح مطلب آنکه خانبا باخان قیصر ناظم مدرسه ادب در تعقیب اقدامات مخالفت کارانه خود مدرسه ادب را ترک کرده ناظمی مدرسه رشديه را اختیار مینماید و با آنکه مدیر رشديه که بجهت غیر معلومی از نگارنده مکدر شده او را بخود و بمدرسه رشديه جلب کرده نصیحت مرا که از شر این شخص اجتناب باید کرد نمیپذیرد .

اتفاقاً بعد از عزل امین الدوله جمعی از بیداران و تجدد خواهان برخند ریاست امین السلطان و موافق بان تجدید ریاست امین الدوله سر اجتماعاتی دارند و بیشتر محل اجتماع آنها مدرسه رشديه است بواسطه اتسایش با امین الدوله و بودن بعضی از بیداران و تجدد پروران در اطراف این مؤسسه بدیهی است در آن اجتماعات نام اتابك اعظم بخوبی برده نمیشود خانبا باخان کم کم از مذاکرات مجلس مزبور آگاه میشود و اشخاص ضد اتابك یا مساعد امین الدوله را میشناسد .

از طرف دیگر جمعی از رجال دولت هر يك بیک غرضی بعضی فقط بضدیت یا اتابك بعضی بخواهی از امین الدوله بعضی بطرفداری از عبدالحمین میرزای فرمانفرما که اوائل دولت حاضر چنانکه در فصل ۲۹ نگارش یافت مبعوض گشته و در بغداد اقامت نموده است و بعضی بخصوصیت با حکیم الملك که با اتابك طرف و داعیه ریاست دارد دست بدست یکدیگر داده در مخالفت با اتابك اتحاد نموده پای جمعی از روحانی نمایان را بمیان آورده اعلانات زلانی منتشر میکنند و در بدگویی از اتابك افراط مینماید بطوریکه اتابك را پریشان حواس نموده بانمام قوت و قدرت خود در صدد بی بردن بمرکز این نشریات بر میآید .



در اینحال یکی از روحانی نمایان طماع که با این جمع هم قسم شده خود را بانابك رسانیده در مقابل استفاد مختصری اسرار رفقای خویش را فاش و هر کس را شناخته معرفی مینماید و بامر دولت جمعی از آن مردم از رجال معتبر و غیره گرفتار و تبعید میگرددند. گرچه حوزه مدرسه رشديه که قسمت عمده آن را اشخاص تجدد خواه واقعی تشکیل میدهند و کمتر اغراض شخصیه در آنجا دیده میشود چندان دخالت در کارهای تبعید شدگان ندارد لکن بتهمت و بخطر از همه نزدیکتر میباشد بواسطه دشمنی خصوصی اتابك با مؤسس رشديه و بسیاری از آن اشخاص تجدد خواه آزادی طلب که در آن حوزه دیده میشوند.

اینجاست که فطرت ناظم جدید رشديه بروز کرده اعضای حوزه رشديه را یکایک بپروسیله می هست بانابك معرفی مینماید و حکم گرفتاری آن جمع بنظمیه صادر میگردد. ریاست نظمیه در اینوقت با آقا بالاخان و کیل الدوله است از تربیت یافتگان کامران میرزای نائب السلطنه و از اشخاص بد سابقه و بی عاطفت.

رئیس نظمیه بعاتد عهد ناصرالدین شاه بیدترین صورت این حکم را بموقع اجراء میگذارد و شبانه بخانهای مردم میریزد آقا سید حسن کاشانی را که برادر مدیر جبل المتین و شخص وطن خواه تجدد پروری است گرفته محبوس میازد شیخ یحیی کاشانی را که نویسنده زبردستی است گرفتار نموده تبعید مینماید مدیر رشديه فرار کرده در مأمنی تحصن میجوید و در همین شب میرزا محمد علیخان نام از سادات محترم جوان بیست و پنج ساله که دارای احساسات سرشار و وطنخواهی است در تعقیب ورود مأمورین نظمیه بخانه او خود را از بام بزیر انداخته ترك جان میگوید.

حدوث این واقعه اهالی دارالخلافه را عموماً و تجدد خواهان را خصوصاً باضطراب افکنده هیچکس در خانه خود ایمن نیست و چه فجایع در ضمن اینکار رویداده که شرحش موجب اطلب است.

در این واقعه باز خطر بنکارنده نزدیک میگردد و مراهم جزو مخالفین اتابك و طرفداران امین الدوله معرفی نموده اند و لکن خداوند محافظت فرموده از میان هیاهوها که از بدخواهان بلند و تحریکها که برای گرفتاری من میشود سلامت سر برون آورده

نمیگذارد این انقلاب بمدارس عموماً صدمه برساند و معارف دچار زحمت گردد .  
 بعد از گذشتن این قضیه هولناك مدیر رشديه برخط و خطای خود در پناه دادن  
 بخانباخان پی برده از او اجتناب میکند افسوس که دیر خبردار شد و شد آنچه نباید  
 بشود بالجمله حدوث این واقعه و کشته شدن بعضی از یزیداران و گرفتار گشتن جمعی از  
 آنها و بر هم خوردن حوزه های مخالف اتابك بظاهر بر قدرت او افزوده از قوت مؤسسات  
 جدید که عمده آنها مؤسسات معارفی است میگذرد .

انجمن معارف که وجود خارجی ندارد کسی هم بصرافت انعقاد آن نیست  
 مدارس دولتی در حال زار و بدست بی ترتیبی شدید گرفتار مدارس ملی بواسطه حوادث  
 واقعه و تنگدستی مؤسسين و بسبب اغراضی که هر روز در هر يك از آنها بصورت های  
 مختلف بروز کرده بر بریشانی آنها میفزاید در حال یأس و ناامیدی استبداد حکومت  
 روز بروز درازدیاد و تنها چیزی که در برابر استبداد مزبور وضدیت ظاهری و باطنی  
 دولتیان با معارف مانع است که این اساس را در هم بیچند همان نارضائی باطنی شاه  
 است از بر هم خوردن کار معارف چونکه در خارجه و داخله تأسیس معارف موجب ستایش  
 او شده است و دیگر ملاحظه بدنمایی شدید در انتظار ییکانگان که در بر هم زدن اساس  
 معارف روی خواهد داد بهر صورت تاریکی موحش احاطه کرده معلوم نیست از کجا  
 روشنائی امیدی تابش نماید .

## فصل چهارم

### فتنه جدید و رایحه امید

واقعه تازه ای که باز برای من اسباب زحمت فراهم میکند فتنه ایست که بدست  
 حسینخان ناظم دبستان دانش روی میدهد .

حسینخان که تازه متأهل شده عیال خود را آزار بسیار مینماید مکرر او را میزند  
 جامعه هایتی را در آتش میسوزاند و از ارتکاب هر کار بد دریغ نمیدارد و توقع دارد  
 چون وابسته بمن است در کارهای شرارت آمیز او با منی همراهی نمایم و چون مساعدت  
 مرا با خود نمیبیند بنای مخالفت را میگذارد و بالاخره دبستان را ترك کرده در هر انجمن

وبلكه در كويچه و برزن از من بدگویی مینماید حسینخان هر كجا مینشینند میگوید  
شبنامه‌هایی که بر ضد دولت و صدارت نوشته میشود بدستور فلانی است بمشیرالدوله  
وزیر خارجه مینویسد نویسنده شبنامه‌ها را پیدا کرده و میتوانم ثابت نعیم کیست و  
چون او را باستنطاق میآورند اندک دلیل هم بر مدعای خود در دست ندارد .

در خلال این احوال ارفع الدوله بتهران میآید از ملاقات او مشوف میوم  
ارفع الدوله مردی با ادب است و رسوم معاشرت رانیکو میداند و از زحمات  
من در کار معارف عموماً و در کار دبستان خصوصاً اظهار مسرت و امتنان مینماید .

حسینخان معلوم الحال با او متوسل شده از او نا امید گشته است از اینجهت در  
کمر عداوتی که برای من بعبان بسته بود ارفع الدوله راهم شریک میسازد بارفتای خود  
که دشمنان من باشند پیوند کرده از آنها کمک حالی و عالی میگیرد .

روزی شخصی بر من وارد میشود که او را نمیشناسم تقریباً پنجاه ساله باقافت  
بلند در لباس نوکری لهجه اش ترکی از من سراغ مرا میگیرد میپرسم با او چکار داری  
میگوید طفلی دارم میخواهم او را بمدرسه ادب بیارم آمده از او سفارشنامه می بگیرم  
میگویم آن منم شخص وارد نگاههای حیرت آمیز بمن نموده مینشیند و سخنی نمیگوید  
تا وقتیکه حاضرین میزنند و تنها میشود میگوید مسئله طفل بمدرسه سپردن بهانه بود  
آمدم شمارا ببینم و بشناسم و از شما میپرسم حسینخان ابروانی را میشناسید میگویم بلی  
ناظم دبستان بود مدتی است خارج شده میپرسم برای چه خارج شد شرح حال او را  
حکایت میکنم و او پی در پی میگوید سبحان الله خدایا پناه میبرم بتو میپرسم شما با  
مفتاح الملك چه کرده اید میگویم مهربانی میگوید پس چرا از شما دلتنک است میگویم  
میان او و احتشام السلطنه در کار معارف کدورت شد من با احتشام السلطنه که طبعی  
بوجود معارف نداشت همراهی کردم او دلتنک شد حالا که دبستان دانش راهم از او  
گرفته و بمن داده اند لابد رنجیدگی خاطرش بر زیادت شده باز میگوید سبحان الله پناه  
میبرم بخدا میپرسم آیا ممکن است ارفع الدوله بمنزل شما بیاید و من او را اینجا  
ملاقات نمایم داستان خطرناکی است باو بگیرم میپرسم چه داستانی میگوید داستانی که  
شاید صد هزار تومان بوی ضرر برسد سفارت کبرای او باستانبول بر هم بخورد وزیر

مختاری میرزا حسنخان مشیرالملک بسن بطرز بوغ تغییر کند برای شما و امین الضرب هم بی خطر نباشد.

اصرار میکنم مطلب را بگویند نسیکوند بالاخره ازمن تقاضا میکند او را کتباً بارفع الدوله معرفی نمایم ناهش رامیبرسم میگوند امین تبریزی یکی دوروز درانجام خواهش وی تأخیر میشود بواسطه آنکه اصل قضیه را نمیدانم و نردید دارم وساطت من دراینکارصلاح باشد یانه دوروز بعد از این واقعه میرزامهدیهخان ممتحن الدوله با حال پریشان لعنت بر پدر و مادر مردم کنان بر من دارد شده مینشیند و میگوند خدا ساعتی از آسمان بفرستد ما مردم را بسوزاند که نه دین داریم نه عروت نه انصاف میبرسم چه شده میگوند خبر بد بیوم باز گذار بعد میگوند چیزی نیست همینقدر آمدام بگویم ارفع الدوله در بار مرا دید و گفت فوراً برو منزل فلانی و بگورقه می بمن نوشته ازمداخله در کار دبستان استغفاء نماید بدیوی است من از شنیدن این خبر باطناً دلتنگ میشوم و میفهمم سبب هرچه هست مربوط است بامذاکرات امین تبریزی ولی در ظاهر بروی خود نیاورده وعده میدهم بزودی استغفاء نامه را بفرستم از یک طرف این قضیه رخ میدهد که نمیدانم علتش چیست وعاقبتش بکجا میانجامد و از طرف دیگر بعد از مدتی که امور عالی مدارس مختل بوده چند روز است باصراف معتبری قرارداد وستد نقدی داده ام و عینخواهد خیالم از این بابت آسوده گردد در همین حال مکتوبی از صراف مزبور میرسد مضمونش اینکه چون عزم مسافرت دارم میترسم صرافخانه در غیاب من نتواند درست از عهده انجام رجوعات شما بر آید لهذا همین امروز باید حساب ما تفریق گردد.

این خبر غیر مترقب بیش از خبر اول خاطر مرا پریشان میکند خصوصاً که نمیدانم این قضایا باهم چه ارتباط دارد عنشاء آنها چیست و دشمنان من چه نیرنگ تازه می زده و چه نتیجه خواهند گرفت خلاصه با حال دلتنگی استغفانامه خود را از دخالت در کار دبستان نوشته برای ارفع الدوله میفرستم و دوروز جواب نمیرسد.

روز دوم طرف عصر میرزا امین تبریزی باز میآید و میبرسد چه کردی حقیقت امر را باو میگویم که چون اصل مسئله را نمیدانستم در اقدام بآن کار دست نگاهداشتم

میگوید حالا آمدهام اصل قضیه را بیان نمایم .

چند شب پیش در بازارچه عباسعلی در دکان عطاری نشسته بودم دیدم جوانی بلند بالا در لباس نو کوری از عطاری تقاضا کرد برای او عریضه‌ای بنویسد عطار پرسید بکه مینویسی گفت باتا بک اعظم جوان شروع به گفتن کرد و عطار بنویشتن و من بگوش فرا دادن چونکه بنظرم عجیب آمد باتا بک نوشت اعلانها و شبنامه‌هایی که بر ضد شما منتشر گشته نویسنده آنها را میشناسم و مسوده‌های آنها را میدانم کجاست اجازه بدهید برای شما بیاورم من ناظم دبستان دانش بودم و از خیالات ارفع الدوله از پیش آگاه وقتی در سن بطرز بورغ بود مرا به تهران فرستاد که برای او را پرتهای اینجا را بفرستم تبر است روسی بمن داد که نوشته‌جات خرید را با آن تبرها به پستخانه بدهم تا برسیدنش مطمئن باشد شاهد صدق عرض من آنکه یکی از آن تبرها را با مکتومی که ارفع الدوله با خط خود بمن نوشته جوف عریضه میفرستم ملاحظه فرمائید ارفع الدوله در سن بطرز بورغ و حاج میرزا یحیی دولت آبادی و حاج حسین آقا امین‌الضرب در تهران باهم همدمت شدند و بعضی از عملیات پرداخته عشیر الملک هم سرش داخل اینکارهاست حالا که ارفع الدوله به تهران آمده با یکدیگر مجلس محرمانه دارند از کار آنها غافل شوید چون فهمیدند من بحال و کار آنها بی‌بردم مرا از دبستان بیرون کردند ارفع الدوله هم با اینکه من بلا بستگی دارم مرا از خود دور کرد محض خدمت بوجود مبارک این عریضه را عرض کردم دیگر امر امر مبارک است .

امین میگوید جوان سریاکت را بنام اتا بک نویسانند اجرت عطار را داد در روانه شد دیدم افسانه عجیبی بود با خود گفتم این مرد بد نفس که بود اگر آنچه گفت حقیقت بود که در از عقل و دانش اشخاص است و اگر دروغ بود که دور از انصاف و مروت است بالجمله توانستم خود داری کنم برخاسته رفتم با او رسیدم و گفتم نام شما چیست گفت حسین‌خان. این عریضه که نوشته غریب است آیا صحیح است آنچه گفتمی گفت چرا صحیح نباشد گفتم ارفع الدوله و مشیر الدوله و امین‌الضرب را میشناسم آنها اهل اینکارها نیستند ولی یک نفر دیگر را که نام بردی نمیشناسم کیست و چکاره و در چه لباس است از شما معرفی کرد و نسبتهای غریب و عجیب بشما داد منزل شما را

نشانی گرفتم و بالاخره گفت چون این شخص مرا از دبستان بیرون کرده و آنها که میباید از من حمایت کنند نکردند منم این عریضه را نوشتم تا کار همه را خراب کنم و بدانند با من نباید اینطور رفتار کرده باشند گفتم بی انصاف از خدا بترس از خیال دادن این عریضه منصرف باش گفت برو خدا کیست من حالانان ندارم بخورم آدم گرسنه نه دین دارد نه ایمان این بود که عزم کردم ارفع الدوله یا مشیر الملک یا امین الضرب را ملاقات کرده شرح واقعه را یکی از آنها بگویم و هم بخیال افتادم شما را پیدا کرده بشناسم و بدانم این حرفها که در حق شما زده است چه صورت داشته آمدم شما را دیدم تعجب کردم چگونه با من شخص اینگونه نسبتها را میتوان داد از اینجا بیرون رفتم معض رضای خدا تمام واقعه درد کان عثاری و آنچه را که از حسینخان شنیده بودم کتابچه نوشته صبح زود بردم در بابك اتابك اعظم ارفع الدوله آمد سوار شود بسا و دادم یقین دارم با تابك خواهد داد که اگر عریضه حسینخان را خوانده باشد این شرح حال را هم بخواند بعد از شنیدن این کلمات در حق او دعا کردم و وعده تلافی دادم و رفت.

عریضه حسینخان با تابك اعظم میرسد و متغیر میگردد عریضه را با ارفع الدوله میدهد و میرسد چه حکایت است ارفع الدوله شرح کار دبستان و دخالت من و تقلبات حسینخان را نقل میکند اتابك از روی دلشنکی میگوید در این شهر کسی دیگر نبود مدرسه‌ات را باو بسپاری این مذاکره سبب میشود که ارفع الدوله آن پیغام را بتوسط ممتحن الدوله بمن میدهد اتفاقاً استعفانامه من و کتابچه میرزا امین تبریزی هر دو بدست ارفع الدوله آمده آنها را با تابك میدهد اتابك در آخر شب در جزو نوشتجات این دو نوشته را میخواند و همانوقت شب مشیر الدوله و ارفع الدوله را طلبیده با هم صحبت میدارند در نتیجه مقرر میگردد مشیر الدوله با اظهار مهربانی بمن بنویسد استعفای شما از کار دبستان پذیرفته نمیشود من از این وقایع بی‌خبر هستم و اگر چه خلاصی از کار دبستان موجب راحتی من است ولی بملاحظه کار مدارس جدید و دست آویزی که بدست دشمنان میآید بانهایت کدورت خاطر انتظار رسیدن جواب استعفانامه را دارم در این حال چنان صلاح میبینم شبانه بمنزل مشیر الدوله رفته از او تحقیق کنم مطلب چه بوده و بکجا رسیده است مشیر الدوله را ملاقات نموده میگویم و جواب می‌شوم

که غیر از استعفای شما خبری ندارم ظاهراً باید از طرف اتابك اعظم صحبتی شده باشد و گرنه ارفع الدوله بصرافت طبع خود چنین کاری نمیکرد .

مشیرالدوله از من میخواهد که من خود اتابك اعظم را ملاقات کرده اگر نتوانم از من دارد یا بدگمانی حاصل نموده بر طرف سازم فردای این شب ممتحن الدوله پیغام ارفع الدوله را میآورد که آن اظهار من از روی مصلحت بود و گذشت جواب خط شما از وزارت خارجه میرسد پذیرید و اگر رد کنید موجب علالت من خواهد بود میپرسم مطلب چه بوده که این نتیجه گرفته شده است میگوید دیشب اتابك اعظم و مشیرالدوله و ارفع الدوله صحبت طولانی کردند و آن هر دو نزد اتابك نسبت بشما اظهار دلجویی نمودند و ارفع الدوله بانابك گفته بود ممتحن الدوله میگوید در این صناعات که بر فلانی در راه خدمت بوطن وارد میشود دل کافر بحال او میوزد و مراد دل خودش میباشد بحمدالله غایله رفع شده شما آسوده خاطر باشید تعجب کردم مشیرالدوله تا پاسی از شب گذشته دیشب در منزل خود بوده چگونه میشود اتابك را دیده باشد ممتحن الدوله رفت و من بانتظار جواب خط خود از وزارت خارجه ماندم جواب رسید نوشته بود استعفای شما رسید قبول نمیکنند و باید کماکان دبستان بدست شما باشد و معلوم شد در آخر شب که اتابك کتابچه میرزا امین تبریزی را خوانده همانوقت مشیرالدوله و ارفع الدوله را طلبیده و آن مذاکرات که نتیجه اش اظهار مهربانی اتابك نسبت بمن و پذیرفتن استعفا از کار دبستان بوده است بمیان آمده خلاصه فردای آنروز میروم اتابك اعظم را در خلوت ملاقات میکنم و میگویم چند سال است در کشمکش ما با ظل السلطان بعد از فضل الهی بمرحمت شما ما از شر او محفوظ ماندیم حالا دلیل ندارد که بدون سبب از من مکدر باشید اتابك میگوید از کجا فحشیده اید من از شما مکدر شده ام میگویم از احوال بی میبرم میگوید خیر من کدورتی ندارم مردم مفسد بد ذاتند همانطور که از من بشما بد گفته اند از شما هم بمن صحبتها داشته اند چنانکه من گوش نداده اعتنا نکرده ام شما هم اعتنا نکنید میگویم کار مدارس جدید منقوش است جواب میدهد میدانم میگویم اینکار بزرگ را چرا تحت نظر خود نمیگیرد برای نام نیک ابدی شما چه کار بهتر از اصلاح کار معارف خواهد بود چرا مردم بگویند چون

اینکار را دیگری بانی بوده شما نمیخواهید سر بکیرد و نگویند چون کار بزرگی است شما هم میخواهید بآن کمک برسانید میگوید از این حرفها هم میزنند میگویم بلی جواب میدهد چه کاری شده است که من نخواسته ام بآن مساعدت کنم بتائی است بی اساس و بر روی خاکستر و مرادش بی قانون بودن دولت است میگویم از دست اشخاص ناتوان همین ساخته بوده است که کرده اند شما توانا هستید پایه اش را محکم نمائید و اگر حقیقه میل ندارید من در کار معارف مداخله کنم یا اصلاح نمیدانید صریح بفرمائید من از اینجا که میروم اسم مدرسه را نمیآورم زیرا که میدانم برخلاف میل و رضای شخص اول مملکت در اینکارها اقدام نمودن بی نتیجه خواهد ماند اتابک اظهار مهر بانی مینماید و زحمات مرا در کار معارف تصدیق و تقدیر کرده میگوید سفر مختصری در پیش است بعد از چند روز شما و مشیرالدوله را میطلبم و قراری در اینکار میدهم که شما هم بتوانید خدمات معارفی خود را ادامه بدهید .

ملاقات اتابک اعظم خاطر مرا سرور میکند و بخود نوید میدهم که رسیدن بآرزوها نزدیک خواهد بود .

در آن مجلس که با مشیرالدوله اتابک را ملاقات خواهیم کرد هر چه میدانم میگویم و هر چه میخواهم میطلبم و اگر تمام مقاصدم انجام نشود لااقل قسمتی از آن انجام داده خواهد شد و این قدمی است که رو با اصلاح کار معارف برداشته میشود .

بعد از چند روز انتظار روز دهم رجب ۱۳۱۹ هـ از مشیرالدوله خطی میرسد مینویسد فردا عصر جمعه یازدهم دربارک اعظم برای اصلاح کار مکاتب مجلسی منعقد خواهد بود شما را هم بآن مجلس دعوت مینمایم .

چون میفهمم این مجلس خصوصی نیست نگران میمانم و از مشیرالدوله علت خصوصی نشدن آنرا میپرسم جواب میدهد ترتیبی پیش آمد که ناچار میباید در این مجلس جمعی از وزراء و رجال دولت حاضر باشند هر مطلبی را که میدانید باید قبلا اتابک اعظم مسبوق باشند بنویسید و بمن برسانید این است که کتابچه‌های ترتیب داده اوضاع مکاتب را با نظریات خود در اصلاح آنها در آن درج نموده تا آخر شب بمشیرالدوله میرسد و بدست اتابک اعظم میرساند .



مجلس پارك منعقد ميگردد اتابك ييش از وقت بانتظار نشسته سي نفر تقريباً از وزراء و رجال وارد شده مينشينند اتابك از طرف اعليحضرت ابلاغ ميکند که من در پيشرفت کار معارف ييش از هر کار کوشش نمودم وليکن اغتشاش کار معارف بدرجه می رسیده که نزديک است من هم منصرف گردم مدرسه باید باشد وليکن در تحت نظم و ترتيب انعقاد اين مجلس برای ابلاغ فرمایش ملوکانه و شور در اصلاح کار معارف است .  
اتابك اعظم از نير الملك وزير علوم تمجيد ميکند که آدم خوبی است ولي وزارت علوم او را من که بسند نميکنم شايد خودش هم نپسندد وزير علوم باید مجلس منظمی داشته باشد که لااقل بيست و چهار نفر در آن عضو باشند در هفته دو مرتبه منعقد گردد در کار معارف شور کنند و وزير علوم نتيجه مشورت آنها را اجراء نمايد وزير علوم معالومی لازم دارد که او را کمک کند و نگذارد کار مدارس بهرج و مرج بکشد هر وقت محتاج بتقويت دولت شدند بمن اظهار کنند اگر لازم بعرض همایونی است بعرض برسانم اگر لازم بمذاکره با وزراء است مذاکره کنم و با وزارت معارف همراهی نمايم .

چون بنامت همین دوروزه پسر و برادرزاده اتابك اعظم که هر دو طرف تعلق خاطر او هستند برای تحصیل باتفاق ارفع الدوله بازویا بروند اتابك در ضمن صحبت ميگويد بعضی تصور ميکنند من بانوسعه معارف همراه نيستم و حال اينکه کمال ميل را دارم و گرنه چرا اطفال خود را باعلاقه می که شايد بآنها دارم برای تحصیل بفرنگ ميفرستادم اما چکنم اينکار هنوز بصورت بازی است هر که سراز خواب برمیدارد و بيکار است بفکر تاسيس مدرسه ميفتد و برای مردم آبرومندی که در اين کار دخالت کرده اند اسباب بی آبرویی فراهم میآورد مثلاً اين آقا و اشاره بنگارنده ميکند برای معارف از روی شوق زحمت ميکشد يك وقت نا اهلی را از مدرسه بيرون مينمايد بنای هتاکي را نسبت باو ميگذارد چرا باید اينطور باشد آقایان وزراء کدام يك از شما هستيد که پسری يا برادرزاده می در فرنگ نداريد يا نميخواهيد بفرستيد اگر ما مدرسه خوب و منظم ميداشتيم چرا هيمنجا تحصیل نميکردند چون انعقاد اين مجلس برای اصلاح کار معارف است لهذا اول باید وزارت علوم تشكيل داد مجلس مشورت برای او درست کرد تا آن مجلس کتابچه های راجع بمعارف را بنويسد و بهتر اين است که یکی از

نظامنامه‌های فرنگ که برای ترتیب وزارت علوم نوشته‌اند ترجمه شده جرح و تعدیل لازم بشود و از آن قرار رفتار نمایند همه تصدیق میکنند ترجمه و تهیه نظامنامه بعهده وزیر علوم مقرر میشود برای جلسه دیگر روز جمعه بعد تعیین و مجلس پایان مییابد.

انقاد این مجلس با این مذاکرات و خصوصاً که ادامه خواهد داشت موجب مسرت و امیدواری تمام معارفخواهان میشود و تصور میکنند این دفعه کار معارف اساس خواهد یافت هرج و مرجی که در تأسیس مکتب ملی شده است بواسطه دخالت دولت بکلی بر طرف خواهد گشت نگارنده هم از همه امیدوارتر میگردد خلاصه مجلس دویم رسمی معارف از جمعه هیجدهم رجب ۱۳۱۹ به یکشنبه بیستم افتاده در پارک اتابک منعقد میگردد. در این مجلس از وزراء و رجالی که در مجلس اول بودند جمعی حاضر نمیکردند ولی اتابک اعظم حاضر شده کتابچه‌ای که از طرف وزارت معارف تهیه گشته میخوانند و میگویند من که پسندیدم تا وزراء بیایند بینم آنها چه میگویند و بالاخره مقرر میشود وزیر علوم کتابچه را بدربار برده بتوسط اتابک اعظم بدستخط همایون موشح سازد مجلس منقضی میگردد در پایان این مجلس اتابک اعظم بعاضرین میگوید روز پنجشنبه بیاید یعنی هر پنجشنبه بیاید تا اینکار تمام بشود.

روز پنجشنبه بیست و چهارم رجب ۱۳۱۹ مجلس سیم رسمی معارف در پارک اتابک اعظم منعقد میگردد.

نیر الملك کتابچه موشح بدستخط همایون را میآورد رئیس از آمدن اتابک اعظم بدست وزراء و رجال میدهد میخوانند محمد ابراهیمخان معاون الدوله اعتراض میکند چرا سه مدرسه را از اداره وزارت معارف خارج کرده‌اند و از هیچکس جوابی نمیشود سه مدرسه که استثناء شده مدرسه سیاسی است که با وزارت خارجه است مدرسه نظامی است که با وزارت جنگ است و مدرسه فلاحه که جز حکومت تهران میباشد اولی را بملاحظه مشیر الدوله وزیر خارجه دومی را بملاحظه وجیه الله میرزای سپهسالار و سیمی را بملاحظه عین الدوله حاکم تهران استثناء کرده اند.

اتابک اعظم حاضر میشود مجلس منعقد میگردد ولی پیداست که اتابک حالت انتظار و نگرانی دارد و نگرانی مزبور بواسطه حاضر نشدن عین الدوله و امیرخان

سردار است (وجه الله میرزا) این دو برادر در مجلس پیش حاضر نشدند و آنها اکنون قوی ترین دشمنان اتابک اعظم میباشند چنانکه در فصل ۲۳ اشاره شد این دو برادر روز شب بر ضد او کار میکنند شاه هم از آنها ملاحظه دارد و ممکن است بر انعقاد این مجلس معارفی که رنگ ملی باو داده میشود و از نسخ کارهای امین الدوله است پیرایه بسته باین بهانه هم بتوانند نزد شاه از اتابک اعظم کارشکنی نمایند این است که هر چه آمدن آنها دیرتر میشود برنگرانی و اغتشاش حواس اتابک اعظم افزوده میگردد وزیر علوم از اتابک اعظم اجازه میطلبد کتابچه را در مجلس بخواند و با اینکه اتابک میگوید کتابچه بصره همایون رسیده دیگر خواندن لازم ندارد وزیر علوم بملاحظه اینکه شاید کسی در موضوع سه مدرسه استثناء شده اعتراضی بنماید اصرار کرده رخصت میگیرد کتابچه خوانده میشود بی آنکه کسی مختصر اعتراضی نموده باشد.

اتابک اعظم بوزیر علوم دستور میدهد نام سی چهل نفر از اشخاص که صلاحیت عضویت شورای عالی معارف دولتی را داشته باشند و بتوانند بکارهای معارف و مدارس رسیدگی کنند نوشته بزودی نزد وی بفرستند تا او از میان آنها دوازده نفر برای عضویت مجلس شورای معارف و چند نفر را برای رسیدگی بکارهای مدارس انتخاب نماید وزیر علوم از اتابک اعظم میبرد نام فلانی را هم بنویسم اتابک اعظم رو بنگارنده کرده میگوید مگر شما از عضویت این مجلس آبا دارید میگویم اگر مجلس صحیح باشد همه کس بافتخار حاضر میگردد میگوید انشاء الله صحیح خواهد بود این مجلس منقذی میگردد بی آنکه تکلیف جلسه بعد معین شده باشد.

## فصل چهل و یکم

### شورای معارف و احوال مدارس

چنانکه در فصل پیش نوشته شد وزیر علوم مأمور است اسامی اشخاص لایق عضویت شورای عالی معارف را نزد اتابک اعظم برده اعضاء مجلس منتخب شوند ولی تکلیف روز پنجشنبه معین نیست که آیا مجلس خواهد بود و باید پیرک اتابک رفت یا خیر روز پنجشنبه نگارنده احتیاجاً پیرک میرود میبیند از مجلس خبری نیست جمعی از

وزراء و رجال هم حاضر شده‌اند متحیرانه در پارك قدم میزنند و بالاخره مایوسانه مراجعت مینمایند و معلوم میشود مخالفین کار خود را کرده از مکرر شدن مجلس جلوگیری نموده اند .

نگارنده میرود بمنزل وزیر علوم و میپرسد چرا امروز مجلس منعقد نشد وزیر اظهار بی اطلاعی مینماید میپرسد مطالب بکجا کشید وزیر میگوید نام اشخاصی نوشته شده شنیدر طیب فرانسوی بمناسبت اینکه عضو انجمن ترجمه نظامنامه بوده ورقه را برده بنظر اتابك رسانیده اشخاصی هم انتخاب شده‌اند که شما جزو آنها هستید در موقع خود اطلاع میدهم حاضر شوید .

نگارنده بعد از حالت ناامیدی که از برهم خوردن مجلس پارك حاصل نموده از شنیدن این خبر که وزیر علوم اسامی اشخاص را بتوسط شخص بیگانه نزد اتابك اعظم فرستاده نخواست و میتواند است بدون دخالت بیگانگان اینکار را انجام داده باشد افسرده خاطر گشته از روی بی‌اختیاری اظهار میکند نظامنامه که بموقع اجراء گذارده شد شرحی باتابك اعظم نوشته از دخالت بکار معارف استعفا، خواهم داد وزیر علوم جواب میدهد چون مدارسی که انتساب بشما دارد از مدارس دیگر منظم تر است آنها خیال دارند ریاست کل مدارس را بشما بدهند و این فکر با استعفا دادن شما منافات دارد .

باری روز سه‌شنبه ۲۵ شعبان ۱۳۱۹ بر حسب دعوت وزیر علوم باول مجلس شورای عالی دولتی معارف میروم بی آنکه از پیش بدانم همکاران من در آن مجلس چه اشخاص خواهند بود .

اعضای این مجلس از ایرانیان وزیر علوم است، مخیر السلطنه، میرزا کریم خان سردار محکم، میرزا مهدیخان زعیم الدوله مدیر روزنامه حکمت مصر که موقهٔ تهران آمده و چند نفر از اجزای دارالفنون و مدرسه سیاسی و نگارنده و از اروپائیان دکتر شنیدر طیب شاه مسیو هینیک مشاور عدلیه میو و اشر رئیس مدرسه فلاحه .

مجلس عالی معارف بر ریاست آقای وزیر علوم دایر میگردد وزیر علوم نظامنامه تشکیل وزارت معارف را بنگارنده میدهد میبینم نوشته است مجلس روز فلان در

خانه وزیر علوم منعقد شد و با حضور این اشخاص که سه نفر اروپایی سابق الذکر باشند این کتابچه نوشته شد بی آنکه نامی از اعضای ایرانی برده شده باشد و دیگر برای تعلیمات ابتدایی و متوسطه و عالی يك رئيسی قائل شده رؤسای مزبور را هم بالاستحقاق حق عضویت در شورای عالی معارف داده اند قسمت اول دلتنگ میوم که فرنگیها خواسته اند در ایشکار تحصیل عنوانی کرده باشند و تشکیل وزارت معارف ایرانرا بخود نسبت دهند بی آنکه کسی باین مسئله توجهی کرده باشد ولی اظهاری نمیکنم دکتر شنیدر کتابچه را از اول تا آخر میخواند با يك ورقه ضمیمه آن که موشح است بدستخط همایون و در آن ورقه ریاست کل مدارس ابتدایی را بنام نگارنده نوشته اند ریاست مدارس متوسطه را باسم احمد خان مجاهدالدوله و ریاست مدارس عالی را باسم حاجی میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله .

نگارنده صلاح حال و کار خود را نمیداند در این وقت از جانب دولت دارای عنوانی بشود از طرف دیگر از نکته‌ی که راجع بلر و پایان نوشته شده دلتنگ هستم اینستکه مخبر السلطنه را برداشته باطابق دیگر رفته صحبت طولانی میداریم و عاقبت توافق نظر حاصل میشود که دو مجلس داشته باشیم یکی مجلس کیر معارف که خارجیها هم بتوانند عضو افتخاری آن باشند و دیگر مجلس اداری مدارس ملی که اعضای آن از میان اعضای مجلس کیر از ایرانیان انتخاب شوند مجلس انتظار نتیجه خلوت نگارنده را با مخبر السلطنه دارد و میخواهند در همین روز کتابچه مزبور را بفارسی و فرانسه بطبع برسانند ولی مات نتیجه شور خود رامو کول بمجلس دیگر کرده از تعجیل در طبع کتابچه جلوگیری مینمائیم و مجلس منقضی میگردد .

در میان این هفته يك مجلس خصوصی منعقد میشود در این مجلس که مرکب است از وزیر علوم و پسرش رضاقلیخان و مخبر السلطنه و زعیم الدوله و نگارنده چند ساعت صحبت شده مطلب باینجا میرسد که کتابچه موشح بدستخط همایون را تغییر داده اسم فرنگیها را از آن خارج نمائیم و مجدداً بصح همایون برسانیم وزیر علوم میگوید فرنگیها ایراد خواهند کرد مخبر السلطنه میگوید جواب فرنگیها با من زیرا که آنها قصدی جز تحصیل عنوانی در مملکت خود از اینراه و بدست آوردن امتیازی از

دولت ندارند موقوفه فرمانی بزرگ میدهیم آنها هم قانع میشوند و هم در این مجلس مقرر میشود که چهار مدرسه از مدارس موجود متوسطه باشند یکی مدرسه علمیه و دیگر مدرسه ادب و دومدرسه دیگر که بعد انتخاب شود از مدرسه اسلام و انتتاجیه صحبت بمیان میآید که آنها را یکی کرده سیم متوسطه باشند و هم از مدرسه خرد گفتگو میشود که با یکی از مدارس غربی تهران یکی شده چهارم متوسطه بگردد .  
از مدارس ابتدائی و اصلاح نواقص آنها صحبت شده نظریاتی گفته میشود بی آنکه نتیجه گرفته شده باشد .

در این ایام نگارنده بواسطه گرفتاری حالی و مالی که در کار مدرسه حاصل کرده سخت در زحمت هستم هر چه مدرسه ها ترقی میکند خرج آنها افزوده میشود و مختصر وجهی که بعضی از شاگردان میدهند و فایده خرج مدرسه نمیکند و من ناچار هستم که آن را بپردازم اینست که بر آلودگی و گرفتاری من بی دربی افزوده میگردد از طرف دیگر مدرسه کمالیه که شرکت نگارنده در یکی از محلهای دور دست شهر تأسیس شده دچار کشمکش با مفرضین محل گشته تا میخواید عایدات آن بخرجش وفا کند و خیال نگارنده و مدیر آن آسوده گردد یکی از شیادان بنام دیانت شریعت، ایه ان و نظیر آنها در نزد یکی آن مدرسه مدرسه تی باز کرده بکسر کردن حقوق شاگردان و بتهمت زدن بکارکنان مدرسه کمالیه شاگردان آن مدرسه را متفرق ساخته اسباب خسارت حالی و مالی برای مدیر بیچاره فراهم میکند .

این وقایع هم موجب مزید گرفتاری نگارنده است و همه را انتظار میکشم قانون دولتی مجری گردد تکلیف هر کس معین شود و از تجاوز اشخاص طمعکار مفرض جلوگیری نماید آنهم بواسطه هرج و مرج امور دولت و بیحالی وزیر معارف هفتنه ها بلکه ماهها بتعویق افتاده از انجامش اثری هویدا نیست مگر در بامخبر السلطنه جاسه های خصوصی چند ساعتی داریم در خصوص ترتیب و تنظیم امور مدارس ملی موجود و جلوگیری از خودسریها و اداره نمودن چهار مدرسه متوسطه و هشت مدرسه ابتدائی از عایدات خود آنها بضعیمه سالی شش هزار تومان وجه اعانه دولتی صحبت میداریم و همه بی نتیجه میماند .

در اواسط رمضان ۱۳۱۹ شورای عالی معارف در خانه پیرالملک منعقد میشود. میرزا نظام‌الدین خان مهندس المعالم کاشانی که یکی از تحصیل کردگان نامی است عضویت یافته کتاب هندسه عالی خود را که در چند مجلد تألیف نموده می‌آورد حاضرین میبینند و زحمت فوق‌العاده او را در تألیف این کتاب تقدیر کرده آرزو مینمایند روزی برسد که محصلین ما بتوانند از اینگونه کتابها استفاده نمایند.

اعضای شورای عالی از ایرانی و اروپایی جمع میشوند مجلس منعقد میگردد کتابچه که در تشکیل وزارت معارف و شورای عالی آن در انجمن خصوصی با ملاحظاتی لازم فقط بغارسی نوشته شده خوانده میشود خلاصه مطالبش برای اروپائیان ترجمه شده مقرر میگردد آن کتابچه را هم بصبح همایون برسانند بعد از آن از طرف وزارت معارف تکلیف مکاتب ملی و حقوق و حدود آنها معین گردد و از تجاوزات جلوگیری شود.

در این مجلس نگارنده با دکتر شنیدر در موضوع آلیانس فرانسه که در تهران تأسیس شده بی آنکه حاصل تعلیمی ابتدائی مملکت در آنجا رعایت شده صحبت طولانی نموده بالاخره بر او مدلی میدارم که اروپائیان در اظهار انسانیت پروری که مینمایند چندان صادق نمیشوند زیرا در میان ملتهای دیگر غیر از منافع خصوصی خود هیچ چیز را رعایت نمیکند در هنگام تفرقه مجلس مهندس المعالم صورت مراعی بود و از مذاکراتی که با دکتر مزبور شده اظهار امتنان میکند.

در آخر این مجلس از مدارس متوسطه و عالی صحبت بمیان می‌آید و مقرر میشود در هر رشته از علوم جمعی از علمای آن فن انجمن کرده کتابهای لازم را بنویسند.

اعضای انجمن طب و هندسه و ریاضیات معین میشوند ترتیب انجمن برای فارسی و عربی و ادبیات هم بعهده نگارنده مقرر میگردد.

نگارنده بوزیر علوم تأکید میکند کتابچه آخر را بصبح همایون رسانیده تکلیف مدارس ملی و مباشرین آنها را معین نماید بلکه از فشار بار زحمت حالی و مالی مدارس که بردوش نگارنده است اندکی کاسته شود ولی باز مدتی تأخیر میشود و کاری انجام نمیگیرد قدمی روز با اصلاح و جلوگیری از مفاسدی که تولید شده برداشته نمیشود خصوصاً که در این ایام مذاکره استقرانی تازه می‌آورد دولت روس بمبلغ هشت میلیون

تو همان بمیان آمده حواس دولتیان مصروف استقراض مزبور است و بیفصله بعد از بدست آمدن وجوه استقراضی شاه و جمعی از درباریان معمم مسافرت با رویا میگردند تا وجوه استقراضی را بمصارف غیر لازم برسانند و بعد از چند روز روانه میشوند.

نگارنده میبیند کسانی که باید مرا مساعدت نمایند رفتند و چند ماه اصلاح کار معارف بتعویق افتاده از طرف دیگر در افواه دوست و دشمن معارف جدید افتاد که مجلس کردند وزراء و امرای مملکت جمع شدند دستور برای وزارت معارف نوشتند بصبح همایون رسید شورای عالی معارف انتخاب کردند برای مدارس نظامنامه مرتب ساختند برای هر کس حقوق و حدود معین کردند و هیچ تأثیر خارجی ننموده مختصر تغییر هم در هرج و مرج اوضاع معارف حاصل نگشت در اینحال تنها کاری که از من ساخته شد این بود که کتابچه موشح بدستخط همایون را که بطبع رسیده نسخ آنرا از وزیر علوم گرفته انتشار بدهم نشر کتابچه مزبور که توجه شاه و دولت را بمعارف جدید ثابت میکند و وزارت علوم و شورای عالی آن و بمعارف جدید رسمیت میدهد طرفداران معارف را خشنود و بدخواهان را دلشک میسازد بی آنکه تأثیر فعلی بر آن مترتب شده باشد.

مفتاح المالك باز بکار خود مداومت میدهد در وجوه معارفی چه عایدات مدارس که با هر بروط است و چه اعانه ماهی پانصد تومان دولت هر تصرف میخواهد میکند و وجوه اعانه اگر از خارج میرسد بدست آنها افتاده بمر مصرف میخواهند میرسانند و با اینوصف در رساندن حقوق معلمین و اجزای مدارس کوتاهی میشود و همه بسدا در آمده اند. گاهی بخیال میافتم با آنعوزه طرفیت کرده نگذارم میدان کوچک معارف تازه جولانگاه افکار طمعکاران بشود گاهی اندیشه میکنم که باید دست نگاهداشت تا شاه و همراهانش از فرنگ مراجعت نمایند اگر دیدم بتوسعه دادن معارف و انتظام امور آن علاقمنده شده اند در این صورت آنها بوجود من محتاج تر خواهند بود تا من بآنها و اگر غافل رفته باشند و غافل برگردند و اوضاع مدارس و معارف بهمین هرج و مرج که هست باقی بماند و یا بدتر بشود که هر چه گرفتاری من سبکتر باشد بهتر خواهد بود ولی مخارج زیاد چند مدرسه که اداره نمودن آنها بعهده من است با تنگدستی



شدید که داریم مرا و امیدارد که دست از کوشش باز نداشته آرام نشینم این است که هر روز بیست و سیم ربیع الثانی ۱۳۲۰ در امتحان آخر سال سیم هندسه سیاسی با امیرزاد ناصرالله خان مشیرالدوله مذاکره نموده قرار میگذاریم در یک مجلس طولانی صحبت داشته بلکه برای استخلاص خود چاره‌ئی بیندیشم در این مجلس بعشیرالدوله میگویم اگر مسجدی بنا کنید که مردم در آن نماز بخوانند و ببینید که شبها دزدان در آن بنا جمع شده مال دزدی را تقسیم مینمایند چه خواهید کرد در آن مسجد را میندید یا خیر میگوید البته میندم میگویم منم نسبت بعضی از مدارس جدید همین گرفتار را داریم مثلا مدرسه شرف که فقط برای اولاد فقرا تأسیس شده اولاد ملکها و دوله‌ها و سلطنت‌ها چرا در آن از درشکه‌ها و کالسکه‌ها پیاده شده حق فقرا را غصب مینمایند جمع و خرج معارف چرا بصورت ناصحیح باحیف و میلها که دارد بطور رسمی طبع و نشر میگردد و شما هم میندید و بروی خود نمیآوردید آقای مشیرالدوله من مشیرالدوله وزیر خارجه پیش از شما متعدد دیده‌ام همه مردند و رفتند نه مشیرالدوله بودن نه وزارت خارجه نتوانسته نام آنها را باقی نگاهدارد و من و شما هم هر دو خواهیم رفت اگر بخوایم نام نیک ما باقی بماند باید اثری از خود بگذاریم و چه اثر بهتر از اصلاح کار معارف این مملکت خواهد بود.

مشیرالدوله از من میپرسد کجای حساب معارف که نشر شده اشتباه دارد صورت جمع و خرج معارف را که در روزنامه تربیت طبع نموده‌اند یا او ارائه میدهم و تقلباتی را که در آن شده حالی میکنم تصدیق و تعجب میکند و بالاخره جواب میدهد شما پنج سال است زحمت کشیده صبر کرده‌اید پنج سال دور ماه باشد شاه مراجعت کند قراقاطمی در اصلاح کار معارف خواهیم داد که آسوده خاطر گردید.

در آخر این مجلس از مشیرالدوله میخوانم مفتشی برای مدارس تعیین کنند که لااقل از حقایق احوال و از غرض رانها و حیف و میلها که میشود آگاه گردند این پیشنهاد پذیرفته میشود بی آنکه صورت خارجی پیدا کند.

بلی یکسال است از طرف دولت برای معارف قانون و نظامنامه نوشته شده و هنوز يك فصل آن جاری نگشته روز بروز بر اغتشاش کار مدارس افزوده میشود و از

انگرا من شخصی اشخاص بوالهوس که جز استفاده‌های مادی مقصدی ندارند جلو گیری  
نمیشود همه انتظار میکشند شاه و رجال دولت از اروپا مراجعت نمایند و دیدن اوضاع  
حیرت انگیز اروپا اینقدر مؤثر شده باشد که بچهار مدرسه کوچک ابتدائی نوس  
خود اهمیت داده نواقص آنها را بر طرف سازند ولی باید دانست که مسافرین فرنگ  
ما در اروپا جز با آنچه مطبوع طبع حیوانی آنها بوده است بچیزی نگاه نکرده‌اند.

خلاصه روز بیست و نهم رجب ۱۲۲۰ موکب همایون از سفر مراجعت مینماید  
و با اینکه سال گذشته بشاکردان مدارس که باستقبال رفته بودند توجهی نشده بود  
و معارفیان از این بابت دلشکستند دعوت وزیر علوم را برای فرستادن شاکردان  
مدارس باستقبال از روی ناچاری میپذیرند و شاکردان که عدد آنها له سال پیش از  
پاراست در خیابان باب همایون صف کشیده انتظار ورود موکب ملوکانه را میکشند  
در اینحال بواسطه بی انتظامی امور تشریفات سوارهای کشیکخانه وحشیانه بآن محل  
وارد شده صفوف شاکردان را طوری متفرق میسازند که بعضی از آنها بخطر هرک  
تزدیک میشوند و رؤسای مدارس بزحمت زیاد اطفال مردم را بمدرسه‌ها بر میگردانند  
این طلحه ناگوار که در ورود شاه بمعارف و معارفیان آشکار میشود همه را بیش از  
پیش افرده میسازد.

بعد از چند روز نگارنده برای اینکه افکار شاه و درباریان را راجع بمعارف بعد از  
مراجعت از سفر بهتر بداند يك ملاقات خصوصی از مشیر الدوله مینمایم مشیر الدوله در این  
مجلس باز وعده میدهد که بزودی در کار اصلاح معارف و مدارس اقدام مؤثری بشماید ولی  
پیدا است که هنوز از افکار تازه وارد هادرست اطلاع ندارد باز بعد از چند روز یاد آوری  
مینمایم جواب میآورند این مطالب بوزارت خارجه مربوط نیست با وزیر علوم صحبت  
بداورید از این جواب فهمیده میشود که دولتیان در صدد اصلاح معارف نمیباشند و از  
این سفر برای معارف پشروهان ارمغان نیکومی نیاورده‌اند در این ایام حاج حسین  
آقای امین‌الضرب از فرنگت مراجعت مینماید از نگارنده میسرمد از دوندگی در کار  
معارف خسته نشده اید از قراعت خانه عمومی باز کردن و ترجمه و تألیف کتاب نمودن  
پشیمان نگشته اید میبینید مملکت اقتضا ندارد هیئت هر چه میکوشید نتیجه نمیگیرید

آیا باز هم شما در ریسالت‌التجار (عموزاده‌ها) بر من ایراد می‌گیرید که چرا در اینکارها آن اقدام که باید بکنم نمی‌کنم ملامت‌های حاج معزی الیه در من انری نمی‌کند و با من می‌گویم اول و آخر اگر این مملکت راه نجاتی داشته باشد از مدرسه خواهد بود پس و هم در این ابام مخیر السلطنه از سفر اردو با مراجعت مینماید و او را در حال ناامیدی از پیشرفت کار معارف مینم باین حال نگارنده در سایه خوشبینی ذاتی که دارم بعملیات خود مداومت داده در نهایت تنگدستی مدارس خود را با هر مشقتی که داشته باشد راه میبرم و یاز مخیر السلطنه را حاضر مینمایم بالاتبك اعظم و با مشیرالدوله و با نیز الملك وزیر علوم صحبت بدارد بلکه حاضر شوند قدسی در اصلاح مدارس و معارف بردارند و قانونی که گذاشته شده بموقع اجرا گذارده شود در این احوال اوضاع چهار مدرسه که بیشتر مربوط بوزارت معارف است علمیه ، افتتاحیه و شرف و متاخریه بواسطه نرسیدن وجه اعانه دولتی بآنها از مدارس ملی بدتر و فریاد و فغان بیچارگی و درماندگی اعضای و معلمین مدارس مزبور بلند شده کار بجایی میرسد که از روی بیچارگی مصمم میشوند اجماعاً در یکی از سفارتخانه های خارجه پناهنده شوند در اینحال نگارنده مشیرالدوله را از تصمیم معلمین و اجزای مدارس آگاه ساخته بر مسامحه‌ای که از طرف دولت در ادای حقوق معارفیان بریشان روزگار شده و میشود سخت ملامت مینماید اتفاقاً اوضاع سیاست وقت طوری است که نمیخواهند از جانی صدائی بلند شود چه رسد که بگذارند جمعی از معلمین و اجزای معارف در سفارتخانه اجنبی تحصن بیابند و در نتیجه مشیرالدوله معلمین را جمع کرده چند هزار تومان حقوق عقب افتاده آنها را میدهند و هم شش هزار تومان اعانه دولتی که سه هزار تومانش از خزانه دولت داده میشود و سه هزار تومان دیگر را باید اعانه جمع کنند و جمع نمیشود مقرر میگردد همه از خزانه دولت داده شود . مخیر السلطنه هم مأمور میگردد وزیر علوم را در اجزای امور مدارس مساعدت نماید مخیر السلطنه نگارنده را میطلبد و در اصلاح کار معارف همدست میشویم و تصمیم گرفته میشود بشرح ذیل کارمدارسی را که تا این تاریخ موجود است اصلاح نمایم اولاً عنوان دولتی و ملی را از سر مدارس برداشته همه در تحت امر وزارت معارف بیک ترتیب اداره شود .

ثانیاً مدرسه شرف مجانی که قسمت مهم وجوه معارفی دولتی صرف آنجا میشود  
منحل شده شاگردان مجانی آن بمدارس متوسطه و ابتدائی دیگر فرستاده شوند .  
ثالثاً عایدات هر مدرسه از متوسطه و ابتدائی معین شود و معلوم گردد کسر آنها  
بارعبایت شاگردان مجانی که بآنجا فرستاده شده چقدر است کسور مزبور از مبلغ  
شش هزار تومان وجه دولتی پرداخته گردد .

پس از این تصمیم مشیرالدوله بتقاضای نگارنده وزیرعلوم و مخیرالسلطنه رادر  
منزل خود دعوت مینماید که با حضور نگارنده قرار اجرای نظامنامه دولتی را بگذرانند  
روز شنبه ۲۸ ذی الحجة الحرام ۱۳۲۰ این مجلس درخانه مشیرالدوله منعقد میگردد  
بالتکلیف نیرالملک وزیر علوم میخواهد این مجلس را بگله گذاری از دولت بگذرانند  
که چرا بدارالفنون بی اعتنائی میشود بودجه دارالفنون که در موقع ارزانی همه چیز  
بسته شده حالا دیگر وفانمیکند و باید بر بودجه آن افزود ولی مشیرالدوله سخت گیری  
نموده اصرار میکند که وزیر علوم با معاونت مخیرالسلطنه با اصلاح کار مدارس جدید  
و اجرای نظامنامه آنها اقدام نماید و بعد بگله گذاری پردازد بعد از این مجلس مقرر  
میشود مخیرالسلطنه و رضاقلی خان پسر وزیر علوم و نگارنده با اصلاح مدارس  
شروع نمائیم .

روز یکشنبه ۲۹ ذی الحجة ۱۳۲۰ این هیئت بمدرسه شرف مجانی رفته آنجا را  
یکی از مدارس شهریه بگیر نموده شاگردان بی بضاعتش را بمدارس دیگر سرشکن  
مینماید و مدرسه شرف مجانی بهم میخورد و بعد از آن با اصلاح مدرسه افتتاحیه میپردازد  
افتتاحیه بعد از استعنائی مفتاح الملک میباشد برهم خورده باشد ولی چون از وجوه دولتی  
مبلغی بآنجا میرسد وزیر علوم صورتی از آنرا محفوظ نگاه میدارد ریاستش را بمیرزا  
علی اصغر خان ملک الشعراء میدهد میرزا حسنخان منطلق الملک ناظم آن مدرسه میگردد  
چون ملک الشعراء مرد صادق ساکتی است ناظم زبردست مدرسه کارها را در تحت  
اختیارات خود در آورده عایدات و پولی که دولت میدهد محل معاش اشخاص میگردد  
با حفظ صورتی از مدرسه .

مدرسه افتتاحیه با معدودی شاگرد و دوزخ نفر معلم بی درس و بی ترتیب دیده

میشود و هیئت مصمم میگردد آنجا را بایکی از مدارس آن محل یکی نموده یا یک مدرسه صحیح تشکیل دهد پس از نه روز دیگر باتفاق مخیر السلطنه بمدرسه مظفریه رفته این مدرسه در اینوقت بیش از شصت نفر شاگرد ندارد درس و نظم قابلی هم در آن دیده نمیشود فقط چون نام شاه بر سر آنست مدیر آن میخواهد از این نام استفاده کرده آنجا را یکی از مدارس متوسطه محسوب بدارند و مذاکره میشود که مدرسه مظفریه محل خود را تغییر داده در نقطه‌ای از شهر که از روی نقشه برای یک مدرسه متوسطه در نظر گرفته شده است قرار بگیرد و یکی از مدارس دیگر بآن منضم گردد بلکه بشود با احترام نام شاه آنجا هم متوسطه بوده باشد مدرسه مظفریه جای خود را تغییر میدهد و کاری از پیش نمیرود و بالاخره منحل شده نام او با شرف توأم گشته در جای مدرسه افتتاحیه که نامش معبر میشود یک مدرسه متوسطه بنام شرف مظفری تأسیس میگردد و یکی از چهار مدرسه دولتی علمی میشود که کسر آن از وجوه دولتی پرداخته میگردد.

و هم در این روز باتفاق مخیر السلطنه بمدرسه ادب میر ویم مدرسه ادب چنانکه از پیش گفته شد در محله چالمیدان در یکی از عمارتهای صاحب دیوان تأسیس گشته و هنوز در محل خود باقی است و از روی نقشه تهران در همین محل باید یک مدرسه متوسطه بوده باشد و این مدرسه صلاحیتش برای متوسطه شدن محرز گشته است. مدرسه ادب در اینوقت قریب دویست نفر شاگرد دارد و کلاس هفت دایر نموده است که جز در مدرسه علمیه در دیگر مدارس جدید هنوز کلاس هفت وجود ندارد. مخیر السلطنه درس و نظم مدرسه ادب را پسند کرده میگوید این مدرسه از نظر نظم و ترتیب از مدرسه علمیه (که در تحت نظر خودش اداره میشود) بهتر است و تصمیم گرفته میشود که مدرسه ادب متوسطه دولتی گردد یعنی کسر مخارج آن از وجوه دولتی پرداخته شود.

اما در شرف چنانکه گفتم نامش بضمیمه نام مظفری بر مدرسه افتتاحیه معوض شده گذارده میشود و انانیه اش بایک عده از شاگردان آن تسلیم مدرسه دانش شده بنام تروت یکی از مدارس متوسطه دولتی میگردد و بنسبیت وقوع آن مدرسه در

محلله بازار تهران بآن مؤسسه این نام گذارده میشود که بعد شاید مدرسه تجارت بشود. انجمن معارف چون میخواهد با اصلاحات مدارس شروع نماید مدیران مدارس ملی را طلبیده بآنها میگوید اکنون غیر از مدرسه سادات و خیریه و دبستان دانش که هر کدام اختصاصاتی دارد یازده مدرسه جدید در تهران موجود است که چهارمدرسه علمیه و افتتاحیه و شرف و مظفریه جمع و خرجش بمهده وزارت معارف است و دولتی نامیده میشود و هفت مدرسه که رشديه و ادب و قدسیه و کمالیه و خرد و دانش و اسلام باشد مدارس ملی گفته میشوند میخواهیم عنوان دولتی وعلتی را از سرمدارس برداشته آنها را در تحت يك نظم و ترتیب در آورده چهار مدرسه از میان آنها برگزیده در چهار نقطه شهر تهران بنام علمیه یا متوسطه دایر نموده کسرها يك را از وجوه دولتی بدهیم و باقی مدارس هر کدام نظامنامه و وزارت معارف را پذیرفتند در حدود ابتدایی بمانند و هر کدام از آنها که کاملاً در تحت دستور انجمن معارف در آمدند از وجوه دولتی مختصر اعانه بآن داده شود و هر کدام پذیرفتند از انجمن معارف توقع مساعدت نداشته باشند و در این صورت وزارت معارف اعلان خواهد کرد که مدارس صحیح که در تحت نظر انجمن معارف دالر است مدارسی است که نام برده میشود و غیر از اینها اگر مدرسه می باشد در حکم مکتبخانههای سر گذرها خواهد بود حالا هر کدام حاضرید این ترتیب را بپذیرید باشما داخل مذاکره شده قراری که لازم است بگذاریم مدیران مدارس ملی استعمال میکنند که نظامنامه را بدقت مطالعه کرده بعد جواب بدهند.

نگارنده در این وقت چهار مدرسه را بطور خصوصی اداره میکند یکی مدرسه سادات است که ترتیب مخصوص دارد و کارش مربوط باینکارهانیست دوم مدرسه ادب است که بحال کنونی آن اشاره شد.

سیم دبستان دانش که باز دفتر مخصوص دارد چهارم مدرسه کمالیه که بشرکت نگارنده تأسیس شده امور داخلیش بامر تفضی خان مدیر است و کارهای اساسی آن ببا نگارنده چون تمام ترتیبات جدید انجمن معارف و اصلاحاتی که در نظر است بسعی و کوشش نگارنده و بحسن اقدام مخبر السلطنه میشود نگارنده سبقت جسته مدرسه ادب را بشرط آنکه امور اداری آن با خودم باشد واگذار بانجمن مینمایم و در تحت

تنظیم وزارت معارف در میان مردم وزارت معارف هم قبول میکنند کسر آنجا را پردازد و هم قبول میکنند مدرسه کمالیه یکی از مدارس ابتدایی باشد که نظامنامه وزارت معارف را بپذیرد و مبلغی وجه اعانه بگیرد و انجمن قبول نموده مختصر اعانه بآنجا داده میشود. بعد از چند روز حاج میرزا حسن مدیر رشديه قبول میکنند مدرسه اش در حدود ابتدایی و تابع انتظامات جدید بوده باشد و اعانه از دولت بگیرد.

میرزا محمدخان مدیر دانش میپذیرد مدرسه دانش را بانجمن معارف رسمی واگذار نموده بهر صورت صلاح میداند آنجا را اصلاح نمایند این است که بواسطه نیاقت ذاتی مدیر مزبور انجمن معارف چنانکه نوشته شد کار آن مؤسسه را منظم کرده کار اداره کردن آنرا بخود میرزا محمدخان سپارد مدرسه خرد و قدسیه که مدیر اولی میرزا عبدالرزاق خان مهندس است و مدیر دومی آقا میرزا ابراهیم سعیدالعلماء بحال خود میمانند و جزو انجمن نمیشوند.

و اما مدرسه اسلام بواسطه آنکه مؤسس آقا میرزا سید محمد طباطبائی است و خود را فوق انجمن تصور میکند هر قدر از طرف انجمن کوشش میشود که قبول کند اصلاحاتی در آنجا بشود نمیپذیرد و بالاخره اعانه از طرف دولت گرفته بحال خود باقی میماند.

و باید دانست که بعضی مدارس ابتدایی کوچک هم از طرف اشخاص بر ضد مدارس دیگر تأسیس شده از قبیل شریعت و ایمان و غیره که محل توجه نمیباشند مگر برای جلوگیری از ستمکاری آنها نسبت بدیگران باین ترتیب کار مدارس سر و صورتی گرفته مدارس متوسطه هر يك عایدات خود را جمع آوری نموده خود خرج مینمایند و کسری که دارند از وزارت معارف دریافت میدارند.

نگارنده سعی میکند که انجمن معارف صندوق مرتبی دائر کرده تمام عایدات مدارس در آن تمرکز یابد و خرج مدارس چهارگانه متوسطه و اعانه مدارس دیگر از آن صندوق پرداخته شود ولی نمیتواند اکثریت انجمن و رأی وزیر علوم را تحصیل نماید و صورت نمیگیرد.

بهر صورت وقوع این اصلاحات و برداشته شدن بارادای کسر مدرسه ادب در

هرماه ازدوش نگارنده و رسیدن مختصر اعانه بمدرسه کمالیه اندکی موجب آسایش خاطر شده بعد از پنج سال زحمت و خسارت تحمل ناپذیر میتوانم نفسی کشیده ساعتی استراحت نمایم .

واما انجمن معارف - انجمن معارف که بنام شورای عالی معارف نامیده میشود تا این وقت در منزل نیرالملک وزیر علوم منعقد میگردد از این وقت که انجمن اداری معارف تا يك اندازه موفق میشود از هرج و مرج مدارس جلوگیری کند و مدارس را از متوسطه و ابتدایی در تحت نظم و ترتیب واحد در آورده از روی يك دستور دایر سازد و از تدبیرات اشخاص طماع که بضدیت با مدارس دیگران مدرسه دار شده اند تا يك حد جلوگیری کند حیثیت شورای عالی معارف زیاد میشود و احتیاج خود را يك مکان ثابت احساس مینماید که دفاتر و اسناد را در آن جمع نموده جلسات رسمیش در آن مکان دایر گردد و برای اینکار کتابخانه قدیم دارالفنون که در زاویه مابین دارالفنون و مدرسه نظام واقع است انتخاب شده انانیه مختصری برای آن محل تهیه دیده میشود روز سه شنبه هشتم جمادی الثانیة ۱۳۲۱ شورای عالی معارف در دارالفنون منعقد میگردد شرح حال دارالفنون و اوضاع معارف را در فصل ۴۳ خواهید خواند اینک فصلی از اوضاع مملکت و احوال خانواده باید نگاشت .

## فصل چهل و دوم

### اوضاع مملکت و احوال خانواده و نفقت جنوب

در این ایام رقابت روس و انگلیس در این مملکت شدت میکند و موجب بدبختیهای گوناگون میگردد .

شرح واقعه آنکه قرصه های پی در پی ایران از دولت روس نفوذ آن دولت را در سر تا سر مملکت بر زیادت کرده کار بجائی میرسد که کارکنان روس در ایران مانند قشون فاتحی در يك ملت مغلوب رفتار میکنند و روز بروز بر طلبات خود از دولت و بر مداخلات خویش در امور مملکت میفزایند .



میرزا علی اصغر خان اتابك اعظم هم جانب آنها را نگاه میدارد چونکه بمساعدت آنها میرزا علیخان امین الدوله صدر اعظم حریف وی از میان رفته و رقیب روسها یعنی انگلیسیان هم نظر خوبی باوند دارند در این صورت ناچار است روسها را از خود راضی نگاهدارد و این اوضاع موجب نگرانی شدید انگلیسیان میشود.

انگلیسیان میبینند از دیاد نفوذ روس بواسطه قرضه هایی است که بایران داده اند آنها هم حاضرند بایران قرضی بدهند و از رقیب خود عقب نیفتند ولی روسها از پیش این راه را بر وی آنها بسته اند چه در ضمن شرایط استقرارش قید شده است تا وقتی که دولت ایران قرض خود را بر روس ادا نکرده باشد نتواند از هیچ دولت دیگر استقرانی نماید بیچاره ایرانیان هم ناچار بوده اند این شرط استقلال شکن را بپذیرند.

وجود این انگلیسیان بعنوانهای مختلف قرضهای کوچک دستی بدولت میدهند در میان هم برای اسکات آنها قبول میکنند و بعلاوه در مقابل امتیازاتی که روسها میگیرند آنها هم از دولت تقاضایی مینمایند و بزرگتر موفقیتهایی که حاصل میکنند گرفتن امتیاز نفت جنوب است که معروف است بامتیاز دارسی انگلیسیان بقدری با رغبت بگرفتن این امتیاز اقدام مینمایند که از دادن سهامی هم بواسطه های گذراندن آن از ایرانیان مخصوصاً از رجال مهم دریغ نمیدارند.

یاد دارم چند سال پیش با یکی از صاحب منصبان انگلیس در تهران صحبت میداشتم و پرسیدم انگلیسیان چرا در این مملکت میدان را پیوسته برای روسها خالی میگذارند جواب داد در لندن دو سیاست مختلف راجع بایران هست یکی آنکه باید به رفیقت باشد سیاست انگلیس در داخله ایران قوت داشته باشد و از تجاوزات روس در تمام مملکت جلوگیری شود دسته دیگر میگویند سیاست انگلیس در ایران در خود مملکت موضوعیت ندارد بلکه برای جلوگیری کردن از تجاوزات روس است بر حدات هندوستان هر وقت دیدیم این موضوع خواست صورت خارجی حاصل کند در محل خود جلوگیری خواهیم کرد و لازم نخواهد بود همه وقت بدون ضرورت مبلغی پول صرف حفظ پلیتیک دولت در داخله ایران بشود مدتی بود مرفدازان سیاست دوم روی کار بودند از این جهت سیاست ما در داخله ایران ضعیف شد اکنون اوضاع

اندن تعبیر کرده دسته مخالف آنهاروی کار آمده اند سیاست ما هم در ایران تغییر کرده است و بزودی آثارش مشاهده خواهد شد.

بدیهی است در اوقات انگلیس در موقع تغییر سیاست خود برای پیشرفت مقصد خویش به تمام وسائل توسل خواهد جست و مهمترین آن وسائل جلب قلب میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم است بسوی خود و یا کوتاه نمودن دست او از کار مملکت داری چون اولی بواسطه بست و بند محکمی که اتابک با روسها دارد صورت پذیر نیست ناچار بیهمزدن کار جدارت او میبردازند و برای حصول این مقصود تمام عوامل کار آمد خود را در سر تا سر ایران و در عراق عرب بواسطه نفوذ و قدرت روحانیان شیعه مذهب بکار میندازند و از صرف نمودن پول هم دریغ نمیکنند چنانکه ذیلا بعضی اقدامات آنها اشاره میشود.

عوامل انگلیس در عراق عرب و امیدارند از طرف حجج اسلام اعتراضهایی بدولت نوشته شود مشتمل بر سه مطلب اول آنکه وجوه استقراضی از روس بیچه مصرف رسیده است و چرا صورت خرج آنرا بملت ارائه نمیدهند تا معلوم باشد حیث و میلی نشده و در راه مصالح مملکت صرف شده است دوم از شیوع منیبات شرعی و نظاهر بارتکاب فروش و استعمال مسکرات چرا دولت جلوگیری نمینماید سیم طایفه بابی در ایران چرا نظاهر نموده از اظهار عقاید خود باک ندارند و دولت چرا از آنها جلوگیری نمینماید.

و اینجا باید دانست که در زیاد شدن نفوذ روس در ایران بواسطه استقراضی که شده بر تظاهرات فرقه بابی افزوده شده است چونکه این طایفه مستظهرند بر کزی که در عشق آباد دارند و روسها از آن هر کز حمایت میکنند و مقاصد سیاسی خود را تا آنجا که بتوانند بدست بهائیان که آنها را بهر وسیله بوده در دوائر دولتی جا داده اند اجرا مینمایند آنها هم تکیه گاه قوی برای خود دارند و از هر گونه تظاهر خودداری ندارند بدیهی است انگلیسیان حالا که میخواهند سیاست از دست رفته خود را در داخله مملکت دوباره بدست بیاورند یکی از وسائل آن گرفتن حربه های سیاسی است که در دست رقیب زورمند خویش مشاهده مینمایند و این حربه یعنی بکار انداختن

صایفه بهایی که در اغلب دروازه دولتی مصدر کار هستند از حربه های مؤثری است که انگلیسیان ناچارند آن را در دست دشمن نگذارند و بلکه اگر بتوانند بدست خود گرفته از آن استفاده نمایند.

از این نقطه نظر سیاست انگلیس اقتضا میکند که این طایفه را هم گوشمالی داده از تظاهرات آنها جلوگیری شود شاید باین وسیله بیجان انگلیسیان متمایل گردند. این سیاست توأم میشود باینکه سیاست ظاهر سازی که دولت اختیار میکند و آن این است که دولتیان نهایت اجتناب دارند که مسئله صورت خرج خواستن رؤسای روحانی از قرضه های از روس شده تعقیب گردد زیرا که نمیتوانند بگویند بیشتر این وجوه بمصرف لهو و لعب در داخله و در اروپا رسیده است و از طرفی هم نمیتوانند جواب قانع کننده ای بر رؤسای روحانی بدهند خصوصاً که میدانند دست اجنبی در صدور این اعتراضنامه دخالت داشته است این است که جواب میدهند از منتهیات شرعی و از تظاهرات طایفه بهایی جداً جلوگیری خواهد شد و مسئله صورت خرج وجوه استقرار شده را مسکوت عنه میگذارند و بی درنگ بستن مشروبات فروشیهارا در تمام مملکت بحکام و در مرکز بنظمیه دستور میدهند و متمایل دولت را بتعرض نمودن بیابها مخصوصاً در نقاط جنوب بطور خصوصی بحکام و روحانی نمایان آشوب طلب میفهمانند و تعرض بآنها شروع میشود.

اینجا برای توضیح مطلب باید یک رشته دیگر از توسلات انگلیسیان در جلوگیری از نفوذ سیاست روس اشاره کنیم و باز بنقطه فوق الذکر بازگشت نمایم تا معلوم شود چرا گفته شد مخصوصاً در نقاط جنوب.

انگلیسیان بعد از آنکه بزرگتر شخص ایرانی را که طرفدار سیاست آنها بود و با روسها میانه نداشت از دست دادند و توانستند از طرفداران خود کسی را جانشین او قرار بدهند یک دسته از درباریان را که عین الدوله و وجیه الله میرزا برادرش در رأس آنها واقع بودند در مقابل میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم نگاهداشته آنها را در مخالفت با اتابک ترویج و تشویق میکردند اینک که سیاست آنها تغییر کرده است برای کوتاه کردن دست اتابک از کار مملکت مخالفین او را سخت بکار واداشته و بعین الدوله

و عده سدارت میدهند از هم از هر گونه اقدام بر ضد حدارت امین السلطان دریغ نمیکنند و تصور میشود که در صدور اعتراضنامه رؤسای روحانی هم دست عین الدوله و کارکنان او داخل بوده باشد (گویند عین الدوله بعضی از ارباب جرابند را هم مانند مدیر جبل الدین با خود همراه ساخته است) و هم انگلیسیان در تمام نقاط جنوبی عوامل خود را بکار انداخته که از جمله آنهاست ظل السلطان حاکم اصفهان و پسر او جلال الدوله حاکم یزد و جمعی از خوانین بخنیزاری که در اصفهان و اطراف اصفهان میباشند.

ظل السلطان با انگلیسیان کاملاً مربوط است و مانند يك نوکر فرمانبردار بآنها خدمت میکند پسرش حاکم یزد هم بطریق اولی.

ظل السلطان یا میرزا علی اسفرخان اتابک اعظم کدورت دارد بحدی که از بدگویی نمودن علی هم از وی مضایقه نمیکنند در ایوقت که دانسته انگلیسیان میخواهند اتابک را بردارند و هم میخواهند بهائیان را بجای خود بنشانند که کمتر سیاست روس خدمت کنند و هم دانسته که دولتیان مضایقه ندارند بلکه مایلند برای اسکات رؤسای روحانی و سکوت عنه مانند مسئله صورت خرج و جوه استقراضی تعرضی باین طایفه بشود و اسباب کاری هم مانند شیخ محمد تقی نجفی که شهرت خود را در طرف شدن و آزار رساندن بیابها میداند و روحانی نمایان شهرت طلبی را هم که این سیاست را تعقیب مینمایند در اصفهان و یزد در دست دارد در این صورت اصفهان و یزد بطور خصوصی محل اجرای این سیاست میشود و دولتیان مایلند سیاست تعرض بیابی فقط در جنوب مملکت باشد بدوجهت یکی آنکه نفوذ روس در حمایت نمودن از آنها در جنوب کمتر است تا در شمال و نقاط دیگر و از این جهت کمتر دچار دردسر میشوند و دیگر آنکه چنانکه نوشته شد اسباب تعرض بآنها در جنوب مخصوصاً در اصفهان با سابقه هائی که دارد بیشتر فراهم است تا در نقاط دیگر بهر صورت یکمرتبه آتش فتنه بیابی کشی در اصفهان و یزد بطور شدت شعله ور میگردد.

در صورتیکه در سفر دوم مظفرالدینشاه بآذربایجان که تبعه انگلیس و فرانسه اند از شاه تقاضا مینمایند که همکیشان آنها در ایران آزاد بوده باشند شاه هم این وعده را بآنها داده است و شاید یکی از اسباب تجری اینطایفه اخیراً علاوه بر ارتباط

با روسها همین وعده شاه باشد که در فرنگ با آنها داده است و صورت جواب و سؤال  
با شاه در کار آنها میان آنها منتشر شده است .

خلاصه در اسفهان ویرد يك عده از طلاب علوم دینی اشاره میشود هر کس را  
که تهمت یا نسبت بایگیری باز داده شده است گرفته آزاد نمایند آن مردم آشوب  
طلب هم جدی برای عملیات خود قرار نداده از تعرض باشخاص تجاوز نموده متعرض  
خانواده آنها میشوند اموال آنها را ضبط مینمایند مردم به حکومت شکایت میکنند اعتناء  
نمیکند بلکه در اموال آنها شريك عهده محسوب میگردد .

مقارن این احوال در اسفهان یکی از بابیها کتابی میدهد بصحافی که آنرا جلد  
نماید صحافی کتاب را میبرد نزد آقای نجفی که در رأس قضیه تعرض بابیه واقع است  
صاحب کتاب پنهان میگردد کسان آقای نجفی بچستجوی او بر میآیند شخص صراف از  
همایگان صاحب کتاب بیرون آمده دست تعرض کنندگان را از گریبان خانواده  
صاحب کتاب کوتاه مینماید آقای نجفی جمعیت زیاد فرستاده او را میبرند و بعنوان اینکه  
وقتی او را دست دیده اند حد شرعی میزنند صراف حد خورده بقنصلگری روس  
می رود و جمعی از بابیها که خود را در معرض خطر میبینند زن و مرد قریب سیصد نفر  
در قنصلخانه مزبور پناهنده میشوند قنصل روس پناهنده شدگان را حمایت میکند  
و از سفارت روس در تهران کسب تکلیف مینماید مالاها هم بتحریک حکومت تلگراف  
بدولت نموده دفع و رفع بابیها و برهم زدن تحصن قنصلخانه را تقاضا میکنند نه  
بقنصلخانه جواب صریح مساعدی میرسد و نه بروحانیان مالاها سستی کار پناهندگان  
را حس کرده برای اینکه شخص معین مقصر واقع نگردد میفرستند از دهات اطراف  
شهر رعیت بسیاری شهر آمده اطراف قنصلخانه را میگیرند بی آنکه کسی بقنصلخانه  
داخل گردد دبی در پی بر عده محاصر کنندگان افزوده میشود اجزای قنصلگری و  
پناهنده شدگان وحشتناک شده چون پاسی از شب میگذرد قنصل روس بمنحصنین  
میگوید خارج شوید کسی متعرض شما نخواهد بود متحصنین اطمینان حاصل کرده  
خارج میشوند اشخاصی که در کمین نشسته اند رؤسای آنها را گرفته بعضی را در راه  
ما بین قنصلخانه و خانه آقای نجفی بقندی میزنند که میبرند و بعضی را نیمه جان

بخانه آقای مزبور میرسانند هر يك از آنها در حال مرگ در دهلیز خانه و در صحن  
 حیاط میافتند آقای نجفی از مسجد مراجعت کرده این اشخاص را در این حال میبیند  
 از روی آنها گذشته باندرون میرود و اعتنائی نمینماید بعضی از ملامهای دیگر هم در صدد  
 میشوند يك یا چند بابی را پیدا کرده بقتل رسانیده تا وسیله شهرت آنها در دنیا  
 و رسیدن باجر و ثواب در آخرت بوده باشد از جمله دو نفر تاجر که با هم برادرند  
 و یکی از آنها از انتساب باین طایفه ابائی ندارد و شخص لایالی است و دیگری تاجر  
 معتبر ظاهر اصلاح میباشد در همسایگی یکی از روحانیان منزل دارند روحانی مزبور  
 شبانه این دو برادر را بمنزل خود میخواند و در اطاقی حبس کرده فردا صبح رجاله  
 را خیر نموده میکوبد بابی بودن این دو برادر برهن ثابت شده و آنها را بدست مردم  
 میدهد تا اعدام نمایند مردم دو تاجر مزبور را بیازار کشانیده باچوب و چماق و میل  
 و تخته دکان و میل قیان هر دو را هلاک کرده بر جنازه آنها نفت ریخته آتش میزنند.  
 پس از وقوع این واقعه وصیت نامه برادر کوچکتر که تاجر معتبر است آشکار شده  
 و معلوم میشود او متدین بدین اسلام بوده گویند و عهده صحت این خیر بر گویند گمانست  
 که تاجر مزبور مبلغ هفتصد تومان از روحانی حاکم قضیه طلبکار بوده بدوکار در آن  
 شب که طلبکارا در خانه خود نگاه میدارد میگوبد سند مراد کن و الا ترا بکشتن  
 میدهم او ابا کرده و کشته میشود این وقایع در اوایل ماه ربیع الاول ۱۳۲۰ واقع میگردد.  
 در این وقت در اثر دشمنی ظل السلطان حاکم اصفهان و آقای نجفی خطر بزرگی  
 به خانواده نگارنده متوجه میگردد شرح واقعه آنکه تاجر مقتول که حاجی محمد حسین  
 نام دارد شهیر به خیاط با برادر بزرگ نگارنده که مقیم اصفهان است داد و ستد داشته  
 دشمنان خاندان ما باین بهانه در صدد اهانت نمودن برادرم که پاکدامن ترین روحانیان  
 اصفهان و معبود اقران خود میباشد بر میآیند جمعی از مردم بی سروپارا تطمیع نموده  
 دسته جمع در محلات اصفهان راه افتاده نسبت به خانواده ماها تا کی مینمایند بخیال آنکه  
 جمعیت آنها زیاد شده بتوانند بمحله احمد آباد که خانه ما در آن محل است ریخته  
 برادرم را کشته خانه را یغما و خراب نمایند دلکن بچند جهت بانجام این مقصد موفق  
 نمیگردند اول آنکه مردم اصفهان که عموماً بخانواده ما بی توجه نیستند از شرکت

نمودن در این شرارت خودداری مینمایند و چون جمعیت اشرار که اغلب رعیت‌های شرور دهات آقا نجفی و اولاد او میباشند و شهری در میان آنها بسیار کم دیده میشود باحمد آباد نزدیک میشود اگر از عده آنها کاسته نشده باشد افزوده نگردد دیده دویم بستگان ما مسلح شده آماده مدافعه میشوند کسب آن محل هم دکان را بسته اطراف خانه ما جمع شده برای مدافعه حاضر میگردد سوم قنول روس اتفاقاً در اینوقت در این محل بدیدن یکی از دوستانش آمده و چند نفر مسلح همراه دارد بجمعیت اشرار پیغام داده آنها را تهدید مینماید حاکم شهر و یاسایر محرکین فساد هیینند فتنه دارد بزرگ میشود میفرستند اشرار را متفرق میسازند .

از تلگرافخانه اصفهان خبر این واقعه تهران میرسد نگارنده خبردار شده بفوریت مبلغی پول تلگرافاً با اصفهان میفرستد و دستور میدهد که چون شهر آشوب است و حکومت از اشرار جلوگیری نمینماید وسائل دفاع فراهم نموده اگر خواستند تعرض نمایند تا آنجا که ممکن باشد دفاع کرده شود برادر و بستگان نگارنده هم خود را آماده مینمایند در این حال پدرم شکایت نامه مشروحی بمظفرالدین شاه نوشته جلوگیری از شرارت ظل السلطان و عهدستان او را نسبت بخانواده ما جداً تقاضا مینماید مظفرالدین شاه بعلمت بیحالی ذاتی و جبن فطری که دارد جواب پدرم را بخط میرزا محمد خان و کیال الدوله منشی حضور و بصره خود خطاب بسدرا اعظم میدهد و هر کس این جواب خوف آمیز پادشاه را مبینند بر عقل و دانش او مینهندد مضمون دستخط شاه که عین آن نیز بنظر خوانندگان میرسد از قرار ذیل است .

جناب اشرف انابك اعظم بهتر این است شفاهاً و محرمانه حالی نمائید که خودش و پسرانش و آن پسری که در اصفهان است همه شان چندی بخارج بروند تا این گفتگوها بر طرف شود و صلاح آنها در اینست و بجهت حفظ علاقه آنها بکنفیری را با اصفهان فرستاده تا ضبط و ضبط نموده حفظ نمائید جمادی الاولی ۱۳۲۱ .

بدیدی است پس از بدیدن این دستخط ملوکانه محقق میشود که از دولت و دولتیان در مدافعه از دشمنان برای ماکاری ساخته نیست ناچار بوسائل خصوصی در تهران و اصفهان از تعرضات اشرار جلوگیری مینمایم در این اثنا نگارنده ملاقاتی از امین السلطان

اتهابك اعظم نموده باوهيگويم ظل السلطان معمم و آقا نجفی مكللا در اصفهان تاكي از دشمنی نمودن باخانواده مادست بر تمیدارند تبسم کرده ميگويد شما هم كه از دفع شر آنها عاجز نميباشيد .

صديت فديت كه حضرت ب زلف اين بر سر كيم و در بيت عظيم

دستخط مظهر الدين شاه

### دستخط مظهر الدين شاه

اقدامات نگارنده در تهران در حمايت از خانواده خود در اصفهان ظل السلطان و ملا نمايان اصفهان را بر آن ميدارد كه بوسيله همكيشان خود در تهران نگارنده را تعقيب نموده آزار برسانند خصوصاً كه ميدانند بواسطه اقدام نگارنده بكار مدارس جديد جمعي از عمه ممين تهران را با خود دشمن نموده ام شنامه هاست كه بر ضد نگارنده شبها بديوارهاي تهران چسبانده ميشود بدگوييهاست كه در مجالس و محافل گفته و شنيده ميگردد بي آنكه اندك اثر بر گفته و نوشته هاي مزبور مترتب گردد خلاصه در اين قضيه هم خداوند خانواده ما را از شر دشمنان محفوظ ميدارد اما بتيه احوال بابي



کشی در اصفهان و یزد روزی که دو نفر تاجر مزبور در اصفهان کشته میشوند بموجب دستور محرمانه سرکز حکومت اصفهان قضیه را خاتمه داده روحانیان را میسپارد که بهمان اندازه که واقع شده قناعت نموده دیگر دست از با خطا ننمایند چه میترسند فتنه بالا بگیرد و از عهد جلوه گیری بر نیایند و البته از روسپاهم ملاحظه دارند و نمیخواهند بیش از این آنها را بر نجاتند .

و اما در یزد قباایع زیاد میشود تعرض بزنها و اطفال بیگناه منہمین نیز در یخ نعیدارند چنانکه شنیده میشود تعرض کنندگان اطفال شیرخوار هتہمین را از گہوارہ در آورده دهان آنها را نزدیک شیر سماور کہ در حال غلیان است برده طفل بتصور پستان مادر دهان را باز کرده بجای شیر آب جوش میخورد تاجان میدهد و ہم یکی از مردم یزد کہ پس از واقعه بہران میآید در مقام افہار دیانت و شجاعت برای نگارنده حکایت کرد کہ تاجر زادہ می در ہمسایگی ما کفتمہ میشد بایی است تازہ عروسی کردہ بود اتفاقاً بحاجتی از شہر بیرون رفت من خود را باو رساندہ سرش را بر بندہ در دستعالی پیچیدہ بشہر باز گشتہ بتازہ عروسی تسلیم نمودم و ہم شنیدہ میشود کہ در ربیع الاول ۱۲۶۱ در بھوجہ فتنہ بایی کشی یزد در مکتبی کہ تازہ دایر شدہ بہ معلم متعصب نادان مکتب خبر میدہند کہ پدر یکی از شاگردان را بہتہمت بایگیری کشتند معلم بآن طفل رو کردہ میگوید الحمد للہ رب العالمین کہ بندتر اہم بچہم فرستادند طفل بیگناہ بر خود لرزیدہ فریاد و فغانش بلند شدہ میخواد از مکتب بیرون رفتہ از حال پدر پرسش نماید معلم میگوید معلوم است تو ہم بایی ہستی طفل را بفلاک بستہ مدت طولانی چوب میزند خبر بخانوادہ او میرسد خواہر جوانش با کمال شتاب خود را بمکتب رساندہ برادر کوچک ز ازیر چوب در حالت بیہوشی میبند خود را بروی برادر میاندازد و مردم در اثر این ہیاہو بمکتب ہجوم آورده خواہر و برادر ہر دو زیر دست و پای خلق کشتہ میشوند و از این قیل قباایع بسیار واقع میشود آری بلوی کوراست میان کوچک و بزرگ و بی گناہ فرق نمیگذارد خصوصاً کہ در این قیل مواقع دشمنیہا و غرض رانیہا ہم کار روائی میکنند خاصہ کہ در چشم مردم متعصب پیرایہ حفظ دیانت ہم بر آن بستہ شود .

بالجمله انگلیسیان در این مقدمه بیک تیرچندان نشان میزنند و همه کار در مگر در ساسیها میفهمانند که حمایت روس نمیتواند آنها را نگاهداری نماید بروسها میفهمانند که آنها در ایران هر چه بخواهند نمیتوانند اجرا کنند باهین السلطان حالی میکنند که نباید سیاست میانه روی را از دست بدهد بالاخره دست از تعقیب امین السلطان بر میدارند تا وقتیکه بتوانند دست او را از کار مملکت داری کوتاه نمایند چنانکه عمال آنها میکوشند از رؤسای روحانی نجف حکم کفر و ارتداد اتابک اعظم را صادر نمایند مسلم است رؤسای روحانی مزبور هرگز بچنین امر اقدام نمینمایند ولیکن عمال مزبور حکمی از جانب آن بزرگواران جعل کرده با گراور متعدد ساخته از نقاط مختلف خارج جوف یاکت بمعاریف ایران میرسانند صورت آن بنظر خوانندگان میرسد .

نگارنده تصور مینماید که اینورقه که ظاهر آمد و اعضاء از رؤسای روحانی مزبور میباشد در موضوع دیگر صدور یافته و سازندگان ورقه آن موضوع را محو کرده در جای آن این موضوع را نوشته اند و قوت میدهد این تصور نگارنده را دیدن تالیفات لغزلی و معنوی و حتی غلط نوشتن آیه شریفه که ممکن نیست از نظر حجج اسلام گذشته باشد و هم تصور میکنم که گراور و طبع این ورقه در مصر یا در کلکته یا در بمبئی باشد چه در عراق عرب هنوز وسائل اینکار درست مهیا نیست و باز قوت میدهد این تصور را آنکه اصل این ورقه که بنظر خوانندگان میرسد در جوف یاکتی بنگارنده رسیده که در مصر بیستخانه داده شده است و اما مضمون ورقه .

بسمه تبارک و تعالی بر قاطبه اهل اسلام سیما ساکنین ایران مخفی نماند که تسلط کفر و استیلاي اجانب بر نفوس محترمه اسلامیه و بخشیدن حریت بفرقه ضاله یایه خذلهم الله و اشاعه منکرات و اباعه منکرات در ایران بحدی رسیده که جای توقف و مجال تأمل باقی نمانده و بومأقیوما در تزیاید و آنچه در مقام تدبیر و رفع این عوامل هائله شدیم اثری ندیدیم و این نیز بر ماثبات و محقق گردید که تمام این مفاسد مستند بشخص اول دولت علیه ایران میرزا علی اصغر خان صدراعظم است و پادشاه اسلام اعلی حضرت مظفر الدین شاهنشاه ایران خلد الله ملکه در نهایت دین داری و رعیت پروری و غایت اهتمام را در حفظ حدود مسلمین داشته و دارند و تمام این مفاسد را این شخص

خائن ملت و دولت اسلام بر آن ذات اقدس اغفال نموده چاره جز اظهار هاشمی الضمیر ندیدیم لهذا بر حسب تکلیف شرعی و حفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است بغیانت ذاتی و کفر باطنی و ارتداد هلی او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین و عامه مؤمنین بدانند که از این بیعت مس باطلوبت میرزا علی اصغر خان جایز نیست و اطاعت او امر و نواهی او مثل او امر و نواهی جبت و طاغوت است و در زمره انصار یزید بن معاویه محسوب خواهد بود قوله تعالی لن يجعل الله الكافرین علی مسلمین سیلا اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا و غیبنا و لینا بتاريخ بیست و یکم جمادی الثانی الاحقر محمد الشرایبانی الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی الاحقر محمد حسن الماهفانی محل مهر فاضل شرایبانی محل مهر ملا محمد کاظم خراسانی محل مهر فاضل ماهفانی الجانی نجیل المرحوم الامیرزا خلیل .

محل مهر حاج میرزا حسین طهرانی .

عجب تر آنکه این حربه مخالفین خارجی و داخلی امین السلطان تا از عراق عرب بمصر و هند رفته بایران برسد امین السلطان با حربه های دیگر دشمنان خود از میان رفته و این حربه نه تنها بی اثر میماند بلکه غرض رانی و اسباب چینی مخالفین او را دلیلی معظم میگردد .

بعد از انقلاب اصفهان و یزد و قزاق با بی کشتی بدیهی است روسها که میداند همه مستند است به نیرنگ بازی رقیب خارجی آنها آرام نگرفته بر دولت فشار میآورند دولت هم برای اسکات آنها شیخ محمد تقی نجفی را از اصفهان بتهران تبعید مینماید شخص تبعید شده هم از اینکار دلنگ نمیباشد و از اینگونه تبعیدها ترفیع مقام و زیادتی شهرت حاصل مینماید چنانکه در دفعه دیگر بهمین عنوان از اصفهان تبعید شده بر احترامات او افزوده شده است بعلاوه چون شخص عیاشی است و در تهران اسباب این کار برای او فراهم تر میباشد هر چند گاه یکمرتبه دوست میدارد چندی در تهران اقامت داشته باشد . در اینوقت که آقا نجفی در تهران است حاجی میرزا هاشم امام جمعه اصفهان که دشمن دیرین خاندان ما و دست قوی بیدادگری ظل السلطان است در رمضان ۱۳۲۱ از دنیا می رود و بدان میماند که دست راست ظل السلطان قطع شده باشد اما نگارنده

از شنیدن این خبر خوشحال نمیشود زیرا که میداند خوشحال شدن از مرگ دشمن دلیل ضعف نفس است خلاصه روز چهارشنبه ۲۲ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ در منزل خود مشغول نوشتن وقایع هستم که خبر میرسد میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم از صدارت معزول گشت و عبدالعزیز میرزای عین الدوله جانشین او خواهد بود و هم خبر میرسد که صدر معزول مصمم شده از راه روسیه بشرق اقصی سفر نماید و از شاه تقاضا کرده مهدیقلیخان مخبر السلطنه مصاحب دی بوده باشد.

تأثیر مسافرت مخبر السلطنه را در کار معارف جدید در فصل بعد خواهیم خواند و همچنین تأثیر عزل اتابک اعظم را .

در اینوقت که اوضاع مملکت از هر جهت درهم و برهم است و دو سیاست مختلف جنوب و شمال در زیر پرده نازکی بایکدیگر در زد و خورد میباشد انگلیسیان میکوشند که نفوذ از دست داده خود را دوباره بدست آورند روسها کوشش مینمایند نفوذ بدست آورده خود را از دست ندهند در فصل های بعد خواهیم خواند چیزی که اینجا لازم است متذکر باشید این است که امین السلطان باینکه پس از معزولی اول و دوباره بر کار آمدن باخلوتیان مظفر الدین شاه تا بیک درجه اظهار همدردی و هم رنگی مینموده با وجود این مورد رودر بایستی بوده و وصله ناهم رنگ بنظر میآمده است از اینرو مختصر ملاحظه از او میشده اکنون که او میرود عین الدوله عبدالعزیز میرزا که از خلوتیان قدیم و محرم همه چیز شاه است و شاه او را عینی میخواند بجای امین السلطان مینشیند اوضاع دربار را میتوان تصور کرد که بدرخانه ایام ولیعهدی مظفر الدین شاه در تبریز بی شباهت نشده باشد خدا عاقبتش را بخیر گرداند .

## فصل چهل و سوم

### دارالفنون تهران و گزارشات

از پیش وعده دادیم شرح حال دارالفنون تهران را در فصلی جداگانه بنویسیم اینک بوعده خود وفا مینماییم پیش از نگارش شرح حال دارالفنون بموجبات تأسیس آن اشاره کنیم در اواسط قرن سیزدهم اسلامی که مراوده ایرانیان با اروپاییان زیاد شد

باقتضای زمان افکاری در ایران بهیچان آمده بخیال میقتند از روشنائی عمر حاضر استفاده نموده یا از ملل مترقیه تقلید و تبعیت کرده باشند اینست که درصدد برهیایند از اروپا معلم بایران بیاورند و از ایران محصل پاروپا بفرستند .

در سنه ۱۲۶۰ هـ بموجب دستخطی که از محمد شاه قاجار در هشتم میزان سال مزبور صادر میگردد یک عده شاگرد از تهران پاریس فرستاده میشود رفتن محصلین مزبور بخارج ضرورتاً روابط فکری ایران را با اروپا مخصوصاً با فرانسه زیاد میکند تا سلطنت بناصرالدین شاه میرسد از یکطرف هیاهوی تمدن و ترقی غرب زیاد شده در خاطر شرقیان تأثیر شدید مینماید و در قلب ایرانیان تازه بفکر تقلید کردن از افکار اروپاییان افتاده نیز تأثیر خود را ظاهر میسازد و از طرف دیگر انقلاباتی دارد در داخله مملکت روی میدهد و خونریزیهایی بنام تنبیر مذهب و غیره میشود که موجب تهییج افکار داخلی و توجه خارجیان باین مملکت میگردد و این احوال مصادف میشود با ریاست شخص وطن دوست باهوش قوی الاراده‌ئی بر امور دولت یعنی میرزا تقیخان امیر نظام که اقدامات عاقلانه آن بزرگ مرد احساسات وطن دوستی ایرانیان را نشو و نما داده روح درستکاری و معارف پروری را ترویج میکند بعدی که از تنبیر اساس سلطنت استبدادی و تأسیس مجلس قانون گذاری هم در محافل خصوصی صحبت بمیان میآید و از جمله کارهای بزرگ آن صدر عالی مقام تأسیس دارالفنون تهران است و این نام بتقلید از نیورسیتیه های خارج باین مؤسسه داده میشود مدرسه دارالفنون سال سیم سلطنت ناصر ی در سال ۱۲۶۶ هـ بنا میشود و در سال ۱۲۶۸ دایر میگردد .

برای تدریس دروس نظام از پیاده و سواره و توپخانه و برای علوم طب جراحی فیزیک شیمی معدن شناسی ریاضیات تاریخ جغرافی نقاشی و زبانهای خارج معلمین اروپایی از فرانسوی اطریشی انگلیسی ایتالیائی جلب میشوند و جمعی از ایرانیان آشنا بزبانهای خارج در دارالفنون استخدام یافته میان معلمین اروپایی و محصلین مترجم واقع میگرددند .

دارالفنون تهران با صورت آبرومندی دایر میشود بشاگردان واجزاء لباس و ناهار میدهند دروس تمام مجانی دولت از هر جهت نهایت مساعدت را در پیشرفت کار

دارالفنون مبدول میداد و ای باب نقس بزرگ در دارالفنون هست که بواسطه نقصان نچربه در بدو تاسیس این مؤسسه عالی آن نقس درست دیده نمیشود و آن اینست که دارالفنون تاسیس میشود و علوم عالی در آن تدریس میگردد در صورتیکه معصلین مراحل تحصیلات ابتدائی و متوسطه را هنوز نپهوده اند و دروس عالی دارالفنون اساس و بنیانی ندارد فقط چیزی که توانسته است بکند شاگرد نیم آشنا بتحصیل در این مؤسسه جمع آوری نماید وجود مکتبخانههای خصوصی در خانه اعیان و اشراف و متمولین مملکت است که اولاً آنها در مکتبخانههای مزبور خواندن و نوشتن فرا گرفته خط و ربط و سیاقی تحصیل کرده اند و اینک اغلب آنها باهر دولت در دارالفنون جمع میشوند.

اعیانزادگان نازپرورده خود در بار آمده بکلی اذزندگانی تحصیلی اجتماعی بخیر مانند يك کله آهوی سهرائی در يك محوطه محدود جمع شده میخواهند آنها را در تحت نظم و ترتیب در آورند و آنها اطاعت نموده تصور میکنند دارالفنون هم مکتبخانه خصوصی آنهاست و رؤسا و معلمین آن لله ما در معلم سرخانههای ایشان.

شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه که از شاهزادگان بزرگ بافضل ایران است بریاست دارالفنون منصوب میگردد امور داخلی آن بعهده رضاقلیخان هدایت لله باشی مفوض میشود و محمد حسینخان اسنهبانی که شخص باعرضه و دارای صفات نیکو میباشد آجودان دارالفنون میشود و برای جلوگیری از نافرمانی بزرگزادگان باهر دولت ده نفر فرانس قرمز پوش یا چوب و فلک معمولی آنهاست بدارالفنون فرستاده میشوند که اعیانزادگان خلاف کار در افرایشان دولتی باچوب و فلک سلطنتی تأدیب نمایند.

دارالفنون تهران در اوائل زندگانی خود بيك مانع بزرگ بر میخورد که او را از سرعت سير باز میدارد و آن اینست که درباریان بی علم و بی خیر از اوضاع روزگار رفته رفته خاطر شاه جوان را از دارالفنون مضطرب ساخته باز میگوبند تحصیلات دارالفنون در مکز معصلین تولید افکار ضد سلطنت مینماید و باینواسطه توجه باطنی شاه را از این مؤسسه کم مینماید خصوصاً که منجبت اصلاحات اساسی و بهبود ساختن اختیارات سلطنت هم بمیان آمده نظریات درباریان را نزد شاه تأیید مینماید در این

حال بزرگتر صاعقه محو کننده از دست اغراض جاهلانه و تحریکات خصمانه رجال نااهل خیانتکار مملکت بفرق ملک و ملت میرسد و رشته حیات امیر کبیر مؤسس و یگانه حامی دارالفنون منقطع میگردد شرح واقعه بطور اجمال آنکه افکار بلند امیر کبیر و عملیات مشمشع او بموجب دشمن طامس آمدن بر او رجال متعصب کهنه پرست نادان و درباریان نااهل بی‌خرد را بر آن میدارد که خاطر شاه جوان بی‌تجربه را از دستور عالی‌مقام خویش ظنین ساخته در مقام عزل او برآیند لکن شاه بملاحظه شاهزاده خانم عزت‌الدوله خواهر خویش که متعلقه امیر کبیر است در اینکار تعجیل نکرده انتهاز فرصت میکشد تا در سنه ۱۲۶۸ که او را معزول ساخته بکاشان میفرستد در موقعی که امیر به‌حمام رفته مأمور شاه با حکم اعدام امیر کبیر به‌حمام وارد شده او را از اراده ملوکانه آگاه میسازد و اختیار طریق اعدام را بخود او وامیگذارد امیر دستور میدهد که قنادر گهای بازوان او را باز کرده بگذارد تا جانش با خون از بدن بیرون برود و اینکار بزمان کمی انجام گرفته پنجه خون‌آلود یگانه مرد وطن پرست ایران بر دیوار حمام کاشان مانند مهر بدبختی بر پیشانی ایران نقش مینندد .

گویند در آنوقت که امیر کبیر از تهران دور میشود بمأمور نظامی دولتی که او را بکاشان میبرد میگوید تصور می‌کردم مملکت وزیر عاقل میخواهد ولی اشتباه کرده بودم مملکت پادشاه عادل میخواهد.

خلاصه بر گردیم بشرح حال دارالفنون که بعد از کوتاه شدن سایه امیر کبیر از سر مملکت عموماً و از سر دارالفنون خصوصاً با وجود بدگمانی که شاه از این مؤسسه علمی حاصل نموده و توجهی که دولتیان بمحو نمودن تمام آثاری که از امیر کبیر باقیمانده دارند میباید دارالفنون بکلی از میان رفته باشد ولی بدو سبب این مؤسسه صوره برهم نمیخورد یکی آنکه شاه از خارجه‌ها ملاحظه دارد و نمیخواهد یا نمیتواند معلمین خارجی را که همه قرارداد با دولت دارند بدون يك عذر موجه جواب بدهد و دیگر آنکه اعیان و اشراف مملکت بی‌برده‌اند که تحصیل اولاد آنها در دارالفنون بهتر و با صرفه تر است از مکتب‌خانه‌های خصوصی که در خانه‌های خود داشته‌اند. و راضی نمیشوند مؤسسه منحل گردد اینست که صورتش باقی میماند بی آنکه باقیماندن معنای آن

رعایت شده باشد دارالفنون علاوه بر اینکه مورد بيمرحمتی شاه و دولتیان واقع است دچار يك بدبختی دیگر هم میشود که روز بروز بر وسعت دائره آن بدبختی افزوده میگردد و آن اینست که بودجه این مؤسسه از بابت حقوق معلمین و اجزاء و خرج لباس و ناهار اجزاء و شاگردان دز موقعی تعیین شده که ارزاق فراوان و ارزان بوده است و هرچه ارزاق گران شده در این بودجه تغییری حاصل نشده و ناچار شده اند از کمیت و کیفیت ناهار و لباس مدرسه بکاهند و اعزاء و اجزاء را کم نمایند تا صورت آن محفوظ بماند و هم جمعی از اعضاء و اجزای دارالفنون که مواجب دولتی هم دارند و جمعی از دوستان آنها و دوستان دوستانشان حقوق دیوانی خود را جزو بودجه دارالفنون کرده اند که سریع الوصول تر باشد اینکار هم بر اغتشاش امر مالیه دارالفنون افزوده است .

بعد از شاهزاده اعتضاد السلطنه ریاست دارالفنون بعليقلیخان مخبر الدوله رسیده است و امور داخلی مدرسه بجعفرقلیخان نیرالملک برادر مخبر الدوله باناظمی محمد حسینخان آجودان ادیب الدوله بدیبهی است چنانکه هیچ چیز دارالفنون شباهت بدارالفنون زمان اعتضاد السلطنه ندارد اوضاع اداری و یا ریاستش هم بهمان نسبت ضعیف گردیده است باین همه نواقص و موانع که در کار دارالفنون و در پیش پای او رسیده است نمیتوان گفت این مؤسسه خدمتی بمعارف مملکت ننموده است بلکه میتوان گفت موفقیت مؤسسين ملی اخیر علی الخصوص در قسمت ریاضیات در نتیجه خدمات دارالفنون میباشد زیرا که انتظامات مدارس جدید و تدریس ریاضیات در آنها بعیده تربیت یافتگان دارالفنون است .

دارالفنون در طول مدت عمر خود در هر رشته از فنون اشخاصی را تربیت نموده که نسبت باوضاع و احوال مملکت وجود آنها ذی قیمت بوده و هست مانند میرزا عبدالغفار منجم و ریاضی دان میرزا محمدخان کمال الملک استاد صنایع مستظرفه ناصرالدینشاه سالی یکمرتبه بدوائر دولتی خود سرکشی میکند از جمله سالی یکروز هم بدارالفنون میرود رئیس دارالفنون مجبور است برای تشریفات ورود شاه مدرسه را تنظیف کرده اطاق پذیرایی را مزین سازد شاگردان را لباس تازه بپوشاند



چند روزی پیش از ورود شاه آبهامشقی نظامی بدهد موزيك مدرسه نظام را که قسمتی از دارالفنون است برای ورود شاه آماده سازد این است که در مدت چند روز ایام سال در دارالفنون آمد و رفت و نشست و برخاست صدا و ندائی شنیده میشود و همچنین در ایام سلامهای عام که قسمتی از دارالفنون هم باید حاضر باشند جنبشی در آن مؤسسه پدیدار میگردد اکنون که چند مکتب ابتدائی بسبب جدید هم با بودجه مخصوص ضمیمه وزارت معارف شده و شورای عالی معارف رسمی که در رأس معارف جدید واقع است در یکی از عمارتهای دارالفنون منعقد میگردد آمد و شد دارالفنون برزیادت گشته آن مؤسسه قدیم بیسر و سامان مانده هم میخواهد سر و سامانی بخود بدهد خصوصاً که از کلاسهای متوسطه جدید باید شاگردان دارالفنون برود در این صورت ناگزیرند در آن مدرسه هم اصلاحاتی نموده باشند خلاصه روز سه شنبه ۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۱ خیر میکنند شورای عالی معارف در دارالفنون منعقد میگردد فضای حیاط مدرسه را باید طی کرد تا باطابق پذیرائی رسید در طی نمودن این فضا حال زار این مؤسسه علمی سالخورده را در برابر نظر آورده چنان مینماید که بدبختیهای آنرا يك يك مشاهده مینمایم و هیولای ویرا مانند مریض در حال نزع مینمیم .

و نباید تصور کرد که جعفر قلیخان نیرالملک وزیر علوم یا رضا قلیخان پسرش رئیس دارالفنون در پریشانی آن مؤسسه زیاد مقصر بوده باشند زیرا که اولاً مؤسسه ملی را که دولت و سلطنت بخواد لفظ بی معنی و صورت بی حقیقت باشد بهتر از این نمیتوان نگاهداشت خصوصاً که حقوق آنها نه تنها ماه بماه بلکه سال بسال عقب بیفتد آنها هم حقوقی که باقتضای زمان و ترقی قیمت اوزاق بنصف مخارج آن وفا نمیکند .

بالجمله بصحن مدرسه وارد میشویم ناظم دارالفنون ادیب الدوله ولد محمد حسینخان ادیب الدوله که بنقل سامعه مبتلاست و ناظمی دارالفنون بورانت باد رسیده مرا استقبال میکند بعضی معلمین و اجزاء هم جمع میشوند در اطاقها درس قیل و قالی شنیده میشود صدای موزیکی بگوش میرسد و معلوم میگردد عید مولود مظفر الدبشاه نزدیک است دارالفنون هم تهیه رفتن بسلام را مینماید .

شورای عالی معارف در تحت ریاست وزیر علوم و معاونت مخبر السلطنه و عضویت

نگارنده و رضاقلیخان رئیس دارالفنون و چند تن دیگر دایر میگردد در این مجلس مقرر میشود کتابخانه قدیم دارالفنون مرکز ثابت شورای عالی معارف باشد در تحت نظر رضاقلیخان و هم در این مجلس درجایجا شدن بعضی از مدارس ملی که از روی نقشه تهران جای آنها مناسب نیست قراری داده میشود باز در این مجلس مخیر السلطنه از توجه بحال مکتبخانه های سر گذرها و وضع ناهنجار آنها صحبت میدارد که شاگردان آنها را بمدارس ملی ببرند و یا آنکه چند مکتبخانه را یکی کرده در خانه های جمع نموده يك مکتب ابتدائی دایر کنند و نیز در این مجلس نگارنده در خصوص لزوم تأسیس مکتب دوشیزگان صحبت طولانی میدارد بی آنکه بتواند بفوریت نتیجه ای بگیرد.

روز سه شنبه ۱۵ جمادی الثانیه مجلس شورای عالی معارف در محل ثابت خود منعقد میگردد این مجلس قسمتی بکله گذاری وزیر علوم از دولت و قسمتی در تعقیب مذاکرات گذشته درجایجا نمودن مدارس و قسمتی بتوسط مخیر السلطنه بشوق نمودن از وزیر علوم و بیشتر توجه کردن بحال و کار معارف میگردد.

روز پنجشنبه ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۲۱ چون روز جلسه شورای عالی معارف است و مسلم شده مخیر السلطنه باتفاق اتابك مسافرت خواهد کرد شرحی با نوشته از پیش آمد کار معارف که نازه دارد سر و صورتی بخود میگیرد بعد از مسافرت از اظهار نگرانی مینمایم و مینویسم :

هزارهتش بر آرد زعانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست  
مخیر السلطنه جواب مینویسد :

بای قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست  
و علاوه مینماید که البته امروز جلسه شورای معارف خواهد بود منمهم برای  
وداع حاضر خواهم شد در اینروز شورای عالی معارف منعقد میگردد مخیر السلطنه  
چند دقیقه حاضر شده بی آنکه دخالتی در کارها و یا آنکه شرکتی در صحبتی کرده  
باشد اسناد کارهای معارفی را تحویل داده خدا نگهدار گفته روانه میشود پس از رفتن  
مخیر السلطنه سکوت طولانی در مجلس حکمفرما میگردد چه عمده ناطق مجالس او  
بوده و نگارنده او که رفت نگارنده هم از یکطرف بواسطه مسافرت دوست فعال خود

در حال تأثر است و از طرف دیگر نمیدانند کدام يك از اعضای مجلس و یا چه شخص از خارج معاون وزیر علوم میشود ورشته کارهایی را که مخبر السلطنه انجام میداده کی بدست خواهد گرفت .

ولی این مجلس خصوصیتی دارد که نمیتوان کارش را بسکوت گذرانید زیرا که برای تأسیس روزنامه معارف و نشر اخبار معارفی میرزا محمد حسینخان فروغی ذکاءالمالك را دعوت نموده ایم و برای ترتیب کتب هندسه و ریاضی حاج میرزا عبدالغفار نجم الدوله دعوت شده است و هر دو حاضر گشته اند باید تکلیف آنها را معین کرد آنها هم مانند دیگران در حال بهت هستند تنها از صورت وزیر علوم آثار بتاقت هویدا است در صورتیکه میباید بواسطه دور شدن معاون و داماد خود دلتنگ بوده باشد پلی وزیر علوم خوشحال است که شاه فرموده بعد از عزل اتابك اعظم و تشکیل دولت جدید وزراء هر يك در کار خود استقلال خواهند داشت در صورتیکه برای دولت بی قانون بی اساس و سلطنت استبدادی که معنی وزارت فقط برای شخص اول مملکت است این فرمایشات ملوکانه غیر از الفاظ فریب دهنده چیزی نخواهد بود هر چه شاه و شخص اول مملکت بخواهند میشود هر چه را نخواهند نمیشود چه وزیر مستول باشد و چه نباشد. نگارنده در این حال متذکر میشود که خوب است از وزیر علوم تقاضا شود رضا قلیخان پسرش را معاون قرار داده رشته امور مدارس را بار بسپارد و البته بسیار مایل خواهد بود که از پسرش ترویج شده باشد و شخص خارجی هم بجای مخبر السلطنه انتخاب نگردد که موی دماغ وی بوده باشد برای ما هم خوب است که بارضا قلیخان کار کنیم تا با يك شخص ناشناس که معلوم نیست با ما چه رفتار نماید رضا قلیخان هم این ترصد را دارد و حواسش جمع رسیدن باین مقام است .

خلاصه این اندیشه را فوری عملی نموده از وزیر علوم تقاضا میکنم چند دقیقه صحبت محرمانه بداریم مطلب را با او گفته اظهار مرت میکند و میگوید بشرط آنکه همان همراهیها که با مخبر السلطنه میکردید با رضا قلیخان هم بکنید با او بسیار در کارها با شما شور نماید پس از اطمینان از وزیر علوم مطلب را علنی کرده حاضرین همه همراهی میکنند و رضا قلیخان بجای مخبر السلطنه منصوب میگردد در

۲۹ جمادی الثانیہ ۱۳۲۱ اتابک اعظم و مخبر السلطنہ از تہران روانہ میگردند .

بعد از رفتن مخبر السلطنہ صلاح دیدہ نمیشود کہ روزنامہ مخصوص برای انجمن معارف تاسیس گردد و باذکار الملک صحبت میشود کمک خرجی بوی دادہ شدہ اخبار معارف را در روزنامہ تربیت در ورقہ جداگانہ نشر نماید با نجم الدولہ ہم قراری در ترتیب کتب ریاضی دادہ میشود و این مجلس منقضی میگردد .

روز پنجشنبہ دوم رجب ۱۳۲۱ مکتوبی از رضاقلیخان میرسد کہ امروز روز جلسہ شورای عالی معارف است زودتر بیاید دستخط همایون رسیدہ است قرابت خواهد شد روز مزبور مجلس منعقد میگردد علاوہ بر اعضای شورای عالی معارف معلمین ایرانی و فرنگی دارالفنون ہم حاضر میشوند وزیر علوم ہشاشت فوق العادہ دارد مدنی مجلس در انتظار رسیدن دستخط همایونی است بالاخرہ گماشتہ دبیر الملک پسر میرزا نصر اللہ خان دبیر الملک کہ وزیر رسائل است آمدہ با کتی در دست دارد ہمہ با احترام دستخط شاہ سر با ایستادہ دستخط خوانندہ میشود حاصلش آنکہ دبیر الملک همانطور کہ وزیر علوم بودہ است باز ہم خواهد بود بعد از این مجلس روزی با رضاقلیخان نشستہ کسر چہار مدرسہ علمی را معین مینمائیم کہ مدرسہ ادب ہم یکی از آنهاست و در این سال مقرر شدہ است کسر آنرا دولت بپردازد و اعانہ بہ مدرسہ ابتدائی کمالیہ دادہ شود و این دو قسمت اندکی موجب آسایش خیال نگارندہ میشود کہ بیش از این آلودگی مالی بکار مدارس پیدا ننمایم خصوصاً کہ مذاکرہ میشود دولت بتندیج قروض اساسی مدرسہ ادب را ہم بپردازد .

در این ایام قضیہ نزاع طلاب علوم دینی تہران و مضروب واقع شدن آقا سید عبداللہ بہبہانی روی میدہد شرح واقعہ آنکہ :

بر سر تولیت یکی از مدرسہ های دینی تہران دو دستہ از طلاب نزاع کردہ چند نفر از دو طرف مجروح میگرددند و یکطرف بخانہ آقا سید عبداللہ بہبہانی کہ از طرفداران جدی میرزا علی اصغر خان اتابک معزول است پناہندہ میشوند دستہ مخالف این طلاب شبانہ با آقا سید عبداللہ در حالیکہ سوارہ از برابر جلو خان مسجد شاہ میگذرد برخوردہ

اورا باچوب بقصد کشتن میزنند وقاطر سواری او رم کرده او را از میان مهر که زنده بیرون میبرد.

همان شب جمعی از روحانیان و ائمه جماعت بمنزل سید رفته اجماعاً بعین الدوله که باریاست وزرا، وزارت داخله حکومت تهران راهم دارد شکایت مینمایند عین الدوله شاید بی میل نبوده است وهنی باقاسید عبدالله برسد اینک هم موقع را مفتنم میشمارد که آب چشمی از معممین تهران که امین السلطان زیاده از حد بآنها پروبال داده بود گرفته باشد این است که جواب میدهد دولت حاضر است طلاب شرود را سیاست نماید بشرط آنکه شماها خود از آنها توسط نمایندگان آقاییان ملتزم میشوند که توسط نکنند و مأمورین دولت رؤسای طلاب را از هر دو دست گرفته شب در نظمیة معیوس میدارند و فردای آنروز همه را زنجیر بگردن در گاری ریخته باسوار نظام و میر غضب و فرانس و هیاهوی بسیار باردومی که در خارج شهر زده شده برده آنجا یکیک را درغل و زنجیر سوار استر کرده باردیبل تبعید مینمایند و بعضی از آنها را که از خانه آقاسید عبدالله باهر او در حضرت عبدالعظیم تحصن جسته اند در صحن مقدس زنجیر میکنند و هر قدر از طرف روحانیانی که در التزام عدم توسط شرکت نداشته اند توسط میشود هیچ فائده نمیبخشند این اقدام دولت موجب رعب عامه و مخصوصاً روحانیان و روحانی نمایانی که تصور نمیکرده اند بشخص معممی آنها طلبه بتوان اهانت کرد میگردد از طرف دیگر عموم طلاب از آقا سید عبدالله و تمام روحانیانی که التزام عدم توسط داده اند متغیر میگرددند و بالاخره بمنزله اظهار قدرت و حیاتی است که از رئیس دولت حالیه میشود گرچه هنوز مقام ریاست وزرا، باصداقت را در سماء دارا نمیباشد و هم یکی از قضایا که موجب کدورت میان عین الدوله و آقاسید عبدالله بهیچانی میشود قضیه ایست که نگارنده راهم در مدت طولانی دچار زحمت جانی و حالی مینماید شرح قضیه آنکه مدتی است نگارنده در صدد میباشد برای مدرسه سادات مکان ملکی تهیه نمایم و صورت نمیکرد مکرر بارجال دولت در این باب صحبت میدارم و کسی مساعدت نمیکند در این ایام یکی از زنهای معروف تهران که اهل کرمان است وفات میکند بی آنکه وارثی داشته باشد خانه و مختصر اسباب خانه دارد آقاسید عبدالله میفرستد در خانهای او را مهر و موم میکنند که ضبط

نماید خیر بحکومت تهران میرسد شاهزاده حاکم تهران و وزیر داخله نمیخواهد روحانیان باینگونه عملیات خود مداومت دهند خصوصاً از دخالت آقا سید عبدالله که با او موافقت ندارد دلشک است از طرف دیگر نمیخواهد خود با او طرفی شود این است که بغیال میفتد ایشمال را بمدرسه سادات بدهد که بفروشد و تهیه منزل ملکمی بنماید و تصور میکند قوت مدرسه آنهاهم مدرسه سادات میتواند تصرفات سید جبارگیری نماید ایشانکار را میکند و بتوسط رئیس نظامیه تهران حکمی نزد نگارنده میفرستد که این اموال متعلق است بمدرسه سادات نگارنده تا اینوقت نمیداند مطلب چیست و تعجب میکند که رجال دولت بصرافت طبع درصدد تهیه منزل ملکمی برای مدرسه سادات بر آمده باشند همینکه میفرستم تصرف نمایند قضیه کشف میشود ناچار بطور خصوصی نسبت بسید تأدب کرده از او میپرسم اگر ناراضی است صرف نظر نمایم ظاهراً اظهار ناراضی نمیکنند ولی عقده‌ای میشود در قلب او که تازه است از تلافی نمودن و در دسر بمن رساندن صرف نظر نمی‌نماید خوشبختانه ایشمال بمدرسه سادات هم وصال نمیدهد چونکه صلاحیت ندارد باین ترتیب که متوفات طلبکار بسیار دارد و نگارنده ناچار میشود آنها را راضی نماید و بالاخره مختصری میماند که برای او وارثی در کرمان پیدا شده تسلیم او میگردد اما این قضیه یکی از قضایائی است که در مدت دو سال مرا دچار زحمت بسیار میکند از جمله میرزا محمد کرمانی صاحب کتاب بیداری ایرانیان که بنظر نگارنده بهتر این بود بیداری در آن کتاب بیدخواستی تعبیر میگشت با من طرف شده از هر گونه هتاک زبانی و قلمی در روزنامه نوروزش دریغ نمیدارد که چرا تقاضای او را باینکه کرمانی بوده است و اهل ولایت متوفات و از من تقاضا کرده بهره‌ای از این مال منحوس با او بدهم نپذیرفته‌ام.

این شخص پیش از این از اجزای پدرم بوده است و اکنون از بستگان آقا سید محمد طباطبائی و ناظم مدرسه اسلام است بهر صورت بموجب اصولی که در زندگانی اختیار کرده‌ام نمیتوانم از راه صحت قدم بیرون بگذارم و ناچار دچار اینگونه حمله‌ها از ارباب غرض میگردم دریغ از نقصان اخلاق.

وهم در این ایام خبر میرسد که امین الدوله میرزا علیخان از شاه رخصت یافته است

بخاک ایران بازگشت نماید و بگیلان رسیده در لشتنا ملک خود اقامت گزیده است. امین الدوله بعد از معزولی از صدارت میخواست در همین ملک امر احویات کند ولی امین السلطان راضی نشده حکم تبعید او را از خاک ایران صادر کرد امین الدوله به حجاز رفته بققاز مراجعت نموده تا اینوقت با خانواده خود در مملکت اجنبی اقامت داشته اکنون که امین السلطان معزول میگردد امین الدوله اجازه ورود بایران یافته در گوشه ملک گیلان مقیم میگردد.

نگارنده تبریک ورود او را بضمیمه شرح گرفتاری و ابتلای خویش بکار معارف مکتوبی بوی نوشته میفرستم در ماه رمضان ۱۳۲۱ بمضمون ذیل جواب میرسد:

شبه نعمانکه در اینماه عزیز راه فیض و سعادت باز است و درهای رحمت فراز خط شریف که نعمت غیر منتظره بود چون دولت بیدار ببالینم آمد راست است که با مقامات معنوی و ارتباط قلبی از طرف جنابعالی بگفتن و نوشتن محتاج نیستم و عندی سکوت و الهوی بشکام اما باز طالع رقمه کریمه مبلغی اثر داشت و در این ناتوانی و نقامت که هستم خاصیت آ بحیات بخشید.

از دوران دهر و احوال زمانه نالیده اید که با آزادگان دائم بکین است.

بقول شمس المعالی قابوس هل عاند الدهر الا من له خطر میخواستید در هدایت قوم و رفع غبارت و جهل و ارت اجداد ظاهرین باشید و از عنکرین جو روز رحمت نیبیدتصوری است محال بجناب مستطاب شریعتمدار آقا دامت برکاته در اتزوا و انقطاع ناسی و افتخار نفرمائید آنقدر ایدل که توانی بگوش.

این مردم خواه ناخواه باید آدم شوند و مسلمان باشند از مغلوبیت کفر بجهند تنگ ایمان و اسلام و مایه خجالت شارع مقدس ارواحفداه نشوند هر که در این راه حق قدسی بردارد با قلمی بر کاغذ بگذارد البته مأجور است خسته نشوید خداوند مدد خواهد کرد.

رسیدن این مکتوب از آن شخص بزرگ نگارنده را ب مداومت دادن بخدعات معارفی و ملی با هر قدر زحمت و خسارت که در برداشته باشد تشویق مینماید.

در این ایام محمد صفی خان پسر محمد حسینخان ادیب الدوله که ناظم مدرسه

علمیه و شخص در ستکاری است بعنوان شورای عالی معارف انتخاب میشود و سمت مفتشی مدارس را هم عهده دار میگردد نگارنده و رضاقلیخان و محمد صنی خان هیئت اصلاح کننده مدارس در رسیدگی بامور معارف جدید میگرددیم مجالس عدیده با یکدیگر مینشینیم راه اصلاح مدارس را در نظر گرفته از طرف وزارت معارف بموقع اجراء میگذاریم .

شورای عالی معارف هم در هفته یکمرتبه در کتابخانه قدیم دارالفنون منعقد میگردد و آنچه بتواند در پیشرفت کار معارف جدید کوشش مینماید .  
و هم در این ایام عین الدوله وزیر اعظم میشود و دیگران از وزراء و رجال باطاعت کامل نمودن از او تن در میدهند .

عین الدوله بشاه وعده میدهد که تا اول سال نو خرج و دخل مملکت را مساوی ادارات دولتی را منظم و اغتاشات داخله مملکت را رفع خواهد کرد شاه بوعده های او امیدوار شده و بدستور وی از بخششهای بیجائی که مینماید تا یک اندازه خودداری مینماید .

وزیر اعظم حکام ولایات را تماماً بمركز احضار کرده و دستورالعملها در امور مالیه و انتظامات کشوری بآنها میدهد تاچه اندازه اثر کند و تا چه پایه در اصلاحات موفقیت حاصل نماید و هم در این ایام وفات ناگهانی حاج میرزا زین العابدین امام جمعه تهران داماد ناصرالدین شاه اتفاق میافتد .

امام جمعه اول روحانی شهر ایران است که از راه اروپا سفر حجاز میکند تا یک اندازه دنیا را ببیند و از اوضاع روزگار باخبر میگردد .

امام جمعه بیداران و آزادیخواهان ایران را میشناسد در موقعبه ملکم خان در تهران فراموشخانه تأسیس کرده امام جمعه هم از واردین بوده چشم و گوشش باز است و اگر بعد از این سفر زندگانش بطول میانجامد ممکن بود مملکت از وجود او استفاده کند ولی اجل مهلت نمیدهد و بعد از ورود بتهران که از طرف عموم خلق نهایت اعزاز میبیند بفاصله هفت روز در سن شصت و چند سالگی در شب شانزدهم ذی القعدة ۱۳۲۱ بواسطه کسالت حالی بدروود زندگی میکوبد .



این شخص بواسطه اینکه جنبه دولتی و ملت‌پروری داشت و شغور، خوش فطرتی بود وجودش در میان روحانیان و روحانی نمایان ایران مفتخرم شمرده میشد.

## فصل چهل و چهارم

### خطر جدید مدارس و نظایر بمدارس قدیم

چنانکه در فصل ۴۲ نوشته شد در تعقیب قضایای فجع اصفهان دولت شیخ محمد تقی نجفی را به تهران احضار میکند آقا نجفی مدت طولانی در تهران میماند و از همراهی تجار و کسبه اصفهانی متیم تهران استمداد نموده مسجد و مشرب و ریاستی بدست آورده ضمناً بخوشگندانی میپردازد.

ظلال السلطان حاکم اصفهان هم بعد از مردن امام جمعه اصفهان چون میبیند اگر آقا نجفی زود مراجعت کند بدون مانع و رقیب دائره ریاست شرعی خود را وسعت میدهد و ممکن است موی دماغ وی بشود بهر وسیله باشد اسباب طول اقامت او را در تهران فراهم میآورد و حتی آنکه به خانواده ما متوسل میگردد که برای طول توقف او اسباب چینی نمائیم بی آنکه از این توسل استفاده‌ای کرده باشد.

آقا نجفی بعد از مدتی توقف تهران میبیند مردم آن اقبالی را که او انتظار دارد بار داشته باشند ندارند و میفهمد که روح نومی در این شهر هویدا گشته که آن روح بر ضد خرافات و آخوند پرستی و هدلس پروری است و تصور میکند این روح از کالبد مدارس جدید بروز کرده و یا اگر از جای دیگر هم بروز کرده باشد از مدارس جدید تقویت میشود چشم و گوش مردم بی‌دری بازتر میگردد و حتی دارد این تصور را بکند زیرا که چند هزار طفل که روزها در مدرسه‌ها درس میخوانند شبها در خانهای خود تحصیلات خویش را برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود نقل کرده رفته رفته چشم و گوش آنها هم تابک اندازه باز شده میفهمند غیر از این ویرانه بدبخت که ناهش ایران است جاهای دیگر هم در دنیا هست که همه چیزشان از ایرانیان بیشتر و بهتر است حتی خیرات و میراث و نوع پرستی آنها که هر که بیشتر داشته باشد باهل بهشت بودن سزاوارتر است از ما افزون است و نمیشود تصور کرد که بهشت را خداوند خلق کرده

باشد برای مشتی مردم خرافت پرست که بیشوائی امثال آقا نجفی از هر دری اذ درهای آن  
 بخواهند وارد کردند خصوصاً که روحانی نمایان بسواد بی علم بدعمل پول دوست  
 و شہوت پرست را هم در میان رهبران بیہشت مشاهده مینمایند و برستی عقیدہ آنها  
 افزوده میگردد بدیہی است شخصی کہ در املاک خود و املاک مردم آنقدر مالکیت  
 داشته باشد کہ بعد از اسباب چینی بسیار برای ندادن مالیات املاک خود بدولت و  
 سرشکن نمودن عالیانہای خود بر املاک دیگران سالی شصت ہزار تومان مالیات  
 بدولت بدهد در قرن بیستم ہر قدر ہم کہ مردم کم ارداک باشند نمیتواند بآنها بگوید  
 من اعتنا بدنیہ و مال دنیا ندارم و حساب بیش از بانصد تو مان را نمودن نمیتوانم چنانکہ  
 مکرر شدہ است وقتی میخواہد بگوید ہزار تومان میگوید دو بانصد تو مان و خجالت  
 نمیکشد از شنوندگان چونکہ باین تحمقہا عادت نمودہ و ترک عادت موجب مرض است .  
 بغاظر دارم ایامی کہ در نجف در حوزہ درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی  
 تحصیل علوم شرعیہ میکردم روزی با استاد خود در ضمن صحبت و بطور خصوصی گفتم  
 ہمنام شما (یعنی آقا سید کاظم یزدی کہ جنبہ عوام فریبی داشت) بواسطہ صورت حق  
 بجانمی کہ بخود میدہد عوام را جمع کردہ نماز جماعت مفصلی دارد در صورتیکہ  
 در نماز جماعت شما غیر معدودی از خواص طلاب کسی حاضر نمیکرد و دو برای ارادتمندان  
 شما دیدن وضع این دو مجلس نماز جماعت ( کہ یکی در صحن مقدس و دیگری در  
 بالای مہتابی کفشکن منعقد میکرد) ناگوار است استاد معظم کہ شخصی مہادی آداب  
 موقر خوش لباس و پاکیزہ بود جواب داد من خود این مطلب را ملتفت ہستم ولی  
 دنیا ارزش ندارد کہ انسان برای جلب قلب عوام کہ نہ با قبائلان اعتباریست و نہ  
 بادبارشان تحقق نماید .

خلاصہ آقا نجفی در این سفر دولت را بخوبی اعتنا مینماید بواسطہ اینکہ نہ شاہ با خوندهای  
 قشری اعتقادی دارد نہ شاہزادہ رئیس دولت بآنها وقتی میگذازد آزاد میخواہان و  
 اشخاص متورالفکر ہم کہ اینگونہ اشخاص عوام فریب را دوست نمیدارند عوام ہم تا  
 یکدرجہ فہمیدہ اند کہ زہد و تقوی باین اندازہ تمول در ایندرجہ شہوت رانی و عیاشی  
 منافات دارد اینست کہ مثل سابق اطراف جمع نشدہ و نمیشوند از طرف دیگر نگارندہ

را ملاحظه میکند در تهران طرف توجه خواص شده و بواسطه خدمت بی‌اجر و مزد دنیایی که با اولاد خاس و عام مینمایم عوام هم نظر مهربانی بمن دارند در صورتیکه مکرر بصرافت طبع خود و با بتجریک حاکم اصفهان درصدد اعدام و افشای من بوده است و موفق نشده البته بر او ناگوار است خصوصاً که تصور میکند در طول اقامت او در تهران وجود نگارنده مداخلت دارد .

بالجمله بهر ملاحظه هست برای اینکه مرا آسیبی رسانده باشد و وسیله شهرتی بدست آورد و دولت را مرعوب ساخته برای همراهی با خودش حاضر نماید در ماه شعبان ۱۳۲۱ به خیال میفتد تعرضی بمدارس جدید نموده باشد و چون بنهایی نمیتواند باینکار موفق گردد خصوصاً که میبیند شاه و دولتان با مدارس جدید همراهند و روز بروز کارمدارس بالا میگردد اینست که تدبیری بنظرش رسیده درصدد میشود از علمای نجف اشرف عریضه تلگرافی بتوسط او بشاه صادر گردد که این مدارس برای عالم دیانت مضر است امر بفرمایند آنها را منحل نمایند .

آقا نجفی صورت تلگرافی را که باید از طرف علمای نجف صادر گردد نوشته در حضور بعضی از خوای خود از تجار و طلاب جوف پاکت نهاده با شرحی که یکی از منسوبان خود ساکن نجف مینویسد میفرستد و تقاضا میکند که بفوریت گرچه مصارف و مخارجی هم داشته باشد این تلگراف را بامضای رؤسای روحانی رسانده با قصد بغایتین بفرستد و از آنجا بتوسط آقا نجفی بشاه مخابره شود .

و باید دانست که اوضاع نجف و احوال اطرافیان رؤسای روحانی هم مانند سایر اوضاع و احوال مملکت منزله نیست و اشخاص طماعی در اطراف آن حوزه مقدس راه یافته بساختن نوشتجات و تقلب نمودن در مهر و امضای آن ذوات مقدس جلب منفعت مینمایند و از هر گونه بیدبانتی دریغ نمیدارند در اینصورت تلگرافی بامضای رؤسای روحانی مزبور آنهم بتقاضای آقا نجفی و بواسطه کسان او در نجف و با استطاعت و دست بازی که دارند چندان مشکل نیست .

خلاصه همان ساعت که این مکتوب لاک شده سفارشی از طرف آقا نجفی بیستخانه تهران فرستاده میشود یکی از تجار محرم او که بمعارف هم بی‌علاقه نیست خبر این

واقعه را بنگارنده میدهد و میگوید چون میدانم آقا نجفی برای خدا باین کار اقدام نکرده است و ببقای مدارس جدید علاقمند هستم و اگر این تلگراف احیاناً باعضای رؤسای روحانی بشاه برسد با بودن آقا نجفی در تهران ممکن است لطمهائی بمدارس برسد از این جهت بعضی خدمت بمعارف شما را مستحضر ساختم هر طور میتوانید جلوگیری نمائید که خطری متوجه معارف نوس ما نشود و اگر بنورندارید دولت بفرستد در پستخانه عین مکتوب را ملاحظه نماید و اگر این تلگراف باعضای علمای نجف رسید و برگشت بداند از اینجا فرستاده شده است و فرستنده کی بوده و بچه مقصود بچنین کار اقدام نموده است .

نگارنده بلافاصله وزیر علوم را از قضیه مسبوق ساخته را یرتی تنظیم کرده اظهار میشود که اگر لازم میدانند امر صادر گردد در پستخانه عین مراسله و صورت تلگراف مشاهده گردد و راهرت بتوسط عین الدوله نزد شاه فرستاده شده دستخط همایون صادر میشود که باز کردن پست لازم نیست اگر این تلگراف امضا نشد و برگشت که هیچ با اگر آمد وزیر علوم خدمت خود را از پیش انجام داده است .

یکماه و نیم تقریباً از این تاریخ میگذرد روزی خبر میآوردند که آقا نجفی در حضور جمعی از طلاب اظهار میدارد که علمای نجف بتوسط من تلگرافی بشاه کرده تقاضا نموده اند مدارس جدید بسته شود با اظهار خیرشمالی بسیار بفاصله چند ساعت طلابی که از مدارس جدید دانشنگ هستند بسبب اینکه مکتبخانههای سرخانه اعیان و اشراف را منحل نموده و نان آنها را قطع کرده است این خبر را در شهر منتشر میازند خبر بمدرسه ها رسیده موجب نگرانی تمام مدیران و اعضاء میگردد غایتی از آنکه بواسطه اقدام سابقی که شده است بر این تلگراف هیچ اثر مترتب نیست مذاکره آقا نجفی را در حضور طلاب باز نگارنده بوزیر علوم اطلاع میدهد و او بهرین شاه میرساند آقا نجفی یقین دارد تیر تدبیر او بهدفع آمده مدرسه ها بسته میشود و دکان بی رونق او بواسطه این فتح که نموده است رونق خواهد گرفت عرض بشاه عریض کرده تلگراف را لغاً میفرستد و ضمناً یکی دو تقاضا هم غیر از اجرای درخواست رؤسای روحانی نجف از شاه میکند شاه در جواب خطاب بمین الدوله دستخط مینماید بآقا نجفی بگوید

تقاضاهای دیگر شما بر آورده است ولی راجع بتلگراف علمای نجف جواب آنها را  
ما خود مستقیماً خواهیم داد شما در اینکار دخالت ننمائید عین الدوله جواب آقا نجفی را  
میدهد و سواد جواب را برای وزیر علوم میفرستد .

آقا نجفی بعد از مایوس شدن از مساعدت دولت بکلی انکار میکند که چنین  
تلگرافی از نجف رسیده باشد و میفهمد که ضدیت او بامدارس جدید بی نتیجه است و  
هم میفهمد که اقدامات او بر ضد نگارنده اثری ندارد و از طرف دیگر دانسته که ناراضی  
شدید من از او ممکن است در تأخیر افتادن کار او مؤثر بوده باشد این است که در  
مجالس لحن خود را نسبت بنگارنده تغییر داده بنای اظهار مهربانی را گذارده بالاخره  
تقاضای ملاقات کرده نگارنده هم بمصاحبت در منزل امام جمعه تهران از او ملاقاتی  
مینماید و بهمین اکتفا شده میگردد بی آنکه کمترین مناسبت در میان حاصل شده باشد.  
کار مدارس هم بواسطه اعتنا ندادن دولت بتقاضای چهار نفر از بزرگترین  
رؤسای روحانی نجف و بتوسط آقا نجفی در بستن آنها قوت میگیرد وزیر علوم هم تشویق  
میشود که بهتر از پیش در کار مدارس تازه مساعدت نماید افسوس که نه حال شخصی او  
نه احوال مملکت اقتضا دارد که قدم راستختری رو بمعارف برداشته شود .

نگارنده پس از گذشتن این خطر در شورای عالی معارف ایستادگی میکند که  
دستور جامعی نوشته شود و عموم مدارس چه دولتی و چه ملتی مطابق آن دستور  
رفتار نمایند و هم برای جبران کسر مدارس در نظر گرفته شود که بر شهریه شاگردان  
افزوده شود و از مخارج بیپوده کاسته گردد لکن هیچیک از این دو مقصود صورت نمیگیرد.  
در این ایام که حکام ولایات عموماً بتهران احضار میشوند ظل السلطان حاکم  
اصفهان هم بتهران میآید اشخاص خوشبین تصور میکنند احضار حکام عموماً بمرکز  
برای اجرای اصلاحاتی است که دولت جدید در نظر دارد در صورتیکه اینطور نیست  
بلکه بیشتر بانراض خصوصی منسوب است تا بنرضهای ملکی عین الدوله از احضار  
حکام چند مقصود دارد یکی آنکه اظهار قدرتی کرده باشد و حکام از نزدیک او را  
بشناسند. دوم آنکه هر کدام برای او هدیه و تقدیمی بیاورند و باز برای بازگشت نمودن  
بمحل مأموریت خود تقدیمی قابلی باو بدهند . سیم اسناد مالیاتی را از آنها بگیرد

و هر چه بتواند بواسطه تحمیل اضافه مالیاتها و تیولات و غیره بار آنها را سنگین نماید یعنی باز دوش مالیات دهندگان را زیاد نماید. چهارم کسه تیاک اندازه نوعی شمرده میشود این است که از حکام سند بگیرد خرج تراشی نکنند و وجوه را بصندوق خزانه داری که در تحت نظر میونوز بلجیکی است تمرکز دهند.

بدیهی است ظل السلطان یکی از اشخاصی است که کسه عین الدوله برای استفاده کردن از تمول سرشار او پیش از دیگران انتظار دارد او هم تا آنجا که ممکن است خست بخرج میدهد و دست آخر با کمال مخالفت که ظاهراً با آقا نجفی بروز میدهد برای پیشرفت کار خود سرآبا اوساخته نزد دولت آزاد توسط مینماید در صورتیکه اوائل ورودش بتهران علنی در مجلس از او بدمیگوید و تمام فتنه و فساد اصفهان را باو نسبت میدهد و در عین حال معرمانه بوی پیغام میدهد که بدگویی من از شما برای اینست که دولتیان تصور نکنند ما باهم ساخته ایم و بالاخره اصلاح کار شما بدست من خواهد شد معلوم است اهل دنیا زبان یکدیگر را بهتر میدانند و همدیگر را بهتر میشناسند و اطمینان دارند این بدگوییهای ظاهری با اساس اتحاد و ارتباط آنها خدلی نمیرساند.

خلاصه اشخاصی که انتظار داشتند دولت اجازه ندهد آقا نجفی دیگر باصفهان برگردد و تصور میکردند حکومت اصفهان ظل السلطان هم پایان یافته است و دیگر باصفهان بازگشت نخواهد کرد و هم از کدورت این دو نفر با یکدیگر میشود برای دفع شر آنها از سر مردم اصفهان استفاده نمود بکوقت خبردار میشوند که ظل السلطان واسطه اصلاح کار آقا نجفی است در نزد دولت و بزودی برادر وار دست همدیگر را گرفته باصفهان میروند و بهمان کارها که اشتغال داشته اند مشغول میگردند.

در این آمدن ظل السلطان بتهران با وقایع گذشته که در فصل ۴۳ نوشته شد بدرم از ظل السلطان ملاقات نمیکند خصوصاً که عایل المزاج است و انرا اختیار نموده نگارنده هم از او دوری مینماید تا اینوقت که محقق میشود او و آقا نجفی با یکدیگر ساخته و بقول عوام روی هم ریخته اند و متفقاروانه اصفهان میشوند بخیال میفند برای آسایش برادر در اصفهان و جلوگیری از اختلال در امر معاش خانواده با ظل السلطان بظاهر از در صالمت در آیم ظل السلطان هم بواسطه اینکه خواهر زادگان او با او

طرف هستند و با خانواده ما مربوط میباشند مبادا در غیاب او بتوانند از دشمنی ما با ظل السلطان استفاده نمایند مایل شده است طرح آستی ریخته شود بهر وسیله هست اسباب اینکار فراهم شده آمد و رفتی حاصل میشود صورت ظاهری محفوظ میگردد نگارنده در یکی دو ملاقات خصوصی که با او میکند آنچه را در دل دارد باز میگوید و خسارت های مادی و معنوی که بخانواده عارضانیده است همه را بیما لحظه با شرح میدهد ظل السلطان تصدیق کرده میخواهد بگوید دشمنی امین السلطان با من و حمایت نمودن او از شما سبب شد که این صدمات بر خانواده شما وارد گشت حال آنکه او از میان رفته است من حاضر گذشته ها را تلافی نمایم خلاصه ظل السلطان تعهد میکند که دست از دشمنی کشیده خسارت های را که وارد آورده است تلافی نماید .

ظل السلطان آقا میرزا مهدی برادر سیم مرا که دارای اخلاق پسندیده و شخص فاضل ادیبی است و مدتی است بواسطه دشمنی ظل السلطان در تهران مانده باصفهان بر میگردد و در بازگشت خودش باصفهان با برادر بزرگتر من اظهار مهربانی مینماید ولیکن کجا تلافی میکند این اظهار مهربانی ها خسارت بسیار را که بدست این شخص و هم دستانش بخانواده ما رسیده است .

و هم در ماه ربیع الاول ۱۳۲۲ میرزا علیخان امین الدوله در گوشه اشتهای رشت با يك عالم اندوه از دار دنیا میرود ایرانیان عموماً معارفیان خصوصاً از فقدان او متأثر میگرددند .

و اما اوضاع معارف در این ایام نه از شورای معارف کاری ساخته میشود و نه از وزارت علوم و نه بر سعی و کوشش نگارنده انری مترتب میگردد و عمده این است که بواسطه اغتشاش امر عالی دولت حقوق ارباب حقوق چند ماه تأخیر شده کسر و نقصان مییابد مختصر مساعدتی را هم که دولت بمعارف جدید میکند بموقع نمیرسد و این موجب اختلال امور مدارس و دلسردی کارکنان امور معارف است خصوصاً که بواسطه بروز مرض و باد در مملکت و جنگ روس و ژاپون که شرح هر دو قضیه داخلی و خارجی را در فصل ۴۵ خواهید خواند بر اختلال امور مالی مملکت افزوده میشود و مخصوصاً رشته انتظام امور مدارس یکی بواسطه اختلال عالی و دیگر بواسطه بالای ناگهانی گسسته میگردد .

اینک میخواهم در موضوع مدارس قدیم مملکت و نظریات و اقدامات خود شرحی بنویسم وضع طلاب علوم دینی در این مملکت بسیار بد شده است و صورت ناپسندی بخود گرفته تمام مدارس مذهبی که بیشتر آنها دارای موقوفات و بعضی از آنها موقوفه بسیار دارد پر است از طلاب و طلبه کسی را گویند که عمامه سفید یا سیاهی بر سر قبا و ردایی در بر و اغلب در یکی از مدارس مذهبی مکانی داشته باشد نه سواد داشتن شرط طلبه بودن است و نه بادیانت بودن بسیاری از دهاتیان تبیل شهر آمده در سلك طلاب در آمده از موقوفات مدارس امرار معاش مینمایند یعنی مختصر سوادنی تحصیل میکنند و روزها بمعلمی اطفال و نوکری خانه بزرگان بسر برده شبها در مدرسه بیتوته کرده از موقوفه مدرسه استفاده مینمایند شهربان هم برای استفاده نمودن از موقوفات در مدارس حجره تحصیل مینمایند چه محصل باشند و چه نباشند گاه میشود يك شخص در تمام مدت عمر بتواند طلبگی در مدرسه حجره دارد و چون از دنیا میرود حجره مزبور بضمیمه سهم او از موقوفه مانند میراث پسرش میرسد شاید روحیات آن پسر ذاتاً و اختیاراً با طلبه بودن مناسبت نداشته باشد لیکن بلباس طلبگی در میآید برای اینکه وظیفه قطع نشود و حجره از دست نرود و این مفیده البته در مدرسه‌های بزرگی که حجره‌های عالی و موقوفه زیاد دارد بیشتر دیده میشود مانند مدرسه چهار باغ اصفهان که یکی از بزرگتر آثار عهد صفویه است و در سنه ۱۱۲۰ قمری بنا شده است و مدرسه صدر اصفهان که حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار بنا کرده و مدرسه خان مروی تهران که هم در آن زمان بتوسط محمد حسینخان مروی بنا شده و مدرسه سپهسالار تهران که بتوسط میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی در زمان سلطنت ناصرالدینشاه تأسیس گشته و بنا صری نامیده شده.

تولیت مدارس دینی هم باستثنای مدرسه ناصری که با شاه وقت است در خانواده‌های روحانیین بمیراث میگردد و متولیان اغلب از حیف و میل نمودن مال موقوفه دریغ نمیدارند طلاب مدارس مزبور همچنانکه گفتیم چون اغلب اهلیت ندارند از این سبب بمختصر حقوقی که بآنها میرسد قانع شده بتجاوزات متولیان اعتراض نمینمایند.

باین سبب عنوان تحصیل علم و تکمیل نفوس از میان رفته بسیاری از اراذل و اوباش



در لباس طلبگی در آمده همه کار میکنند غیر از تحصیل همه چیز دارند غیر از دیانت و اخلاق اگر معدودی محصل و مهذب الاخلاق هم در میان پیدا شوند در اقلیت واقع و در زوایای خمول از شر نااهلان خود را دور نگاه میدارند .

طلبه نمایان شرور بیشتر اطراف روحانی زادگان بی سواد جمع شده بازار ریاست و شرارت آنها را رونق میدهند از این جهت نوع روحانی و طلبه علوم دینی در انظار عامه خوار و ذلیل شده مورد هیچگونه تقدیس و احترام واقع نمیکردند خاصه در شهر اصفهان که باقتضای سیاست و بواسطه ارخاء عنان نمودن حکومت محل از روحانی نمایان و اطرافیان ایشان طلاب کار میرغضی و فراشی نموده بر تنفر خلق از نوع خود میافزایند .

رؤسای روحانی هم در همه جای مملکت دو طایفه اندیک طایفه اشخاص متدین بی غرض طالب آخرت و معرض از دنیا بدیهی است آنها را با شرارت و اشرار ارتباطی نمیباشد و اغلب در زوایای گمنامی بحال و کار خود مشغولند .

طایفه دوم متصدیان امور و مراجع امور جمهورند این طایفه بیشتر بجمع مال و خوشگذرانی و اشتراك مساعی بادیواتیان و ستمکاران میپردازند و هر يك برای حفظ حوزه ریاست خویش جمعی از طلبه نمایان را موظف ساخته اطراف خود نگاه میدارند طلاب هم مجلس درس برای آقا تشکیل میدهند در صورتیکه قیل و قال بسیار است و تحصیل نیاب و اگر احیاناً شخص رئیس مختصر تحصیلی در فقه و اصول کرده باشد همه را فراهموش کرده غیر از باب قضاوت که ناچار است برای حفظ دکان خود رؤس مسائل آنرا در نظر داشته باشد .

بالجمعه اگر بخواهم شرح حال روحانی نمایان این عصر و طلبه نمایان این عهد را بنویسم کتاب بزرگی خواهد شد و چنان تصور مینمایم که همین مختصر که نوشته شد بضمیمه آنچه در اداتل این کتاب نوشته شده برای آنکه نمونه‌ای از اوضاع و احوال این دو طایفه باشد کافی خواهد بود .

چند سال است نگارنده میخواهد یکی از مدارس تهران را انتخاب کرده بتدریج محصلین آنجا را باشخاص طالب علم متدین و خوش اخلاق منحصر نمایم و سالی

یکمرتبه از تحصیلات آنها امتحان شده پس از تکمیل تحصیلات بمناغل روحانی اشتغال یابند و از محصلین مدارس جدید هر کدام بخواهند بشغل روحانیت پردازند بآن مدرسه وارد گردند تا آن مدرسه سرمشق سایر مدارس دینی بگردد و رفته رفته همه اصلاح شود تصور میکردم صلاحیت دارترین مدارس برای اینکار مدرسه سپهسالار ناصری باشد که چون تولیتش پادشاه است و از طرف پادشاه غالباً یکی از رجال متدین واگذار میشود شاید بشود او را وادار کرد نظریات اصلاح خواهانه را در آن مدرسه بموقع اجراء بگذارد.

در اینوقت که تولیت مدرسه مزبور از طرف مظفرالدین شاه بمیرزا سید علیخان موق الملک صندوقدارهایونی واگذار شده و او درانمام بنای مدرسه که مدتی بشعوب افتاده سعی بلیغ مینماید مصمم بمشوم مقصد دیرینه خود را باشخص مزبور بمیان گذارده بلکه او را برای انجام مقصد حاضر نمایم.

مدرسه ناصری چنانکه گفته شد از مؤسسات میرزا حسینخان سپهسالار است درایام ریاست وصدارت خود این بنای عالی را که در قرنهای اخیر کمتر مثل و مانند دارد تأسیس نموده در سنه ۱۲۹۷ هجری که نگارنده بتهران آمده بخراسان میرفتم اساس قسمت غربی آن بنا را میگذازدند و میدیدم عمق پایه ها از بلندی دیوارها که بعد ساخته شد کمتر بنظر نیامد بانی مزبور موقوفه بسیار برای آن مقرر کرده وقف نامه مفصل تنظیم ودر کتیبه مدرسه نوشته شده است و تا این تاریخ تمام فصول وقف نامه مجری نگشته است.

مدرسه ناصری کتابخانه مفصلی دارد مشتمل بر کتابهای فارسی و عربی تازه و کهنه بسیار در سنه ۱۳۰۷ هجری که نگارنده مجدداً بتهران میآیم ریاست مدرسه بایحیی خان مشیرالدوله برادر سپهسالار است بمباشرت احمد علیخان رئیس مزبور بناهای ناتمام مدرسه را قریبالاتمام میسازد و کتابخانه را که بایر مانده بود دایر میگردد بعد از مردن یحیی خان مشیرالدوله یکی از خلوتیان شاه امین همایون از طرف شاه به نیابت تولیت منصوب و قسمتی از ناتمامیهای مدرسه بدست او باتمام میرسد و امر تدریس مدرسه وامامت مسجد آن به حاجی میرزا ابوالفضل کلانتری که از علمای

تهران است و سالها در سامره نزد حاجی میرزا حسن شیرازی تحصیل کرده و اگذار میشود از طلاب مدرسه را زیاد، امر تحصیل آنها را تا یکدرجه منظم میکرداند در سلطنت مظفرالدین شاه چنانکه نوشته شد نیابت تولیت بعونق الملک داده میشود نگارنده برای اجرای مقصد خود بامونق الملک داخل مذاکره شده باو میگوید حالا که شما در اتمام بنای مدرسه ناصری سعی مینمایید چه بهتر که در امر تحصیلات آنجانیز اقدامی بفرمایید خصوصاً يك قسمت از شاگردان مدارس جدید هم البته در صدد تحصیل علوم دینی برخوردارند آمد از معقول و معقول و مدرسه‌ئی که صلاحیت ورود آنها را داشته باشند داریم چه بهتر آنکه مدرسه ناصری اختصاص باینکار بیاید و در آتیه جامع ازهری مانند جامع ازهر مصر در تهران دیده شود از نظامنامه هم استفاده میشود که نظر حقیقی بانی ابن بنا همین بوده است مونق الملک اظهار مساعدت مینماید بی آنکه اقدام عاجلی نموده باشد بعد از مدتی بازار را ملاقات کرده با اجرای این مقصد و جرح و تعدیل طلاب مدرسه و قرار دادن مجلس امتحان برای آنها ترغیب کرده باو میگویم نه مونق الملکی نه صندوق داری شاه نه ریاست مدرسه ناصری هیچیک نمیتواند ناميك شما را باقی بگذارد مگر آنکه مدرسه ناصری را بر تریبی که گفتم اصلاح کنید وعده انجام میدهد تا چه اندازه موفق گردد.

بدیهی است هر کس بخواهد با اصلاح امور تحصیلی هر يك از مدارس دینی موجود ما خصوصاً مدرسه ناصری بپردازد بمشکل بزرگی برخورد خواهد خورد گفتم خصوصاً مدرسه ناصری بلی بواسطه آنکه سکونت در این مدرسه بواسطه خوبی بنا و نیکومی آب و هوا و عنوانی که دارد بزحمت بدست اشخاص آمده و اشخاصی که این نعمت را بدست آورده‌اند وسایل و وسائط زیاد داشته‌اند برای ازدست ندادن مکان خود نیز همان وسایل و وسائط را بکار می‌اندازند در این صورت مشکل مزبور در این مدرسه بیشتر از سایر مدارس است در اینصورت بنایب التولیه کنونی مدرسه ناصری حق باید داد که نتواند در شروع باصلاح درس مدرسه قدم عاجلی بردارد زیرا بمحض اقدام باید دو نلت یاسه ربع از ساکنین مدرسه را بیرون و حقوق آنها را قطع نماید و باضعف دولت و نفوذ و قدرت روحانیان ممکن است از این راه در شهر آشوبی بر پا گردد این است که

نگارنده هم توقع ندارد موثق الملك بزودی بتواند تمام نظریات مراد اصلاحات تحصیلی مدرسه ناصری بموقع اجرا بگذارد فقط دو کار میتواند بکند. اول آنکه برای ورود اشخاص شرایطی وضع و بادستخط شاه آنرا قانونی نماید. دوم برای کسانی که اکنون در مدرسه سکونت دارند عنوان امتحان سالیانه بعین بیان بیارود تا بتدریج اشخاص نا اهل وارد نشوند و تا اعلان حاضر از میان بروند.

## فصل چهل و پنجم

### احوال داخلی و اوضاع خارجه

سال ۱۳۲۲ برای نگارنده و برای مملکت سال پر مشقت و حزن انگیز است اما برای نگارنده بدو سبب: اول آنکه بواسطه مصارف زیاد مدارس که بعهده گرفته ام بانشکستگی که دارم بعسرت شدید گرفتار میگردم و بعلاوه از سعی و کوشش خود در پیشرفت کار معارف عمومی و اصلاح مدارس موجود و رفع نواقص آنها در مرکز و ولایات آثار موفقیت دیده نمیشود دولتیان بخود مشغولند ملتیان یابین صراقتها نمیباشند و باز بعلاوه در مدارس خصوصی خود بواسطه همان نقصان مالی و نواقص اخلاقی اعضاء و اجزاء غالباً آنها ناراضی میشوند و مراد دچار زحمت و پریشان حالی مینمایند.

سبب دوم پریشانی خاطر من در این سال فقدان مادر است مادری که علاقه او بمن و من بار فوق العاده بوده است.

مادر من بعد از مدتی ابتلای بمرض شدید و زمین گیر شدن که زندگانی برای او و پرستارانش صعب شده بود شب سه شنبه ششم شهر رمضان ۱۳۲۲ دار فانی را بدرود گفته در مزار ابن بابویه قمی مدفون میگردد و مصیبت او نگارنده را سر آمد پریشان روزگارها میشود و اما برای مملکت درحالتیکه اوضاع مملکت بواسطه ضیق مالیه و هرفور اغراض داخلی و سیاست بازی بیگانگان درهم و برهم است دو حادثه بزرگ داخلی و خارجی روی میدهد که بریدبختیهای ملک و ملت میفزاید.

اول آنکه در این احوال خیر موخش بروز مرض و بادر کرمانشاهان میرسد و

اسباب وحشت عموم میگردد از طرف دولت طیب فرستاده میشود فرطین میگزارند  
ولکن طولی نمیکشد که در همدان و ملایر و قم و کاشان و یابروز میکنند و در ربیع الثانی  
۱۳۲۲ با تهران میگزارد از وبائی که سابق در فصل ۱۷ نگارش یافت هفده سال گذشته اما  
فجایع آن بالای عظیم هنوز از خاطر ها محو نشده از این سبب اضطراب شدید در عموم  
خلق پدیدار شده مردم فوج فوج تهران را گذاشته بیلاقات مسافرت مینمایند.

مرض از جنوب تهران که بیشتر غربا و قرا در آن جهت منزل دارند بروز کرده  
بفاصله چند روز کشتار زیاد مینماید.

شورای عالی معارف برای چند ماه تعطیل میشود مدارس عموماً بعنوان یکماه  
بسته میشود بعضی از آنها تا دوسه ماه باز نمیکرد پس از دایر شدن مدارس در شاگردان  
آنها نقصان دیده میشود بواسطه تلف شدن و متواری گشتن شاگردان.

اگر چه در ممالک دارای همه گونه وسائل حفظ صحت در هنگام بروز امراض  
عمومی بازگاهی مشاهده میشود که تلفات بسیار واقع میگردد سعی و کوشش کارکنان  
اداره صعبه باتمام وسائل که در دست دارند بی اثر یا کم اثر مینماید ولی مسلم است که در  
شهرهای ما کثافت زیاد در خانه ها و در معابر و نهرها و نایاکی آبهای آشامیدنی موجب  
تولید مرض های گوناگون میگردد و در موقع بروز امراض مسری بر شدت وحدت  
آنها میافزاید.

چیزی که میان جان این مملکت رسیده هوای خوش و آفتاب تابنده آن است  
که تاینک اندازه میتواند از موجبات تولید و تکثیر امراض بکاهد.

شهر تهران در نایاکی آبهای جاری از هیچیک از شهرهای دیگر ایران عقب  
نمانده است در سرتاسر این شهر یک رختشویی خانه وجود ندارد سر هر نهر آب و در هر  
گذر جامعه های کثیف با هر چه در بردارد در آبهای جاری شسته میشود و همین آبها  
بخیابانها رفته بمصرف شرب مردم میرسد در اینوقت هم که آبهای پراز و با آشامیده  
میشود کسی ب فکر حفظ الصحه نمیباشد و اگر معدودی از اشخاص باخبر خواهند گرچه  
فقط بجوشاندن آب مشروب حفظ صحتی مینمایند مورد ملامت عوام و بی خبران میگرددند  
از طرف دیگر مردم عوام ب عومض هر کار ب مزاداری و سینه زنی میپردازند درست است

که در این قبیل مواقع بیشتر باید با ارواح مقدسی توسل جست و لکن شبها تا صبح دسته راه انداختن و با هیاهوی بسیار بتمام محلات شهر گشتن و شربت و چای و قهوه و قلیان عمومی استعمال کردن و با فریاد و داد عزاداری اشخاص ضعیف القلب را بوحشت انداختن و از مریضان سلب راحت نمودن نه از دین شمرده میشود و نه از انصاف و لکن دین و انصاف کجاست ؟

و باید یاد کرد یک قسمت از تلاف شدگان از رویا بواسطه دهشت و وحشت حاصل شده از همین اوضاع مبتلا بمرض شده بدرود زندگانی گفته اند و این درجه خلطه و آمیزش زن و مرد کوچک و بزرگ در میان دسته ها و نمزیه خانه ها در توسعه دایره اشتداد مرض مدخلیت عظیم دارد و لکن کی جرأت دارد در این موضوع سخن بگوید. رئیس بلدیة تهران کریمخان مختار السلطنه گرچه عزیمت است و لکن مردی آگاه و خیر خواه میباشد و این اول دفعه است که تهران دارای بلدیة شده و شخص قابلی امور آن را متصدی گشته است این شخص خوش فطرت باعزم با اقدامات خستگی ناپذیر در کفن و دفن اموات و فراهم آوردن موجبات تقلیل بدبختی مردم این شهر میکوشد گورستان مخصوصی بوضع گورستانهای ممالک مترقیه در خارج شهر تأسیس کرده میخواهد در آتیه آنجا را گلستان نماید ولی اجل مهلت نداده در سیم جهادی الاولی ۱۳۲۲ بمرض و با بدرود زندگانی میگردد.

مختار السلطنه در جانب غربی تهران عمارت باشکوهی ساخته و برخلاف معمول زیر آن بنا دخمهائی بنا کرده موقه در آن را سدود نموده بدان هیماندگی از پیش بغاظر میآورده در موقعی وفات خواهد یافت که برداشتن نعش او امکان پذیر نمیشد و دخمه مزبور قبر موقتی او خواهد بود.

نعش مختار السلطنه را در آن دخمه میسازند تا اوضاع شهر بصورت عادی بر گشته از آنجا بجزایر این بابویه نقل داده مدفون میسازند.

خلاصه بواسطه حادثه بالای مزبور اغتشاش امور مالیة مملکت و پریشانی احوال حقوق بران در ملت افزوده میشود و یک حادثه بزرگ خارجی هم در اغتشاش امور مالیة

ایران یادرمیانی مینماید و آن وقوع جنگ مابین دولت بزرگ روس با دولت کوچک گمنام ژاپن در شرق اقصی است .

چندماه است ایندو دولت در مملکت منچوریا در زد و خورد هستند چندین هزار نفر از دو طرف کشته شده در تمام میدانهای جنگ فتح و ظفر نصیب دولت ژاپن بوده است هیچکس باور نمیکرد که دولت با اقتدار روس با وجود قشونی که کارترین و مطیع ترین قشونهای دنیا تصور میشد در مقابل قشون بی نام و نشان دولت کوچکی اینطور مغلوب و مقهور گردد اگرچه بدیهی است دولت ژاپن از دولتهای دشمن روس مدد معنوی میگردد لکن این حقیقت را باید تصدیق کرد که علم و تربیت چون با یکدیگر پیوسته شد ژاپن میشود و غرور و نخوت چون بهم آمیخت روس میگردد این يك نام و نشان خود را پست میکند و آن يك از بی نام و نشانی بنام و نشان میرسد .

خلاصه گرفتاری دولت و ملت روس بکار جنگ ژاپن در امور اقتصادی ایران و نقصان مالیه عمومی ما تأثیر شدید مینماید و بر بدبختیهای این مملکت هیافزاید و يك مضرت معنوی فوق العاده دیگر هم ایجاد میکند و آن یش افتادن سیاست انگلیس است بر سیاست روس و برهم خوردن موازنه‌ئی که در سیاست خارجی این مملکت لازم بوده است .

انگلیسیان چنانکه نوشته شد دوباره سیاست خود را در سرتاسر ایران نفوذ میدهند و گرفتاری روس بچنگال جنگ با ژاپن باز فرصت میدهد که بهتر و بیشتر بتواند سیاست خود را در این مملکت بسط داده باشد و باید دانست که عین الدوله وزیر اعظم نظر بوعده‌ئی که بشاه داده با دفور حوادث داخلی و خارجی که همه موجب مزید اختلال امور اقتصادی مملکت بوده است پس از گذشتن ایام و بانی و جمع شدن متفرق شدگان میکوشد گرچه بصورت سازی باشد بوعده خود وفا نماید بلکه در این سال بقرضه جدید نمودن محتاج نبوده باشد .

بتأسیس صندوق مالیه در مرکز و ولایات و محدود ساختن اختیارات حکام در وصول و ایصال مالیات و خرج تراشیهای معمول و بکسر نمودن يك عشر از کلیه حقوق بر آن و بتضمیمه نمودن عایدات سه ماه اول سال بعد بعایدات سال قبل و بگرفتن پاره‌ئی

تقدیمی ها از رجال متمول صورتی بایشکار داده جمع و خرجی ترقیب میدهند و بنظر شاه که چندان عمقی ندارد میرسانند اصلاح کنندگان مالیه بترقیب فوق میدانندهنوز کار با اساسی نکرده‌اند باوجود این بر اقدامات خود که بظاهر نتیجه‌اش تعدیل جمع و خرج است مباحثات مینمایند .

بلی چیزیکه آنها میتوانند بآن افتخار کنند این است که يك طرف از بخل و بخشش های بی‌موقع وی حساب شاه که بیشتر در باره خلوتیان و خواجه سرایان مبذول میگشته تا حدی جلو گیری نموده‌اند و از طرفی حساب سازی و خرج تراشی حکام را چنانکه گفته شد محدود ساخته صندوق مالیه را که ممکن است در آتیه بيك خزانه داری با اساس مبدل گردد بدست يك نفر اروپائی تشکیل داده در سالی که بواسطه حوادث داخلی و خارجی با اقتصادیات مملکت لطمه بزرگ رسیده بی آنکه دست باستقراض خارجی دراز کرده باشند چرخ مملکت را راه برده حقوق مردم را دیر یا زود رسانیده‌اند .

باز چند کلمه از حال و کار خود بنویسم در این سال خداوند بمن دختری میدهد نام او را مجدیبه میگذارم بمناسبت اینکه پسر من مجدالدین نام دارد و اینک سه سال و کسری از عمرش میگردد پسر من طفل با هوشی است حرفهای بزرگ میزند در جواب و سؤال استدلال مینماید هر چه را ببیند و میشنود دنبال دلیلش میگردد و این مورد حیرت است خداوند او را محفوظ دارد و مرا توفیق عنایت نماید که حق تریب او را بتوانم ادا نمایم .

در این ایام عین الدوله رئیس الوزراء میرزا رضاخان ارفع الدوله را از استانبول بتهران احضار مینماید ارفع الدوله در بحبوحه شیوع مرض وبا بتهران رسیده پسر عین الدوله وارد میگردد چیزی را که نگارنده تصور نمیکرده این بوده است که دشمنان من ارفع الدوله را هم نسبت بمن محافظه کار نموده باشند بعدی که بخواهد بفهماند رابطه او با من فقط بمناسبت دبستان دانش است ولی بعد از مدتی که او را ملاقات میکنم این تغییر حال را هم از او حس میکنم کم کم وبا تخفیف حاصل نموده مدرسه ها دایر میگردد ارفع الدوله هم از دیدن دبستان دانش و ترقیات آن مشغوف



میشود از خدمات مجانی من در کار معارف عموماً و دبستان دانش خصوصاً اظهار امتنان  
نماید ولی افسوس که از بی‌ترتیبی کاروزارت معارف و فراهم نبودن اسباب و نقصان  
عالیه و تا مساعدتی دولتیان روز بروز امور معارف جدید رو بستنی نهاده سیر قهرائی  
میکند بعدیکه با آمدن مخبر السلطنه بتهران از سفری که باتفاق امین‌السلطان نموده  
است جد و جهدیکه در اصلاح کاره مدارس باتفاق بکند یگر بنمایم در جلوگیری از سیر  
قهرائی مزبور مؤثر واقع میگردد و در اینحال وزارت معارف از جعفر قلیخان نیرالملک  
انتزاع و بلکه از خانواده هدایت که این وزارت سالها اختصاص با نهاداشته است بیرون  
رفته بمیرزا محمودخان علاءالملک مقروض میگردد .

علاءالملک برادر نظام‌العلمای تبریزی چنانکه در فصل بیست و سوم نوشته شد  
سفیر کبیر ایران در استانبول بوده و یکی در حکومت هم نموده و اینک وزیر علوم  
میگردد خانواده علاءالملک اغلب در لباس نوکری دولت و از مقربان مظفرالدین شاه  
میباشند و بهترین آنها میرزا السداده خان ناظم‌الدوله میباشد .

نگارنده در اول ملاقات با وزیر علوم جدید میگویم نمیدانم امروز را روز خوشبختی  
معارف باید گفت یا روز بدبختی آن زیرا اگر شما اقدام کامل در اصلاح مدارس و رفع  
نواقص آنها بنمایید البته روز خوشبختی خواهد بود و الا راهی که میرفتیم از دست عبور  
و راه دیگری هم که ما را بمقصد برساند بدست نمیداد علاءالملک مرا امیدوار میکند  
و تقاضا مینماید شرح حال مدارس موجود را با نواقص آنها و طریق اصلاحش نوشته  
برای او بفرستم نگارنده باین کار اقدام نموده بانتظار عملیات وزیر علوم جدید  
مینشیند .

در این ایام میانه حاج میرزا حسن مدیر رشديه و حاج میرزا محسنخان فرزند  
مرحوم امین‌الدوله بر سر مدرسه رشديه کشمکش واقع شده بالاخره حاج میرزا حسن  
مدرسه رشديه را رها کرده مدرسه‌نی بنام مکتب دایر مینماید تا امین‌الدوله با مدرسه  
رشديه که خانه ملکي در جوار پارک او دارد و یکی از بهترین یادگارهای پدرش امین‌الدوله  
مرحوم است چه معامله نماید .

وهم در این ایام اخبار جنگ روس و ژاپن عالم را بحیرت افکنده خصوصاً که بندر برت آرتور که یکی از مهمترین بندر شرق اقصی و یکی از محکمترین نقاط حریره بشمار است بعد از محاصره طولانی بدست ژاپونها میافتد و جمع کثیر از لشکریان روس که سردار آنها استوسل نام دارد اسیر قشون جوان ژاپن گشته اموال و ذخایر بسیار از روسها نصیب ژاپن میگردد و این فتح ژاپن را یکی از دول مقتدر عالم ساخته نام او را در ردیف دول عظیمه میبرد و از ابهت و عظمت دولت روس کاسته میشود خصوصاً بعد از غرق شدن کشتیهای دریای بالتیک که روسها با هیاهوی بسیار آنها را دور دنیا گردانیده بجنگ ژاپن فرستادند و چنان بخرج میدادند که رسیدن این کشتیهای بزرگ جنگی با آبهای ژاپن آن دولت داسرنگون خواهد کرد و جنگ را خاتمه خواهد بخشید ولی در اول تصادف کشتیهای مزبور با کشتیهای ژاپنی تمام امیدواری روسها بنا امیدتی مبدل گشته کشتیهای مزبور در قعر دریا قرار میگیرند و عالم را بچشم روسها تیره و تار میکند عجباً در وقتی که کشتیهای روس از دریا های بزرگ عبور میکنند که بزاین برسد در بعض جاها از روی نخوت و غرور قایقهای ماهگیری را هدف تیر باز ساخته قدرت و شجاعت خود را در نبرد با ماهیگیران بروز میدهند و نمیدانند طولی نمیکشد که این نخوتها این غرورها با خود آنها و کشتیهایشان و هر چه دارند در قعر دریا مدفون میگردد بدیهی است روسیه تا مدت مدید نمیتواند خسارت مادی و معنوی که از جنگ ژاپن باو رسیده جبران نماید وهم مسلم است که این صدمه راهم روسها بطور غیر مستقیم از حریف با سیاست خود انگلیسها میخورند و البته همین طور که ابتلای روس باین جنگ ضرر اقتصادی زیاد بایران وارد میازد از نفوذ سیاست روس هم در ایران کاسته میشود چنانکه از پیش اشاره شد و برای سیاست رقیب آنها میدان بازنر میگردد - خلاصه سخن در اوضاع معارف بود وزارت علوم علامه الماک در پنج شش ماه اول نه تنها اصلاحی از مدارس جدید نکرد بلکه بواسطه بی حالی و بی اطلاعی او و دخالت دادن باشخاص نااهل در کار معارف بر مفاسد مدارس افزوده و مشکلات اصلاحات را بر زیادت کرد شورای عالی معارف که بعد از تعطیل و بانی بزحمت دایر شده بود دوباره تعطیل گشت و وجوه معارفی تأدیه نشد و وزیر علوم

بعدهی بیحالی بروز داد که معارفیان گفتند چون ما تصور کردیم دولت بیحال تر از نیرالملک کسی رانداشت بوزارت معارف بکملرد لهذا دولت وزارت را باین شخص داد که بگوید از نیرالملک بیحال تر هم دارم .

در این احوال باز قضیه مسافرت شاه بفرنگیان پیش میآید وزیر معارف با شاه میرود و شخصی را که هیچ مناسبت باین شغل ندارد قائم مقام خود میازد و آن غلامحسینخان کاشانی ملقب بصاحب اختیار است و کفیل مزبور هم باقتضای کم حالی و بی اطلاعی از اوضاع معارف قدیمی برای معارف برنمیدارد و اگر بیکقدم ناقص هم بر دارد بقلط و ناصحیح برداشته میشود اما سبب مسافرت شاه چیست ؟

مظفرالدینشاه بواسطه کسالت مزاج لزوم آشنامیدن آبهای معدنی را بهانه کرده باروپا میرود عین الدوله صدراعظم میکوشد او را از این سفر منع نماید بعنوان اختلال امور داخلی و اغتشاش روسیه ولی شاه نمیبپذیرد دول اروپا دیگر قبول نمیکند شاه را بطور رسمی بپذیرند و باز منصرف نشده بطور غیر رسمی میرود محمدعلی میرزای ولیعهد از تبریز بتهران آمده در غیاب شاه نائب السلطنه و دارای اختیارات تام میگردد .

ولیعهد بانکارنده سابقه شناسایی دارد از خدمات معارفی من اظهار رضایت میکند ولی در معارف دوستی او تردید دارم و در این موضوع در آذربایجان امتحان خوبی نداده است اینست که امیدی ندارم در غیاب شاه از او توجهی بمعارف بشود .

مظفرالدینشاه روز یکشنبه دوم شهر ربیع الاول ۱۳۲۳ هـ از تهران باروپا روانه میشود و محمدعلی میرزا جانشین او میگردد محمد علی میرزا بعبادت حکام قدیم که در ابتدای حکومت خود کاری میکرده اند که آب چشمی از خلق گرفته شود بلك نفر محبوس را که متهم بقتل نفس بوده است بدون محاکمه بقتل میرساند و از هیچگونه بد سلوکی نسبت بهر طبقه دریغ نمیدارد .

بنج ماه و چند روز مدت مسافرت شاه طول میکشد ولیعهد و کارکنان او مردم را بستوه میآورند بعدیکه مردم آرزو مینمایند شاه زودتر مراجعت نموده از تحت فشار تحکیمات بی معنی ولیعهد خارج گردند معارفیان هم انتظار دارند ببینند بعد از

مراجعت شاه علاءالملک وزیر علوم خواهد بود یا نه و اگر خواهد بود دیدن اوضاع اروپا در او اثری کرده است که نگذارد اوضاع معارف جدید این درجه دچار هرج و مرج باشد یا نه مراجعت شاه نزدیک میشود و رود او بروز شنبه هفتم شعبان ۱۳۲۳ مقرر میگردد شاه در سرحد استارا بعین الدوله در مقابل خدماتی که در سفر باو نموده است لقب اتابک اعظمی میدهد در ورود بهران در ضمن تشریفات دوازده مدرسه جدید هم در تشریفات ورود شاه شرکت مینمایند چند روز بعد از ورود شاه روزی که شاه و خلوتیان او به عمارت فرح آباد بگردش میروند عضدالملک قاجار که رئیس ایل قجراست و محترمتترین رجال دولت میباشد بحضور شاه میرود شاه از عضد الملک احترام بسیار مینماید و در موقعیکه او را میپذیرد در حالتی که ولیعهد نیز حضور دارد شاه از عضدالملک هیبرسد که البته در غیاب ما از حسن رفتار ولیعهد راضی بوده‌اید چنانکه خاطر ما هم از رفتار او خوشنود است و نشان کلاه مکرل به جواهر خود را هم که قائم مقام جقه سلطنت است باو مرحمت فرمودیم عضدالملک که مردی است راستگو و بیملاحتاه میگوید بلی کمال رضایت را از رفتار آقا (یعنی ولیعهد) داریم خدمتی باعلیحضرت نموده اند که قیمت ندارد ولیعهد میخواهد خوشحال شود عضدالملک دنبال عرض خود را گرفته میگوید آقا کاری کردند که تمام اهل این مملکت دعای میکنند خداوند صدویست سال باعلیحضرت همایونی عمر بدهد که خلق خدای نکرده دیگر گرفتار سوء سلوک آقا با آنها نگردند خلوتیان حاضر هر چه میخواهند نگذارند عرض عضدالملک با آخر برسد و خلط مبحث میکنند او اعتنا نکرده عرض خود را در انتقاد از عملیات ولیعهد باین زبان تمام میکند ولیعهد از خوزه خارج شده در موقع رفتن عضدالملک از حضور شاه در معبر او ایستاده بوی میگوید برای من زدید باشد تا از شما تلافی نمایم عضدالملک میگوید من برای خدا گفتم و هر چه بمن برسد از جانب خدا خواهد بود راوی این حکایت دکتر خلیل خان اعلام الدوله طبیب مخصوص شاه است .

و اما اوضاع معارف بعد از مراجعت علاءالملک از فرنگستان - علاءالملک بخیال میافتد اقدامی در اصلاح کار مدارس نموده باشد از این جهت در یست و یکم شعبان ۱۳۲۳ در مجلس شورای عالی معارف انجمنی کرده مدیران مدارس را دعوت مینماید

و آنها را نصیحت میدهد که باهم سازش کنند و از یکدیگر بدگویی نکنند و هم همره میشود که این هیئت بریاست وزیر علوم در مدارس گردش نموده نواقص هر یک را مشاهده کرده تا آنجا که ممکن باشد اصلاح نمایند و هم در صدد میشود کتابهای تدریسی رایجی نموده بهترین کتابهای موجود را انتخاب و ترویج نمایند و مؤلفین را بنوشتن کتابهای بهتری تشویق کنند *علاء الملک* بترغیب نگارنده با *مخبر السلطنه* الفت کرده او را در نوشتن پروگرام و نظامنامهها دخیل میازد و هر چه میکند از روی بی‌طامی است که در رجال دولت وقت این صفت کمیاب است.

*علاء الملک* در کار مدرسه فلاحت اهتمام نموده روزنامه فلاحتی دایر مینماید. چنانکه در فصل ۲۳ نگاشته شد خود را قاصر با مقصر تصور میکند بخیال میافند جبرانی بنماید و باین ملاحظه کتاب آئینه سکندری تاریخ ایران تألیف میرزا آقاخان را بطبع میرساند.

خلاصه بهمان اندازه که بی‌اعتنائی *علاء الملک* بکار معارف پیش از سقر فرنگ او کار را ست و معارفیان را ناامید ساخته بود اقدامات بعد از مراجعت او امیدواری میدهد که او بتواند مدارس جدید را از هر بنبت ترقی و تعالی بدهد ولی باید دانست که تنها خواستن وزیر علوم کافی نیست و باید دولت اصلاح مدارس را که اولش دادن بودجه کافی است فراهم سازد والا باحرف کار معارف هیچ کار صورت نمیگیرد.

بالجمله در چند ماه آخر ۱۳۲۳ نگارنده دچار گرفتاریهای تازه میشود که زحمات حالی و خیالی مرا بر زیادت میکند چه در کار معارف و چه در کارهای دیگر که بعضی آن ابتلاها اشاره مینمایم و میگذرم اول ابتلای بکار مدرسه رشديه است که میرزا معینخان امین الدوله در کشمکش با مدیر سابق رشديه و در کشمکش با میرزا سید حسن برادر مدیر جبل المتین و شیخ یحیی کاشانی که مردی فاضل و اهل قلم است نگارنده را دخیل کرده مدرسه را بمن میپارد و میخواهد دو شخص سابق الذکر را که هر دو با من دوستی دارند و یکی مدیر و دیگری ناظم مدرسه است از مدرسه بیرون نماید نگارنده در کار رشديه موقه دخالت میکند بی آنکه راضی شود آنها خارج گردند

بلکه وسیله صلح او را بادو شخص مزبور فراهم میآورد و عدت یکسال در اصلاح امور  
رشدیه بیاس حقوقی که امین الدوله بر معارف دارد زحمت بسیار کشیده عاقبت الامر  
بارفتاری از طرف محسنخان امین الدوله که بحق شناسی شباهت ندارد نگارنده از دخالت  
در کار رشدیه خود را معاف میدارد و هم مجبور میشود بکار خانواده دو شخص از دوستان  
در گذشته ام یکی میرزا حسنخان شوکت و دیگری کریمخان مختارالسلطنه دخالت  
نموده امور آنها را اصلاح نمایم و در هر دو قضیه دچار مشکلات و زحمت حالی و خیالی  
بسیار گردیده زحمات من مشکور نمیگردد و فقط دلخوش هستم که بیازماندگان  
دوستانم چه حق شناس باشند و چه حق ناشناس بدون هیچ آلاش خدمتی نموده  
و مینمایم.

این است حال و کار من که از نظر خوانندگان میگذرد اگر چه میباید از شدت  
زحمت و حرارت خسته شده باشم خصوصاً که به تنگدستی شدید هم گرفتارم ولی در  
اینوقت که اوضاع مملکت دارد دیگر گون میشود و روزگار هیجان عقلانی ملت میرسد  
دوست میدارم باقتضای وقت قدمهای بزرگتری در راه خدمت بملک و ملت بردارم  
دیگر تار و زکار چه اقتضا کند و در سرنوشت آتیه من چه ثبت بوده باشد.

در این مقام جلد اول کتاب خود را بیابان رسانیده - بیاری الهی پنکارش جلد  
دوم میردازم و از خداوند توفیق طلب مینمایم که جلد دوم را هم بیابان رسانم.











[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## فہرست اعلام

احتشام السلطنہ، میرزا محمود خان ۱۸۴

۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲

۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱

۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰

۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶

۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲

۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۳۲

۲۳۳، ۲۵۲، ۲۹۲

احمد علی خان ۲۷۷

انخوی، آقاسید نصرائق ۲۴۹

انخوی، حاج میر سید علی ۲۷۹

اسد آبادی، سید جمال الدین ۱۶۲، ۱۸۲، ۱۹۰

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹

۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴

۱۶۵، ۱۶۶

اسد آبادی ہمدانی، سید صفدر ۹۱

اسمعیل خان ۲۲، ۲۳

اردبیلی، سید اسحق ۲۵۳

اردستانی، میرزا محمدمسعود ۳۵

آ

آخوندوف قفقازی، میرزا فتحعلی خان ۵۸، ۵۷

۱۸۱

آجودانیاشی، محمد اسمعیل، ۱۹۸، ۲۱۶

۲۲۲

آشتیانی، آقا میرزا حسن ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹

۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۲

۱۳۵، ۲۲۵

آقا بالانخان ۱۱۰

آقاخان کرمانی، میرزا عبدالحسین خان ۶۴

۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۹، ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۲۵

۱۲۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳

۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۵۸

آقاسی، حاج میرزا ۱۵۸، ۶۶

آل یسن، شیخ محمد حسن ۲۶

آقاجفی — نجفی

الف

ابن مالک ۳۰

ابن ہاشم ۲۸

امين الدوله، ميرزا محسن خان ۱۲۰۹، ۳۵۴

۲۵۸ ۲۵۹

امين السلطان، علي اصغر خان (اتابك اعظم -

صدر اعظم) ۱۸۹، ۹۴، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۷،

۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،

۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰،

۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،

۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،

۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹،

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۷،

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷،

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸،

۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳،

۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱،

۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰،

۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۲،

۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷

امين السلطان، محمد ابراهيم خان ۴۲، ۶۷

امين الدوله، ميرزا علي خان ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۹۵

۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸،

۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹،

۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،

۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹،

۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۱،

۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۳۵،

۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸

امين الضريب، حاج محمد حسن ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷

۹۸، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۹۲

اردكاني، ملاحين فاضل ۲۶-۲۲

ارقيق الدوله، ميرزا رضا خان (دانش) ۲۴۲،

۲۴۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۳،

۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۵۳،

اديب الدوله، محمد حسين خان ۱۹۰، ۳۲۹،

۳۳۰، ۳۳۶

اديب الدوله، محمد صفي خان ۱۹۵، ۲۴۰،

۳۳۶، ۳۳۷

اديب كاشاني، ميرزا غياث الدين ۱۹۸، ۲۲۲،

اصفهانى، آقا ابراهيم ۸۹، ۹۵

اصفهانى صفيعشاه، حاج ميرزا حسن ۵۸

اصفهانى، محمد حسين خان ۲۲۷

اصفهانى، ميرزا عبدالخالق خان ۶۷

اصفهانى، ميرزا عبدالرحيم ۲۶۶

اعتماد السلطنه، علي قلي خان ميرزا ۴۷، ۳۲۷،

۳۲۹

اعتماد السلطنه، محمد باقر خان ۱۹۱، ۱۹۹،

۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۱،

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان ۱۴۲، ۲۰۴،

اعلم الدوله نقفي، دكتور خليل خان ۳۵۷

اقراء، ميرزا عبدالرحيم ۴۰، ۶۳،

افضل الملك كرماني، شيخ محمود ۱۹۹، ۱۶۶

افغاني، سردار امكندر خان احمد ۹۶

امير الامرا ۱۲۹

امير بهادر جنگگ، حسين ياشا خان ۱۵۰، ۱۵۱،

۲۱۰

امير خان سردار، وجيه الله ميرزا ۲۱۱، ۲۱۸،

امير سهام الدين خان ۲۱۸

امير نظام، حسن علي خان ۱۲۷

امير نظام، ميرزا تقى خان ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۱۵۲،

۳۲۶

تبریزی، طاهر ۱۰۲	امین الضرب ثانی، حاج حسین آقا ۱۱۹۲، ۱۲۰۱
تبریزی، میرزا امین ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶	۲۵۰، ۲۵۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷
تفازانی، ۲۹	۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۷
تفرشی، آقا سید علی اکبر ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۶	امین الملک، میرزا اسمعیل خان ۱۲۳، ۱۲۵
۲۵۸، ۲۵۹	۲۱۱
تفرشی، میرزا شکر آقا خان ← مترجم الدوله	الستین ۱۰۷، ۱۱۰
تقلیسی، حاج محمد علی خان ۱۵۳، ۲۳۳	انصاری شوشتری، حاج شیخ مرتضی ۲۴، ۲۵
۲۳۲	۲۶، ۱۳۱
تقی اقا، حاج ذین العابدین ۱۹۲	ایروانی، ملا محمد ۲۵، ۲۶
توفیق پاشا، محمد (تحدیر حالیه) ۸۲، ۹۲	ایوب خان، امیر ۹۱
	امام جمعه، (میرزا ذین العابدین) ۱۱۱، ۱۲۸
ج	۲۲۲، ۳۳۷
جعفر قلی خان ۲۷	ایروانی، حسین خان ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳
جلال الدوله ۳۱۷	۲۹۵
جلوبه میرزا ابوالحسن ۱۱۲، ۱۵۸، ۱۷۵	
جواهری زاده های آصفهانی، حمید بیک ۹۹	ب
جهانموز میرزا ۱۵۶، ۲۱۸	بحرالعلوم، سید حسین ۷۹
جواتیر ۷۱	بحرینی ۱۵۱
ج	بختیادی، حاجی علی قلی خان (پرتیب) ۱۸۶
چاووش، ملا کاظم ۶۳	بلخی، سید برهان الدین ۹۹
چهارسوتی، میرزا محمد باقر ۸۶	بهبهانی، سید عبدالله ۱۰۹، ۱۳۶، ۳۳۳، ۳۳۷
ح	۳۳۵
حافظ ۱۷، ۵۶، ۶۲	بهشتی، حاج میرزا انصراقه ← ملک المتکلمین
حسام السلطنه (سلطان مراد میرزا) ۳۶، ۴۲	پ
حسین علی خان ۲۷۶	پرتو، میرزا آقا جان ۶۳
حکاک، آقا سید علی ۵۶	پروزش، میرزا علی محمد خان ۲۰۰
حکیم، آقا علی ۵۸	ت
حکیم الملک، میرزا محمود خان ۱۵۱، ۲۱۰	تبریزی، حاج علی ۸۲، ۹۱
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۹	تبریزی، حاج میر محمد علی ۱۹۰، ۱۹۲
حکیم الهی، میرزا شمس الدین ۲۶۶	۱۹۷

حکیم گیلانی، آقاسید علی ۲۲۲، ۲۲۳

حبیب طیب، (میرزا) ۱۱۷، ۱۱۵

حسین (میر) ۵۶

حسین (ملا) ۱۵، ۱۶

دولت آبادی، هادی ۱۱۱، ۱۶۹، ۱۱۵، ۱۲۴

دولت آبادی، یحیی ۱۱۱، ۱۶۹، ۲۱۸، ۲۹۴

ذ

ذکاء الملك - فروغی

خ

خازن اقدس ۱۰۱

خبر الملك، حاج میرزا حسن خان ۹۹، ۱۶۲

۱۶۴

خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم

۲۷، ۸۰، ۸۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۲۲

۳۳۹

خراسانی، میرزا محمد ۱۲

خرقانی، آقاسید اسدالله ۵۹، ۱۰۸

خزانه، سید جواد ۲۴۶

خلخال، آقا سید جلیل ۲۴۹

خوانساری، ملا عبدالله ۱۶

خوانساری، میرزا محمود ۱۶

خوش نویسی، میرزا غلامرضا ۵۶، ۵۸

خلیل (میرزا) ۳۲۴

د

دامغانی، سید مهدی ۲۵۲

دیر الملك، میرزا نصرالله خان ۳۳۳

دزفولی، ملاحسین ۳۰، ۳۱

دستان اصفهانی، میرزا حبیب ۱۵۹، ۱۸۱

دولت آبادی، آقامیرزا احمد ۶۹، ۸۵، ۱۱۸

دولت آبادی، میرزا علی محمد ۶۸، ۶۹

دولت آبادی، میرزا مهدی ۶۹، ۳۲۴

دولت آبادی، مجدالدین ۳۵۳

دولت آبادی، مجدیه ۳۵۳

ر

رشاد، محمد ۱۶۲

رشتی اصفهانی، حاج سید اسدالله ۳۱، ۷۹

رشتی، حاج سید محمد باقر ۲۴، ۸۷

رشتی، حاج میرزا حبیب الله ۲۵، ۲۶، ۲۷۹

۸۰، ۸۱

رشتی، محمد کاظم خان ۱۹۵

رشدیه، میرزا حسن ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۳

۳۱۲، ۳۵۴

رشیدخان ۱۲۲

رشد محمد (امیر نجد) ۷۴

رضا پاشا ۹۹

رضاقلی خان ۲، ۳۰۹، ۳۳۰، ۳۳۱

۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۷

رفیع اصفهانی، حاج میرزا ۸۲

رفیع نظری، شیخ محمد ۱۹۵

رکن الدوله، محمد تقی میرزا ۴۱

روحی، افضل الملك ۱۳۰، ۱۶۱

روحی، شیخ احمد ۶۷، ۹۹، ۱۲۹، ۱۳۰

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶

ریاضی قجر، علی خان ۲۶۰

رئیس التجار خراسانی، آقا رضا ۲۴۹، ۲۵۶

۳۰۸

روحی (شیخ ابوالقاسم) ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۶۵

شريف كاشاني، حاج شيخ مهدي ۱۹۸، ۲۱۶

۲۷۱، ۲۲۲، ۲۱۸

شجاع السلطنة، ملك منصور ميرزا ۲۷۲

شكوه السلطنة ۱۲۹

شمس العلماء، عبدالرب آبادي

شندرد ۱، ۲، ۳، ۴، ۳-۴

شوشتری، آلا سید علی ۱۲۰

شوشتری، حاج سید عبدالحسين ۳۲

شوشتری، حاج شيخ جعفر ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴

شوشتری، سيد محمد ۳۳

شوشتری، قاضي نورالله ۱۱

شوكت، ميرزا حسن خان ۱۸۶، ۱۸۹، ۳۵۹

شيخ الرئيس ميرزا ۹۹

شيشه گور، استاد فلا مرفضا ۵۸

شيرازي، آقا سيد محسن — تقي السادات

شيرازي، آقا ميرزا محمد تقی ۲۷، ۲۶، ۲۳، ۱۳۴

شيرازي، حاج ميرزا اسمعيل ۲۷

شيرازي، حاج ميرزا حسن ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۷، ۱۷۲

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۸۰، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۸

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۵۳، ۲۷۸

شيرازي، ميرزا سليمان خان ۸۸

شيرعلي، امير ۹۱

ص

صاحب اختيار — كاشاني، غلامحسين خان

صدر اصفهاني، حاج سيد اسمعيل ۲۷

۱۳۲

صدر اصفهاني، حاج محمد حسين خان ۱۵، ۳۵

۳۳۶، ۳۴۵

صدراعظم، محمد حسين خان ۱۵۱

ز

زعيم الدوله، ميرزا مهدي خان ۱، ۳-۲

س

سافر، ميرزا ابراهيم ۶۳

ساماني، دهقان ۶۳

ساماني، صبان ۶۳

سپهسالار قزويني، ميرزا حسين خان ۲۲، ۲۵

۱۰۱، ۱۱۰، ۱۳۴۵، ۳۲۷

سپهسالار، وجيه الله ميرزا ۱۷۹، ۲۹۹، ۳۰۰

۳۱۶

سردار مكرم — سوادكوهي

سيد العلماء، آقا ميرزا ابراهيم ۲۲۳، ۲۲۲

۲۵۶، ۳۱۲

سلطان حيد ۹۸، ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳

۱۶۶، ۱۶۷

سوادكوهي، ميرزا كريم خان ۱۸۲، ۱۸۵

۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۶۲، ۲۶۵، ۳۰۱

سياح معلاني، حاج ميرزا محمد علي ۱۲۲

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۲

سيد مرتضي ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۵، ۲۷۶

سيد الملك — سپهسالار (وجه القهرزا)

سيد جمال الدين — اسدآبادي

سعدی ۱۷، ۵۸، ۶۲، ۶۶، ۱۶۱

سليخان (ميرزا) ۲۶۸

سيد حسن (ميرزا) ۳۵۸

سردار اسد بختيازي — بختيازي

ش

شراياني، ملا محمد ۱۳۲، ۲۲۴

شريف ممتاز ۲۳۶



عبدالكريم (شيخ) ۷۵، ۷۶  
 عبده، شيخ محمد ۹۲  
 عبداالله (شيخ) ۲۵  
 عراقی، آخوند ملا فتحعلی ۲۷  
 عزت الدوله ۳۲۸  
 عصار، حاج سيد محمد ۲۳۲  
 عضد الدوله ۱۵۰

عضد الملك علاء الملك ۳۵۷  
 علاء الملك - طباطبائی  
 علی باشا ۹۲  
 علی محمد (حاج میرزا) ۸۱  
 علی مرادخان ۲۰  
 عماد الدوله ۱۲۰، ۱۸۶، ۲۱۸  
 عطاء میرزا ۶۳  
 عیسی خان خواجه ۱۲۰

عین الدوله، عبدالمجید میرزا ۱۵۰، ۱۵۱  
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۹۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۵  
 ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۲  
 ۳۵۷، ۳۵۳

عباس (ملا) ۱۳، ۱۸  
 عبدالحسین خان (میرزا) - آقاخان کرمانی  
 عبدالكريم (میر) ۱۱  
 علی (شيخ میرزا) ۱۲۲

غ

قارت، امام قلی خان ۵۷  
 غلام پیشخلمت، مرتضی خان ۲۵۶

ف

فتحعلیخان، صاحب دیوان (میرزا) ۹۱، ۱۲۷

صدرالدوله اصفهانی (حاج) ۱۵۱  
 صدرالسلطنه توری، حسین قلی خان ۱۸۶  
 صدرالعلماء، آقا سید مرتضی ۳۳، ۳۲  
 صنیع الدوله ۱۵۶، ۱۷۳  
 صدراي شیرازی، ملا ۱۱۳

ط

طباطبائی، آقا سید صادق ۲۲، ۲۳، ۲۵۳  
 طباطبائی تبریزی (علاء الملك) ۱۶۲، ۱۶۳  
 ۱۶۴، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸  
 طباطبائی، سید محمد ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵  
 ۳۱۲، ۳۳۵  
 طیب خراسانی، میرزا عبداالله ۱۲۶  
 طهرانی، شیخ هادی ۸۰  
 طهرانی، حاج میرزا حسین ۱۳۲، ۱۳۵، ۳۲۴

ظ

ظل السلطان، شاهزاده مسعود میرزا  
 ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸  
 ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴  
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲  
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲  
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷

ع

عباس قلی خان ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳  
 عبدالب آبادی، شیخ مهدی ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۸  
 عبد الرحیم خان، ۶۶  
 عبداالحمد ۹۸  
 عبدالكريم بيك ۹۹

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹

۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰

کرمانی میرزا محمد ۳۳۵

کریم خان ۲۰

کشیک چی باشی، فتح الله خان ۱۶۶

کلانتری، حاج میرزا ابوالفضل ۳۳۷

کلباسی، حاج محمد ابراهیم ۲۴

کنال الملك، میرزا محمد خان ۳۲۹

کنی، حاج ملا علی ۴۲

کوه کمري آذربایجانی، آقا سید حسین ۲۵

۲۶

گ

گرجی، لاجین خان ۸۹

ل

لاریجانی، حاج میر محمد علی ۲۴۹

لقمان الملك ۱۷۱

م

مازندرانی، شیخ زین العابدین ۷۸، ۲۶

مافی — نظام السلطه

مامقانی، شیخ محمد حسن ۱۳۷، ۲۶، ۳۲۴

مانی، میرزا محمد ۶۳

مترجم الدوله ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰

۲۶۱

مجاهد الدوله، احمد خان ۳۰۲

مجدد الملك، محمد تقی خان ۱۷۹، ۲۱۱

مجدد الملك، میرزا محمد خان ۱۲۲، ۱۲۹

مجلسی، ملا محمد باقر ۳۹

مجیر الدوله کاشانی، میرزا علی محمد خان ۱۹۰

محقق ۲۹

محقق علامه حلی ۸۰

محمد ابراهیم خان ۲۷۱

محمد باقر (حاج شیخ) ۳۷، ۶، ۸۷

۱۴۷

فتح‌الیشاه ۲۴، ۸۷، ۱۵۰، ۱۸۶، ۳۴۵

فرقین، علی ۱۷۰

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۱۰، ۲۸۹

فرمانفرما، ناصر الدوله ۶۶، ۶۷، ۱۰۲

فروغی، میرزا محمد حسین ۱۹۹، ۱۲۰، ۲۲۲

۳۳۲، ۳۳۳

فروغی، میرزا محمد علی خان ۱-۲۲۲، ۲۶۰

۲۶۰

نشار کی، ملا محمد باقر ۴، ۸۶

فیض کاشانی، ملا محمد حسن ۳۰

فیضی افندی ۹۹

ق

قاجار قزلبا یاغ، غلام علی خان ۲۵۵

قجری، خانبا یا خان ۲۸۹، ۲۹۱

قزوینی، میرزا محمد (علامه قزوینی) ۲۰۱

۲۲۲

قمش‌ای، آقا محمد رضا ۵۸

قوام الدوله ۲۶۸

قزوینی، عبدالوهاب ۲۲۲، ۲۰۱

ک

کاشانی، سید جلال الدین ۲۰۰

کاشانی، سید حسن ۲۹۰

کاشانی، سید قراج الله ۲۰۰

کاشانی، غلامحسین خان ۳۵۶

کاشانی، ملا فتح الله ۲۹

کازرونی، حاج محمد حسن ۸۲

کاتلمینی، شیخ محمد حسین ۱۷۹، ۸۰

کامران میرزا — نائب السلطه

کرمانی، حاج محمد کریم خان ۱۳۹

کرمانی، میرزا رضا ۹۷، ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳

۲۹۴، ۲۹۲، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۷۵، ۲۷۲  
 ۳۰۷، ۳۰۶، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵  
 ۳۲۵، ۳۰۹، ۳۰۸  
 مشیر الدولہ، یحییٰ خان ۲۲۷  
 مشیر الملک، میرزا احسن خان ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۴  
 ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۴  
 مشیر الوزار، میرزا محمود خان قمی ۱۶۳  
 مصباح السلطنہ، میرزا حسین خان ۵۷  
 مصباح الملک — مشیر الدولہ، نصر اللہ خان  
 مظفر الدین میرزا (شاہ) ۳۷، ۴۲، ۵۶، ۱۲۶  
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵  
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۵  
 ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۲۹  
 ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳  
 ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۶  
 مظفر الملک، حاج میرزا محسن خان ۱۲۲، ۱۶۹  
 ۱۸۲  
 معاون الدولہ فقاری، محمد ابراہیم خان ۲۵۶  
 ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۹  
 منشد خاقان صدیقی، شکر اللہ خان ۲۴۸  
 معاون الدولہ کاشانی، ابراہیم خان ۱۱۸، ۱۱۹  
 عین السلطان ۱۵۳  
 مفتاح الملک، میرزا محمود خان ۱۸۰، ۱۸۸  
 ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۷  
 ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵  
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴  
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰  
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸  
 ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۷۹  
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۰۵، ۳۰۹  
 مقتدر السلطنہ، ۲۰۹، ۲۱۰  
 ملا یاشی تموجی، حاج عبداللطیف ۱۲۲  
 ملک آرا، عباس میرزا ۱۷۲  
 ملک التجار، حاج محمد کاظم ۱۰۸، ۱۵۴، ۲۰۸  
 ۲۱۲

محمد حسن (شیخ) ۲۲  
 محمد حسین خیاط ۳۱۹  
 محمد شاہ ۵۸، ۱۴۱، ۳۲۶  
 محمد علی خان (میرزا) ۲۹۰  
 محمد علی پاشا ۸۳  
 محمد علی میرزا ۱۵۱، ۳۵۶  
 محمد کاظم خان ۲۴۰  
 محمد خان (میرزا) ۲۴۰، ۳۱۲  
 محمد باقر (میرزا) ۲۲  
 محمد ہاشم (میرزا) ۸۶  
 محمود خان (میرزا) ۱۲۷  
 مخیر السلطنہ، مہدی قلی خان ۱۵۶، ۲۷۱  
 ۲۷۸، ۲۷۹  
 مخیر الدولہ، علی قلی خان ۳۷، ۱۵۶، ۱۷۳  
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۷۱، ۳۲۹  
 مختار السلطنہ، کریم خان ۲۴۹، ۳۵۱، ۳۵۹  
 مدرس، میرزا، یحییٰ ۶۳  
 مدیر، آقا سید جلیل ۲۶۶  
 نذیر الدولہ گیلانی ۱۸۶  
 مرتضیٰ خان ۳۱۱  
 مستشار السلطان، میرزا علی نقی خان ۲۶۶  
 ۳۷۸  
 مستشار الدولہ تبریزی، میرزا یوسف خان ۴۷  
 ۱۰۵، ۱۵۷  
 مستشار الملک گرجانی ۲۵۰  
 مستوفی الحاکم، میرزا یوسف خان ۳۲، ۴۳  
 ۵۸، ۴۵  
 مسکین، (میرزا) ۶۳  
 مشیر السلطنہ، میرزا احمد خان ۲۷۳  
 مشیر الدولہ حاج میرزا محسن خان ۱۷۳، ۲۰۹  
 ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸  
 ۲۳۳، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۶۹  
 مشیر الدولہ، میرزا حسین خان — سہالار  
 مشیر الدولہ، میرزا نصر اللہ خان ۲۱۸، ۲۲۲  
 ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳

ناصر الدين ميرزا ۲۱۰  
 ناصر الملك ۱۷۹  
 ناظم الدوله ميرزا اسدالله خان ۳۵۳، ۲۵۰  
 ناظم الطباء كرماني، ميرزا علي اكبر خان ۱۹۸  
 ۲۱۹، ۲۱۶، ۲۱۵  
 ناظم العلوم، علي خان ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳  
 ۲۷۱، ۲۷۰، ۱۹۵، ۱۹۴  
 نائب السلطنه، كامران ميرزا ۳۷۱، ۱۰۰، ۱۰۶  
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷  
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۷  
 ۱۷۳، ۲۷۴، ۲۹۰  
 نجفي، شيخ محمد تقی ۳۸، ۳۹، ۳۹، ۸۶، ۸۷، ۸۸  
 ۸۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱  
 ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷  
 ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 نجفي، حاج محمد علي ۸۶  
 نجم الدوله، عبدالقادر خان ۳۰۲، ۳۲۹، ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 نجم آبادي، شيخ هادي ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۱۰۸  
 ۱۱۲۷، ۱۱۸۵، ۲۰۷، ۲۲۸  
 نظام السلطنه، حسين قلي خان مافي ۲۱۸، ۲۱۹  
 نظام العلماء ۱۵۱، ۱۶۵، ۳۵۴  
 نظام الملك توري، ميرزا كاظم خان ۱۷۳  
 نظم الدوله نوري، ميرزا ابوتراب خان ۱۵۳  
 نصر، سيد ولي الله خان ۲۶  
 نقيب السادات (سيد محسن شيرازي) ۲۷۵، ۲۷۶  
 نقيب السادات، مير سيد حسن ۲۷۸  
 نوري، حاج شيخ فضل الله ۱۳۵  
 نوري، حاج ميرزا حسين ۲۷  
 نوري، ملا علي حكيم ۱۱  
 نوري، ميرزا جعفر ۱۹  
 نوري، ميرزا علي اصغر ۱۹  
 نيازخان، ملك ۲  
 نير الملك، جعفر قلي خان ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸

ملك الشعراء، ميرزا علي اصغر خان ۳۰۹  
 ملكم خان ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲  
 ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۸، ۳۳۷  
 ملك المنكلمين ۶۳  
 متحن الدوله، ميرزا مهدي خان ۱۸۸، ۱۸۹  
 ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵  
 ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴  
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶  
 مشادي يزدي، شيخ محمد ۶۳، ۶۴  
 منطلق الملك ميرزا حسن خان ۳۰۹  
 منوچهری ۲۱۲  
 مؤتمن الاطباء ۲۱۶، ۲۳۵  
 مولف الملك، سيد علي خاني ۳۴۷، ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 مهندس السالك، ميرزا نظام الدين خان كاشاني  
 ۲۱۸، ۳۰۴  
 مير عماد ۵۶  
 مهندس باشي، ميرزا عباس خان ۱۸۹  
 مهندس، ميرزا عبدالرزاق خان ۳۱۲  
 محمد جعفر (آخوند، ملا) ۶۷  
 محمد حسين (مير) ۳۸  
 محمد (ملا) (سيو) ۲۰۵  
 ملا رجب، صادق ۶۳

## ن

ناصر الدين شاه ۱۳۷، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸  
 ۴۹، ۵۲، ۵۸، ۵۸، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۹۳، ۹۵  
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳  
 ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸  
 ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۵  
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵  
 ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵  
 ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۶۸، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۷  
 ۳۷۵

- ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۷۱، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۰  
 ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷  
 ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۹  
 ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۶  
 نوز (مسیو) ۳۴۳  
 تصرافه خان (میرزا) ۱۲۷  
 ناصر خسرو طوی ۱۱۳  
 و  
 واخر (مسیو) ۳۰۱  
 وهظ، میر محمد صادق ۱۱  
 واعظ همدانی، میرزا محمد رضا ۲۲۲، ۲۲۵  
 وکیل الدوله، آقا بالانخان، ۲۹۰  
 وکیل الدوله، آقا بالانخان، ۲۹۰  
 وکیل الدوله، میرزا محمدخان، ۳۲۰  
 ه  
 هینک (مسیو) ۳۰۱
- همدانی، آقا محمد صادق ۱۱۳  
 همدانی، میرزا ابوالقاسم خان ۱۷۹  
 هندی، نواب حسین ۹۹  
 هدایت (رضا قلیخان لله باشی) ۴۷، ۱۵۶  
 ۳۲۷  
 هادی (حاج میرزا) ۱۱۲، ۱۲۰  
 هاشم (حاج میرزا) ۶۰، ۳۲۲ (امام جمعه  
 اصفهان)
- ی  
 یزدی، آقا سید محمد کاظم ۱۲۷، ۸۰، ۱۳۲،  
 ۳۳۹  
 یحیی (حاج میرزا) ۲۷۵  
 یوزباشی، کرند ۱۷۰